


۱۰۸۴۴۴ ۳
۱۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تاریخ ثبت کتاب
شماره ثبت کتاب
موضوع
مؤلف

بسمه تبارک و تعالی
شرح مسافرت مسیو استانله باقری
جلده دوم و سیم که با مرقد رقد را حضرت علی
هدیس بنایون شاهنشاهی مظفرالدین شاه و رودخانه
در دارالطباعه مبارکه دولتی زیور نطباع
یا قه فی سنه ۱۳۱۶ هجری
استنسیل ترکی
دارالطباعه

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب شرح مسافرت مسیو استانله باقری	جمهوری اسلامی ایران
مؤلف	شماره ثبت کتاب
موضوع	۱۰۸۴۴۴
شماره اختصاصی (۱۷) از کتب اهدائی : مجله نرس	

جایی اهدائی
مجموعه
نوری ۵۱۵

بسم الله الرحمن الرحيم
 بعد از حمد و استغفار چندی قبل از قدر قدر بشارت و بشارت و بشارت و بشارت
 در یاد دل پادشاه آگاه دانش و معارف پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه
 سیاحت و غیره سیاحت می توانست سیاحت مشهور برای کانی را که برای پید کردن جهانگرد معروف است
 اینک یکی از اقسام است که بود استوده از نود و نهم پادشاه و نهم پادشاه و نهم پادشاه
 او بسیار دانا و ناظم در سده مبارکه دار الفنون ترجمه کرده و از دست پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه
 در سده فرمان صاحب ایران اعلیٰ طبع و شرف بود اما از آنجا که سیاحت پادشاه در آن عصر بسیار نادر بود
 بهت بود که گاه در عالم آرای خسروانی چنان قصه فرمود که محض نغمه فایده و نیکو معرفت و اطلاع
 بصیرت اهل مملکت مجتهدات دیگر از هم ترجمه می نمودند و بجز سیاحت بیانند و این از خبر عهد
 محمد علی فضل و محبوبت اقدس اصلی در کمال مدد و ایات حق و دین برستی بهر مندی و کمال

(نقص)

استعداد و توفیق بهم تحسین و توفیق علی طسوق و مجول نمایند پس در جلد دیگر که کتابت می توانست را
 ترجمه علم که یکی بر آورده است همان جاه همان صاحب مراتب مقامات عالیه و ضابطان رئیس در سده مبارکه
 دار الفنون که اعمی فرزند از جناب جلالت اعلیٰ اگر مری الملک حضرت قلیخان وزیر علوم و اتمام است
 پشاه و دیگر یکی بان قابل و پویشنده فاضل محمد پادشاه سلطان ظاهر رضاخان و در جناب صاحب نصاب سیرا
 ابو الحسن خان که ترجمه کرده و غیره جلد دوم و سیم و چهارم سیاحت معروف و سایر موصوف کرده و یاد
 از مطاع و در سده شایع از ادب سینه حضرت علی غفره و دام که کار و خانه زاد و دولت
 ادبایت و حضرت اعلیٰ سلطنت محمد قراجهاد سلطنت باطبع و آثار آن بر دخت کا بقدر روان و بصیرت
 ساخت امید که در سیاحت مقدس و نظر انوار اقدس موقع قبول یابد و مقبول و در سده ان ساخت که در فسخ مضمون
 خسروانه کرد

تقدیر و وقت مهر و تقیر و تابش باد	توده دستری از طالع و آگاهی
بنام خسرو عادل مظهر الدین شاه	ز بعد ترجمه شد طبع و نشر کردید

سوادان موفی کرده اند

دلی است که نمیدانند تا می‌دانند تا سفر نکند با اوجهاست و در حقیقت با توام در آن خرد نوشته بود و در کبر برای کسی است
 باقی ماند نیز به جو سینه حقیقت ابع را غیر نیز گفته که تا می‌دانند که خلاف بود که سخن سخن می‌توانی برآمده و او در آن
 از آنکه آن شیئی غایت و ابع این نوع غرضات و اوقات (جز افاضه و انبساط) کج خلقی و اوقات شیئی خودشان را بر روز و نور دیده
 استانی که بوده و احوالات آن صحت و وطن مستطال است و کجا است و در خصوصیات زیاد و زنده تا اوقات خود را در آنجا
 متعاقباً در آنجا به هم می‌دهد و در کل غایت آنست که با آنکه در مشرق احوالات استانی غایت متعده و چاپ نقشه نمودن بعضی تو را در
 در میوری (کی از ایالات متعده) می‌نماید بر می‌درد و در لیزبان و شرد و یک در خصوص غایت و شایب و تربیت
 و تحصیل است و می‌داند که در آنجا و در حقیقت تاریخ تو را در موم با هم موقت نموده و لیکن روی هم رفته تمام آنها معلوم
 و تفسیر این می‌داند که سیر و احوال و تربیت است و در آنجا در پی هر کجا چندین روز نامه مختلف امری که موفرا می‌تواند که بر آن
 و او را به سایر مواقع و مرکز استنهای افسانه نامندی که با وقت شده و در حالت در جنگ بیست و نهم و چو در آن وقت تعدیل مسافت را در
 یکی از رعایت روانه می‌روی در روی کللی که خود را سپاسیده و نکونت خیار می‌کنم

در همان وقت که اهل شرح اول استانی قبل از آنکه از آنجا بر خاسته بود و موم آنکه تا آنکه را مشغول مکرر می‌شد
 در لندن در کتاب فریدی که در آن کتابی طبع رسیده است (از روی سیر استانی و وقایع زمانه کاش) که در کتاب مصنف عمومی نوشته بود
 که اسم حقیقی استانی رو لاند و اهل او نارا آردنی بکار از ملک کال است

با برقی مضمون این کتاب استانی با رو لاند و اهل او در ۱۸۴۰ نزدیک و چنگ واقع شده پس از آنکه در شرح که معارف اولاد استانی
 افا و افا در شرح و باره و شوی کرده و از آن بعد شیر کفنا بار کرده و بشوایت فریدی مشغول می‌وزید استانی پس از آنکه در یکی از کتابت
 نزدیک تر به خوبی کل کرد با هم خلیفه کی نایت در کتب کبری که پس چویش در و معلوم مقدماتی آنجا بوده و چنان شد این به هم رفته شد
 به نسبت هوش رو لاند جوان که از زمانه وقت تا زمانی را می‌سپاردش بود و رسک بوده است و اضعف کند و با او نند که در آن
 و در هنگام آن شایر می‌نمود رو لاند تا به شیئی وارد و خود را به رولور پول رسانید و از آنجا است مریک فرار نمود چون برای او هیچ
 مسافرت هیچ وجه نقد نداشت مثل شکر و قاشی و خدمت منازل مسافرن را اختیار کرد و پس از آنکه نیت مصنف مضمون شرح و
 او در آن زمان مشغول بود پس چون چنگ رسیده بود و از او یک یک مسافرت نامی او را با هم حاجی و صاحب منصبی خبر کار می‌نمود

مختلف در امر یک و عثمانی و هندوستان ایران هندوستان غیره میان سینا

اینگه در طوبی اسم او استانی بود رو لاند و یک اصل او از میوری بوده با آنکه او به طبع استماع از پناک کردن بر آن کرد و یک کپانی
 پس چویش که نخواست مجبور او را بکار و او را در روز یکم با بر سر او مثل و تو کوی خود از دست او به تمام اینها غرض بود
 اینست و چنانکه محض بوده و خواهد بود نیت که تا می‌دانند روز نوزدهم بر یک و سیخ و دیر و پودی از میان درآمد تو است در ۱۸۷۱ می‌گشتن
 معروف را که تمام کرده و با بود سینه آید نموده میان کلان معاودت و بعد از آن مسافرت اول در زمانی از ۱۸۷۲ تا ۱۸۷۳ میلادی
 استانی با جرای خیال بزرگ خود چو در تمام شهرهای مرکزی از مشرق مغرب می‌نماید و حالیکه را که کجی مجبور او را پناک بود و یک بعضی از
 آنها را خود در آنجا نیز نشانی است که در او اول رتبه است که نقشه لوالا با کونکو را از دریا تا کنگا نیا قماریس طلس رسم نمود
 این خدمت بزرگ را تحمل نجات صحت فوق العاده انجام رسانید که آن شخص شرح آنرا را مضمون آنرا در مضمون آنرا مضمون آنرا
 روز بروز زحمت و کسکی در آنجا و ترابی زهر آورده چو با و کای بر میان حسی مضمون بر آن و در آنک میگردند و چنان آدم خوار
 فاضله و امانت چنانکه نگاری نال کرده و نمای خود را در سرک تصدیق نگاری مکرر مبرم خود می‌نماید از آنجا آن مضمون
 برای ملک و در آنجا خود بر دو و تنی از آن درآمد و می‌نماید استانی در مقابل آن خدمت و اطلات معاودت نموده با نفاذ در آنجا در مشغول
 هم نظر که تمام استانی پیش از تمام آن عاقر نامه بود و در جوی خوشی بر آمد و هر چند که در تمام خطیر بر چو ارا و معوازا موت و کشته و چندی
 بود او در حالت او فرقی حاضر نشده و در آن کل استقامت ثبات را می‌زمام تا آنکه شد پس از آنجا می‌فران و در آنجا خود چو
 از کرسی و چو فرقی شرف بکاک بود و در میان بی‌امانت در برده و چو مضمون ساحتی را بی اختیار رسیده و بیست و شصت که چو کجی کار استی
 و هر گوی از او نشی شده با غیر از آنجا معاودت

انجمن بزرگ و نعت سرک از این بعد تاریخی که در دفع مشکلات وضع مصلحت که در ضمن اجرائی مقصد او را روی او داد و با جلد
 اهل خرد و بصیرت و اهل خرد و تجرت افراد و هر کس بخواند بهره دانی با و شرح این داستان چنانچه در کتاب مضمون شده و بعد نیت
 که از تو خود استانی طاری شده و تقریباً تمام آن کتابت را نگاهداری استیخ بزرگ در ضمن مسافرت بر آنجا استانی با و نوشته و در آن
 نیز این محض است که تا اندازه برضون آن نشجانت تمامه نماید که در بزرگ تحقیق معلوم می‌شود که نویسنده کای چنان پشیمان مضمون
 بوده که در ضمن بعضی مطالب او را موشورده و چون مضمون کتابت را به مضمون استانی مشغول شرح مسافرت استانی متا کبک نسیم بخوبی واضع شده که
 بسیاری از وقایع و مطالب همه از زبان او داده که در هر آن نیت که بعضی از کتابت وی بر مضمون شده و بعد رسیده شده و

کفایت نیست تا زمین این طریقی که شاید از کارشاید شاد و نو و قیمت ریش بر کشتن امریکه را در روی کشتیهای دوس می کشد که
 کفایتی بین نوازانه و با نال کفایتی در پیش نیندازد نیز به طوطی حال کار کرد آن خود کمال لطف و محبت خود را نسبت به آنها داشته
 دوست بصدقه محبت نیز به کینه بجز آن من ستاده بود و چندان در خدمت شام و در قصر و توقف در ایلات برای من آورد
 که اگر میخواستم از آنجا منافع شوم سالی تمامی میبایست صرف شام در همانجا تا من میفهمم چنانچه من تمام اوقات استیصال
 مجبور شدم که با هزار کوشش از قبول این عهدهات که تمام دلیل محبت ایشان نسبت به من بوده اند عذر منیا و مردم و از رضای خود خوشتر
 هستم تا خودم که مخلص ارادت ملاحظه فرمادند ثابت و دست از این بابت ایشان مرا از حسیم قلب دست برهنه قبول متروک نشدند
 روزی از مردم با وقت پس از دوای باران که هر یک سرسنگ باران بر او کاشیده و کسای خود را چا و کافه برین انداخته بودند و در شام
 بر تهای بنده خود که قبل از وقت از راه نواز آهنگن که بشی بخار رو اندر بودم می شدم بخوانان کفایتی علیه خجالت از نوبانی خود را که
 که کشته بشی هم خوشحال بودم که اگر یک شمشیر در صورتیکه بوی آفرین هم که می دهند تا بدستند در آنجا نسبت نمایند ولی میگویند که
 خاطر می دادم که پس از مدتی در میان دوش می باشد که ما کشته خواهد شد که منظر ایشان بر طرف کردید با کمال خوشی و شرم
 در روی کشتی بخار رسوم او فرات متعلق کفایتی بر پیش نیندازیدم که با در آن بگویند که خدا را در سپهر آن کفایتی من با خدا و مشا
 قاعته ادبیه بسیار عالی دارای هنرهای دیگر هم هستند یعنی که بر طوطی در آن زمین کسب می شود هر دو خواندن و نوشتن است
 خود بدین شیشه در میان عدل نگار که روز به روز بسیار با آرد شدم بر این ملاحظه بود و اما اگر کارهای من از آن کردی
 سیر پادشاه خود بود بسیار در دود و دود کاشی با و در پیشتر پادشاهی سلامت و خوشی آن روزی بودیم که از کفایتی خارج شدم
 هیچ روز به چند نفر از آبا اجداد من از در و من اطلاق حال کرده برین من آمدند و خیلی از زبان کنست من می شنیدند و منم که
 بخاطر آورد و من می توانم که در مقابل چه پستی خوار شوم ایشان برای حفظ سلامت و رایت چه حرف کار خود مجبور نسبت ایشان
 خست کرده بودم ولی این بخاطر شکر که کجا که هر وقت ایشان بر کشی میدیدم شمی در پیش می کردم در عرض و خجالت کار با مرقی و خواه
 من مابری می شنیدم ایشان نوع محبت و مهرانی کرده در موقع بدل انعام و جایزه حقوق کفایتی را که خوش شمار دور رسکار بود و چه
 فراموش نمی نمودم

فقط بود و در خوشبختی قبل از حرکت از کفایتی تعدادی که دیده بودم من گرفتند از جوار این شخص یکی از آنها کوشکها قابل و حرکت
 مسافرت تخلص میگویند بود و عقیده من کجایه کشته شد یکی از کفایتی منم و کردم از فرط خوشحالی ذوق مان بزرگ و با هر دو کوشش نیند
 دیگر شوهر کرد و لیر و با وفا بود و او جسم از کجایه کشته نفره یک باز و بند طلا که برسم مفاات با او آدم تخلص منم کردید زینس را هم که من از یکی
 از تجار برودن روس که در مرکز از نیا کلا کل ازین بچار کار نامل که سفینه خود حرکت میدهند خریدم و هم پس از آزادی بخت با چشید بودم
 با خود آورد و در خیال لذت بردم از سبیکه دیدم سعادت در می آید که یک شوهر که کویک در پیش داشت که بعد از مصلحتی نخواستند
 نمود و در آخر آید به سبب این که در پیش از روی صداقت و درستی آدمی دلیل برادران سفید خود شوی پس از آنکه با اعتبارات
 و پیش از دم شوهر که کشیده بود و معتقد از روی او جیاطی با خود آورده ام از من میس که در دست غیبت و بهر ای از غیر مخلص را
 از شکر با حفظ نامیم و کمال سبکیم که بودم که پس از آن مخلص تصور و حاصل شده باشد

دو یا سه روز بعد یک شب سخاری در جانب هر آن فادار سفرهای سابق نزد من آمده و از قصه خجالت من سؤال نمودند و من ایشان
 اطلاع دادم که در کار مسافرت که از سیرین ستم و غیر من خلی بلو قیر از مسافرت پیش خواهد بود و از بسیاری از نکات که ملاحظه فرمایم که شد
 و با یک مختصره اختصار خودم را چنانچه تصور کرده بودم خیلی بسیار تحیر و تعجب ایشان کردید برای آنها شرح دادم این شخص روی زمین معادن
 مثل جیاط چهار زانو نشسته بود و چشمها و گوشها را باز کرده کمال دقت هر یک از نکات نطق را که گفتند بر زبان میزد و آبی نطق
 اندر کرده و صیقل می نمود و هر وقت که من اسم میگویم که شناسیده بودند یا هم در ای پنهانی شمار را که میخواستم معاندت بویست ایشان تخلص
 و تجسس نامیم ذکر میکردم منم سیرانی تعجب میکرد که دلیل بر ستم از خوشحالی با خوف آنها بود اگر گوی آنها بسیار بود و چون سخن با نام رسید
 با سرحل تخلص را که کرده و دیگر به بیست تعلق زبان خودشان شنیده کردند (آی رضان مسافرتی انده فاقال است از ما هم میگویم)
 و پس از آنکه کمال از روی تریه و منظر ابرار کفایتی آنها مسافرت چنانچه تصور کرده ایم پیش از آنکه کمال طول بکشد
 آید تا سبک کوب از روی دانی و پیروفت این است که اعراب برای من آنچه میستال طول میداد و من بیشتر از آن زمانه را برای
 رفتن بر کشتن از آنچه پیش فرستاده ام محض یکدیشا میگویم که اگر تمام پول روی من را برین بند مکن نسبت من را منی شوم
 یا به حال در سیرین با نام نیز که من نیامده ام در آنجا زندگی کنم بلکه باید در روانه تا در ای پنهانی که برای شما ذکر نمودم کمال کوشش کردید
 از دیدن آنها بوی خودم تمام نامیم

خبر و در دین بزودی تمام جزیره را کجا تر شد و بسیاری از جبرانی که می یونانستن و آنها را شخصی خودم دو خان همان ار
 و صفا با سوسپار و کوه اطراف نموده و تهرامات و او خیط الصا خود نسبت من نگاه کرده و من بعضی سخت و با با و سوغاتی که
 (مقرر)

دو سال طول کشید

میدانم ولی چنانچه وضع رفتار گذشته مرا تا حدی که بایز روی آید من نیز از کجفت دو کداز جهان بستر خود بود
 بی تا با خاطر دارم که کتاب بسیار مجمل و پخته و ما را برود صمدی بیل شویو چندان راه خواهید برد تا پای پزار از او مجبور شود
 و از شدت تشنگی و ضعف بزمین انقیم و تهر چکس مثل از او نیا تمیز با چای سخته کرده و بیع عیب چنان صمدی برودنی از آنجا حجت
 نموده خیلی خوب در صورتیکه اوقت پارس هفت شب با مسافرت میکردم ای حال کشید که این باطنی تر نسبتا حرکت کم مگر حالا از اوقت
 خیلی سپیدتر شد لاف خود و فیم کم تر است بجان میکند طریق سفر کردن فراوانم شد شاید که در ۳۰۰۰ مسافت از آنجا با او چینی
 در مراجعت خودم توسط این قلب نمای که کجک مثل از آنجا می کردم و ملکه که مارا مصلحت میکرد و صبر و سیر در جوب ام و هر چنانی هفت
 کنار یکبار دیدم و برود رسیدند چون قابل زنگ مثل خودمان برای من غایب هر کس نبودم و حرکت از کجا نبود نشان دهم که هر کس
 کردن را هنوز فراوانی کرده ام

بچشم قاقام بر خسته فرستند و دستور العمل را بجا آوردند و طول کشید که کالات کری بر تمام و تو شوک فرست می از اولایان سیاه
 بعد زنگ و از تمام طایف معلوم فرمایا پرسند و من بختی در فرصت کردم که بخت زیاد گال زنی و مسجوری یعنی طایفاته از ایشان کسب
 از کلام مطایفه که در شان بود و کجکندت کرده اند چنان بر پول رسید که سابقا برای هر کس که بودند با در مسافرت آخر بگویند
 خدمت نموده بدین طایفه چنان شدند زیرا که بعد فرستادند و چند کله برای قطع فصل انوار با آنها کافی بود همچنین چهل هفت نفر از هر آن کس
 و دوستی که خدمت سیاهی من قریب هزار یوسته لیک ۴۰۰۰۰ فرانک که ساعت با آنها داده بودم و نظرم نسبت به غیرت و حبت آنها
 بود برای خدمت و محافظت نسبت مسافرتی که کردم همه قسم فرود آمد که از نظرات مقلد خود نشان بچکار مختلف کنند

شبهت کجکامی ایشان با فر و قلب تغییر یافته خود را چون وی که کار سیاه خونه کرد و بعضی طبقات آمد فرار خواهند کرد
 لکن هیچ چاره نیست من حتی انقدر در باج بگو کیری خاست و کز تها سی نوم من ساده و بصیحت کتخص امیذا را بش این عده از مردم
 نیردشی که هر یک از تیره طایفه میساق و لایق حبت آنها و جوان همگی شمشیر ایشان را با صلح چندین هزار اسیر و در صلح صحرائی
 بود هیچ نوع ضرر و خسارت سر پرستی کرد و بکار بسته

پس از آنکه از مجبور کرد و بجات مسرازان تا حال وقت حاصل کردم و اسی و خرید ال کتبا که برای معاوضه تحصیل آذوقه فرود
 است بقا نگری بود و در شرم بصراف بچشم نظر بودم (زیرا که من بگفته اند که نفع آنها بعد از مرگت من از کجا بخلی ترقی نموده)

معلوم کردم که این مثال تجارتی همسایه صمدی بکده شمس قنبران نسبت سابق تر از کرده چندین صندوق پر از پشمی از کربلی که در
 نود و پنج دولا و هشتاد و پنج سانت من فروخته بود مبلغ ۸۷ دولا و دو چاهانت جمیع نمودم همچنین پشمی شسته آلات ساهی نامی را که
 ساهی سینه و دولا و فراتیه که ان قیمت دشت پیش از نود دولا و هشتاد و پنج سانت از من گرفته اند شمره چکلی ساهی سوخی بکری که
 کار و آنها یک تار و از وسط پشمه بقا آمده بود قیمت و قریب رواج چهار شسته آلات را در میان قابل کزنی باز پرسیدم که کافی
 از این در متاع دیده آنها را در صندوقها که کسبه فی که هر یک از آنها را کفتر نسبت است محل کند بشده و بدون احراق آن مطلقا بپوش
 هر چند که شسته و شسته آلات از روز رات روز اول قبل است اول در عرض نزد کار دنیا می تالان و در برابرشده مثلا او ای نام نور دنیا و

که در شسته ۱۸۷۲ مبلغ دو دولا ۵۰ سانت (۲ فرانک نیم) در این چهر من میدیدم چنان خاص از روزهای گسترده ۵۰ دولا (۲۵
 ۳۰۰ قبل فرانک) بیکدیگر بکده بخت و تهم چند نفر از آنها را بپسین راضی کم زیرا که در کال صمدار ۷ الی ۸ دولا فروخته شد و بیک
 بهر کس که در جان از روی ضعف بخیلرا قبول کرده و با بجا اندک اندیشگان بودم که با او استیانت بکنیم میت کارون نظر بر یکدیگر
 دارند بنای حبت را با جانی بگذارد که بسیار بخت کردند و میزان بر حسب جزو محلات از اندازه عهدال تجارت که مجبور بشم که در قابل
 پیش معاوضه نامی از شمره که شنیدم چند نفر از بوسیان مبلغ بیست و دولا بر کارون شده بودند و اگر بطلب است بشده معلوم شد
 که این شخص سابقا قبول خود را سپرده و تلف نموده مسافر کرده است اگر مسافران چند پوست مسافرت از فرقی سیما بطریق بخانه رفتن
 پیشه نماید غریب با تمام مسافرت بر تها صید و رای سرای ضعیف بشده شده و خطا جاعت کرده که در میان قبول کرده اند
 سیاحت بچکان زر کونی تو نه بر برستانان بشار واضح و کتار سکا بر این مسافرات و خرجهای بی فنی العاده و سیر در معارف استقام
 بخلص کرده و هر قدر طایفه ثبات همایری از رونق سخاوت و بخت بعد از تمام سفر است که میان رخا و رخب و در صلح کتک کتک
 قیاز و تقاضای کردار شده و آدر موقع منظور شسته خدمت بیکو بطور رساند

فایده مسئول انور همکسک واجب چای بلده سخاکان و حلالان و سپه بازان غره را با پیش بردت من به و دم که قبل از رفت
 از با کونوی جمعیت من بچار صندفر برسد که هر یک از آنها چهار لیوا تر لیک ... از کتک تقاضا ایضا از من چ ایند کتک تقاضا و من
 توقع دارند که در مساجد خود اکتفا بچکبیه نه که کسک بکول نقد بگیرند و در صلح مطبوعه پونهای در احسیر عین نوشن بزرگ
 کرده از کجکندت و بجا صید استایل و معیله جرت خود را صرف تهیه کتک آذوقه و عمال و کتک خود و قیامت خود روز چهارم مشهور جزا
 دیدم شکل حضرت خاتم آردن و بیع نمودن بران چنانکه جمال داده بودم تقاضا و چندین ساعت جمع آوری از کال کتک

عاشق شده بکجه نغمه که بچیده و بجا شده را با خود برده بود من از چنانی و گستاخی چیزی از آنجا که نایب است بودند خبر شنیده بودم
 تکی و او است به خود بگویم ای قافلایم و ای کافای و الا شام از در سید شایسته هر چه خوب بکشد فردای هم خواهد بود و نوبت
 نظم و سبب - خواهد رسید از در و در کجا بود وضع تا بهیوی حاصل کرده بود در دما که دستور بول مساعده خود از صبح کرده بود
 در شکی که نایب گفت منی که انالی کوا در اطراف بندر پانزده بود و در هجوم آورده و پس از آنکه در دهمی را آب تباری که در آنجا
 نیز نشسته نشسته بود که کجا متروقیه نامی کرده که نشسته و فریاد میکردند که ما سبزیهای سفیدیم هر جانی سید که آزار بکشد
 در دکانها و چله و چکر که کوه میافتنده می کشند منی چند نفر هم کار می خود را کشید طایرین چاره را از او شنیده می شنوند
 ای حال که بی انداز سبب مال بود و خبر از تمولی طول کشید و در نیت من با ابراحت خودم وقت شدم که می گفت و بر سر سینه
 و چنین شهر بزرگی که چنانچه سبب رحمت و در سلامت و با ناله زویش شور حرکت زنده و با وجود تفرق در نه ساعتی تمام شدن
 من از بند خارج شده بود در شام کوزا که در سفرش اول آنجا روزه بودم و همای من خوشترام وقت ساز که یکدیگر می گفتم
 بودند در کجا میوی کشند ولی اند خود بگردد پس از آنکه کوشش کردم سبزیهای مسیح حکم کردم تا نماند که اسباب حرکت شده بود
 و فصولی میگردید که در تحت انحصار با خود برده و چون بر خواند که کیکای بی سیدم قطعات در قلمی لیس با هم وصل و چ و همه نموده چنان
 در آب زهرم معلوم کرده در صورتیکه آب روغن صیاف و آرام شد نمواند می فراموشی مسند قالی آنجا را که در می هم رفیقان
 (هر تن عداوت بهز که کوزا) به از سبب اسباب که در صحنای رحمت شد بلکه کیکای بی همان که عادت بنوازی شده
 و بوسان که در رنگار و با کجا میوی به نظر در شرب و هر یکی کرده بود در تنی صدمه زد و چو کرد که کوزا در کوزا طراکم کوشش
 آنکه جسد از آن بگردد کجا میوی کف کند که تیره اول مستبزه طول و غایب و کیکه سینه کوزا در می می می کجا میوی و کیکه کیکای
 بکشت و کیکای کاشتم

بعد از وقتیکه شوال کافه بود یعنی وقت روز را بر سر خود بودم بگردد دیدم که تیره زبانی سلطان و اهل رده می شدند در شام
 از جانب حکم کجا میوی کافه می شون بر کیکای ز دست هم از آن من می داد که باز در دهم کثیر از سبب او در غیب هم از آنجا
 خود نموده بودند همانم من و همای خودم را احضار کردم و پس از تحقیقات معلوم نمودم که کتب پیشین بسیاری باره می نوشته
 بود پیشتر تنها کافه از ادبی از جانب ما شرد و تکی رنگار و در دست داشت و شام با ناله کیکای کثیرتی و فرار خود از آنجا بود
 خوشترای همان بوزانی که از طرف سلطان کجا نسبت با شهود و فاد بود در صورتیکه هیچ نوع استبدان و تقوی هم از جانب کجا

نهمین سزاوار بود که چنین رحمت از برای اشخاص آزادی مدکان را معجز کند از برای این حکم کردم که آن عورات را با کجا شکی است
 تسلیم نمایند ولی حکم من با ما موافق من نهادم و فرموده کاشان بود که گمان از حکم من بر نشسته و مردان شکمهای سینه خود را بر شتر خود
 که نخواهند که است تبار ببرند اما چون نیک و خاصیت میجو بر موافق مقاصد کیشی و لغو از من نبود در برابر همه سبب بخش ظاهر ارباب
 از من شده بطنای عیال آنکه که را خا نیده و کسب را از جانش باز پس فرستادم

اولین مدتی که سفری مسافرت ما کتبخیه با نایب کاشته بود که ادامه بارون کتس من تعارف داد بود و از شدت گرمای این
 کیشکافی و کیکاکا بر من که معده شترانی و تریک کیکاکا من قصد که هر چند قدری سج بود ولی بعضی مفاصل و دست و چند
 بندر کاشته می کرد و غیر از آنها نیز سبب کتس کیکای برای من باقی نماند که سبب می و بعضی آنها از شهر اند جنس تریور موسوم تریور
 و بول و ک معروف بول بول تریور می رنگ که بر است آنها اکنون در گل رسادت ب حرارت خشک فوق العاده و آوار آورده اند ولی
 در حسرت از فرادانی همانی که در ایشا هه نموده اند غیبی منکر و مخزنه

فصل ستم

در بیان عسبوزان میان صفحه بزرگ

از تیره کانی من نواسی او شامی و آنکه در واقع در سال دریا نه و کیتوریا نیا را غرقه ماه مارس ۱۸۷۰ روز نهم بهرمه قریه نزدیک
 بقرقنت دوم دستور العیاد که در وقت آمدن من باست نیست مسافرت انکلو امریکن انگلیس امریکائی برای من همین کرده بود در کال
 خوبی و موافق مقصود بنام رسانیدم در این و چون اول تریور بجزیره بزرگ کاشان که سبب کتس کرده بود یعنی دیکتوریا نیا را از در
 بنظر در آورده و در سبب رحمت و آیش کردم تا خود ما را آن رسانیدیم و اکنون که اینجا قدر برای استحضار می فرمایم تمام هم از نام شوال
 سکر که ای حقا در سال هستیم که ما از حساب مخاطرات عدیه من با خط نموده و پس از مقصود عزیز با نایب گردانید

بنظر با سبب برسد که از در خروج از پونپوانا اکنون کتس کتس شده و در نهایت قدری صدمه خوردیم و رحمت کتس که ای که باید کتس
 کتس و میاد و است ای کتاب و در خروج و رجوع نماید آنکی بسیار و عسری را عسار و قابع بول کتس با نایب مسافرت طول چاد و را بکشد
 و کتوریا نیا هم بنظر آدم در کافه از شام عده داده بود که از راه دنیای نیمی که در روزی حلیت شام شوم و مانند کتس کتس
 تازه نموده از مالک غیر معلوم عسوزانیم می نمود و از امر و زوفا نمودم و در این مسافرت علی السیاد زنده و شام بسیار نام را بخاطر
 انداخته و نزدیک بود که تمام آنها را فیصل از من مقصود بوسی جیل خاک کتس نام ولی خواست خدا عمل شد و خوشی من تمام

عالم این خاص کرست خلی ماشا داشت درین کس مشول غبانی بودم اطراف را گرفتند و هر کدام یک مکاری میکردند یکی تو بیک
 میشد یکی آب یارود دیگری آتش میکرد و چند نفر هم قهقهه می خورند و پاره کرد و مترصد بودند که اگر یک سرود آب نیندجند چوستان را
 فرو نمانند خلاصه قتی که آتش پخته شد و از آن خوردند که کم از لذت و خوشنوی چوستان بزور که در آن شخص مرض علیل که در اطراف
 چادر من تزلزل شد کفایت پشرو کفنی دادم و برای نام و ناز فرسند و اسان یک عجب دیگر آرد و چون باز نود ما ضرر کرده بودم تا بعد استم
 که چو خیا لات خودم را در ظاهر شکیا طلب آذوقه بنوا فرستاد و چون طلبا گرسیم و جرات تکلم گشتیم و همواره منظر با بر سر منگوس
 بودم که وقت صدای جیت گریه تنگ ایشان بنده خواهر شد و ما از زردگی ککاری خود غمخیز و مسرور خواهیم بود

با آنکه پس از چهل هفت ساعت و خنده و منظراب صدی لغتک ایشان سبوع شد و ما را جان و وقت آنچه پیشه بر آن تحمل کردیم
 که من در صیانه غایت و جویا که کرده بود چنانکه در ذوق استماع سانات طای خود بجای می درازیم و حاصل شد که تمام
 سربازان با طایع ازین جویش کردند که در قهقهه و خند کج غایب گشتیم که از غده چشم زودتر از آن بزار ای شوم خارج شوم و عوت
 ایشان را طاعت کردم قبل از آنکه از دروازه چاره و دیگر نفس آخر کشید جانان فرین سیم نمودند

در فرود بنوا در آویزی مردم نماز حلی چوستان بنایت و یکی بران باقیم مردان و اول آنها ابدالی بنشیند و قطعه بعضی زمانه کتبت
 بری را سار صورت خود نود و بود خلاف حسن نظر و خوشی ایشان اهل این ناحیه خودی بن چوستان شخصی بود که ما آن وقت
 قاتل کرده بودیم و خلی بسبر کردیم و وصل نمودیم تا آنستیم آنها را را می کردیم که قدری نشسته و آذوقه آنها سبب شد است تا معنای
 مانده و این جوان شیس و سرگرد و بعضی از دولی چون بر مردان قبیل خود را خلی محترم میدانند و از غده آنها سر می چینه ما آنها را در
 و خصوصیت در راه همین جور از عا کسان نمی کردیم شایع کال مسیلی و غف شد عالی از پیخته قدری ز اورد و اعلی ما خسته
 و ای که گشته ضامنات ما با کمال روبرای تحمل نمودیم خلی سبب که سبب بخش فلما عدوت آنها شود که
 هزاران تن قدری که در فصلی بوده که شش نفر دیگر آنها را نجس کردند و آواز و بوگت هم بجای می نمودیم شش نفر از آنها را در
 حالت و چهار روز در سوا توقف کردم ولی چون افسح بود که هر چند پشردار کفایت مانیم از اعتبار و عزم نزد بوسیان خواهد گشت
 مجبور شدیم از آنجا حرکت مانیم حالت او دارد و بوگت که در فریز بر میشد و ترایده در صی سباب جیت بود و دستار با اسال او با
 صدری و در اعانت ما را بوسیا آنکه توقف بجای جسمی کار عمل و آواشته بودند ولی شرط صیاط آن بود که توقف باطل انجام
 سر بران را با شغل حلی پرده و بوگت را در راهی خوا مانید و بچوش که غده و منظم طیاره آغاز کرده و خصما و در رضایا و گلگرمی او دم تمام

ترقیب نمودم که تقدیر خود را کی گشته تا خود را با بکلیت بر نمی گسند آن همان دست بر بنده چوستان این نوی سبب تمام کار روان با
 حرکت نمود و از میان اراضی گشوده و حاصل آویزی و بره نهادیم

پس از توقف مختصری در عرض راه نزدیک دو ساعت قبل از ظهر بجای بوی رسیدیم و در آنجا جوانان انگلیسی فریاد اوداد و بوگت در کتبت
 و برای تاد و انی شسات و عوم و سان خود از فرین نام و ناز و نوبت موافق بدو متر و گنار دریا تا آنجا که بوگت و طاعت کرد و در عیال
 را قطع کرده بودیم شب بعد جسد بوگت را دفن نمود و روی تنه جرتی صلیب بزرگی بسایا کاری محلی دفن افض نمودیم

پس از زود و حرکت رسیدیم تا آنجا که در محصل کفایت کرد (در سلاطه کا فدا و نوبت جات کرگ را به یکسو سخن رسانیده بود) و بعضی
 سبب تکلفی که جمل بود من در ایا جازه داده بودم که آهسته آهسته همراه دنیا که کاروان حرکت کند و بوسیان از روبروی فریاده
 بجای خود نشسته و پاره پاره ش کرده بودند و این اول عمل ضامن بود که آشکارا االی آویزی مرتکب شد و اولی چون مویشیم تقصیر را
 گردن شخص عین یا قبیل شخصی وارد آوریم ما چار تقاص و نافی را که نهشته و رقیبیم از نزدیک فریاد و این تا واقع برب اولی دوم فر
 که اسم آن هیچ قسمه ذکر نشده و در دوره وسیع که صاحبس نهر ارجیت است اردو زیم بوسیان آنجا اول هستنای با کزنده
 چون شش زور و زار را با زار با سواد و نمود من چند کدم بجای آنجا را بر طرف غایم و تا حوالی عصر کشتن سر ش خود را بجهت زار چینه
 تناز االی بار و نماند و برای شمشیر و شمشیر و وجود آورده زنده در عرض خیابان مهربانی کرده و مقدار زیادی پاره بعضی خود
 و ریزهای دیگر بپوشان تعارف و آدم و آزار و جت و جوافدی من بزودی کوشش هم در بعضی (حکیم جاوکر) که در غیبت با بوسیان
 نسبت با و ما مقدار طاقت و فروقی دارند رسیده زور بعد خود که کوشش برای آن آورد و در مقابل قیمت آنرا پاره و بولور است
 اذن گرفت باضا قدر برادر و پشرسیم که هر امان بود و بعضی تعارفات بجهتیم و پس از کشتن کا دول و در اسرخت بعضی چوستانها
 دیگر که در کجا آنها را قبول نمودم

در این روز چون شهاب درخشنده و مانده بود موقهر غنیمت زنده بعضی بارها که در آب شاهه و تر شده بودند و چشم مشک کنیم
 و بدون آنکه حرکت و رفتار بوسیان سبب سوهن من باشد و شایان امیدیم که اطراف را که در کتبت و کمال میل از سبب سببهای دیگر شدند
 صبح روز سیم (جاوکر) مجدداً بارود و بعضی شیشا لات زمین خویش کرد (تا با او بباردی کرد و به شیم) منم پس از آنکه
 تردید خویش را در پشردارها سینه استی خود شحال سعادت کرد اما نسیاحت گشت که کتبت فریاد جنگ او او نور و ما از تمام
 دست تقریباً دولی آدم بودیم که در میان فریاد را که سپید سبزه او را که گوشت می توان بنظرین نوشت می نمود ای می بود و کتبت

آنها را از آنکه نمودن شنیده بودم که او را که گوید هر وقت بویان قبایل دیگر قصد دست بردن بدیشان میریزند این نوع صلوات میکنند
خیال کردم که غرض از این بویان سپردن کردن پس نشانه چنانچه بویان غایت و آسوده بکار خود مشغول شدیم بعضی از آنانی را در موسم
بجستجوی آب و جمع آوری بهم فرخیدند و در مشرق شدند که ما که در مسند از بویان قبایل لباس جنگ و حدشان بصد بر سر پیکر طرف
حجم آوردند برای عقاب بپورده پس بجزای خود و نصب کرده از آنرا زانو و گوشه در پیشانی خود آویخته تا مانه در درون
بر بازو دستگیر کرده و آبدلی پرگناه و درونی از خصیمان سایه مارا میگردانیدند و پای کای میبندیدند طوری که در چشم بویان را خیلی بوخت از جهت
و هر چه فکر کردیم نفی می کردیم که تصدیق کنایه را ما سرزد کردیم که نشان بگیند بویان در دست و به صورت آن زنانه به حال ملوک و پادشاهان
کیونکه در مقابل بویان حشی و ادخوار در سفر پیش پادشاه میگردیم که در کجس از او فریاد و شوق و بیخود بیخود بیخود میماند که او را در
پی ادبی بر سر میزدند و بتندی در حق بویان که کفر ایشان در پند آن ستم و در کین ایشان شده ولی خوشحاله و مدحی او نمیدادیم که بر پا
دفاع خبی مناسب بود

همینکه حدشان بقدری یاد شد که دیگر از بویان آید برای من کشی باقی نماند بجز کاکای آن که زبان بسیار میزدست بویان نشانی
و از بویان پرسیدیم در چه آب کشند که یکی از دهمای شاکری از ما است سرور و در وقت زده و آمدیم تا می گفتم همه را به بویان قاصد
باشان بنام دادیم و در غایت دوست برای انواع و در وی اینصفت نیامده و طایفه که بر قری میگویند و در وجهها هر دو از این
رؤسای جنگیان چندان پیش آمد که ما او را بویان اینستیم که مترجم اخبار آورد که ما شایخ مترجم و مترجم که با بسوی من قابل ترشیا
مسرت و را میگویند چون موضع گفتگو چنانچه زود نبود ما هم باقی باقی را چه را دادیم بپوشد آنها را از خود دور کردیم

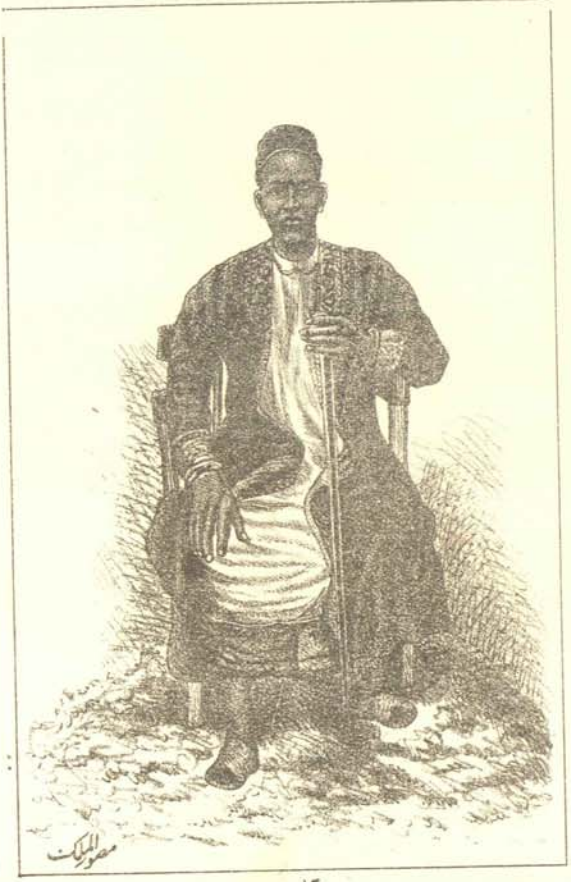
ولی قدری که گفتند شدیم هر چند شایخ از ما فرسند و منون میماند لیکن بویان چندان ضایعی ندارند زیرا که در قسده در
مشرق شده فضای خود را تحریک میکرد و با از دور تمهید نموده و تیره می نمودی و در شایخ را میچرخاند و حرکت میدادند و در نفس که ما فرار
و اطو ایشان را تا ما میگردیم دیدیم که در دست فخر از آنها نبوده و در طایفه جنگی که در طرف مغرب راه و واقع بود ناپدید شدند اندک
بعد بجز آنرا دهمای من سرور و چون آن بود از جنگی و او را نماند و گفت که من با سپرک جوانی که همسایگان بود در جنگ مشغول
گشای بودم که بجز بویان را احاطه کرده با وجودیکه بسینی من خورنده و از بویان بضر نیرم شایخ کردند از جنگشان که کشیم و بی سینه
گرفتند و بضر نیرم شایخ نوراخ کردند

از استماع این قصه و بدین شرح آن آلودگان سپهر بویان بقدری تخریب شدند و بیجا آمدند که بجهت ایشان از اراغاق بویان

زیرا که بنزد آمد و بودم که با یکی تدبیر کار را بجان صلاح نمودم و هیچ کس را در آن شوم و بی حسابا با تابع خود امر نمودم که صند قباغی شک
و خیره را با کرده همتای جنگ بنامه و یکدیگر با آن باشند و سکر سازی و حکام را زود بودند و او تورد و پیش آمد و تاسیر را با خود
آنوقت نسبت نفر باری که نزدیک تر بودیم که مردم ۵۰ هزار جلوار زد و پیش رفتند و جنگ شروع نمودند و صفت نفر دیگر که سر شدند
با دهن در حما و سحر جان پند و تفضی در اطراف زد و کاشتم دست نفر هم بطوری که در صحنای آن سپاست روی آنها را بجز
شدن خود آن هم در ضمن کجا نماندیم و با چندی در آن ایام کجای فرستاده مرکزی تهمی ما شد در آن ستر که فریم بیکدیگر
دور را در تمام رسیدیم که مردم شویار است زنده آویختن معلی پیدا کنند و در دست فکر که در پیشند از حاصه با ما چه فرود خواهند بود
تفصیحا یک پیش قدم بودیم که در آن وقت که آنرا طرف دشمن گشته شد و صحن کشی را هم خرد و مجروح قحاشان از زمین
برنده در آنجا که سپهران را دور روی مردانگی را داده بودند حتی بل و گول گیس من بول هم بیکدیگر فرود آورده و پیش از آن که با سپند
و با کله استند که را شربا زنده در آن خود شربا با چشمانه بود آنروز صبح روز بعد آسوده بودیم ولی نزدیک ساعت ۱۰
ساعت بظلمه (دشمنان با پسته و نام پیدا شدند و نیز تمام سکنه جلوش را بگفت خود آوردند و در چند روز پیش از آن
که شیب نیز با آنها نماند حتی و صاحب دستیم خلی مقرر بود ولی دیگر که در تمام و بدون تردید را نفر در حربه قتل خواب نموده بودیم
سکر که در یک سته شون کردم و ایشان کسم که از اجابت مختلفه در در پیشین و نده و بر کجا کله و در یک سته لصلوب نموده و بر سر تیر اندک
مصرف کرده اند

طولی کشید جنگ شروع شد دشمنان بزودی ظاهر آمدند و چند دکان بسوی بگیند نزدیک رودخانه بودند و در آنجا کله
فرمان میدادند و غایب شدند چنانکه هر جا جویان ایشان را میبندند فرار خواهند کرد و در کجای اراغاق نموده ولی میسک و در جنگ
کرده و بسوی بویان در و با بزرگتر و همه را بقبل رسانیدند و خط کفر همان تا صدید بمراتبان روانه کرده بود و حجاب ایشان را
از وقوع آن جنگ تا که از مطلع ساخت فی الفی که دست سبزه جنگ عا که فارنگا کسیر کردیم که بجا را آنچه زود و بی حسی بود
بده دست محکوم فراتر رسیدند زیرا که دشمنان پس از آنکه دست اول را مصلح کرده بودند به دستانی محدود شدند و در پیشین
خود سینه را تیرا که بویان میفرستاد از میان بردارند و از این سینه و نفر بزرگتر بودند و سلطانها را بضر نیرم بپوشان
درید و بزرگ دست ملک از عقب سید و شلیک شمی نمودند و شایخ را متصرف کرده قضای خود را بزرگ جهاند پس از آن هر دو
بالاتر که تیر دیگر بویان شلیک کردند و در وقت ما منی را در خود پیش کشید هر یک از طرفی جهت مشرق شمال در دره روان

برودت نفر که بستن آن بر دست در آن تکبار و چند نفر را ابلی او کا که در این ایام بسیار کرده و دست او را در آن ماه
در عقب بخش که هارت از کندی در آن کا کلفتی بود سپرد و از آن برای سلطان خرا کرده و بر خیشش و نوسای بزرگ در بار و پیشی
فرغ نمایان ایام شامه و شیخ خیال و نواحی مکتب آنها ده بود قسما این نوا است که در که جدا نماند و ال بر دست بزرگی از بود
و در این فلک داشت که چهارده روز قبل از روز دهم بنام کتار و صید میور با بیع خود او سا و آرا آمد و اول وارد میدان دوش
و یک جای تخت خودش اول کا لای او را کا لا معاودت نماید تمام دست و نفس در او سا و آرا صرف عین فروش و خوشگذرانی و شاد
شد روز بعد از روز دهم در پاشایان و پیش بزرگ بحری فرستید شاد چو قافله کوچکی که در هر یک سی یا چهل نفر پارو زن بسته بودند
در آنجا حاضر شدند و تمام شش رانی و کات بحری را خوب بجا آوردند و هم میر البحرگی ال می را می نمود که در فلک علفت و کتوت آینه
بر کمان قدم چوید و حقوق با بر و جریته نظار کان شمارگی در سلف سوال جمع شده بودند میر بر سید نقر زینا سلطان
همه خود را با بیانی فخر و زور و برار بسته بودند در آنجا حضور شده و در جلب نظر و عزت و آنرا کی مجلس خلعت کلی داشته بودند
قسما برای اینکه هارت شامه و سرد صید میور ابلی بن باید بشخصه نفرماندهی قایم پر دخت و در راه یک دهم (قسم کسی بزرگ اعجاز)
که برای کشتی انی روزی در این فرمایش داد و در با زندگاشا که در میم محل آتشش اسم در او مضان (ایم بر سیر سلمان) و پای تخت
قدیش با بدراک سبک و کرات در آنجا با او قات کرده بودند و میم روز سیم کلر کوشن شش تیر اندازی بنش نه زنی کرده
روز چهارم ماوت از آنجا که چون پنجانب است بزرگ کتوب کا واقع در او کا کا او کا کا یا او کا کا را در بر او میم
قیامی از پادشاهان پادشاهان کتونی و کتونی و کتونی کل کل کاک که را کوی او کا کا اوئی آورد او کتو کو او کتونی و
از پانی بزرگ و مردم کتونی کتونی و تمدن پسر تعالی مرکز با طالب شایعین زلفات او چون رخ سینه خواهد شد هر روز در
معاودت او کتات از خدمت میم که پیش از پیش فرستاد و از زمین فرود آمد از جمله معلوم است که این پادشاه خراج و خلیه
پیردی او پادشاهان و در هیچ اوضاع چسبندگیان خیلی میل دارد و هیچ کسی در استوایی کند و ولایت نامی عیاد زیاد در عیاب
ترقی و بر پستی مکتب او خواهد بود و ملا قبل از وقت خط آنکه شایع بود در کتونی جعفر او پانی عیاد و در کتونی با کاک کتونی آورد
از طرف در ملک خود را بهای عیاب ساخته و پرداخته است چنانکه با پای تخت نزدیک میم راه بزرگ او سا و آرا فخر
میدانجه که بنای آن بعد چن پاد رسید از آنجا شهر از دو طرف در آوریم که در بالای عیاب میم شده بود و نظر بر سیرتای
از آن ایام شامه و شیخ خیال و نواحی مکتب آنها ده بود قسما این نوا است که در که جدا نماند و ال بر دست بزرگی از بود



مصلحت

قسما

میل کرد و هر چند که برای میان سنخ و وسیع سینوزده ولی ما سخنان به یکبخت زشت آنها سبب نقص آن نظر بر این چون است بود همچنین
 من تخصیص نهانی پرواز در دنیا بزرگ و کل غنای که در آن سالی نمایان سر بر کرده و مریق برگی که بر سر آن سخن نوده بود که گفتیم
 چون بایستی رسیدیم مستخدم که آن سالمان بی زبانه که بر سر آن رسیدیم همان کار است طغیانت و شورش است بیخ خود محمد و سوره و در آن
 چون که بر طبق غلام کردیم و در یکی صدها دست با عرض دار و در آن سالی شش بهشت نمایان بنا و عالی از آن شعبه شود از خود که
 بر او تفصیل شد و نود

روز بعد در کمال جهالت در عمارت مخصوص سلطنتی بخدمت شاه رسیدیم و چون یک نهار از شایگان که یک رویت کرده بود در آنجا نشین
 گشتیم که با ساسانی چندین پشیده بودند با وضع بهیبت میخواستند از آن زمان رفته شد بلکه رؤسا و سرکردهگان که با ساسانی خیر فرستی بکن
 ارباب در بر داشته خلی با سلو بودند و قصر شاه خلی بسج و در وقت و از آن با فی صید بسیار خوب و از روی حسنت شاه انداختن
 که روی او تند و زشت که بعضی مستون قرار داده اند که در او طرف و دل وی از ما پرچشیده اند چهار روز بعد از روز و چون خوار
 که یکبار سفر سفید کرد از آن روز بوقت پایتخت میاید و در روز بعد کالالت و شرف مقامات فی آن بلوفند سر برنگ که مستخدم و
 بود و از جانب کلون کردن نزدیک را برای حسن عهد نامه تجاری آمده بود و اول شده میقاتات هر چند که جهت تر از مقامات من با او
 که نخستین که در سنه ۱۸۷۰ اتفاق افتاد بود و لیکن برای سفر غیر عالی از صنعت و لذت بود و قصد که کولول بلوفند را جاوردی بسیار
 و با اطلاع و مسافری بخرید و ثابت قدم با هم مقامات و در خصوص ملک و نواحی همه امن او کا و نما و در علوم بسیار کامل و در
 و از آنجا چنین استنباط نمودم که با وجود مقامات کولول نیز بر و کشافات جدید من در قسطنطنیه می و در کل در دریا نیز بسیار
 و ممالک تازه که من بسیار از او را و دنیا نیز بسیار است نمودم و ما نیز زیاد از مجبور است جغرافیای هندو قیامی که نئی با ما
 با روی و در کولول بلوفند برای خلی نخستین سعادت بود و حضور او نخستین و تفصیل کشافات هندو جغرافیای خود را
 نمونبات دیگر که در وقت نظر ما پانزده بود و توسط او شما در ستاد و مقصد من است که پس فرود او سوگوار جهت کند و محمد و اول
 ساحل سندی و کتور یا نیز استخوان کشافات معرفت لاری شوم پس از چهارم اینجا رسیده است مسافرت از زردگان که با کتور عوار
 یکبار دیگر در فی آن زمان که در بعد مستقیما است مغرب آریا چه اهرت نیاز بر دم در آنجا رسید و در بعضی از هم از آن کولول کرده
 مقامات نوده توسط ایشان چندین گانده که در کشور بر شرح کشافات و مقامات سفر من باشد برای شما بنویسم

مسئله پنجم

(در باب)

سیاحت روی در پیرامون است کم و زود تر او سوگوار بودم زیرا که توشیح و ششم از یکجا با او در آنجا چسبیدی آنانی که در حساب رخ
 میرفت مخصوصا با قوی کار نمود
 روزی دو مرتبه وقت ظهر بر تپه سین من بعد از برقیقه بر طول احوال صحبت میگردم و گال افوسس میگویم که اگر من در میان خیلی وقت
 میگردم و سهوی نیستیم ولی سبک و تپه سین منی حاصل آنکه تا قریب چهارده میل استباه نموده ... مجبورم خیلی مختصر نویسم
 زیرا که نظام سبکی را که باید این مکتوب شود تحمل دارد و نخواهد خود را بقافیه کند که نسبت را داده باشد در هر سله آینه مجدداً استله
 نقاشی که همین نموده ام خواهم پرداخت و بنا بر تقصیل چند عاقد و مکر و میر که در عرض راه برای اتفاق افتاد در آن مسند رخ خواهم نمود
 بهلت آموخت خیلی بد نمی بیند مسافرت تو شدیم ولی از جای سبک باقی بود زیرا که اگر دور تر بر رسیدیم سبک ندارم که در
 کارهای ایست مسافرتی باقی مانده بود توضیح همثال آنکه نسبت آمدن ملک کشیده بود و کار با او او و ما با بر هله تپه
 و تا ولایت بستان چنان غفلت و امانت میداد که بود که فرسخ و ظهر شکر گارت و نسلی در مکتب روان بر قوم تپه ای در حال آنکه هیچ
 میموند چون چنین وایت کرده بودند که تمام کبایت فایده ای یکی آورد او را با ایلی میمندم بود کرده ایم و تپه ای میموند چندین
 قبیله با هم تپه شد و شکر انبوی بر کشیدند و تپه خودشان را تپه را مفضل و گال ساخته اند نه تپه ای ای بر چند که در رخ مختصر بود یک
 یکت است از سر باری ای از صبح شد و دست شده بودند با او نایمید و از آنجا بر تپه را بر جهت کند لیکن در آنجا تپه لطف که در مفضل
 ما را استعانت نمود و بوقع رسیدیم و در چند که صفت بسیار کشیده بودیم ولی باز ما را اگر گرفت ای حساب بزرگتر کار با در نمی بود
 چنانچه تپه روز بود که از اردو جلد شد و هم و در بندت کردی که چاک دلبر خودان یا در زیر اریل حوال در ایچ را ساخت که در تپه
 بعضی قسمتی خوب غریب باقی مانده ولی قبل از آنکه بگلی اخذ تراجه نام رسانیم از نایب از خارج میجویم شد در جهت نمیدم که یکی که
 از دو غرض اردو پای که بر ایچ مانده بودند فرد یک بر کار آنرا که حکام مبول لندن در ۲۳ آوریل ۱۲۰۱ روز قبل از معاودت با کارهای
 وفات کرده خوشی و چپ نچه زلفش فرانسوی بود که منموم شد ما خود کی فری بود که بعد تپه سبک شده و از آن بود که (محمد سلطه)
 نام نهاد و در چندین نفر را دیدیم که از این بزرگای تپه است که تپه نو باقی شده بر پسته گفتند بود و در صحافت مذکور که گلی اولت بعضی
 بجهت راضی از آنکه تپه بود که جاک میکنند لهما که بود و شوند و رنگ رضی این سبک شمس رخ سبک که تپه خود نمیشود و بعضی سبک
 میگرد و از آنکه سبک بر ایچ سجان و در آن بجان آوردن بعضی سبک که نظر من است و بهتر نیست که او را بچشم سبک آید و
 آید یعنی که در مفضل آن مخلوط کرده است و در نزد بعضی محکات تپه ای مانده عرق پای گرم با او نوشانند که گوگل بر چندین است

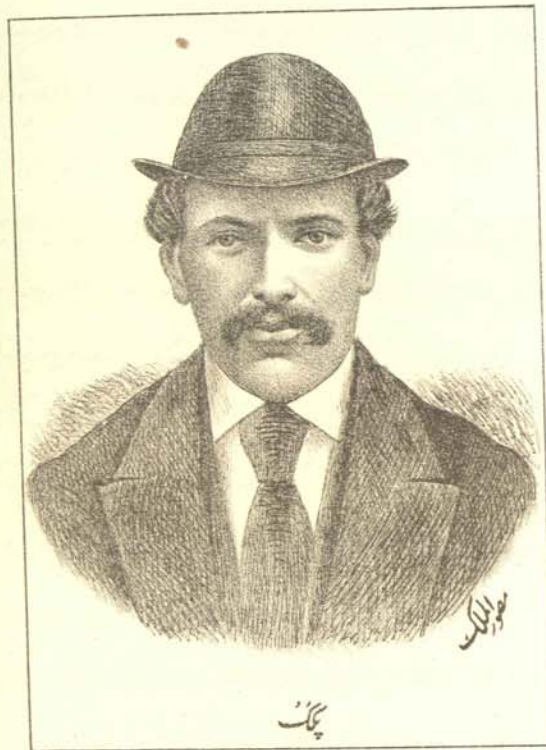
وقتیکه با درگوشه است بخوابد هر صبح و غروب و در اول از بعد از یکد نیمه با یکدیگر چاره نوتری بنیاد بود و فرقی که
نقل میکرد بنصاحبت ساعت نیم بعد قضا قلاب تی کرده بود فردیک باکر در او بری کبوت قضا کتب شدیدی شده بود ولی عرق
چای گرم و آبجالت صحت باز آوردند

از چنانچه از اروپائی که در حرکت نیست مسافرت همراه است با جمال و نغمه رود و در پیش رخ و در کلیم که در نوزده سوال سینه ایم بود که
رقای نیز خیال را پیش رخ و شان خوانند که که (آیا این از جمل که خواهد رسید و که ام کینا زاده نغمه شربت رنگ خود همیشه) بی
فرقی نمیکند هر که ام میخواند بریا که نمی تو نیم ازین سر زمین شوم فرا کنیم و ز قادی که وضع عادت خودمان اصل مصلح نامیر همیشه است
ما در این مقصد میل مسافت همگیت و در جود ما ساکنان بازر پیشین سخن هر چند زیاده است بهر ایزیل مسافت باید کمی کنیم معتقد
میداریم و گوییم است که اجازت می آید بهر خود همسیم کرد و ما که غیر منکر سیاست خواهیم نمود و شایعیات و مرموزات آنها در می
ما را سکین چند و زحمت و حشت بت مرکز را از یاد ما خوشه بود

فصل ششم

وفات او در دوازدهم نوگورگ مکتوب استانی مسیو با نری نوگورگ پدر موفی ار کار شهری ای واقع در کت و کت و کت
نیا ترا ام مارس ۱۸۷۵ اگر حشاق و کاکو است لیکن جرب تکلیف با نده و سوکوی بسیار با پیچیدار شمارا از مرکز نوز
و بنده ان او در نوگورگ که برض مصلحه سبب شده با رضی شتاف مطلق نمایم مدت حدت از نوز من چندان طول کشید لیکن همین
قبل کافی بود برای آنکه من کا جوخته جرب حشاق و اطوار او آگاهی سپید کنم و امر و زمانه از نه نصیبت عظمی را که برای شماخ داده و گفتیم
معتقدیم است که کت بر او را اولادی خوبی پسران شمار روزی قسمت شده است و اگر پوری آنها گفت و فایده فراگت و دهی در نوز
خوش قبی پاک طبعی و نوز خمتی خودش ترا به سرین نوز دانه و محمودا ندای و بطله مهربانی و در لایانی و سایر صفات ختمه شرح داد
در اول ابل روزه جا کرده در آنک زمانی محسب بر علوم عسا که را نوزا تا سن شده بود

قرن ثانی به روز جمعی از رسم قدری تمامات طریق تکثیر و کس (یعنی شیوه کلیه دار است از آلات نوستی) او را شایع کرده و کت
شب پرون تا نیمه و پس از آن مشول زحمات روزه شدیم بهر ازا اوقات شام را در درش که در از نوز و میا نوز و نوز شد
از سر و ناه آهنگمانی که او با و از پنج میانه مخطوطه و متلذذ می گنیم هر وقت که از حرکت خسته شدیم و اما نده کار از رسیدن پیش
قراول بر دو بشارت میله و با بجز از هر حشیت طوری رخا که در نوگورگ وجود او برای اار کجی همیشه و نغمه نوز خود و نیز با کبوت کون



چکات

بجس را نه می دم که در نهایت شل پسر ای شایسته قتل شخصی مدتها و صبر زینت آورد باشد زیرا که ابدان شنیدم که در آنک و در وقت گشت کنند
با از روی خود خوانی تن بر روی شل پسر ققایی بودی خودشان فلان رطابتی نبایست با از روی نماید که کاش اینها فرستگشلی نیسیافت با قدر ک
اندر بقای که اینهمه عین از روی صدق بنا همیسا ندیم که اینجا که وفات این پسر چند قلب پر از شایسته از این خون نموده هم از عارضت
برادر عزیزان که از شمار پسرین همروستیم چه در این باره نظر تمام با مثل سبب برای یک نفر از او دستیم بصیبت که غیر مسلم است سبب احوال است
سایر باقی مانده که در ورود و سونا در مکتب از روی پسر از حرکت بسیار طولانی مدتی نزد من آمد و از در جهنجا و کمر شکیست کرد و دلچ
من ز دست شل می پاد و پوست بعضی اوجاع خندان غریبی نه شد گشت او نظر من خندان تمام نبود و با گنشم برود و خواهد بود قدری سلسا مضمین
دستیم که تصحیح دیگر در دای او بکنی بر طرف نموده شمس و دیگر که بعد از دست او قدم با از در زانو پشت فیما لدا این بارگان که دستم
بر کام و در ج مناسبه بعضی مباحات مناسبه عرض از او نمودم ولی روز ششم همگی از در سینه عسرت شمس بخوابی خود برای سخن شمس و
بعین کردم که مرض او تمام در در مسائل نیست اما چندی است که شمس از آن شخص و هم

تسکی داشت که شمس عرض کرد ای او شستی با و بخیر کردم طرف شب بنای زبان گشتن که است و چون زبانش را درسی که دم دیدم قسیر با
سایه شده روی آن از روی شکستی که می پوشیده بود از این صفات حدت زد و شام که گرفت زبانه می چنانچه خود من را اوجی در آنه اکتفا
شدم شده بود و بر کردم تا سواد در می تحریف یافته که گنگه با و بخور از غم لیسکن روز چهارم که بزرگ گفتن و فتنه داشته دیافت و بعد از آن گفتم
تا بد آن اورا با اینج شوید و هر این اورا عرض نماید همیشه پرنش را برودن و زنده دیدم روی سینه او از زجه شهای که یک زیاد می شد و سینه
او پوشیده شده از شایسته این مضطرب شدم زیرا که جسم ال ای که اگر که با شدم غیرت و غیره ششم هم فهم چه مرضی از او پس از خروج
طلب معلوم شد که مرض او تب طبیعت است و سرگی و خصوصاً آستان نوشته بود و بعد بری مانع بود که بکنی سینه با طرف شده آتوق فرا گشت
مشول بر طلب و معجز او شدیم و با وجود عرق را ندیم آنچه از آستان بر میا بدست و کلا و کردیم و هر چند سینه شکم که مرض شکی
و خطر ناکت لیکن با زاید و او بودم که قوه بنسب جویش اورا از آن مباحات

در روز پنجم چون مجبور بودم سفر بودم در ای راه را که می خوا باندیدم در پیش چهار نفر که شسته و زان شدیم روز ۱۷ روانه در دست
بفرمانده و در حین راه رسیدم بعضی آنکه اورا از نامک پروان درده در سینه خوانیدم طایر و خوش انقض تر طیران نموده با تمام
شناخت شب بعد جدا و با پی درختی ناک سپردیم که روی سنان بر شمس صلیب بزرگی همیسا نقش نموده وقت سیکه قاصد روح
در سینه و سینه استیم و آنک و غای معروف کلیسای انگلیس را قانت نموده همه برای او طلب مغفرت کردیم

هر چند لایق توبیخ چاره این بود که در خاک منسحق با کما حقان سپارد و در محاسن کسبی این آسانی در لایحه تبسید و تبسید کسب آن روز و ابرم که هر وقت
 اسبل من در سه فتنه و عاصی سپارم اگر چه بویلم بزرگ قبل از وقت کرگفاری خست ممالک پراشو بملکی بعد در جدال از آن روز با برای
 اتفاق افتاد و خلاص شد لیکن مقین ابرم که اسبل این او در سبب این زحمت خفای خود داده و زود دست یافت با آقا و از نظر آنکه شسته
 آباء همای تو سگوار چندی وسیع رود نیلر ایما شایسته چکس شتر از او زودین آنچه اکنون در این جسم است خط غیره که او همیشه خوردین
 دریا و قاشای آسیبی مغرود دست خدایش با بر زاده و روح و در غرق رحمت کند

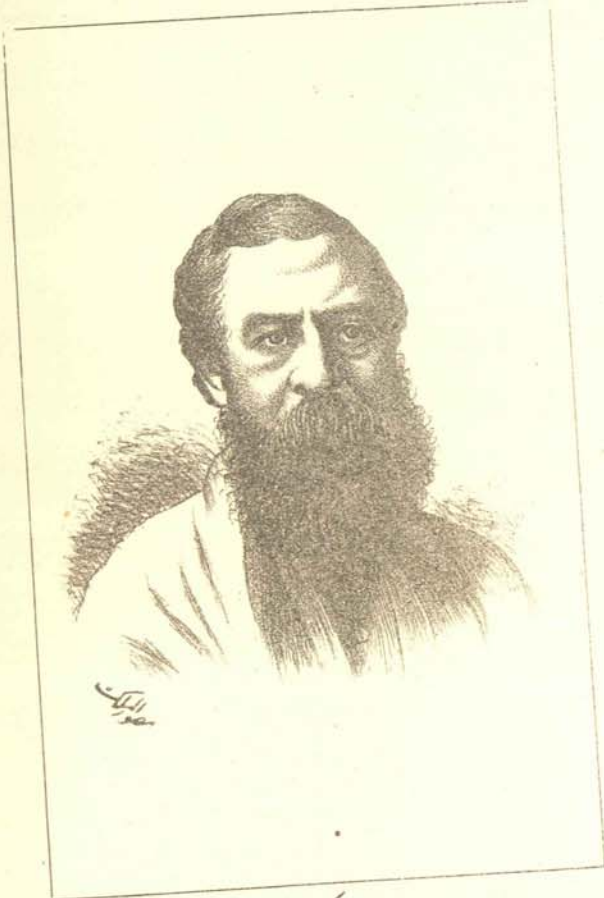
هر چند تخلف مشکلی است ولی شایسته است بگویم که رضا بقضا داده بصیبت خرنه خرنه بر زبان جسم بر نماند و نظر خود مان پس امید زبر که
 آنچه در آنک زندگت از قرار عینین است با و شیره در کشت اندیشه شرف تا در خانه پدری خود در محبت خود هر چه چشم شمار
 از دیار خود روشن و قلب شمار از بند غم زود او خواهد پست امید ابرم که آن دست خیز و آفای محرم است با صافانه بر قبول
 خواهند فرمود بازی ستانی

فصل هفتم

وفات مبارک مکتوب آسانی مبادرتی قریب کاشی ای من نولوی او شایسته او کوما
 در افسر قیامی مرکزی ۱۵ - ۱۸۷۵

دام مبارک عزیز بر من خسی دشوار داشت که در خصوص اینو تقصیر من دلی که این مکتوب شمار از آن گاهی سید شایسته
 بنویسم و خلی لم منوات که گسری ایکنار بعد میگرفت با آقا فرانسی بوگوک رفیق سپر سز ز شاق قبل از غرقش از آنجا آنچه که
 با وسایل کردم با بنام میسند اگر فرجه است شمار از صد در تکان گمانی باز در مکتوب این مکتوب بودم بوگوک از بجز تفصیل و سرگشت
 دم آخر سپر شافقت حاصل میگردد زیرا که بیجا میسند شمار اسطه نامم که فر دینک با که از اینمرا لایحه خت بر گزیده و بسیاری جا در
 شافت

تفصیل آنکه من آنچه نغمه بر سلامت در این مکتوب را حرکت کردم و فرانسی بوگوک و فر دینک با که را بر برستی و موفقت را که شتم
 مدت غیبت من بچاه و پشت در طول کشید و پس از رحمت برود و حالت سیکامید و در بوم که در اندیت همه کار با توفیق و نگو که گشت
 آنچه حالات آنکه گوش میسند که سپر شمار و زوده غم و قبل از در دمن بر غیره به فالت که در زاده از حد بسیار است آلم من که در
 آنچه اجمالا در خصوص ناخوشی فالت و برای من نفس که زنده نیست که برای شما حکام روز ۲۲ آوریل مبارک اتفاق بوگوک و کجا که در



باکر

رفتد و تمام روز سپهر گرام بخار بود روز ۳۱ پنجشنبه گریش مخفی کرده پس از آنکه چای خورد با قدری نان صرف نمود و خورد
 شست و شویی او بجز نماز کسالت و سجالی کرده و دستش خود را کشید چون در خود هاس پس بردت فوق العاده بگردان خاصه
 نمود بود که سکنگزار او را که کتب پامی و کتار مدیکن بر جرق با او نشاندند و بیلا پشای مخیم روی او را پشاندند مرغ برود
 او را بپوشاند بکنند بالاخره مثل یک خون در پیشش خود شد با شد چاه باعث بظلمه انداختی کسالت بعد از بروز کسالت دم آخر کشید
 با چای آید و فین پرش منفسه شرح احوالات او را برای ما خواند و فرستاد رخت و سرگشته او را در دو برج خود سپرد که در آنجا آنجا مشغول
 باید تا نه در پیشش را برای ما بنویسم و بعضی شجاعت و کله با توره او را میخ و دم نکا میساید ام تو معنی است او در برای ما در ایام
 ما دم با گرغز است و بگویم هم را از روی صحت میاید و ما در سوگاری از کرم شخص زد یکبار که شریف میند زیر اگر او شای
 فرزند استند بود و مرا خنده شد که صدق به راه و رقیق بود اگر ترش و فامیکرد و طرخ بود بگریزد و منم زنده میاندم و با شما میساید
 دهمم که تانی حیات زحمات او را که بزم خیال او را از غده غده نشویش آل کار و امور معیشت آسود و بایم و یقین هشتم که در اندک
 زمانی مقام بلند و در نظر عیان طن جلوه کرده یکی از جنمای مختصر بگردید حالت و عجات بهر ترات از جرم صفات مخصوصه او بود
 و چنانکه با ما از آن بود که کف و حرمت تمام آلوده و ذخیره او را که کف کفایت او کرده و در هنگام غیبت خود فرزند میسر کرد
 نصف عساکر و پهلوانی را در او سپرده و محول داشته بودم

از اساعل دریا تا بخل که هفتصد است میل مسافت اغلب از راه پایوه و تنها قشیکه بجا بر من کرده راضی شد که او را سوگاری
 از مالهای برکن نسیم آنچه بگریز با بوی کفتم چنان در زمین و حافظه شش ثابت و نقوش مید که چو قوت دیگر گرانان لازم خود بود
 نیا فاد که او را سه و فراموشی دست و در با بجز از چیت که زوی مثل آنچنان کام بدیده میشود و قیل جایی فوسوس درین است که او را
 یک چنین پسری پر از زوسید و از بر نقی با وفا و صدیقی و از وطن پیشش اخص با که امن ملت خویش مفقود شده زمین تنها کله تمام
 او را در زینت خطی با شایر در وقت آنچنان بل مدیم نشان بد و خرنبار در ایام و متغی از خداوند سلسله کشیم که در این اندوه بزرگ
 ما را صبری و در خوارین بپسیر که امری حجت فراید نازی ستمالی

صلوات

در سپان قمع خاوند نظر آن روی دریا چو و کتوریا از جسمه بر ما با ما کا واقع مسافت سه میل از خیزه با سپهر در کنار
 در بند و کتوریا نایانرا ۲۹ ژوئیه ۱۸۷۵

مسافرتی که فرموده می باشد من محول کرده ایم که باید که با ما رسد شش است که زیاد از نده و اندازد و چارچ و بلا گرفت نیست و استلا شود و قشیکه
 فصل بود و خواندن کتب مسافرتی و سیمایان غیبت تمام دهم و خصوصا از خواندن سرکه ششهای مین و دو و عقلمین و جنلی لذت هر دم کمال
 شوق و میل متصل و توجی و کتبت و حتی انیسافان لیر اعطاء نموده از خواندن آنها سیر نمیدم ولی از وقتی که خودم مقصدی اینجا بزرگ
 شده ام چندان مضطرب و محنت و چواری و محنت کشیده و دیدم که بکلی از این مشغول شده که ششها در زفا ترسایب افکار و گامی است
 بپرا شده ام و اگر بگویم که خواندن و مطالعه سرکه شش این نوع کار را از جهت تمام و قبول آنها ترجیح میدهم بکنند من آنها کشیده و با آنجا
 و تکیه مسافرت اولم در آنجا میباشم با آنها فرقت عالی میباشم میگویم که اولی با ریخته پنهان بود

و اگر بخواهم تمام طواریات و اتفاقاتی که حال در اینها فرت از برای اینج و او در مفصل شرح دهم دفتر میباشم که کند شود و حال
 آنکه بنویسد و در اول منر سیم و از این راه دور در این چندین مرتبه میسر کردیم

اکنون شرح مسافرت خودمان از آنکه تا ما او سوگوار و کتا رسو حاصل غری دریا چو نیا تا برداخته از آنجا یک در کتب خود بنویسم کرده و هم
 شرح سیمایم دو عدد از آن جنای قیامی با هم سه راه دهم که بیطافان که می لیس با هر دو سیم زنده تا وقتیکه امیرالکاسا با سانی بک
 باقی شود روزیکه از آن دهانه کار را بدیدیم شب را روی دیگر از یک در پای منته او سوگوار واقع بود و در مجلس موسوم که کار با سیر بریم
 بر میان نجیب طبیبان مستعد پذیرای غریبان بودند بعد از ظهر در زینده در آنجا گوشه داده در آنجا نیز بر میان ظاهر است و خوب
 میزانی بودند و قشیکه از کشتی پادشاه تمام آنها بر خطایه نگاه بعینه مثل امریکایی که یک جام شری کو بفرمایند که فرزند آن
 بوشه مشغول شناسیدن و بر بینه خلع مصنوعی خویشان بودند پس شبانیم که استقبال و سلام من آمدن که ما توان حرکت میکردیم
 از شدت خموری زحمت طبعی خارج شده در دین دم نمید پوست چندان محبت و همت که در وقت یکی را در میاید با وجود حال
 خوش و کتاش دکل خوبی زان پذیرای نموده و مسپو دانود کرده که از آن خوشحالند

سه چهار ساعت از شب که شش بگریز شش بل و میا بود قال قشیل بویان بله شده سه سید از خوابیم او که با ما با کتند که این
 بخانه را برای سهرام خوش آمد فرستادیم که گندنا مریح الیشا را با آورده پس با خود کتف که گفت کا خود نشیند و کم
 کردم تفکمی خود را احتیاطا بر کرده و زیر ششهای خود پنهان کنشند خودم هم تفکمانی که دهمم پر کرده سردست که هشتم
 سوا می بود و میا بود که لا یقین شنیده و شنیده قشیکه شب را صبحی دیگر معلوم کردید ولی معانر طبع همیکه از آن در جیبه اول آنیم
 خودمان از دست قابل با ضد نفر در صبحی دیدیم که ششها سه خودمان از زمین کشیده با او نزدیک شده بود و دیگر سیمای

تصاحب کند محبات این کیفیت پان بر خسته شد تصدیق بر کرده و غمگین شد که در قول می کند
 تصادفات بسیار خفیه این کم روی بر روی که قریب صد متر از قریب فاصله داشت جمع شده بای و ن طبل جک که آهسته و پس از دست
 تقریباً با فاصله از جک در سطح که خطی خوانده بود با دست جک بگرد آمدند همیشه سخن با نام رسید جانرا ایشان است
 دیدند و طبل را از برون کمال بهرانی دوستی با فکند که گفتند ای خدا تا را حاضر کنید دستند فاع شود زیرا که در زمان جنگیان خوانند
 و سر بر نهان را خوانند نیز

همینکه دیدیم قریب طبل زود شک کار سینه بهر آن که حکم کردم انگی با آب نازند و آن چهارم با هم با وجود وقت حد و درنگ
 ناهیدی بهت نموده از جمله که در دریاچه خسته و از یک در زمان آن زور زده اند و شش کرده بودند تنه خود را کنار
 نمودند و طبل قریب آب خسته زنده این حال ایشان فریاد فضا کشید چون با سوزی فاع و دیدن گل و ای چشمه و طبل
 تفکک فیل کشی ام را در میان ایشان که در دم پس از آن یکی از عجایب را گفت که در وقت سوز کردم و با او کردم او یکس از ایشان
 مشغول زد و خود دستم او را بر قریب خود را در که در وقت سوز کردم در وقت فانی از شلیک لغات من با چا پار که کرده بودم در میان
 بونیا این چنین خست بود است زیرا که در آن یک بر خیزد از با بر خیزی با آب که نیست بهر چند نموده و فرستی بست
 آوردم تا میری از سینه پیش را که در ضمن نموده فاعهای و شش آب اندازد از آنجایی که یک خارج شویم که آن من بسیار خست
 خست خرب بودم در هر چند بسیار خست بود و با او در وقت فاعها نموده هر چند رو دم شستیم ولی ایشان بست بی
 خود را که کرده بخش خود زور که گرفته شستیم و غمگین ای خدا را که در آن یکس من خست بست و چو بهیاده و از میان نموده
 با طرا که جوهر زور و دیگر بود فاعها نموده چو بر سوزم شش و شست شمول را که کشی بودند و مرتبه بی در پی خامه را که شست
 قایق خود را از آب اندازد از آن در هر دم آن سپر کرده که بهر آنچه و فاعها را در زور و در نظر در آورده و بر سر خود
 زمانه را از آنرا که به شستیم فاعها سر کرده را با او فاعها که فاعها سر است و چون فاعها بود در این چنین فاعها در وقت

و ایشان متعجب سادش از برای پیش از کرده بود
 چون از فاعها خارج شدیم و فایق که جمعیت زیادی در آنجا نداشتند بودند دیدیم که از جانب راستی سر و آمدند و ما را دنبال کردند و آن
 فاعها صد متر ما نزدیک شده بودند وقت تفکک فیل کشی ام را که گلوله با شش می ترکیدند که در چهار شلیک ایشان کردم از آنجا باز
 پنجه فاعها سیدند و یکی از فاعها آن در دم شستیم و فاعها که در این فاعها بسیار بسیار شده و کمال خود که شده و دیگر

متعرض نشدند لکن شنیدیم که یکی از ایشان با او از بند با فاعها را اندو (برود و در دریاچه ناز را میبرد) و شب که کون لغات خود را
 شمرده روی هم زد چو را فاعها از ایشان گشته و زخمها شده بود و هر چند که بظن من بهت با او و یک طبل را بی ایشان جلی کران
 شده بود ولی از آنجا که در کشتن بخون کمال سعی وجد و جهد را نمودند لذت یافت و استحقاق این شنیدیم و کوشان است

نیم غلای که از جنگی میوزید مسلح زور فاعها را که با نزدیک شب قریب شیل در دست و جنوب غربی از با سیره و در نیم تمام
 بگلم من عجایب پروردند ولی چندان را می فرستیم و کاری پیش بر دیم و طبع فاعها همیل جز فایق شست از جنوب غربی با سیره
 دور شده بودیم و ناظم هم زیاد بود و پیش از آنکه قطع کنیم در این وقت از جانب شمال غربی با ندی زحمت فایق را جلا انداخت
 سرعت تمام هر ساعتی پنج خود (هر نود و هجری معادلت با ۱۵ متر) حرکت میداد و هر دو یک که اگر باقی سیر بود و فاعها شست
 شب میوه نیم خود را از یک لکه کاری برسانیم ولی نزدیک چهار ساعت ضعف شب ماند و طوفان تخی در گرفت و چون پارگی
 بهم نشستم که فاعها شست کیم و فایق را متوقف سازیم با او را از جنوب زور دور نمود و هر چند هم تلاش کردیم بجای نرسیدیم
 و ستان از جبهه کاره بود و با چوب برده خود ما را تسلیم طبع امواج و طوفان کردیم بسیاری از خود کمان قضیها در دست هر دو
 دریا و چار طوفان شده اند و شاید معده وی هم در فاعهای کوچک گیر کرده باشد ولی با رعایت ماحت تر و نظر با کران بود که
 تصور را که گشتند در وسط خسته سنگهای منیب و جزایر مجول شاری حیدان و سرگردان مانده بودیم و چند طبل شست از جنگی دور بودیم
 مردم اطراف هر وحشی و خنجر را که با اینچک میار و رنده درون شب به هم را می کشیدند و فاعها بقصد بندگی و غلامی در میان آورده اند که
 فاعها می شگفت تمام طعمه شکاری دریاچه میدیم با در روی یکی از آن چند ایر بی آب و تلف از کسکی و سپهرگی تلف میدیم چو
 اینند شده چندان خسته گرفته بودیم که بهستانی فاعها که شلیک هم بخواب قیم و فاعها فاعها او را بار بار کرده آبا نیز که در این چنین شسته

خالی میکردیم

سینه و صبح حالت طوفانی و فاعها امواج آرام گرفتند با وجودیک دره خوراکی از چسب نوع در کشی یافت فاعها و نیم فقر قدری بود
 نرم چسب خیزد بهم مدت چهل ساعت تمام اما فایق صرف کرده بودیم با زمین که با بی از روزنی شد عجایب کمال سرعت
 مراعات نمودند و زوری سیل شمول اینهای خدمت شدند و با غلای جانب مغرب بزحمت را سرعت بطرف شرق سوزانند
 و دو ساعت بعد از ظهر نزدیک جزیره رسیدیم که من از جسد زور فاعها (یعنی من) نام نهادم پس از ریاست در کشتن در آنجا
 معلوم کردیم که حیوان تقریباً و سیل با فاعها کون بوده و در آن کشت و زرع هم میشدند کمال ذوق در این جزیره و بعد نور ما بان

و یکس یوه رسیده که بر می آید که در شش شکل آن شده بود و اولی از طرف سید و از زیر خشتی و خطه اردک و شش هم کنار که در هم بود
 شب در رسید در اودی محفوظ و صوم خودمان کنایه بر اصل بگزار بهتر است کرد که بگال خلوص و حقیقت سگند و زینت را بجا آوردیم
 بگرد تمام جبریزه رفت و وقت کردیم و بجان آیدیم که با وجود نزدیکی او سوگو ما ضرری نداشت و بقیح سیاحت جزیره ای تو که دانستی
 سیزدهم آن نوید از باغ ارم بودیم و سینه خسته گشتی با ده شوم که روی از بویان در رسیده و ما را بقرب سنگ و چون گال
 خست و سستی از سینه برده و بران کرده و ما هم چون فشنگها مانده ایله باران تر صیاح شده بود و شوم استم قافی کنیم و کلاه خورده
 قافیه که شوم جوش حاصل همان از تری رو نشدیم

دور در بد نسیم تنیدی خواست که با در صبح که چاک شمشیر از او زود و چهل بود در آنجا کشت و با تات و شیر و عمل و شخم چو
 و غیره فریدیم و در بدن که لنگر بکنیم در قافیه شکی که در لذت و شست ساینکه فقط خاص گرسنگی کشیده و حتی دیده تصور از او میسند
 صرف نمودیم و در خست نسیم سعادتمند شمرده شمع استخیم و سبزی او سوگو ما روان نسیم سه ساعت نصف شک شده و
 صبح رسیده بودیم که ناگاه با تفسیر که گفتی طبیعت خود را قدرت خود را بنامی دورگ با رنگی که دانستی آن بر شش خدی بوده و اگر
 باران و آسمان نذر نیما شده بود و با سار و نیش بر تمامی در خنده و در صدای خنده از هر طرف توار شده و بچی خطه صوم و
 در کوشش که روی بکی خطه بصراوت چشم نهادی فواج مولج کوچ کوچ در بر رسیده و هر خطه هم آن بود که زود و مار از در با پای
 کوشش نایده داشت چنان خستیا را کف پران شده بود خود ما از آنجا اسپره و کشتی را بجان دادیم و بگذاشتیم و در بر کوشش
 نفرین بویان اسپره که گفته (بروید و در دریا خیز تا بر آید) هدف عابت ده توام در آن طرف بلاکت خواهم رسیده باشم
 صبح روز بعد که چهار تیره و سر بود و پست میل شیار کارهای سینی انخل از روی خودمان فاصله ششم و سرهای کشتی را کشیده
 دریا روزی که کشیدیم در ابتدا با چندان ساعد نبود ولی در آخر ما را معانت نورد و خیر خوشی در کنار اصل او سوگو ما است
 مقابل از روی خودمان نشود و ایم از فاصله چند میل که اهل رود ما را دیده پیوسته ما را سلام اند و چند کوزه زدیم که رسیدیم
 به تمام سگند و سینه ما را حرکت میداد و چسبناک گشتی نزدیک حاصل رسیدیم چنانچه از همان در آب و جلشده و مرا قافیه پران
 کشیده بدوش خود سوگو کرده و دست زمان و نفس گمان و با کوبان بگشتی بر دهنش از آنکه به نظیر قیامی و خوشنوی و دشان
 بگذار شمشیر از بر زمین گشته حلقه وار دور گرفته و گذار است مرا که با لایب آن فعل کردم و شمع مؤذنه و در چایست
 روی دریاچه و کتور از آنجا تمام رسیده

فصل هفتم

در بیان تشبیه بومیان با مپره و تسیح آن کتب از بندر و مواقع در جنوب قی او کاغذ ۱۵

اوت ۱۸۷۵

بنت ساختن آنکو - ابرگین (نخلس امریکایی بالافره) او کاغذ حاصل شده ولی به وقت گریبان بنام برای تا که رسیده
 رسیده و چند حیات کشیدیم و تمام است که شرح قبالت آن همچو جزایر آنچه تا امروز برای ما نوشته ام بنیاده و کم نیست
 کتب آنرا که در پدیا که سبزان حیات آن را در در رحمت از آنجا آورده ختم نموده بودم و در زیر سید شرح تمام آن قافیه
 می پردازم

پس از آنکه غصه اسرگندت سیاحت نظر خود را برای امل از دو کلیت کردم و فرانسوی بود که آنرا کتف میخوانند که اشیات را در
 دردت در غیبت و شرح وقایع اتفاقید آن را چه شرح مید

اولی چتریکه در این ابرت بنظر من سیدین بود که آنک زانی بعد حرکت در میان زود و تشر نموده بودید که بویان با کوبنده
 و کشتی از آن زود گرفته و از آنجا نظر ملک و استخلاص را در آنکه در او
 مطلب در فصل چهارم را با او او ما بود که شایع و برک زیاد می باشد و او نصف شمر از آن غرق نموده و در شکر کرده
 بوده که چنگ لنگر از بیضا و اما همان گشته بودیم

مطلب ششم شمر بقصد شورش فدا بویان بود که در خدی کنکاش کرده بودند و بنحو هستند با رو حله برده و ذوق و احوال را بنام
 روسای منفذین کی شیکری سار و لوتاری و کتوره زده سار و کابین سی رئیس ایگوزا بودند و ششخانه کا و او سار و
 رئیس سزینی که کارهای سینه و آن محبوب شود سر کرده و دو می از آن اتفاق اکاهی او بود و نورانی شمر و من فساد
 سربازان فتنه که لوازم جنگ تقسیم کرده و طبله و جان سپرد اطراف رود برای دیده وانی بر آنکه و نموده و لوازم بسیار
 بوده است اما آن تعیلات و امکات به تصرف مانده بودند زیرا که در این چنین ایگوزا فوت نموده و مسلمانان ایشان
 کوفته بودند

مطلب چهارم شرح حبس آن بویان حیات آن را در او بود که تقسیم شده بود که اگر تا ۱۵ روز در کرسی استی اولی (با نام کوا)
 یعنی قافی بزرگ که من باشم رحمت کند ما شایان را در او که آهسته جانب و نماند برود و خوش اتفاق در او من در میان

بود زیرا که اگر از هر سه ارکان همی تلف میشد بولی وجود آنها سزاوارت ما پیش ازین وقت مخل میماند
 بجا خود مختار و متکثر شد زیرا که اگر در میان ارباب ناما در میدان کجاست تا کجا حرکت میکرد و کجا سباحت ارباب را بجهت
 گردون میکند ششم ملک و اقدسیان این دو را چنانکه از میان ما فاند و مجهول الحال میماند نسبت آنچه غیر از او گماند از انبیا گیری
 تحصیل چند قایق ممکن بود و فواید اشکال میشد ولی انفس که هیچ مکنی غیر از او گماند هیچ سلطان غیر از او نیست و خواجه
 سقیای برای من روانه میکرد و برای انبیا همی که از طرف او میامد و اطراف را میچواید با شدم و طاعت و قیامات نمودم
 که سجد قبول این صفت باشد که کوزه پادشاه او کیری است با لاف و مجبور از انسی بود که و شایزه کا و دوما را بخت پیشکش نیز
 نزد شاه او کیری و دستاوردم از او است عا نووم که با چن قایق خضر بد نام را در طول ساحل اوزنرا با و گماند برسانند پس از
 روز غیبت فرانک با چنان قایق رسیدند او کیری بودی مر جبت که در ذولی این سینه و مطابق دستور العمل سلطان آمد و چون ما را
 با و کیری بودی مملکت خودشان بر نداشتند این با جرات ششم و سیزده سلطان که سیر کردی قایق آمد و بگوئیم در صورتی که کوزه
 تمام ارضی و فغان و کلور و دشمن این به بار دوی من بگفت و نخواهد رفت و گذشت ازین ازا و کشتی خواست بودیم که از
 برویم تا آنکه مملکت میل و شویم ولی وجود اینها من خود شنبه دیدن و خواهم آمد و شاه وقت میل داشتند با و کیری بودی مر جبت
 اینکه عالم تیرش بدو کیری بودی ششم و در بعد از دردی که با چن کوزه به بل فرود آمد و چون انبیا تیرش تیر
 اول انبیا قوم این بار خنده ای خیل مرغوب از تیر غایب می نمودم و جت سیر این سخن که در اردو یافت میشد بهاره بر دشت
 برای پیشگی حاضر کرده بودم

زمان قات بروز بعد تر شد و در ساعت صبح تا آن گشتی که می گیس که تیر این با سهای در او پشیده بود و از دو طرف صفت
 و مشیو حرکت کشیده و بر او نهادیم و قید بعد در جنگ دهنل شدیم و در آنجا کوزه را دیدیم که بالای بندنی نشسته و پانصد شصت
 عساکر مسلح فریزه و تیر دور و وصف بسیار و ده خورش که جان آریست و در یک پوشان تیر و کلبه چنان تیر و کلبه بسیار
 قیامی از صف فرور زور و در بر داشت و چنانکه اسام نام را در زیر لب جاب گفت و از روی قار و نفرین قدری مار و اندر کرد
 لیکن از قیام و چهره اش فهمیدم که معا دست دوستی می بینم و هر چند که قبل از وقت مکتوب او را از مقصد قات خود مکتوب
 بودم مجدداً بتوسط ترجمان از او استعدا که در کم مطالب خودم را شناسا در حضور او چند تن از جمله روسای مملکتی عرضه دارم
 تمامی را قبول کرد و در برخواست کجاست عمارت سکلی که بنا صمدی واقع بود روانه شد و ما با همی در آن روز در آنجا پیشکش

در آنجا من تصور حرکت بسیارم اختصار برای بیان کردم و حده قایقانی که ششم و ساسی که پادشاه می گنم و با چن که در آن ملک
 و معاوت و میدادم برای شیخ دادم و وقت تمام همه گوش کرد پس از آنکه سخن من تمام رسید کوزه از بندگی و کشتی
 خود خنده خنای کرد و گفت این قیام چه وسیله قابل مسافرت و در از می نیند من می رسم که اگر از آنها بشاید هم در در کینه
 و آنوقت ما را عا شنبه و گویند که کوزه آدم می بودی بود کشتیهای بعضی فرات و سر ابادا که حساب و شخاص را انبیا
 در جواب گوئیم که اگر احیاناً کسی از انفس شود بعضی چیزها مفقود شود ممکن است از بندگی قایقها و لی من با حق صلاست و نیز سخن
 او تمام کردم همسرمون نمایا جتهای او حسام بود در ارض صحبت با چن قطع شد که هر همدگسی و ملک که لازم داشته باشیم با
 و شرط مفود ما و حقیکه تیر تا آنکه تمام شود آدم سفید پراش چند روزی با سبیا و همان کوزه باشند

کوزه پادشاهت او کیری بودی در باره اینها می خود دشمنت کرد و در آن چند روز بهاره کا و دو کوزه و مع و شیر ششم
 انواع کولات و شربت تجدد و فور و هلف برای ما میزنست و با لاف و در خسته خسته خوش و چار دیدن آن و نخصایه بعضی
 دستور العملها و طاعتها را در گفت که اگر در دام چنانچه همراه ما آوسوگوا ساینده ولی چون اهل مملکت شنیده اند که ما اینجا
 با و گماند برود این چندان قیامی بیافزیت تا زنده رسیدیم که اینجا جت از مملکت خود خارج نشود و چون میداشتم که با چن
 کرده ششم تیر می نیند و در میان دم شمر گدم که با ما من شامی شده و اید مر جبت کند و در سخن متوطن شود و در این ق
 لازمست شامه بیایان مرا کرد و بنظر ایشان طبعان بید ولی همینکه با و گماند که رسیدیم از زمین کشیدند با و کیری قایقها را
 به میدانها کشند تا او کیری بودی تا تیر بگفت خود مر جبت کند و آنوقت به از اغیال خود آگاهانید پس از آنکه با و گماند
 موافق صلوات و شامه بیایان او عمل نمایم و در بر اول و در نظر از می در شخص خود در از در فرستاد تا در آنجا کوزه من مکت کند و بعد از آن
 آنچه ترا گذارنده بودیم تسلیم این کردیم و جت حرکت کرد و بر او راه نهادیم

بیکه از او سوگوا با ردهی خود وارد شدیم دیدیم از چنان قایق شیش از پست و سه قایق بر انبیا تیر زهر چند که این دو کوزه
 برای عمل تمام اردو کا فی بود و چشم شدم که هر طور ممکن است آنها را بکار بریم و تیرس را و دیگر گدم که نخصایه او همای خود را جمع کرده
 و پاره های او کیری بودی ما صرف شده بودی حاصل میشد ولی بیکه او کیری بودی از رفتار ما مطلع شدند همان جنگ نموده و چون
 عدشان زمانه از بدو بر سینه تیر و کان بودند اگر اندک کسی میکردم و دیگر کیری ایشان نیکو شنیده تمام صرفت که خسارت و این
 فاشی بودی و او را در همه چیز را حکم کردیم شش چنانچه بر کشیدند پس از آن که دیدیم همسران با سب و کلند فرمان دادیم کشیدند

اگر کسی بیاورد و شوم کردیم بر آن آید با تصرف و بداند تا از آنست و او آمدن نکند که مظهر بهیشت بود و دعای خود را
کردم آید است پاره زنده ایشان نزدیک شوند بعد از نیم ساعت که تمام شبان جمعه نه باقی صدها در ساحل بود و یک شوم صفت
جنگ بسته بر قهای انگلیس و امریکی را در روی قایقها بعضی هم سراسر نمودیم

پس از آنکه جلوی قایقها را بسوی ساحل کردیم و دیدیم که در آنجا از آنهم بسیار با هم یکدم طرف راسته از بوسیان که مرکب از پنج نفر بود و شلیک
کردند و چندین نفر از آنها را بجنگ باک از چندین کتیر می کشیدند و فرود آمدند و می گفتند که چون خود را به طرف تیرهای آیدند وقت شد
که یکجا جمع شدن بر ایشان صرفند از متفرق شدن و یک سال پیش آمد ما را سربازان کردند و با غرضهای خود و کسک فرود آمدند و
گفتم قایقها را باطله ۵۰۰ متر سربو بر زدند و در پی چند شلیک سخت ایشان نمودند پس از یک ساعت روز خود و جمعی از ایشان
که نیز نماندند خود را که گفتند عقب نشسته باشند تا به پناه برند در این وقت امر کردم قایقها بهم نزدیکت و متصاحبت سال پیش
روند و همچو آنوقت که میخواهند پناه بیاورند

از شادمانه حال غیرت بوسیان بچشم آمد و گوی ایشان از تپه سرازیر شده و در آنجا تیرها و زوینهای خود را با حرکت سرازیر
و فریاد و فریاد می کشیدند بسوی قایقهای هجوم آوردند و همه شلیکهای نزدیک شدیم پس وقت که شلیکهای سنگین
جلیان خود را در استقبال نمودیم و تیرها و شلیکهای بوسیان مستولی شد که همان قایقها را از دست او در نظر نماند
ما هم دیگر متعرض ایشان نشده و تیرها تا همین حد که گفتیم هر چند شلیک زیاد می شد و لیکن چون در آن و چند شلیک
بیخ نوع حفاظ و پناهی نداشتند و از هر طرف در معرض گلوله های بود و چنانچه شب هم زور بوی ایشان بود و ما از چشم نماندیم
سیداشت جمعیت زیادی از آنها کشته بودند چنانچه پس از تمام حمله بوسیان که عد و مقولین با شوم هم در نظر در میان جنگ افتاد و در
و تیرها بعد از تمام زخمها و تیرها و تیرها که از طرف ما قطعه و قطعه از ضربت کتیرهای ما از باجه حرکت
برداشتند بودند

در این وقت زتنها پادشاه و رئیس امپراتور و قید و شمشیر و کتیرهای بسیار که کاشش تیر در بدنش بود و پناه از بالای سبزه
هم قیبه سخت کاشی کرده بودم چنانکه کاشش بدنه و شمشیرهای منسجم شدند و نوسای آنها از من خویش نمودند که اگر شمشیرهای
شدند و بویاز آنها عقب فرود آمدند و مصلحت نماند لیکن من سیدهای ایشان را در کردم و گفتم که مقصود من از این کار فقط تیرها و گلوله
بوسیان بود که دفعه اول با ما فر کردند و قصد جان ما نمودند و چون تیرهای ما از آن چارگان از آن شمشیرهای منسجم نزدیک شمشیر

اگر کسی بیاورد و شوم کردیم بر آن آید با تصرف و بداند تا از آنست و او آمدن نکند که مظهر بهیشت بود و دعای خود را
کردم آید است پاره زنده ایشان نزدیک شوند بعد از نیم ساعت که تمام شبان جمعه نه باقی صدها در ساحل بود و یک شوم صفت
جنگ بسته بر قهای انگلیس و امریکی را در روی قایقها بعضی هم سراسر نمودیم

پس از آنکه جلوی قایقها را بسوی ساحل کردیم و دیدیم که در آنجا از آنهم بسیار با هم یکدم طرف راسته از بوسیان که مرکب از پنج نفر بود و شلیک
کردند و چندین نفر از آنها را بجنگ باک از چندین کتیر می کشیدند و فرود آمدند و می گفتند که چون خود را به طرف تیرهای آیدند وقت شد
که یکجا جمع شدن بر ایشان صرفند از متفرق شدن و یک سال پیش آمد ما را سربازان کردند و با غرضهای خود و کسک فرود آمدند و
گفتم قایقها را باطله ۵۰۰ متر سربو بر زدند و در پی چند شلیک سخت ایشان نمودند پس از یک ساعت روز خود و جمعی از ایشان
که نیز نماندند خود را که گفتند عقب نشسته باشند تا به پناه برند در این وقت امر کردم قایقها بهم نزدیکت و متصاحبت سال پیش
روند و همچو آنوقت که میخواهند پناه بیاورند

از شادمانه حال غیرت بوسیان بچشم آمد و گوی ایشان از تپه سرازیر شده و در آنجا تیرها و زوینهای خود را با حرکت سرازیر
و فریاد و فریاد می کشیدند بسوی قایقهای هجوم آوردند و همه شلیکهای نزدیک شدیم پس وقت که شلیکهای سنگین
جلیان خود را در استقبال نمودیم و تیرها و شلیکهای بوسیان مستولی شد که همان قایقها را از دست او در نظر نماند
ما هم دیگر متعرض ایشان نشده و تیرها تا همین حد که گفتیم هر چند شلیک زیاد می شد و لیکن چون در آن و چند شلیک
بیخ نوع حفاظ و پناهی نداشتند و از هر طرف در معرض گلوله های بود و چنانچه شب هم زور بوی ایشان بود و ما از چشم نماندیم
سیداشت جمعیت زیادی از آنها کشته بودند چنانچه پس از تمام حمله بوسیان که عد و مقولین با شوم هم در نظر در میان جنگ افتاد و در
و تیرها بعد از تمام زخمها و تیرها و تیرها که از طرف ما قطعه و قطعه از ضربت کتیرهای ما از باجه حرکت
برداشتند بودند

در این وقت زتنها پادشاه و رئیس امپراتور و قید و شمشیر و کتیرهای بسیار که کاشش تیر در بدنش بود و پناه از بالای سبزه
هم قیبه سخت کاشی کرده بودم چنانکه کاشش بدنه و شمشیرهای منسجم شدند و نوسای آنها از من خویش نمودند که اگر شمشیرهای
شدند و بویاز آنها عقب فرود آمدند و مصلحت نماند لیکن من سیدهای ایشان را در کردم و گفتم که مقصود من از این کار فقط تیرها و گلوله
بوسیان بود که دفعه اول با ما فر کردند و قصد جان ما نمودند و چون تیرهای ما از آن چارگان از آن شمشیرهای منسجم نزدیک شمشیر

اگر کسی بیاورد و شوم کردیم بر آن آید با تصرف و بداند تا از آنست و او آمدن نکند که مظهر بهیشت بود و دعای خود را
کردم آید است پاره زنده ایشان نزدیک شوند بعد از نیم ساعت که تمام شبان جمعه نه باقی صدها در ساحل بود و یک شوم صفت
جنگ بسته بر قهای انگلیس و امریکی را در روی قایقها بعضی هم سراسر نمودیم

بود که آرد اندک کثرت عدت نماز و نماز عجایب آن مخلوقات معارضت و مثل بر بردن خاک مختلفه اقبل بر میان
 کارگاه و آلودگی و آلودگان و آلودگان و غیر است با یکدیگر در روزن چه و بزرگ که از اطراف او گمانده شده بود
 او آرد و نایابی را که با کمال استخوانی از او فرج اشباع و پسته و سوسن چاکر و امی چایه طاعت آورده قضیه ...
 بر سبید روزی که عادت با دنا که تیرینا و دست تر من فضا را پوشیده و سر که گمان در آسای او گمان که ستانی در سزا اول
 با آنها خصیت پیدا کرد و فصل و پسته و استانی چنانبارا که سانسوزی و گمانا نظر در آشتیهای سلطان با کاکاز کز و صلی
 کوشش و کوشش از خود سلطان نبود که در همه آن زمان استانی و خوشوقت شده و او را از غرضی بجز آن مالی از منزهت
 گفته روزی در ساهی که مولا قیاس از خواب بیدار شد صلی کل بان شد و دو نفر شیدت عقب استانی آرد
 محمود شاه برود

کوشک سلطانی که بر خیز و طبعی و آرمی یک پل و در جابط بود که پست ابتدا از آنها خبر کرد و در او نیز اگر رفت و پسر را و دست
 مخصوص و در او صلح بسته بودند تا بر همان و در و سا و سر که گمان و جلا و شکل نید بر صف کشیده و در جابط دو دست سر باز
 که یک اسب و روشن و یک کج و یک مظهر بسیار برای در خانه و در ضیق غیر در رسم و بر هم سپاه بودند و یک استانی بود
 رسید قیاس از بار غایت و اینها بر پیش و در پیش با او ملافت و جبرانی خود و از او فضلا احوالات منبرش با بر رسید
 برای آید و اگر استانی تسلیم او نمود قبول کرد پس استانی موافقت سلطان را و او را تاقه چند نفر بدست که او را تها تر تها
 برساند سلطان از قیاسی در جواب گفته که در او گمانا پسته نسبت و اسب که با کاکا (معنی سلطان) مشغول بکمال و مجاز
 مساویان چه از نصرت حرکت دهند و او را هم نشاند و او که پس از آن کارزار بوده خود و فغانه گفته ازین برای رسیدن قیاس
 استانی چایب از کاکا است و او که در آنوقت با سفیدان گوند و کوز مشغول بکمال بود و او که کوری که کشید است کسی از سر من
 او که در جبرانی و چون اینجا بر آن ملک کشوری مختصر امکان داشت که استانی خصم شد که آنجا هم جاره که بقصد قیاس خندان
 نمی آید بکشد سر که در نهایت رفعت شمره بکب طاعت و استسا از حالات حکمت و بوسان آنجا در جهت قیاس که چهار پسته
 آدم سفید از خود را نمی کند به سبب سبیل کار او را فراموش کرد و تمام حسیان ارکان در و ساسی و مغاسر کرد که هیچ چیز از او
 مضایقه کشند و در دست او که نای نماند استانی معلوم بود که طای بیت هزار نفر که از کارگاه او آرد و کور و او که در جسیع آرد
 بودند و او گمانا استانی خصیت و چهار کس تارک و سون نور دست تمامه در رسم آردت قیاس که کرد و سوسی با کار اسکا

و نام خودی که صد متر از بنسیرا پتیرا فاصده است و قلعه عمده و آرد و ما مشهوره شد روی آورد افواج که قدم دو از بنسیرا پتیرا
 چه از حیث حاجی و در یکی و چه از حیث شجاعت و در یکی بل تعجب و قماش بودند سر که در کان و کمانی با وجود شرف برین اسلام
 از تقاضای حاجی و طعمیات طایفه خود دست بر نهاده بودند یعنی آن خود را با تمامه با کل زنی و کل چون ملک کرده بودند و جی
 دستهای زود منی خود را از هم زده میدوید و نمره جنگ کا و ابا و ابا یکشیدند و همی بر قبا و علمای خود را تکان میدادند
 و پس مشهوران را زبلو قیاس میکنند خود قیاس سر پامی بر بند لباسی از پارچه آبی رنگ خانها در بر کرده و کمر بند سیاهی
 روی آن بسته و صورت خود را با رنگ قرمز زنی تون کرده بود و هر جا پیش او کاکاز کز و صد چشم حرکت میکرد و شش
 مستحضر صلح جنگ و عقب و دنا را یکی صیدی شکل داد و بود پس از سان بر بار با و افواج حرم سلطان که کمر لب از بنسیرا
 گذشت از میان این جرات تنها با نصف فرست زیت و جوی کاکا با کاکا را داشته و باقی از زمره کینه فرستد کاکا شمره و شسته
 از سر تعریف استانی سلیقه قیاس در حضورش و زیبا بی زنا بکلی با سلیقه فرنگیها نشاند و از زیر کلب اینها غنای
 استانی رشت و بد کل آمدند و آنچه نگر که از طایفه و آرد و آرد و از شدت حاجت و قبولی آل و همای سفید را بر آوردند
 قیاس چندان با استانی نیکو و زمانی بدیت لب گفت نمی بین خود را با نام ترحم میداد

در برهه پانی خبر آرد که با فاصله حرکت نکرد و او با نام کاکا پستانی خنیا رتبه مستحقین آنها آشته و آرد و آتش
 زده اند و با نسج و فروری بخبر خود معاودت نمودند

چهار روز بعد در غرض سستامبر کتیا در ناگارا کاکا فرود آمدند و کپرای مدور خوشتر از در عمارت ساه که چهار صد
 مربع فضا را پوشیده بود و سر پا نمود محل آرد و در روی شنبه جزیره واقع شده بود که شمی شد با غده که صد و پنجاه و دوازده
 داشت و مشرف بود بر جزیره پتیرا که دو هزار باغی مسج تیر و کان و ملاخ در آنجا ستاری و تحصین شده بودند جزیره پتیرا
 با وجود آنکه ای سربل مسج العروس و خیال نکر آنکه قیاس چندان منع و ذهنی توانست کرد ولی و آرد و آرد و در حسیان سلطان
 استانی نای جزایر او را به و آرد و آرد و آرد کتین را که دشمن برین کاکا و قادم و سوسکا ای خشکی بودند با خود بیک
 و بدست نموده بودند قصد قیاس بود که جزیره پتیرا را تسخر نموده و بعد بنسیرا مجور از آن متصرف شود پس از در هم شکستن
 مشرف پ صحن نمایان تمدین در جزیره آرد و آرد و آرد و آرد نایف نامندی نمایان او گمانا را که همه جبهه عمارت از سبب و بست بیخ
 کوچک و بزرگ میشد و آن آنها از بوسان بندیده و جزایر لولاسا و از او جی بودند سبب که بود معروف سپرده و کاکا بکاکا است

بزرگ مارتحت حکم فرار داده بودند که در یک جنگ مطهر میان سر دارک و کجریا باشد بزرگترین میانین مقادیر و در طول دست
 و جز ناخدا شفت چهار روز در آن جنگ کشته شد تا آنکه از سیلی چل باطل و کشته روی هم نهد در داکسن هانگنا حریف ۸۰
 نفر رسید برای محاربه آنها کشته شتون بری با آنها نهند و در جنگ مجموع ۱۵ الی ۲۰ هزار کس ای جاریه و دو آوا
 حاضر کرده بودند شاد و جلالت جلی و آوا و ما هلت عدو از کما فی بگرد و در بعد از دور و قسا در کشتهای خود سوار شد
 بنام خدا ترسبال بود یک شند و لشکر او از جنگ عورت نمودند آوا و آکا نهانها که از آنجا سوار جرات جرات بیعت و
 شد و در آنجا بی نماند و قدم میدان ایشان کشته شد صبح روز سوم سکه بود که شبانه یکی از قسا با رسیدند و اگر کرد
 او از پیش آکا را بخواند نماند و آوا و آکا کشت حرکت شمن بر در برنده و از قایقهای یک و نند سوز سوار شده و
 که راه را بر بند دست تین قسا کشته و بی چون قوه طرفین مساوی بود پس که سفاین قسا زد یک شند و آوا و آکا با صوف خود
 و شتر متضرر شده تا به قایقهای ایشان کشت و آکا نهانها صبح و نصرت خود تعیین کردند و در هر دو سوز و فریادی کشته گشت
 و آوا و آکا از دو طرف با نماند و در شست انمود و در سیم ایشان را بر آکا که در صوف جلی تار متفرق و متوسس نمود
 از شاه به خیال غضب قیامت سوزی شرف و جنگ گایا گایا یک شند و آوا و آکا در هر دو سوز شند و در میان آکا و آکا
 نیز از میان آب ایشان را جواب او بر گرفت آمد و در میان خود صحر برد ولی و آوا و آکا که میدهند صحر و در شست آکا
 عدد آخندین علی انماست دست کربان شند از میدان سپهون و قد چار و در قیصر که جنگ آورده بودند با خود بر برد
 این دو در حریفی کافی بود که شجاعت و آوا و آکا که ستانی چند تیر نمک مغلوب کرد و در ظاهر سار و قسا از صفت کشتن آوا
 در مقابل و آوا و آکا و آوا که کشته و بر کانی روی آب بود که تیر سوزی سسته و شکر نایغیا متعصب ستانی رای قسا بر
 در گرفت که ما پس از آنکه آکا را بخواند و خبره پیغمبر کینج علی چینی سپهری تریب داده و شکر خود را از آن خبر و ولی بجای آنکه موافق
 ستانی بی بسازند که عرض آن به پادشاه و خبرش جنگ کافی بود که تیر و تمام فرصت قوت عساکر خود را بیوه صرف ساختن بی کرد
 که صد پاره شست باشد و بعد از خبر و با وجودیکه در ستانی یک بجای با تمامه مانده و با عدل نموده بودند آن صحر را در
 پست تر شست قوه بود

این اقدامات در سلطنت و ممالک از دست حسن پندیده است لیکن در ممالک مرکزیه افریضا ایگارا از فرزند پادشاه و در دست حسن پندیده
 رسولان شاه را کشته و تلف کند اما از آنجا میگذرد غیرم خود را رخ بود قول ستانی از پذیرفت و آوا و آکا از چندین ستانی مخصوص خود را
 کرد و با نماند و کجریا کشته شد و تمام آن عورت پر و از تمام لشکر در روی کل استاده و به یکدیگر کشتی ایشان نزدیک بخبر و
 رسید پس از آنکه چند کله از طرفین زد و بدل کردید و آوا و آکا ایشان را ازین عورت کرده و در آن صحن چندین فرستادند تا با کشتن
 سوز و کشته شدند و بعد از آنکه شگاف فرستادگان کشته شدند و شگاف نیز بوسیان بند و بر قیاس معلوم کردید که عدت ستانی میانین
 و چنانکه او پیش می کرد و جو تمام آن چاکران را کشته سر ما شازاد در دیاچه کشته شد از وقوع نماید و کواکرات قسا بر شست کج
 نظر فرمود و از آنجا بی سپر بر آورد و بجای تیر و کل که کجند و مشغول مانتین بر دهن پل شوند و چون عملیات دست و
 چندان بی این کار گرفت کجند روزی نصف روز و از روی عملی مشغول شد و بعد از آنکه کار را ترک کردند
 در این اثنا قیام که توطئه تاجر عربی دست از زمین بت پرستی برد و در بین سلام را که اول در جنتن در بیت طریقه فرقیه
 تقیای نموده بود بصرف طبع بدین و خواندن تیر میل کرد و ستانی هم موافقت شمرده و در اندی و ولات و بدین کوی ای
 نور زنده پس از آنکه ستان تمام اصولین و قوین نهیب خود را بجا آوا و آکا و اهل در با شست اموتت قیام ایشان با ندر چه رسید که بخوا
 میان قران و تیر تفرق بر بند قیام و آب شست از زمین تمام کول کرده و به عبوی قیام نمودند
 غرور کستانی و آوا و آکا روز روز شست و میافت و با لایحه در روز جم استه امر امیر طریقه قسم جدال شد و کجریا چهل تا و جنگی
 در مقابل پل نام تمام و تیر و ک رود با غیا کا را کجا و پشت بخبره پیغمبر نصف کینه خود قسا بالای اندی که مشرف بر کانی بود
 کبری که برای او ساخته بودند سر گرفت تا از آنجا میدان بکرا انظر در آورده و کرد و انجوی شست پل و سر ناحیان و شگاف کینه
 پراز یک در دست شست علی افعال انما را کتان میداند و چایمان و خرایم خوانان دور او چله سبه مکانه غری برانفودند پس
 از آن کاهمان و موز نویسهها یعنی خاگردان آمدند و طلیسمات خود را سپردن آورده قسا را دعوت نمودند تا آنجست انما را
 از شتر شیا طریقه اجتهاد بر این شوا وین طلیسمات عبارت از عصبه و مختلف بخش بودند از قبل سو ما برده و چند حیوانات و حایر
 و ادویات سری و نری آنها را در پارچه با چسبید و در طرف چشمهای کل بر او ریخته پنهان کرده بودند کشتی بزرگ که کاس
 غری در دست جو هست و ما در یک مقبره حیوانات از صلی زد کوله مان کوشش را که میکند بر رسم خودشان بر دهنه پیغمبر
 خوش گشت و چشم دراز شکر قسا دفع نموده و شکر بر دشمنان تسخ و نصرت شست و شکر افتتاح نمودند

۹۱

شکایت

فاتیما بی بی بدین است که بیگم ایضا پیش فرستند و هیچکس بجز من سید نه شروع بشکست نموده اند و او را که بسوزد بجز
 خود و من و سوزی بدوزد از ای غلغله و نیاید بدین نوعی که در طرف جزیره روئیده و سوسل از او پیشیده بودند جز جوی برشته و بخور
 فاتیما بی بی بدین وید و نشد اما آن ایسان غلغله میزدند و دو چهار سفینه قندی بی چون جسم بود که از نا محو بودند و آنها را
 زنده زنده بستند چو بی که قیام در آنجا صدر شامی و چهار چرخه و تحت فرمانی کاکیکر و توری قرار دادند و بخت نشاندند چنانکه
 بر نشان امپراطوری ننگ نموده که دو گانه آنها را چاره نماند شب تاب تمام خود را سپل جوی رساندند و به سجد و دو چرخه را آنجا آوردند
 اجتماع برای گلباران کردن و منید نمودن آن درین مجلسی ساعد غالب بود ولی دو گانه نماند بقدری که تجربه و مهارت بودند که
 دو آه را از شلیک پیاپی چندین مرتبه از ترس صدای توپها دست از تعاقب دو گانه نماند بگوشه پیش نشسته
 و این بار نیز نصرت ایشان شکست دو گانه نماند با تمام سپید

بعد از غرقا روس و سرکرگان لشکر اصغر طریقه ایشان گفت که چند روز بعد مجدداً محاربه خواهند نمود و بلاخره روز سه شنبه
 از طلوع صبح صدای بل و شپور جنگ بلند شد و ابتدا یک پوز راه (یعنی مشورت جنگی) منعقد کردید استانی برای آنکه بجای که چندان
 مال جنگ نیست در آن محل حضور بهم رسانیده ولی بعد با دو مقصود آنکرات انجمن را برای دفع کرد و از در پارچه با دو قشاک از شدت
 غضب بفرود آمد و چون چرخ چنانکه سخن از حد و در آن سینه روسا و وزرای خود را محاط طلب و عتاب ساخته عبارت نفس امیر ایشان را
 از عیانت و غیر ایشان علامت و سرزنش کرده و بیخود که اگر کاکیکر و سکه بوی و این که اندام من از بهمانی نیاید و در وقت
 یکدم بر ایند از آب بند مناسب بجهت را اگر کجا می افتند و بروج پرش سوا قسم یاد کرده بود که هر کس از غیر فرزند کند و پیش
 نماید و اگر کرده در آتش کباب خواهد کرد و کاکیکر و از جد و تمام روسا و سرکرگان بنال و ترسان از زبان پورسنگان پیش نشسته
 و در مقابل قمار و غیره بر خاک نهد سینه و سوزاند که اندک تا جان از دوازده فرغانی قیمت خود سر پیچید و در دست ساعت قبل از
 مجلس گام یافته چنگ آواز نماند و دست و کشتی سلطانیه بر روی شراع او پیچید و فرزند زمینند و صد فرزند و طلب ستاد
 فرزند در سینه و اگر فرستند توری و دین بر با صد کجی و چهار عزا و چهار آتش بگانی است بر روی بل که آنوقت طلوع شد
 بشام و ترسیدند و فرود آمدن جیب طلوع استند و قمار در آنوقت ششمانا قریب ۵۰۰۰ نفر شد

نشان قلب با غم خرم بخت جزیره پیش نشد و تقریباً از فاصله پست تر بطرف دو آه و نماند شلیک کند شد از طرف
 مره دو گانه نماند بخت ایشان محو و شده کار را بر آنها نماند که نماند لیکن دو آه و دست پای خود را که کرده چهار نیز نشسته

پیش یک مرتبه بدو گانه از یک طرف با ۱۵۰۰ تانسان بجا برین محاصره کرده و در آنجا ایام بطوری انصاف و نرم آنها هزاران مرد کینه کرد
 و جانب او عقب نشسته و در نزدیکی بل بدقت شده هر یک از طرفی فرستند و جلوتی حاصل بازنمودند نیز تیر توپخانه کجی زنده دست
 فرزند از فاتیما بی بی شمس از اسکندریه و عرق ساخت روی آب از کت زخمی شد و او را که دو آه و او را که پشانی و اضطرار است
 خود را بیکرند و دو گانه نماند باطل فقه و آنها بکمانشان از روی شمشیر و بی شایسته از احمد حسین بودند و از طرف سلطان محمود
 و ازین شدند

پس از آن مجدداً مصروف خود است و جنگ از سر گرفته و در آنوقت دوم بیستم یکدیگر حمله آوردند و در طرفین داد و میدی مردان کثیر دادند
 در این باره از طرفی پادشاهی ایشان یواز در کف بردان میا و زود لغزای بگر کثافت مصروف زلزله و طبقات براسا کشید با وجود
 و شجاعت دو آه و او را هر دو دفعه بواسطه شش توپخانه قشاقصل متفرق شدند و در مقابل دو گانه نماند استند و شان کانی نو چنانچه کمانها
 بقدر دشمنان و غیرت و تیر رسیدند در محاربه که چند روز بعد پس ۱۷۸ قاق قبا ۱۲۲ قاق غیاث واقع شد یعنی کاکیکر
 نمودند ولی بنابر ترتیب جنگ غیر معین ماند و در مقابل آخرین کربان ۲۱۴ قاق امپراطوری ۳۰۲ قاق متحدین آنجا غلبه
 قلعی از طرف دو آه و او را بود و در وقت سابق نیز سید المرد عثمان قبا را سید نمودند و چنانچه توپخانه نیز در آنجا پیش نشسته
 کل داشت بر آنها را هم بیکرند با محو کاکیکر محلوب شد و چون تیر و بارش تمام شده بود دیگر نمیتوانست بیکر تمام
 بیفتد و استانی هم صریحاً از دادن بار و دستساز می کرد

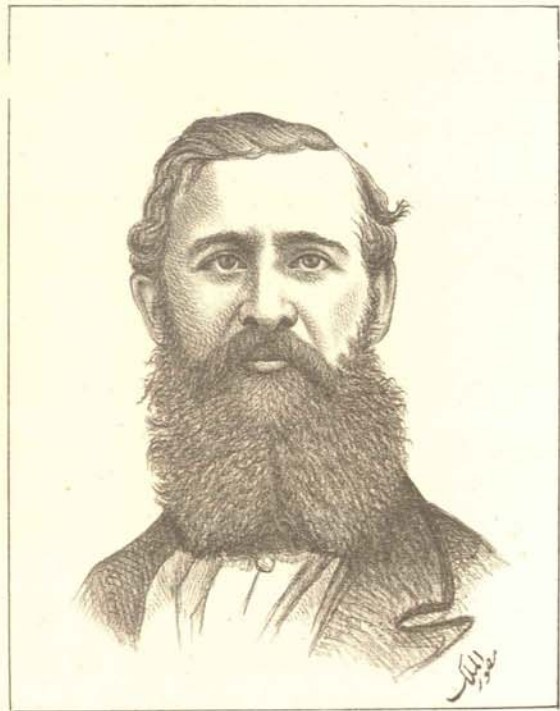
استانی با طمانند است استانی فرام آورده که جنگ بصرف و صلاح فرین تمام کرد و در پیوستگی و دوستی قبا نصرت توشون
 سلطان قایل بود و از شاه بجلالت و غیرت دو آه و او را محبت ایشان را در دل گرفته و دلش از انقیادت و بدینا بر این بر خود خشم
 که تعصب و دینداری سلطان جدید المرد است و نیز نموده تا بدین توپخانه با مویس و او را کشتن کمانی از برای بزرگ دو آه و او را که
 جنگ سپردند و باز به شمشیر از خود خوششودند ولی انجام خجالت برای استانی خجالت داشت زیرا که قبا قسم خورد
 که بخونخواهی و او با دو سواد کاشش ازین زنده میماند و هر چند استانی احکام دین عیسوی را که مستی بگشت از بدی و عجز و علم
 هم عثمان خود توبه برای و بخاند کوشش قبا و فرزند و از روی غضب فریاد میکرد و استانی جواب میداد من ایند خون او را
 بریزم و تمام مردان بخیریه را بکشم و در جمای با نماند بجا بریده و زمان بچکان دو آه و او نماند استازم پیش غضب
 بخون نالی بخیر میسج خیر فرود می نشاند

پادشاه زود ما نیگا — انکشافات محمد بن خرافانی مکتوب از کافور و تجارتکار اعراب نزدیک پای تخت
 رویانیکا در کاراگونی واقع در افسریقای مرکزی ۲۶ مارس ۱۸۷۶
 قبل از آنکه از شمال سامبوزی بدو شوم حکایت ثابیت تازه از او سرزد که تمام لیبیل به خواهی گیسنه انبست من بود بگفت
 من از شمع و می بلاتن سسکری لب دریاچه البرت آفود سرکار سرتب بعد آن سو قیاریکه با کرده بود چون بعین داشت کن
 با و تعارفی تخمسم و او انکار فاد که خوش دست دانی که بیا بر این لیبیل دان دو بار شیشه آلات که با و داد بود عمل میخاکیل
 نموده آنها را برای خود نگا بدت و بطه حرکت غیر شروع سامبوزی فصل ششم دردی ارتکاب نموده بود و در تران انبست میمان
 چیزی جبارت و زبده موافق قوانین او گام دستخیزترین و خف ترین محو بات کردید و چون به چنین سحر و آنگاه که فاد شکایت ازین
 بیسار رسید که ستم بر کارهای او نامور شد و رئیس انما سادوقی تمام مالیک و تعلقات سامبوزی را از زن و بچه و گاه و گاه
 و غیر ضبط نموده خود او را مسئولان نزد امپراطور برد

قیالی در پی چندین قاصد نزد من فرستاد و از من پرسش کرد که در باره بگفت او بگویم و در عده نمود که سید کی بود را با نیگا به بزرگ
 و نیگا را با جهل بران نفرد که بعد بدین تا دریاچه البرت روان گسند و بعد به گرفت و قول داد که سرگردانی او را دردی در اختیار
 من از سیاحت و دریاچه لطف خواهند نمود ولی من پرسیدم که از خصمه که با هم گرفته بود و در آن همان لوبکانه برین سید گران گسند
 صلاح خود را در آن دیدم که در حوت قیارا با کال ستر قوسی و از بخت قدر بخوبی است و من بعد دیگر با مالی او گنازه جهاد تمامیم
 که شسته ازین و تکیه بنیام قیام رسید از بگفت و قبلی دور بودم و در کنار رودخانه کار را اردو زده بودم و اگر میخواستم
 کار را بجا آورده و از آنجا بسوی دریاچه البرت مساوت بنیام غیرت تو ستم ماه طول میکشد و پس از اینست مکن بود
 که سید کی بود و مکن از ستم چون سامبوزی با من جسیان گسند و پس از جهت از سیاحت دریاچه باو نیام با کاشی از آنرا بل
 اردو و او گنازه نیگا فاد به غیر از اینها بر وجه شمع از قبول این دعوت و حرکت سبب کاراگونی و لایب بگفت که گویم
 و هشتم ادلی برافوس و آه صرف نظر از سافرت دریاچه البرت از جانب شرق کرده آن نواح را در واقع گفته بود و راه نهادیم
 آرزو و بجاراگونی همه روز به پسته حکایات و نبات بر میان مساوت ساده لوح که میکشند و جمع چو روز و بگفت بعضی
 واقع است و در آنجا ما را با کال دوستی بدیانی خواهند کرد و جرات و دلگرمی من زیاد تر شد لیکن وقتی که حقیقت از رویانیکا
 پادشاه بنشین و هر بان آس آن خوابند مرا آگاه کرد که این بگفت دست سگال موسوم با و تو بنی بگفت حقیقت از رویانیکا

برای رسیدن اینجا سستی ابتدا از پوزو در محلت او گذرند و مردم آنجا پادشاه خود را می بیند و در سر زمین آنجا
 نماید و چون پرسیدم آیا مسافری شنیده بر او اندازد برود در جواب من گفتند که کمال اعراب پنج مرتبه نظر انداخته که با بر میان آنجا
 مراد و در هر یک از آنی بسر دفعتی غافلانه رخسار او را فرستادگان ایشان را پروردگار کرده بلکه نظر از آنجا را هم کشیده اند و آنچه
 بچند از روی امید ای زانوئال که در چشم میماند رواندا و آورده می رهی است که بخواهم خود را با او زود برسانم زود آنجا تکی
 کرده گفت که انالی او را زدی بدو خجسته تر و خفا تر از مردم رواندا هستند ولی چون این جواب سرست مطالب درست نمودم
 از آنجا برهم عیب که از دوازده سال قبل با نظرف در کاراگونی مشغول تجارت است در باب امکان نمودن نظرف مغرب از یکی
 از نقاط مجاور کاراگونی پاره سوالات کردم و جوابهای او که نخست درین ترانز آنجا می باشد و دستهای امیر را از رسیدن بر آنجا
 از نظرف مشرف قطع نمودند برای آنکه دوستی روانی کاراگونی را از پیش و استیجابی کرده باشم از او خواهم پرسیدم که آیا بیاحت نمود
 کاراگونی از شمال تا پوزو زود از جنوب تا اوگونی از آن مشرباید و چند بلد دیگر است که در آنجا ملاحظه نمودم که در آنجا پادشاه
 پیر جازگند شده از آنکه همه شهرهای مراست بر کاراگونی چندین قسم این داد و داد و عهد نمود که در تمام مدت بیاحت من در آنجا
 میمانم و وظیفه خوار خان آن او خواهم بود و بقرینه دومی بود که بسود و نفعت هم جز آنجا کمک و نفعت کی از ساطین از فیضی حاصل
 من شد و در نتیجه موثر نفعت است بر دوی همای حرکت شد قطعات زورق لندی ایس را بجا بجزیره و بندر بر سپک حمل نموده
 آنگاه با هم شد و وصل نمودیم و روزانه دیگر در شش قاعی که روانی کاراگونی داده بود و روزنامه ای آنجا در میان کاراگونی بود سوار شد
 بقصد رسیدن و گشت و گذار در آن کشیم

پس از بیاحت اطراف دریاچه و بندر میر در رودخانه کاراگونی رسیدیم و در آنجا شش کله هم شده به هم نگاهدارم گشت که گشت از یکی
 کرده و خوش و دقیق مثل و کتور یا را با هم اگر در نقشه سیگ نظر افکند می پسند که او این رودخانه را که گشت کول نامیده رودخانه
 دیگر ذکر نمود یکی فوج و دیگری شهری که در آن سیر زنده ولی سیگ که در اعمال خود سپهتایت دقیق و کات و پیش او در علم
 جغرافیای بسیار بجزرت و همت و پنداران این فرات در تحقیق احوال این رودخانه مشغول شده و در آنجا کتور کول نامیده
 زیرا که چپک از آنجا اوگاندو در میان او انیا نیا آنرا با هم نمی شناسد بلکه هر وقت بخواهند رفتن آنرا دهند میگویند رودخانه
 کاراگونی که در نزدیکی کاتو کول جاری است و ابتدای صفتش تا آورده می بیند و میان جابل از آنجا می خوانند و کله کوچ رودخانه
 بویمان می (با ترات) و هم جریان آب مخصوص نیست و آن شهری در آنجا دیده بگردان خواهم بردجت



سیک

و چنانچه از غلطی بکتابت بر نماندند با فضل بن سهراب نام در او نیا تویری مفری که تقریبا نوزده روز را در او جوی فاصلا دراز
و سکنی داریم

نیت عالی ما نیت که بر روی او چچی بروم و از آنجا در زورق خود سوار شد سیاحت تا آنجا که شروع کنم و پس از آن تمام کار را از
آوردن به جانب دریاچه البرت بشمارم چنانچه این راه از او بنا شد از آنجا که عبور کرده در امتداد شمال یک بار صورت لزوم چندین
زود خود را دریاچه البرت بر سر آب سیاحت آن موقعی که نیت سیاحت این دریاچه حالا دیگر تازگی و اهمیت نداشته شد و این نیت را که
با یکی از صاحبان بنام رسانیده باشد ولی چون بنیویسید بنویسید و سفر این سلسله اطلاع حاصل کنم تکلیف نیت که
سعی نموده و در آنجا بر پیام در صورتیکه انجام اینکار غیر ممکن باشد چنانچه اتفاق دیگر در آنجا باشد چندان سیاحت و کت و کت
تا آنکه ارک و او دو مقام تمام شد و در اجابت شوم

فصل چهارم

در بیان سفر تا آنجا که کتب از او جوی جی بیست و ششم اوست

وجود طول بی اندازه ایست دریاچه تا آنجا که ازین معنیست تا دیگر مورد نظر نیت و جوی بی شود زیرا که تمام دور آن را گردش
کرده و اندازه که تمام وقت محله چهل روز بود که توسط ساعتهای نجومی و ارسادات فانی مکن است بر ششم ام حقیقت این
که گوشه دکن ری از این دریاچه نیت که غیر معلوم و نامعین مانده باشد نیت آن گفت که کثافات کاپتین بوزن یکمیل یا یکمیل و نیم
این کتب را محض بنا بر این است که شرح سلسله تمام آنرا تا آنجا که فریبم که لیکن در جمعی دیگر از سیاحتها از آنقدر رسو و و تخریب نموده
و پیش از آنکه او دیده که بعضی از کتب هم نهاده و در کثافتها و تها از روایاتی که میان بزرگان معروفند و در آن
و مکان نشاء و حوله تواریخ بوده اند شروع میکنم

او جوی بی که امروز در یکی از محاکم مجاور ساحل شرقی تا آنجا که سکنی دارند مدت زانیست که از او نیت می مهاجرت کرده
و روایت نقل میکند که کشیدن آنها خالی از تازگی نیت روایت اول ذکر میکند که قسمت نیمی که امروز در دریاچه وقت سابق
بر این (یعنی چندین هزار سال قبل که تاریخ آن درست معلوم نیست) جلگه خشک کوچی بوده و روی آن شهر بزرگی وجود
داشته که محل آن نیز همین نیت در این شهر مروی در نش در خانه محموری سکن است آنکه در میان آنجا چاه عمیقی واقع بوده و از آن
بمذوره تعدادی بی تازگی و کفایت خودشان سید سیکه نموده و وجود آنچه را از هر کس بنیان داشته حتی همگان نزدیکان

درست آن با خود شریک می کرده اند بهر با بر شریک خود صحبت کرده بود که اگر از آنچه را با هم با در میان نهادند صحبت بزرگ بشان
رو خواهد آورد و بنا بر سابق این حکم است درشت تا کنین آنجا صحبت کنج خضر احمی انظار کرده عسری برکت میر میا و در دوازده و از آن
با همیهای تازه که عده خدایان بشان بودستم شدند

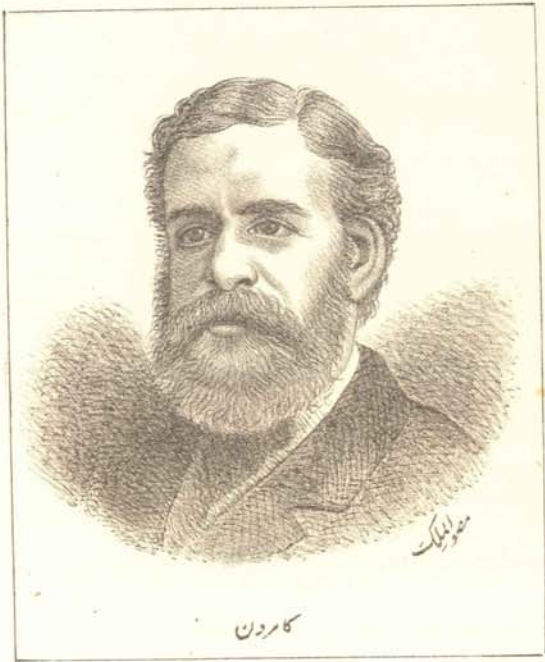
زین استن بیان پس که چندان عینه دستور نموده و مرد چندی را در قریب از ممال شوهر خود شریک کرده بود از جهت نفاق کاهی
از آن با همیهای که نید برای او سیر و او افزود که بیوقت خدای مطوبی که کپش نفاذ بود و طبعش شمس آمد و بمبار با صحرای سیکه که نشانی باقی
که محبوبش آنها هم را از آن میدیکد بگردانی از آن شوی فریب همذقت ز بر زودان محمل مرز صحرای با و استماع میکرد
تا آنکه روزی شوهرش سبب لزوم عازم سفر او نیز شد و قبل از عزیمت که آن زن خود شارس کرده که در حقیقت خایض کند
بچکان آشنایان میجانگازد و خود راه مانده و مخصوصا با او آوری کرد که یکس با بر وجود آنچه مطیع سازد آن سفر به او
که در باطن زینت شوهر خود خوشوقت بود از او طینسان او که سرانگشته او پیچید و کند بکنه شفاست او را مرامات خواهد کرد
چند ساعت بعد از آنکه شوهرش حرکت کرد بطلبش خود رفته بود گفت منی بود میر سیدی که آن با همیهای تازه را که آنقدر دوست داری
از کجا میارم اکنون بسر من پانچمل آنها را بچوشان هم خلاف شفاست شوهرش من خود را بچا نیز دو برای آنکه خوب است
دیدن آنچه در همیهای نظر نفس رکاز کند کرده باشد تا در موقع حال با او از حد مخطوط شود خوراکیهای که گمان از آنجا نیت
پیش او روی در پی شتهای خوش طعم مخصوص که خود ساخته بود و بخور پس از صرف طعام او آری (اسمش از آن بود)
طافش طاق شد و از اینها نیت این آنچه بنیای بیانی را که است معهود است در این شهر برده و پوش از بی اندوه و بگل کار
از چشم پنهان میداشت دور کرده آنچه بنیای بنظر محرم نبرد چندی جلوه گر نمود او آری پس از آنکه چندین آن با همیهای خوش رنگ
تا سا که خواست یکی از آنها را بدست خود صدک بعضی که دوست او در آب و دهل شده صدی همی از آنچه بر آمده و زمین زینت
و در آنکه زانی نام آن جلگه تبدیل دریاچه بیانی گردید پس از چند روز که شوهر از آن از او نیت امر جهت کرد چون بنیای که او
رسید از آنجا که بجای جلگه و شهر پیدا شد و بدو حیرت نموده و غفلت شد که زرش سر چشمه غمی با فاش کرده و بواسطه
افزونی و محسیت می غضب آسمانی بر او و همیگانش نازل شد دست

روایت دیگری که سپهر مردان آنچه برای من حکایت کردند نیت که در از منزه لافه فراده زری رود خانه او از دنیا که
در سمت مغرب در جلای شده و در آنجا بالو کوا رود دیگری که سمت مشرق میرفته طاقی نموده و از این تصادف آسمانی نیاپند

در درجه منبسط شده اند و دریاچه تا کنون را احاطت نموده اند او کوه باغ نیز فضا مخصوصی بخودشان دارند و میگویند که در قدیم آب این دریاچه
آلوده و گرسنگی بود و در آن وقت بادی خوف و تلوار آب بوده و بجز در آن چند زمین منقطع شده است آن در دره پشته شده
از آن بعد بریاچه نوده

زیست قبلی که در صفت لوگوگا سکندر در میگویم بجای این رودخانه تبدیل مجرای رود کوچکی نوده که در آنجا یکا میرسد و در طول مجرای
آن قبل از رسیدن بن دریاچه چندین نهر کوچک دیگر در آن وارد شده اند اما اگر کوچه تا کنون از زیادتی آبها نمک شده از حد خود خارج
شده و رود لوگوگا با مستشرق جمع نموده از آنجا بعد از آنکه در آنجا رسیده که این دو سال آن در فصل باران زیادتی آبهاش را جمع
بر میگردد و این در سال ۱۸۷۳ با نظرف علی دریاچه تا کنون بقدری متسع شده که زمین خشکی که مابین صفت یوم کوگوگا و لوگوگالی
که هست را و اجابت واقع بود و منسار گرفته که در لوگوگا هم متصل شده یک رودخانه تشکیل داده اند

در زمین سیاحت کوگوگا بدین که سابق کارون را هم خدمت کرده و نیز تیرا که بعد از تاریخ مسافت این سیاحت در آن دریاچه نوحه
بوده و نشان میداد از جو سول شیناری که در سپاسی از مواقع قایمهای خود را روی آنها کشیده پناه برده بودند از درجه پشته
و چنانچه آب آنها را گرفته بود و نیز چندین جزیره از آنجا جدا شده و در عرض سپاسی از جزیره قدیم زیارت فرودگاه
بعول بدین دریاچه تا کنون در آن مدت قبل مقدار زیادی زمین آب خود فرود برداشت زمین کا آوده - نوایاره همان شخص
که کار تر از آنکس خود ساخته و در رودخانه بالا برود و چینی با مهربانی کرده و هنوز در حال خوبی نشانیهای آدم سفید را مشاهده
داشت و بعضی از جزایر عیبیده که او دیده بود برای من نقل کرده و پس از ختم حکایات من گفت که خیال ندارم شما را بکنم از لوگوگا
بالا بروید زیرا که پس از جهت کارون تا کنون غنیان کرده و دست زیادتی از نعمت باران گرفت و قهقهه با میگری از
بجلی مندر سلطنت و عقیده من سبب آن عقیده باید که کارون بوده و باید او را ایجاد دوی در آب ریخته باشد نصیحت آن سچا نوده
پس خود خیال میکرد که در صورتیکه کفر آدم سفید تا در برابر تیسیرات و نملات باشد و قهر در سفید کمن ریش او پسیم
بطریق اولی حساب برانی و خسارت کلی خواهد بود لیکن من پس از قدری موعظه و پند زین او را بعضی ازین اندیشه غالی که در کوه
از بی اصل و پشت و خوف و خنده افتاد و بزرگ بود و تعارف او را رضی کردم که شخصه را در سیاحت آن جو گوش برای پرسشهای
تمام تمام حیات در روایات گفته که در آنچه و در حالک نزدیک به شش در خصوص لوگوگا برای من نقل میکردند جز توشش من
نداشته و دستراش شکل تصور وضع شخصی و جسمی آن میدیدند لیکن آن کارون ادعا میکنند که در رود تا کنون را پیدا کرده ایم



کامرون

نموده که آب آن سرعت باقی ۱۲ خود از آنجا می شود بی حسابی که گویا از آنجا عبور کرده اند سبک شده که این بود بر خلاف آنجا
میریزد و از آنجا می شود

مانند آنکه گویای توفیق اصرار دارند که سابق بر این و لوگو که وجود داشته که بی جهت شرقی شده و دیگری از طرف غربی
و میان آنها هستی حاصل بوده

رواگو یکی از بده نامی با طلاس که در وقت خیزد از آن عبور کرده و از دو جهت است که با آنجا میریزد و با من شده که در آنجا
کتم خلاف گفته اوان رود در ابتدا و دیگری بی باشد آنچه موجب طلب دارند هم با و پارا لگو که از آن می بود که دم خند مکن نیست
و چو آبی دید باشد که بطرف روا برود در هر یک از اصلا چو آبی بر آن صوبت بی نیست

یکی از بومیان توأم تو نفس میگرد که تا سال گذشته در رود لوگو که بوده که بی جهت آنجا نیکن میرفته و دیگری از طرف روا اولی
بارنها بی حال حسرت آن دو را مبدل میگرد و نموده که جهت غربی است و کا او در نیاثره میگفت که برین رود و در نیاثره نشان خواهد بود
که یکی با آنجا میریزد و دیگری جانب روا جاری میشود یکی از روستا میگفت که در آنجا بود که در آن رود و در آنجا
که یکی با آنجا نیکن استی شده و دیگری از طرف روا میرفته لیکن با انهای اولی از هر سطح آنجا نیکن را بعد از آنکه رود که از آنجا
لوگو که از آن میریزد مستغرق نموده و لوگو که آنی که بطرف روا میرفت در پیوسته اولی از اتصال او هم همیشه گنیت میگفت
آن قطعات چند ساعتی است که با جنوب شرقی بر خیزد و بعد از آن همیشه که این با در نوشتن آب رودخانه باطلیب بریا چو چو
قطعه برای که چینی از قلم نقتاد و باشد من با در فلک گنیم که مسو ۳۴۰ در بورتی که نقش این قسمت از برای می کشیده
تردی که محس لوگو که در باجه کوچکی رسم نموده که رودخانه از آنجا می شود جهت آنجا نیکن میرود و جفا در آن از هر ناخته و فشا
شخص کسب اطلاع کرده باشد این نقشه تعیین نماید و وضع حقیقی دو سال قبل این نوع است با وجود معلومات و اوان جالبه است
و عدم خرافت یکس معلوم نیست و تقصیرات کثافات در بعضی جغرافیائی نقطه روزی نوع است با ۱۵۰ قول متضاده را که
فرض نیست چو جغرافیائی در میان خوانند و در فخلان برین نقشه صحیحی با رسم ازین بجا هم عقاید خود را در پیشه و کسب
بطور وضوح و بدون اشکالی گنیم و بفهمانم

سه سال قبل ازین در نزدیکی اوچمی سطح آنجا نیکن را جری بخور رنگ پوشیده بوده است پس از آنکه امواج آنها را با صل آورد و جرم
انباشتد بومیان در آن وقت کرده از تشخیص جنس ما و آن عاجز مانده بودند اوچمی با آنها را (دشارر دولل نورد) معنی اول

صاف نماید. اعراب گفته که آن مینوع قریب به صغیرت مقلد زبانی از آنها جمع کرده بهشته بودند قبل از سیاحت زوی
دریاچه چون لازم بود که گشتی خود را امت مختصری نموده در زبانی از آنها مسدود کنیم بوسان آزان نزول صفا قدری برای من
آوردند و پس از امتحان معلوم نمودم که آن ماده مجهول بحال آن حالت (نوعی از قیر) خاص نیست که بجان من پادار شکارهای
زیر زمینی کف دریاچه سپردن آمد باشد زیرا که در اطراف و سواحل حسه چرخش می نماید که در مد آن زمانها هم

فصل نهم

اکتشاف بحیره تازه الکپاندرا نیا تراکتوب از انجمنی ۲۵ اوت ۱۸۷۶ عبارت است از آنکه در
بسیل خدیو صحنه است میدان که گفته بود است برسیاجی که از روی بل بالاسرود و با استناد در جهت خربزه دیکری برای رود
پیدا کرد است به شبهه کنی که اول این کتب را چاپ و منتشر نموده همچو کان می کرده که مقصود حضرت خدیو بی این عبارت است
و استناد « مکلفین » و در این شخص تو به این است

همه از آنکه در اینجا نسبت به باشد یا نه شبیه به مکلفین است که در کار خدیو را گفت که کم که باید در بنیان فرمائی عظیمی که
چشمی عدیده آن به سرانجام رسانان بزرگ و نهند را مشغول میدارد چهارده شبه باشد و باید که این شرط بزرگ را مانع بشاید که
یکی از عده آن آمارا زمین بر سر مکلف ساخت آنرا بنیل بود (بنیل آبی) موسوم است و منبع دویم را سکن و اگر نت باشد
و از او کویاری نام نهاده و همین آمارا سرسایمبول که کشف نموده و آنرا الهرت نیا نوا نام نهاده و فی غیر از اینها هنوز منابع دیگر
که این سیاحتان بر آنها راه نیا خوانند

یقین است که نواب خدیو ارشدین بزرگنایان هر چند بعدی برای نیل به مقصود و پیش از آنکه گفت که کنگر است که این سلسله هنوز نمانده
و این گفت که از میان برشته شده ولی اگر نیکو فرقی است حکم است آنست که در حق آن است که با جواب میداد که کلام یک از منابع
من توسط محلی و پسرش را به هم و همین گفت شده اند و خود میسر که کمال قدرت را داشته و تکلیف بود که باقی من از کجا بایم
و چه آنها را برای شرب کردن باغات و زراعت شما میآید و در وقت و عیال از من مستمع شوند و از نقدی سر من زده گانی
میکنند چاقولات و صرف نوشن حالات من بجا آوردید و مردم حقوق ملک شمس صر که بهت نیتان است به بود و بهت برای
من چه خبری کرده اند و چه خبری خود را داده اند اگر کجاست و فلان کجاست من خبری از هر زودم را برده ام چنانکه از جانی دو و چه خبری من
میآید افشا کنیم و ایشان را به بدین چشمی شیرین و کوش خود مشغول سازم چه در بطی عمل شما دارد تو هم اگر می خواهی مانند ایشان نام خود را



نواب الکپاندرا

کران

بنده کنی قدم پیش نه و کوفت بر بند و بارانی بر خط استوار بسوی شب تخته چشمه ای متقد و من قدم کم
 چنانچه حضرت خدیجه علی بن ابی طالب نظری روی نقشه که من کشیده ام بنده زند و بعضی بیاضات و شاراتی را که در خصوص و در خانه معروف
 با سالی مختلفه کارزار ایتیمی کنی گویا نا اوارا گوئی شمام و در آید و کور آنها خواهد رفت مطالعه بفرمایند برستی و درستی آن عیال
 مرا تصدیق خواهند فرمود

در وقت ازین بار و کچرند که چسب دریاچه رودخانه را که مکلف ساخته ام بگشاید امیدوارم پیش منی این بار و قبل از وقت چو آب
 بگویم که سبک و گرانست صاحبان بخلی در ضمن سازش آن بگشاید در تفسیر صحیح آبی دریاچه و کویاریا ازین رودخانه عبور کرده
 و بدان اول رود پائینی باشد که از اوید اند و چنانچه شل من است و نه سیاحت آن اول شود بنام طسده ایشان ایمان از او دورید
 که منبع است و در قریب دریاچه و کویاریا هم بگشاید بنا برین من سیر شل سبک که گشاید بزرگ را با هم بگشاید (و کویاریا)
 امیدواریست که گشاید خود را با هم تواب بگشاید گشاید از شاخه رودخانه نمک گالی بخوانم و در این خطه آنچه را که ازین گشاید
 و نقشه کشیده و اندازه گرفته ام برستم و قوت مسافت پیشتر در زمینها برده و تمام مسیما ازین بعد در خصوص و کور کار
 و گشاید در مقابل نیل و کویاریا یا و کار بماند

فضل شانه خرمه

در میان بروز مرض مسری و مملکت ابله در اچچی کتوب از اچچی ۱۳ اوت ۱۸۷۶
 باید که تابه و ماسله را کنار گذازم و مستعمل از اچچی فرار کنم زیرا که مرض ابله مسری شده و بی اچچی شایع باشد و همه روز بهشت
 الی بقا و تقریران مبتلا شده و خرق بفرمایند و میکروند و قبل از سنستایا را و جان صدی و البته و تیزس و غیره نیز شده و باید که
 شده اند و تقریر اصحیر لغف فیلینا از اچچی کتوب است من معلوم شود که چند خوشتر تمام کردن مضر جرات آنها طول کشیده است چنانچه
 روز روز و من از سیاحت آنجا بجا که مطابق با خبره اوت بوده تا امروز که سیر و هم است بیش از دو کاغذ بنام نوشتم من این
 از قبلی و کمال نبوده زیرا که پشته قلات را در خواب پارچی امید چیلیریم در پی در پی گرفتار حیات است نموده بودم و تیسکه
 از کسی گفته و آدم خبرهای خوشی یاد شنیدم از جمله در غیبت ۵۲ روز من بخیر از اهل اردو با خبرم که گشته بودند پیشتر
 دیگر هم هنوز قتلان بودند این بای آسمانی مثل آیسکه در ضمن تهیه شده باشد تمام خانه های اچچی از اعراب گرفته تا اربان است
 کرده بود در آنکس بود که هم دو سه تابه است شد بخوبی کرد ولی الحمد لله سلامت خبر بخیر از تجار شهر عرب همان روز بود

این غیب عالم اوچی کی از دوستان و ایشان قیوم لیکس نری بلخ دوسه تن از سر زمان بپوشن ملامت و همه وزه مردم خدین
 از غفلت سینه پاکازی یعنی حلالان از ترسانان بلا از ترس آیان خود فرار میکردند و قیوم صفا یعنی سیم که هنوز کلا و نیا سینه بر سر
 و در باعث از روی ایشان نیت دیگر امید داشت آن فرود تصور سینه طالت امانی اوچی را که تا چنانکه از ضربه و پیران بود و پند
 و داد دیگر هنوز جمال اندام مرض سرود آنگاه که میبشند و مقدرشان بود از اوچی بی خارج شده بزمی از دست پناه پسته
 از شنیدن این اخبار غمگین رفتند که صرزار روی نیت کجاست دیگر در آنجا توقف کند و این خبر را بهی تکلیف این دو کاتب
 آفرید اگر چه بطریقاً متیناً جندان میت نخواهند داشت نوشته آمد مردم ایرد که در این موقع پیش ازین قصد و مردم نمود وضع همزان
 و این اخباری حال جزو آنست انجیر است نه شهادت ایشان قوی لیا و سینه صفا شد بلکه باقی مکان در سینه کاران با و نایب است
 تا نام بیال محضه در چشمه کرد و درانی با نجر خط کرده و از هم کلی باز بسته همانا جلوه گیری عمل که کویست و لا اخصی از
 ادوهای من مینت می شود که چند بخودشان شکم کرده اند بسبب تن پروری و تلبی خودشان از انجین از آن محافظه قوی محروم شده
 آنوقت که ایشان تمام سیکردیم سینه اندام را که کوسم از چندی تن این نعمت در نیا داده و بجا نماند که هر ضعیف و کمال
 رفت حاضر تمام با آید ای من ضعیف و نماند شد از تیر شفاعت داده اند

فرمانت بود که در این مدت آنچه در سر بوده در پرستاری خدمت رها و همایگان عرب خود غفلت که آنجا بود در این شنیدن
 حسن شاد کرد و در این محنت و غم خسته شده و در آفرین کسب کسب می کند هیچ سفری آمد و در سیم چلازم صدیق و خیر کجاست
 آمد باشد بود که هر روز جزایان عالم حریت و چون هیچ دین دیگری نماند مغان را ز دل خیا لاتم را برای او سیکوم و با او شاد
 و صحبت میکند و در این چندان خبر بر زه و ذکاوتی از او مشا به و نیتد و منجم ششم است زیادوی از او ششم ولی رفقه معلوم شد
 که این جوان انگلیسی بود پس از برین عیب و نقیض نمره و بر او سر پایش زبیر نجابت و شجاعت ارائه و پیر است
 در خصوص سیاحت اطراف دریاچه تا کجا کجا طاعت آزاره که برای شام نویسم خبی دارم و کجا شادان مقیده بی انداز و قیاس
 ایشان را می شک زیا و مناظر مدیح صفا و بنا در بی نماند و سیرین غارهای سیح زیر زمین مماند و کس کاتا و طریق شرح آن بسیار
 نموده ام و تعریف خانی زیر سینی روارا زیا شنیده ام و در کاهن سبب تا قبایل جوانی تا کجا کجا آگاهی شده ام خنیا کرده
 میباشم و تفصیل آنها را برای شما میگویم هر یک کتوبی مفصل بلکه رساله مطول صورت می بسند ولی ضرورت حرکت تحمل از اینجا
 واجب است و ملت زیرا که اگر اندک گشت و توقیفی روادارم جان چندین نفر وجود غیر بیزیت فاخو به شد و قیاس و صحتی و دارم

(مینقد)

میفقد است که صرف جمع آوری سباب و با کردن متعه و فریات دیگر کسب با وجود آنها میدویم که روز حرکت بمانیم چندین
 بنا نویسم و از انواع مصلحتان شمارا با خبر نمایم

صکله هفتم

اونیا مونری و اما کجا کجا کتوب از اونونی تا اوچی سیمه امبو محو دریاچه تا کجا کجا بعضی کتوبی است
 در شرح مسافت خودش در آنجا کجا و عدده کرده بود و به لوله لوله کتوب را اوچی فرصت یافتند و ما در این مختصر اتفاقات همه را
 از اونونی تا اوچی و سیاحت او را که در آنجا کجا کجا بصیرت و اطلاع خود نه گان ذکر میکنیم
 برای آنکه از سب رود او کجا خارج شود بهستانی پناست از حال پر جنگل و دره ای میبند که در نزدیکی خاک ماکو بود و نوبت بود
 عبور نمایند و محض آنکه از دعوت مفرضات آن شیر بر آرزو نماند شد در حرکت شتاب میکرد تا خود را به دروغ غایب و با یکدیگر تباری
 واقع در مکتب او سانه و کفایتش چن زمین اونیا مونری حاصل خبر و با دشمن کینه است سانه در عو را زین سر زمین آخرین مکتب
 استانی - نولی را که در مکتب قدیم و در عهد سفا روم س قید بود اجل در رسیده و نماند بسیاری از هم انان دیگر از نمانستانی جدا
 و طنز ناک میند بقا کرده

همه جاهات می و هم انان ز میان کود و حرا و دشت بدون این خط سیری گذشته تا با او آنگاه رسیدند و در آنجا شنیدند که کتوب
 بهیسی از او کاس - روگانها بله نصوب غایت و بزودی از در خواست میران کتوب که نقل و خویری معروف و غیره را با کتوب
 و کتوب نرسید به است مانش چون ترس بر جا و کتوب ز نمانا و چها ساکت شده از ترس خود میله ز نمانند از شنیدن این خبر
 او را کتوب مضطرب و پشیمان شده هیچ و هیچ خبری بران نموده و در منزل سفا را سگ بسته و در کتوب نشسته و ز نماند و در اطلال
 آرسید و جادوگران با حیران از نماند و ندان خود مکتب و کتوبت میخوشند و ز نماند میران سفا را سگ بسته و در کتوب نشسته و ز نماند
 و کتوبان که از توشی و موطن خویش میجان آمد و بودند کتوبهای کتوب ز نماند خود را که برای خودشان شتر خطر بسته با بروت
 پر نورد و این خود و شافوت یکشنبه تمام و کتوبی پدشاهان مکتب - ۲۱۵ نفر سفا را سگ بسته و در کتوب نشسته و ز نماند
 ولی استانی خیال او را آسوده کرد و گفت که کتوبت بهیچ در جنگ سفا را سگ بسته و در کتوب نشسته و ز نماند و در کتوب نشسته
 از او را کتوب پر نرفت و در سر کتوب کتوبی از نماند و کتوبت است و ... ۵ نفر کتوبت دارد و در کتوب نشسته
 مقارن این حال خبر دیگری (ترس نمانستانی) به نماند با چو جان شاد بود که با سفا را سگ بسته و در کتوب نشسته و ز نماند

و در هر جوش خورشید دم را گشته خوف بود و فرو شده ایشان اعلان کرد که قصد میراث نمودن از این خلیفه و دعانیت و خط خاش
 قلات و وضع صنایع ابرار است استانی از این مقارن خیر نیسی خوشحال بود و میل داشت که با آن دوام بر بقای استواری که از زنده باریتگی
 از دولت او بود خود را بر بد سلطنت رسانیده و تمام قبایل او سوی و او زوری و او وزیر او را و او را راستی حاصل کرده
 و زیاد از ۳۳۰۰۰۰ کس بود و بزین زمین در تحت حکمرانی داشت پاشنده و عهد نمودت یکجائی بنده طرف عرصه خورشید بی بی شکست
 لشکری میراث نمودند و هماندم تکامل کربلائی و جرم سن زنا در کوه و بزین طرف کرده مردم را ساکت نمودند و حاجران
 بنده بیخون بسیدن سلطان از قیام اعلام کردند

ای مردم سیر و بگو گشت کنید و همی در این شهر دایم میراث نمودن برادر نگار و او خواهد شد پادشاهی خود را از زمین سپردن آری در
 در خاشای خود نگار برادر کسیر میراث نمودن گشت که سینه نه و نه آذوقه بخواند بویان سینه بود که سینه از پذیرائی سلطان قادر
 نگار و میراث نمودن از صاحب حکم زنا و چپای در آمدن پات و تینه سیرات فرستادند و در عهد سلطنتی بی در پی متواتر مردم از
 و روز میراث نمودن خود در تحت نظارت میراث نمودن با رو کاس - رو کاس بی باقی با کس که برقی با بی سینه و سینه بی سینه بود
 شهر گردید و مردم اسبابش بنگار کرد و در انوش آمد گشته از غرض طلبی بزرگ جنگی غلط و هر چوئی نامعلوم شد که از این
 علم سلطان از این تواری در میان عیانند که با بر اسرور و خوشحالند در باطن متوجهش برایشان خالی بجز و روز میراث نمودن از
 خود را کفای غایب آبی و قزور بر و کجای سفید تا که و همانندی بزرگ گرانها بر سر و پشته از استانی فرستاد و او را از غایب
 سلام گویند و از او وقت قلات بخوبند

استانی جواب داد که قلات آن پادشاه کمال شتیاق را دارد و به سچا که با قیاس و زود انجاسلای کسی و در ضمن سیاحت قلات
 با ایشان عهد نمودت بسته بود و از وی سلطان معتد زنده نایب افشار و بیات اعلان خواهد کرد و روز میراث نمودن او دست غزیر
 معروف خود دیدن شتیاق رفت و از جهرات و پذیرائی گرم دوستانه که از استانی نسبت بوی شهو دست و خلیفان حاصل بود و
 با یک گفت که استانی هم از قلات میراث نمودت محظوظ شده بود زیرا که از شدت اذیت میراث نمودن و او را از کجیفر سلطان مرت
 شده مؤذوب و وقت جلوه کرده بود پس از رفتن و عصر بهار زور استانی در روزنامه خوش این مضمون تفصیل این قلات
 درج نمود

۲۲ آوریل ۱۸۷۶ میراث نمودت قلات (۱ مطر و ۷۸ تا مطر) و قوی ترپ سی خجال دارد و سیامش

مطبوع و متعجب اول صدایش نام و سیرین گشت کرده و نشین باقی سلیم و همگنده دوستی از بختند و نکات و سکنات وی میسوز
 نمی توان گفت که او مرد ستور بود و با ک و در سیر بی پروا و جسارت گشت که در پنج سال در او نیا تواری و جنگهای ابرار اندر شد
 کرد و شجاعت خراج داده خلاصه پس از آنکه قدری استانی صحبت کرد سلطان فتنه یغالی بر عیوبت و با او عهد داد که چنانچه
 گذارست بکلیت او را در پذیرائی مقدم او از هیچ جبهه فرو نگذارند و هر که در عصر با زور استانی با او نیا با او کونا با ایشان باز پذیر
 حازم سلطان در چادر بزرگ که بزرگ گیسو اما شایسته است نشسته تمام صاحبان زو و سایش در او عهد بسته بودند همگی
 و او شده و او از م جزایات و تعاقبات عمل آید میراث نمودن بی استقامت مودت جدید کی طلب او اسرا فراموش کرد و او کونا با
 زمستان آمده مردم تعویض جزا می داد و پس از آنکه در وقت جدید العهد و بزوی یکدیگر روی جوی سیر می شنیدند که در کرب
 راست بر یک با چاقو خورشید او و چند قطره از خون کسیر بروی زخم پای گیری امید و در ضمن این عبارت را لفظ کرد
 « هر یک از شما که خلاف عهد و قسم کند قطره شیر شود و بزیر مار گرفتار آید خدا در کاستان شیخ شود و خرد با علم قبال دست
 شایع سخت کتبت بد که در دو تفکات در کفان بر کرد و بد آن مجروح کند و غضب خدا بر مدت آدم مرگ شامل است
 پس از آزادی را هم سخت فرین یکدیگر تعاقب چند روز بد که در دلی میراث نمودن که بسور روی یکدیگر استانی تعویض عهد و عهد
 او را اما که چندین بار و دو گونند با بختی چند نفر بجز بسور او و او که در او از خاک و او تا با سلامت بگذراند و چون
 استانی میوینا پادشاه که نام بود که ساجان گشت رفت کرد و او تو گوی را که خدیو صاحب فرود و طبع مشهور بود و بخورد و
 در مقابل سلامت و خرد و کسیر می این خود داری و تحمل نمود با خسته است آنها را با خود مهربان ناید و چه با طاعن از کنا خاک و او

و کاکای در دز از این طرف دریا بگذر گشته خود را بکلیت مولا کوا پادشاه سینه که از او پذیرائی کامل بجا آورد رسانید
 تمام سیر بی باقت این باقی متعجب و سگم و ساکنین آنها بجهت ارای تفکات قلات جنگ و ترصد کرد و حملات و او تا با را که از
 سباب سخت و دست آن فرعی میوند دفع نماید در زنی که نزدیک بد را جیسور و وقت استانی بچلیان رو سون دن کوشش
 فلان بی باقی عقیده ره کوس - رو گوسها را می کشند و حتی نام ایشان را بر خود می نهند و بر و شد این قوم کمال سباب افشار
 میدانند که مانند دران و قطع الطریق خود را در او و شاه و پنج دست کشند و بهر ای از او احدی که از مانده حیوانات نریا
 و روز کشید و ازین باین سیریل چاره را بچاند و مال ایشان را بر دلی استانی در مقابل این مردان سپین و این تعاقبات
 کرده و سی نو که در داخل مدت از حکمت زنی که قوتش چندین مضمون بود دور شود

مجموعه

ذات بود که با دست مرکب از پسته خرد شده و قهقبات لندی را بر صیقل کف و در آنکه که کوه سنگی بسیار را متعاقب از پشت
 کشتی حاضر شود اما یک روز نوبت او نداشت و از قتی پس از آمدن او بود که استانی را محروم بجا کند و در سرش بلکت آورده است
 یکمیل یعنی درست عرض الاکانیزی را با مکتب او فاصه پیدا کرد و در اولی آنجا که کشتی فی درین بود خانه که کف بسیار با و بنا
 احداث میکرد و غیر مکتب بود استانی و پیرانش مجبور شده اند که در آنجا که او اقامت نماید و در آنجا که بود مجبورند این طایفه که
 نسبت بنجاریانی که میخواهند مکتب ایشان که در فعلی تحت لطف نام پذیراند در خارج حدود خودشان را تیسر و با نهایت ترسند که از آنجا
 آوردن و ذوق و همت و فضل کار و پناه نیز ضایعه نماند

هفت روز بعد حرکت از قی اهل اردو و طبع لاجوردی مکتب نامگانیکار که در اقی میخشد و دید و فریاد شغف شادمانی کشیدند
 و مانند فخر اولی ز شاهانه اندیشه پاشکوه که گویمای بی رنگ گوناگون چنگهای انبوه از اطراف آنرا احاطه کرده و در استانی است
 ایستاده و فرط تعجب و حیرت خیره بر آن میگریست و لی آن محسبی که در آنجا استانی در سنه ۱۸۷۱ لیگستس یافته بود این
 از تمبر (خانزادگان) نامی وسیع بزرگ پوشیده بود و آنجا که آن و مسافره در آنجا منزل کرد و در مدت زمانی یکصد
 که سوخته و منهدم شده بود و آن پیر بلند همت و دلیر پر جرات که عمر خود را وقف تربیت اهل این خفاهی استواری کرده بود و در می
 که از زندگانی دور بر آفته و همچنان بگریخته بود

سه ساعت بعد در روز ۲۷ ماه ۱۸۷۶ اردو در اوچمی که اغلب االی آن دستار و بار و فادار استانی بودند فرود
 شهر اوچمی ۲۰۳۳۰ کیلومتر مربع وسعت دارد و در کنار دریاچه کاکانیکار بطول ۴۰۰۰ متر از لویه که حد جنوبی است و آنرا
 از نوک آنجا جدا مینماید مثلاً که آبهایی شمالی است محمدشود و حد سکته آن تخمیناً ۳۰۰۰ نفر و پیرانچو لو که آن کلمه
 دارد که زبان خود را نمونواره گویند و تمام آنها محکوم حکم میدی یا سلطان اندر زمان مسافرت استانی کلان اوچمی ماکاسا
 بود و در دهه عینی میان دو که مندر است که از هر طرف منظر دریاچه را از نظر اوچمی میدیدند زیرا که برای اوچمی چینی که در
 که اگر چشمش بر دریاچه افتد فی الفور خواهد مرد مردم اوچمی عموماً ترسیده و مطلقاً با اوچمی مسافری که حتی عبور و مزاج خود را بر نمونوار
 پرده باشد بیسوی چوگاری نماند حکم مهابرتین اعراب از غرایب آنوقت با تو بود بر سر مسلح و صفای و دست یوان این اتفاق افتاد
 از خوشبختی و قبال استانی و نسبت زیرا که سبب تربیت اوچمی که میان این اعراب است غلب این و طایفه در نوسان آن یکدیگر
 مشغول زد و خورد اند موافقی هر چه حکم کی از این نواحی استانی را خیلی مشتقانه و نمودار به پیرانی و حکما نداری کرده و زمان و برنج کندی

و نسبتات هرگونه نوک نذیر و برای ایشان فرستاده و پیران را از پنج راه در کوه سنگی و سنجی که در آنست کشیده و در پیران آورد حکم
 مشارالیه در می نرسد به ظهور و با دولت ترین اهل مکتب و کت و اجارت از صد و بیست غلام و کثیر و شایسته و کفایت ۸۰۰۰ الی ۸۰۰۰
 علاج و دو خانه و یک مزرعه که در مجرود خانه و نذقی و چهل پیران و بیست رأس بز و سی صد دق با چوبه بیست جوین مردارید بد
 و سیصد و پنجاه لیتر نمونوار و بیست لیتر نمونوار است که زوی بهم رفته قریب ۱۸۰۰۰ دولا را در سرش دارند
 و نمونوار ای کی از تمبر ای اعراب شخص نظری بجانب شهر و بند را و بیستی که ای مریع و مخرومی شکل و اوگونا و اوگونا
 نار از بنظر در میآورد که در میان سلسله نوبی زبانانیه (درخت سوز) و اشجار الی که از نمونوار می زد و طایفه ای مکتب آنرا در ضمن نقل
 نمونوار رای کشنده پنهان و مخفی شده اند پس از این جزو میدان بزرگ محصل داد و ستد و معامله نمونوار که همه در وسیع محبت گیری
 از همه رنگ و از هر قیله در آنجا جمع میشوند و منازل اعراب را مشاهده نماید که تمام جنبه و کل ساخته شده اند و با همای سطح
 هموار آنها از اشجار پامپا و انار و غیره مزین برای که در آنجا احاطه صحر و بعد از ظهر بهترین محل نشینند قدری در ترنگهای سبز تیره
 یکی که اطراف ساحل پوشیده اند و پیرانچو چو اوصاف و پنهان باشد مکتب جوان سطح دریاچه و سبزه و پیرانچو
 آن و مجال اولاً نمونوار که در آمده و جنوب آفته نیز تمبر داد

و اوچمی با بدیات از اعراب زنگنه و سایر تروان نام ساکنین سوصل کاکانیکار در عمل قایق این امر از سال پیش است و مشاهده
 تجاری و حکما سبزه نیز در طایفه از زمین مرغعات را ایشان می کشند و بازار اوچمی جسم بهترین بار و قی ترین از اشجار باغی و میوه
 دریاچه است پول رایج این مکتب نمونوار که مریع مروارید است که از جنسی سیاه و سفید می سازند و چنانچه بدست یک مکتب که اوچمی
 با یک دانه و اهلین پول استوار شکل مقرر اما ساز و کوبند و بگرفته آن که مرکز است اما راست یک خط صورت بند و
 برای بیست و آفتاب و در روز یک نفر غلام ز حسن کفایت در اوچمی استانی و لو کول یکجک شتجات و کتو با تیرا که پس از این
 با مسافرت مقرر بود و بیست و در اوچمی که میوه شاد است اطراف کاکانیکار بر نذ و مقرر آن قلا و دستاه و دیگر مکتب کی یی
 موقع بود که خراب را زوب و نوبان بودستان طایفه حاصل کرده اند که از دیگرانی قوشش بیرون میآیند

قبل از آنکه این مکتب کشید استانی خاطر خود را از جانب مارا که در مارس و آوریل ۱۸۷۴ از کازان در راهی و بدست کرد
 بود و نمودار که در دسامبر ۱۸۷۱ خود استانی و لوگتسن را با نتهای شمالی دریاچه پنهانی نمود و آسوده کرد و مطمئن شد که
 ایشان به راهی حاضرند و در عادت و مکتب اوچمی نذ و مقصود استانی از این حرکت این بود که معلوم غایب چو کازان کشید

بوده بای آنجا در رود کوکاسین زیاده ولی از شدت زلزله از آنجا که آمدن گذشته را یکبار از دهانه زلزله است این بجزیت
 آب آن در دیباچه سیریز و در آن زمان هم این قول اصح احوال باشد زیرا که افزاین دانی آنجا هم خود سیل بابت که این در
 عظیم صبح نوع مرغ و زگیل دارد
 و در تیز آنجا یک دست معلوم است لیکن در آنچه می گویم یک معنی یک است و همان چنین فرض کرد که مقصود از آنجا یکجا رساندن
 (دریاچه دست یا یکجا نند) به روز ۱۹۷۶ زورق لدی لیس با تمام زورق سنگین بزرگ موسوم می آید و که در
 فی قری جزب و ضایع نظر استانی است داده بود در وقتیکه با مساعده در سطح آنجا میوز به شرح کتود و کجانب جنوب
 شده به هر چه که با زورق لدی لیس خیلی ظریف و لطیف نمود ولی استانی و میرانش که بکرات حکام آنرا سجده در پیش
 بسیار است و استقامت آنرا تحمل کرده بود و استانی توشش گرانای قضای بوی خود کرده گال استانیان قلب بر زمین است با چوب
 اطراف آنجا یکجا جسمی بجز آبهای آن حرکت کرده و کشتی می آید و که پست نفر دیگر بانه و لوازم سفر آنجا که فرستاده
 از دنبال لدی لیس روان شدند

ابتدا استانی و میرانش طول استانی پشته زار اولامبولا و جگای های او کارا کاشتی را می کردند تا معصب رودخانه مالاکازنی
 رسیدند و این رودخانه که آبش قدری زرد رنگست چند کمالا میسر در در فاصله عرض یکجا به چنانچه فاصله میل از قبضش دور
 پستی آن نقطه ۱۳۰ متر برسد تا معصب این دو بعد هر جا سواحل سنگناخ و سرشیب و درای بنای بزرگ و بزرگ زیاد که در
 آنجا اطراف آنها را طاق نموده اند چند روز بعد که از دهانه که بود که گذشته استانی اما کنی را که در گذشته با این کشتی دیده و چنان
 آورده و مسواری از مسافت قبل خود با یکدیگر آوزید که فاصله یکجیل در جنوب غربی موهو لری وقت حکمت بسیار است و در یکجا
 و در آنجا استانی چند کما پیش دو که در عرض صد فوته گوشت از فاصله قدیم که در دهانه دیده اند مسافری نیز فرستاده
 در فاصله استانی و میرانش شش خوش گذرانی بودند و معده های خود را پیشین فی قری و غلای آینه از غذا دریا و در بریکه
 از بنویان روگاس - روگاس که در آنجا است و که در یکروزه بر خود از این قاتی مسافری خیلی خوش منظر شد و بزرگ
 این را از آن سنگدل و مکت که با آن می که توست پش این خراب شد و بجزی و خوشی شرت می پشته ولی خوشخانه
 در این موقع بیشتر که در صر طعام و گرفتن قری توون آنها کردند و قدری دورتر در جزیره بود که با در فتنی خرنی و فتنی
 استانی خود را از اینک ایشان خلاص کرد از اینجا قتل جمال گوگو که ... و متد از سطح دریاچه مرتفع تر اند و در سس مستح الاصول

تأمان بقای مانگان کا بوندی است نمایان از در این زمین زار که گفته اند اولامبولا هم جا معلوم و در حال متعذر در ده
 ماه و در کوه های سنگ پنهان و صفت شکست از آنجا رودخانه سولونگو و سولونگو از بند می بریزد و پشای چندی شکل میزند
 قدری دورتر رودخانه کاسوما که هم با میران در زیر دره است و در این پنهان است بسیار با مطبوخی است که کشتی که در آنجا
 آن سینه نشود تمام سواحل جنوبی اولامبولا که سابق بر این خیلی جمعیت و آبادان بود اما در روز پشته قدی دهانه در زمان خرد و چله
 و وزیران شده اند و در ۱۹۷۶ مسافری نیز بل قریه کیهو با سینه این آبادی که از در فتنی منظم و مسوور سینه و اما آن را می کنند
 سایر قری اطراف می آید از رسیدن کشتیهای ایشان چندان سیمان جفتش بطور نرساننده حالت مزج سکوت آن
 با کنی میماند که کشتی جفتی داشته بند

از ترس آنکه با در این جنگ کرده باشند و بخوبی آنها را با یکبند استانی می نهند و هر آنجا که در صلاح خویش گرفتند
 با کمال احتیاط بودی مشیر پیش رفتند پس از چند قدم جدیدی را بنظر در آورده اند که متی بود کشته شده و بدین فاش شده و با هم
 متلاشی گشته بود قدری در ترش سر بریده مرد دیگری دیده اند و در کوه دالی لاسه که نظر دیگر مشاهده نمودند که تا به قتل سیده و در آنجا
 افتاده بود و در اطراف قریه و میران کشتی بنویان نوز سوزان بودند و از هر طرف که میگردیدند خبرها برک و صحنی چینی می
 از شاه و این احوال فرستادگان استانی تعیین کردند که تا باری دست از جشان شرد روگاس - روگاس از آنجا گذشته و
 با سس استایش آلی قریه از هر کجاست اند و از آب و اثاث چیزی که بجز بر آینه و روی زمین مشرق بودند معلوم شد که ساکنین چهار
 غنچه چاروشمی که بعد از این بر زورق فرستاده و تر بود نامه جمع آوری و حفظ مال خود نموده و در کوه سیده و چشم از میان کشت
 پشیده اند و فقط حقوق نده که اسفند این اصل ویت خود نگری سبای بود که در کسپ پنهان شده بود و از شاه و ایشان خبری شده
 راه میان پیش گرفته این قریه که سابق خیلی مسوور بوده بود خدقی وسیع و صلی زمین با جانی پادای فرسنگ رای کس براناز با اینکجا
 دارد و کله های پشیده که در و دیوار کبریا قصر بود سلطان آنجا از فرین کرده بودند ولات میوزند بر یکد اشتر با رقمار دست پسته
 زیر دستان خیلی سخت بنی اختیار بوده ولی آنجا که معینان (هر کس چند روز نوبت است) مخصوصا در حال استیغری خنیا و قادی
 کلیت که از این نوع قایع بسیار دیده میشود که این پادشاهان غلای روگاسی خوشتر نوبت خود سیر قید حکام پر زورتر شده و برای
 خود میرسند

پس شاه و این احوال مسافران راه خویش پیش گرفته و بسوی معصب و گوگو در کنار ساحل پست که عمق کم آب دریاچه است

بر آنست اندر کسی کند روان شد از خطا فریبش دست دریاچه آنجا نماند پارا که باز در پیش بهیوی کار برون آرد و بویانه
 فریاد ز (که خلیج غیاث است این دریاچه سهوا در غیر مجز و پیوسته قسمت از آنرا از جبهه خود میکند) قدری دور تر از نصب
 زونگوه نصب قره که بند خلیج واقع است و کشتهای بخاری قویترند در آن خصل شوند اما حیث که از ترس عبادت میان کوه
 - زونگاس جهات مرابطه و مرادده می کنند

از این محل آمدن ایگاکوه که در دانه کوه خلیج بر سایه دارا می اعدت نموده فرین بجز در تمام گرفتار لطافت با خلیج است سرتی بود
 قسره کاراکوه که کوهستان آن است مستحق باسی کاتبها حاکم دست نشاندگی است بطرف خوش رنگی از بدامن پناهی قسره که در
 اطراف آن کارگاههای پر صید بسیارند و تجار تازکی با آنجا می آید و دانه و دانه رسد که از دانه این کار و دانه
 نیمه کوه طبعه و جبل را امواج دریاچه برود و هر شسته از اینجا می آید (یعنی اغذای عمودی سنگین منفرض بعضی سوائل مخل
 اعدت نموده است که زیاد و از نصب از سطح عالیه بحیره ارتفاع دارند و نسبتا که کوهی آب دریاچه آن ارتفاع بوده و بعد از آنجا
 مکانی زمین سطح آن نازل شده است

پس از آنکه از غربی این پل که در سطح مسافین موازیه بزرگ گیراند و اگر کسکه آن خلیج غرب ناز و دهان دوست اند
 بطرف در آوردند و پس از آنکه از طرف جنوب ز ساحل که گاری عبور کرده در سبزه ساسا که جمعیت آن خلیج زیاد و همیشگی است
 در جهت بودند فرود آمدند و خودی در سر پار که در شمال بعد که در نزدیکی و آن می بود یکی از بدهای استانی نموده بد کرده
 موسوم او بونیدی که در آن یکدی تند و نزدیک بود بر سطح اسطوخ و سس که تمام قایقها در آن محط بودند از نیمه پنجم و کمال
 غربی دریاچه جنوبی نمایانند بسیار از کوه و فلک کار و دانه سبزه کار کوه که کل است سبزه غربی در آنجا یافت شود و بدار شده بود
 فالزای دای که در کوه خاک زمرگت شکل دارند بطرف آمدند و با آنسره در نهایی جنوبی آنجا نیاید هیچ کوهی رسیده که رود
 دوازگی که در فلات آرد و کوه جا بست در آن میریزد همه جا آثار طوفان است که آب دریاچه روی زمین نشود و معلوم میشود
 هر چه بود تصور امکان منسحب و زده ای برای دریاچه در است و در این محل تمام کنی را که میان حد پتیه و
 رود رود و قنچه و میان قنچه می نه و آنها را مسکن ارواح شمشه که فرض میکنند که از جمله آنها کرده است و مانند اندی هستند
 که مثل سبزه عظیم در کنار آب تاده هر یک ۱۲۰۰ پا از سطح دریاچه ارتفاع دارند این محل عجب که طبعت مخل غلط است
 و چنانچه طبعت کرده سابق لایم خود فلات آرد و کوه بوده اند و فضا بسیاری اقصی افشا و حکایات منسوب با باب از این اقصای

شده اند و متوجه بود که کاتبیه و کاتبیه نام داشته اند رود رود خلیجی است که با فاصله سه میل از ساحل ازین دریاچه
 مملکت حاصلخیز را که از نیمه مرکز هستی و عدالت مشروط بود در جنوب از رود رود و فرین چار و دانه سبزه که از طرف جنوب
 غربی میوزید قاین می آید و در فوجت یکبارت تفاوت نیار و دانه سبزه که کاش و هم شکست و از کوهستان از ترس کوه با
 غرق و بنا شده و تالاب جنگلی بنام برنده و تالاب زمین کشیده اند که ایس که مانند مرغ سبک سیر روی کرده و ملج طیران نمود و حجت
 و شفت زیاد و دانه کار کوه که شسته در جهت تپه فرید و در جنوب کوه که کلساها گواهی دریا می بود و نفع کم کرد این پست سبزه که یکی
 و دانه کار کوه تپه سبزه میوه است موسوم آن کوه کار کوه کوهستان از تپه شاه تپه بود یکی از دانه سبزه قاین یا موسوم تپه سبزه
 مخصوصا میاگاه بود و در فوجت است تپه سبزه در آنجا در عرض تپه ای چه چند تنگت مقدار کوه سبزه است و تپه
 رنگت (که مقصود کار کوه است) عجب کوه بنامند

در شمال با تپه که اولیا را از با تپه که در جلوه می سازد منظر رود و نمایان صد و کعبه و تازگی مخصوص پیدا میکند که شمال با ساحل
 آرد و کوه دیده میشوند که در دانه ای عصبه و تپه ای مرتفعه که یکی از آنها موسوم تپه زیاد است ... با از سطح بحیره ارتفاع دارد و جهت مخصوص
 این ناحیه سبزه و جنگلهای تپه که تمام این کوه را در بر می آید از جهت آنکه سبزه سبزه که در جهت جنوب و در جهت شمال از این
 کوه در و شپا تپه که آواز میسازد آنرا در بر سهول و نازکی استند می شود در شمال دانه تپه و سبزه ای که در جهت جنوب دریا
 آنجا نیاید از نزدیک تپه سبزه تپه دانه ای رود و رود و تپه ای رود و کوه که آنرا از کوه دانه سبزه رود و کوه کار کوه
 بطرف مشرق جاری میشود و گاهی طرف جنوب است خود

بنا شده است این نصب سبزه ای که در این رود و در وسط خاک سبزه سبزه که در جهت جنوب است و در جهت شمال از این
 مشق از دریاچه است مکن بود شخص را در کوه کار کوه صاف آنجا نیاید فاصله و میل از سبزه و میل از سبزه که در جهت جنوب از این
 صده که سبزه ای می آرد و معلوم است که از جهت سبزه ای که در جهت جنوب است این کوه که در جهت سبزه که در جهت جنوب از این
 عالیست بود آن در کوه کار کوه سبزه و لی در جهت کوه سبزه ای که از جهت سبزه که در جهت جنوب است این کوه که در جهت جنوب از این
 در فضا سطح زمین روی می بیند از طرف شمال از سبزه و سطح آب این تپه بود و رود کوه که در جهت جنوب است این کوه که در جهت جنوب از این
 کوه و تپه که در جهت جنوب است این کوه که در جهت جنوب است این کوه که در جهت جنوب است این کوه که در جهت جنوب از این
 نظر اقصی سطح جایی که در اطراف دریاچه چاه دارد سبزه ای که در جهت جنوب است این کوه که در جهت جنوب از این

این دو چیز که در سبک مجری دارد با وجود عقل و قدرت و نبی باقیست شکر که بواسطه تعاضل متدانی که بیاید در آن
مصلحت میشود بر مدار که بعد از آن سوار و متفکر و برتری است
در خروج از منصب لوگو که چندین سال بعد ازین بیک سطح آنجا بگردد و دیگر از تنوع بگذرد و با ایشان آن چندین مرتبه
بجای بگردد او که با رسیدن الی این که زیاد از مدتها در متواضع و در دست نه کردن گریزی خود خصلی دقت دارند نزد او که
صفت مشابه که آنها در حال و در وقت و بیان برای آنکه در وقت توهمین ترقیب غرقانی که از او بر سر خود می سازند هم بخوردیم
باشکست چونی که او تهمید و از دور وقت میخواند و در کشند کردن خود را روی آن نگریستند اما از جهت تعارف و کثرت میزان
کنت که بینان با بخت محرومانه که او آنها نیرسند و او که در میان محبوب بشوند

پس از آنکه مسافری نیست مایه ای جزیره که شکار که تا زگی از حاصل که با جلد شده شد تا آخرین صفت جمال که ما از نظر او دیدیم
که چندین سینه با بار زنده سنگهای نامان چون در آنها رانده جاری میزند قدری در خطا و در حساب جور که حکم پرسش کرد
شده و با نادر که موسی که زیاد از سینه با بار سبک در بار قطع دارد و پدیدار شده و در اصل و در وجه و معنی مخصوص پیدا کند روز
شاید در ضمن خود از سبکی قسم که در اصل غریب کاغذها گارا واقع بود استانی از سوسولک و پذیرای دو آید با برانی تهر استانی
پیدا کرد با وجود تهر سنگهای که مثل گرگ و در آنجا میباشند بر خیزت از قدری سبک ساحل پیش رفتند اما عاقبت تهر سینه بزرگی دیدند
رو به دو آید ای که تهر که با خود جاری میسند و قصد کرده که ایشان را وقت کند لیکن استانی و همراهش درین پیر و سها و بیانی
جزیره است نام را همان شده خودشان را از چشمشان نمی پوشند

فصل در بیان زندگی و سبک استانی پس از ۵۷ روز غیبت با آنچه در جهت که در روز نهمت بدون هیچ آسبی ۴۷۰ کیلومتر مسافت
گشتی را می کرد و در وقت سیاحت دور و ناگهان که که لیکن در سنه ۱۸۷۱ بعد خود در سنه ۱۸۷۴ استقام و شروع آن بود
بود با تمام سینه و چند روز بعد چنانچه خودش در کتب پیش ذکر نموده مرض آبله در او چینی بروز کرد و استانی مجبور استیجاب از آنجا برگشت

فصل هجدهم

در ذکر رواج و شیوع تجارت غلام و کنیز در افریق و آن که این چهارگان از کجا می آید
و چه نوع خنثیها و تعدیات و درباره آنها مجری میزند که کتب از نیا گومی ۲۸ کیلومتر
میخی را که طلب این کتب در امداد زمالی است که سبب است و تا سبک گریزی از مردم امریک و انگلستان و دیگر نگرانی که در این

امان خواهد شد زیرا که درین برسد از وضع تجارت معلوم غلام و کنیز در برادر افریک و در آنجا همی قدرت و بی نظری که با این کشور
و ازین برکت زیاد میسند و در راه و در هر قسم بکارم قبل از وقت بشما امید هم که در شرح گذارشات حتی المقتدره شخصی
خودم را گنار که شسته با آن طرفی که بخت بخت واقع را با این یکسهم چه عین دارم که در این مصلحتون کتب من نور تر خواهد بود
آنکه تمام از این ملکات طاعت وطن و لغت برده فرغانه و با عداوت و خشن شخصی در دست ایشان پیام
مکن است شخصی تی در هندوستانی که میسر کند و از آن از شرق مغرب میاید بدون آنکه با نده لیکن از آنجا برده فروش
فقر و ترسب شود زیرا که در اغلب با آنها مادی نوع بشر محضه و در مصلحت بر مایه با معادله درین خود اعباس است که پیشش با
دوازده غلام و کنیز را بجهت عاقله قضایا میباید و دیگری مصلحت میکنند با بازی این کشته مینه و با آنکه برای تکمیل عده کتبی
و خادمانی خود میخرند در هر صورت خرید و فروش آنها بطوری از روی نظم و آرا می صورت میگردد که شخص از دیدن این
مشاوره متعجب نمیشود و عین مثل است که نوکری از نزد آقای خارج شده و بخدمت وی نوبت تازه برود

در او نیا نیمه تحصیل کا کا ای جوان سیکی از آن مجلس که سبب که بر طبع و استیلا می غضب میشوند بر خود ولی برای آنکه شخص خود در آنجا
حاضر شود و چشم خود بینه با نظر در زمین و بصیری داشته باشد و زحمات فوق العاده کثیری بخورد و سوار نماید که در آنجا ملک کار بر
شخص غریبی با موجب خطر و هلاکت نه در او گنار هر چه که این تجارت بگیرد چشمش و چشمش است و با این چندان توی میسند
زیرا که با کار و قان قصد کمزورت غیر تها از نظر سراسر مظلوم بیچاره همیشه متصرف اعباد در آمدند و میسند و گوی سلاطین
در دوسای طبع که در توج این فصل شیخ اند و موار با این کس را تها ریدند زنده می بفراف بر این شکار نیدان یک ششم این سخن
ته پری اندیشه عهده ایشان را میسند و در طاعتات و انواع جسمانی و اعدا کاری می کنند که این چاگان کل عداوت و کج
ناروف قطع شد چشم از بجز خویش می پوشد چنانچه قدرت اتفاق می افتد که کسی از میان یافتند آنکه اعباس کند که خندش کرد و در
بازار با و در آنجا را میسند حالت خج و پتاری با یک گریه و زاری داشته باشد و آنچه در زنگبار با زار کردی مخصوص برای فرس
غلام و کنیز نیست بلکه خنده از اعباد دورگ درک چندین را از آن چینی طویل با و اولی دارند که عده کثیری ازین بخت کتبی
مثل غلام در آنها مقام داده اند و بر کس برای خدمت شمع در این تجارت و فرزند طلب با آنجا آمد و بلیغ خود و از آنجا
شباب کرده و بجز حالت این ال تجارتی است و میسند و میسند و میسند و میسند و میسند و میسند و میسند و میسند و میسند
که گسی و معوقی جز شرح آنستی رنگ چیری را از چپ گان باقی مانده و ضعف و ناتوانی ایشان بزرگ است که تا در سینه میسند

مقصود من در اینجا حالت و سزای شخص سید غرض نیست بلکه غرض آنست که در کل کسب این سید حاصل نمیشد بقدرت حضرت و صرف
 در بقایت است که بعد از متابعت و رعایای خود از نقص مشابه موت و نهایت باز در سینه شخص مکلفیم که او فی الواقع هم چنین است و
 در دفع آفات و موافقت این کار یکسو شده ولی برین تمام اشخاص صیقل برین آمدند و واضح و آشکار است که تمام مسامی و اقداماتی که
 تاکنون نموده اند و سزای مجری میدارند در حکم گریز از تجارت برهال آنچیز خصصه جز ما بقدر رعایای سید است که این مکتوب من را از آنجا
 آید چون تکلیف من آنست که پسند آید و غریب و دشمن مسافرت خود می بینم شمارا اطلاع دهم این برسد را درین سیم و هفتاد است
 که شاید اگر نخواهد بفرمانت آن در اذان ای شری کند و در دفع و جلوگیری از این طایفه را در این صدد شری بنده و حمد و تشکر من آنست که
 بدو انت و بهر ای شام مردم را وقت این مسئله گویم که در روی کرده زمین کفایت کفکی وجود دارد که وسعت آن به جهت بیانی از بزرگت
 انگلیس برابر است و اما آنجا هم از یکدیگر مطلق و غارت و دزدی و تجارت همچنان خود دولت نیست زیرا بچکانا در روز
 مستغنی سازند و تجارت آخری ایشان را که کسب که تجارت از طرف همه دول مبرهنه است و آن که کسی مطلع باشد امر و تجسس بر او
 چون نگارم و در مطلق و سبطنی مانند رعایای سید غرض شما دارد



فصل فی شرح

در غریت از نیا گوتی و بیان مقاصد ستانی مکتوب از نیا گوتی واقع در مانیه تاریخ
 اکتبر ۱۸۷۶

یکی دور و زقیل از آنکه از آنچه می حرکت کنم شما نوشتم و گفتم که دیگر در وقت رسیدن من درم و سبب تمام آفات خود در طرف ستاری
 مرضی نیام و تدارک سفر مانیه را به چشم نیست نظر از بهترین غریزای وجود من بهر نام از مرضی با کفایت شده و در تاریخین همان روزی
 که سنجو استم از آنچه سید رون دروم حمل و سلف هم فرار کرده که وقت گفتند که میان من برای آن دو همسر و اولاد است و وقت
 شود شرفینان چید و مقصد و شان آنست که از آنچه بیشتر زوم سلطنت را بهمانجا ختم کنم

سبب سواجی که این اجتهاد پی در پی برای احسان شاه بود اجزای من ترسیده بودند و همگی جز من از نقاشان را با نماندادم
 و دیدم از روی وحشت و افسوس میگویند که اگر در اوقات و نشان معلوم بود که ایشان هم بفرار میسر نشده و از مخالفت رفتار و هم
 قطران که برای خورشیدمان اند برای یکدیگر کار و بنا میگویند حکم که در مسیح و نفع از آنکه نیکو گفتن ترید از ایشان میرفت بگردد
 که در تجسس کشیدند و پس از آنکه تمام سبب ایشان را در قایمجا و ادم مرگودم که در آنک بسوی او کاشکارها از هم تو گمان است

که اگر این سبب فوری را نمی بینیم و در روزان که در آن نمانی کوشیدم قبل جمعی که مانده بودند مفرق می شدند و من نیز میماندم و نزل است
 غیبت من در بخت احوال و گمانها حاصل از چرب را با سزا بود و همه زده هم قصه ای هست که بر زبان آمد و خواهر مانیه را شنیدم از
 خوف که با او بچکانا که در فراه آمده و شکار ایشان شود به سزا و بر خود میل زدند از وقتیکه از دریاچه تا کجا جانشه ماقبل از آنکه
 او که با سبب از موضع طاعت بر این سبب می بود که من این سبب که روان سیر با سبب زیرا که از تمام روی من را بعد از این بنده
 بهدافتره و فغان که نمی شنیدم که با فراموش کرده بودید و سبب که سبب می شنیدم و آواز خنده پسندیدم بسیاری از مردم که در
 دوستان قریب و فامی همکامه ندیدم و دوستها بودند با او که این سبب می شنیدم و اما سیلابت آن زاید به سبب می شنیدم و از آنجا
 دوری شدیم رفقه رفیقان طاعت کسان با طرف شده و راههای علی قطع سپید اند و کسالت آنها را با مریض نمودند و اول از آنکه
 با مآر و کابا مآر به رسیدم همان خوشروئی و بزرگوئی سابق خود را از سر گرفته و از پکی خودشان که از شنیدن کلمات و کلمات
 مانیه می شنیدم فغانه بودند می شنیدم و دیگر که را سحر می شنیدم

در خروج از کابا مآر و همجا در طول مجلسی روزی که لولما سیر نمودیم اهل قاتی آن لولابا پس از آن آمد و این زود را می بینیم
 پس از نطقی میت و پشت تنزل از کنار تا کجا می آمدند و دست قیل چپ و در نیا گوتی رسیدیم هر چند که من در آنجا است و گذارشات سفر
 لولما کسب و شناخته ام پس که ایسک شناخته ام و چون در خصوص سببکته منها و بر آنچه او ذکر نمود می شنیدم تو سیر ما بر این تمام آفات خود در
 سیاحت فغان جهول الحال منرب نیا گوتی می نامم که عاقلان هنوز بگرد از احوالات آنها تاکنون گری در میان نیست حتی آنی نیا گوتی
 هنوز با مانیه از بنده و چیزی نمانده که لولما کسب من خلی و شس خوب است سفری به تفصیحات کند لیکن مقصد و پرسش شده و کار من هم بکن
 افا و بود ولی تمام آن نمودم و مضر که احوال این ناحیه را در بکنی جهول دار و انبساط آن بجز بعضی فغانی بی جهول همان مصیبت
 استغنی چیزی دوست نیست بنا بر رویاتی که در دست بی و قصبات نیا گوتی مشهورند در این مکتب مردم قصه بسیار می شنیدم
 مسکن داره که در پستان چون است که در حقه مخطبت و بی زنجی در این خصوص آلوده میکنند که هیچ دار و در تریاق در استیام هر چه است
 سودی نیست این جماعت عیب بختند از پیش تره بر نامه و نوراکان من مضر کوشش نیست و نیز میگویند که در شمال این سزای جنگ
 وسیع محمد است که در دوران هنوز بر کسی معلوم نشده و در این چندین روز و همه واه در میان آن سبب کرد و چون آن شخص بک
 اثاب را بپذیرد از خود آن خارج شود و همچنین مبروفت که رود لولابا با اتمی بوسیال سبب و اما عقیده اعراب و اهل
 نیست که این خود با آن سبب و بدیام سیر زد

کشش با کمال در گامانبار و با بدیهات که در این وقت این سیاح جهان دیده بر دوشش بفرجهال توست چنانکه شاید و باید بزیان
مانندای شرمی را بدست بخر - و از مایش ناید یکی نیست که تصور لیگستن از زنیاشی که برای برکات میگردید و چون گمانی آید
زیرا که واقعا زنیهای غایب خوش اندام و جوان اند و مخصوصا در مقابل نسوان و پیریک فرج منظر که لیگستن دره در بعضی خوبی
بود با پیشه که این اندازه بود و نمائید اما اگر لیگستن زنیهای وجهه خوشه و در بران عیاشی سگونی قابل او آتونی و اولان با
یا عوارض منفرد رنگ کارا کارا امید نما فراموش کرده و چو شش از سرش میپید

اسم و اوید لیگستن در تمام این فاق مرکزی زنیان گونی گرفته اما گمانیکجا همه جا پیچیده و مذکور و در تمام قبایل طایف آند و در
و شهور است و از آن بجزان چنان اثری میدکند که اگر آنها نماند نسل از ایشان منقرض نمود نام او از میان نخواهد رفت

عوارض منفرد گونی لانا روزی از من پرسید آیا شما لیگستن ای شسته و از حالات او خبری دارید یا نه عجبکه اجواب اوم
که او را شناسم و از حالش کم و بیشی مستحرم فریادی از روی شرف بر کشید و روی پسران و برادران خود کرده و گفت شنیدم که در بعضی
اکنون از حالات رفیق قدیم خود از او میپرسم و در چگونگی وقایع او مطلع میگردم پس زبان او من کرد که گفت شما لیگستن را چگونه آدومی
می پسندید و از غلظت او چگونه بود جواب اوم که لیگستن بسیار اوم چو پست و حسن ظاهر پسندیدگی کردار او از روز تمام مردان
و اعراب بوضوح پیوسته و در هیچ شایسته - بی آنچه شما میگردیدین حقیقت است او چندین بار از آنکس عراب که پیوسته مرا
معت کند خجالت داد و چند مرتبه که ما را با او ملاقات یافتن اتفاق افتاد بعدری با مهربانی کرد و با اندازه از حالک عبیده و خان چو میگردید
منید برای تعریف نمود که تمام را با بحیرت اندخت و تعجبم در واقع خود آدم خونی بود

چنانچه موای سپید جوانت نه چنان در سرخ انده تربیت شده که موای تا طره خود را تقریر کند بلا شکی با خیال او و دیگرین
یکی برای من شرح میدادی از آنجا که پاشش را هفتی و زبانش اطاعتی بود هزاره کلمات خود را به هم منقسم قطع نموده و همچنان خرم
مینمود مثل آنکه بجز نیست بنفاد که از آنکه کوصفات آن سافزرگ عاجز دلش در شمار جان سپردن زنده و حصر آن با قدرت و تمام
بهمن تحمل سینه منیر آتسی باو کرده پسندیدگان آنها را بخیال شما بازید که ارم

انچه را خیلی متاثر کرد و در برابر لیگستن بدرد آورد و در این بود که خود آن بچاره گفت نبود که بعبث و بلا بد جان خود را بکند
و خود را نیندازد که در آن سپهری و شکلی که بسوزد ز زنیهای ضعیف و بدشخصیت که بجز در آنجاست که بد چه بد که برین
توانی اندک کسی را و اختیاریکند و چو میگردید که چند روزی نماند که و با نیک خلقی بسیار بر سر شد و بعضی از زنیهای بیگانه آنها

(گذشته)

گذشته برای شرف کار خود رسیده آدمی هم داشت و در این آخر عمر لیگستن در واقع سپهر روی عیال در بجز مافسی که در کور بود
میدانست که میامرد و چو میگردید که در آن لیگستن غرضی داشته باشم بهیچوجه از آنکرات اعراب و جوان در خاص و اراست
من نسبت با عیالی دارد اما بدست بعضی ارم و فاش میگویم که او حق خود دشمنی کرد و دوستی عرض خود را با بیگانه کالیف شده که گردن خود نماد
بود و یکی در تنگی بیاد داد

هیچ تعجب نیست که لیگستن بطول انجامید زیرا که در نظر من بسیار بیگانه گونی مانید و اولاً با چنین با حالات که در آن
لیگستن مربوطه گونی که نمی توانیم ذکر آنها را کنیم و نامی از غیرم گذشته ازین قضیت من طاب بن سیم بعد زنده قیامت او را برای نقل
میکند و فاعله را برای که قدیم لیگستن در آن سکن داشته و قطعه ای هم از منزل من سافت دارد و اما نام او از ایام گذشته یاد او را می نگارند
میگفت

در بعضیهای لیگستن در او هیچ با من میدانست مخصوصا آنکه غانی که در مغرب جمال گویا و اقتد زبانه از حد تعریف میکرد و در حقیقت
این غایب لایق چه در همین سیم سیدان حد و در تمام حالکی که من تا امروز در بهترین دیدم هم بهتر است از تره جنگلهای آن بوده و شاید
با سگ و نیز از آن سید و در آن کمن فیده که از میان نباتات در هم و چار صحن دار و انواع گیاهانک گت بر سید و کوشید و بعضی
موجب حیرت داشت خلقت ایاه داشتند

منافخه همین این حد و جسمنا اما تعجب نگفتم از دور چه چیز بجز بر سر زما چشمک است چنانچه شخص در عقل و تعقیب یافتن در حال
با خط از استیصال بر آید که نظرش باقی و بعضی اعاطه که بطرفه بعضی ارا و بهنوت مشهور در میان چشم چندین که زما خف مختلف نمیشود
مسئله ایال از جانی است بی بلندی و با جوارهای این که مانند امواج سطح خاک را چمن نموده اند و مشهور و یکدیگر و بعضی دیگر که در گوشه چشم
و از هر طرفی در بعضی بنده و صحرایست نباتات بگلهای رنگارنگ است و کوه و سنگ شیبهای خضه و لابلاب بر است و در بعضی
از آنها سراسر باغچه های خضر بر کرده اند و از سطح خاک نخلات خطه چشمه را زبانه آنک متصفا است و چشمی شیرین گوارا درین
از با روید هیچ بیغستورال سیم باطلن و خارج کرده است گای است و فاشش زنیانی تند و چرخه و شرمساری بخاری اند و در این است
کم و بیش در زیر سبزه های آنجوده و لابلای سنگهای که در تزاری میشود از است این بلای حیرت انگیز که نمونه از قدرت طبیعت منصفه
عازده است و انی اندکی واقع الصواب و در چیزها زیاد سید و دلی که شخص قدری بیشتر رود و از نزدیک جنگلهای که می چید که در نظر
زنده چنان چنانی خرم و سبزه که از دور زنده زما و در همین وقت و بلندی در زنده چنانی آنها که زنده سینه است و نیک

بالا برنده اند که در وجود شخص برابر میدهند و برکها و خوشی آنها چون بسزایان تر با مخرج در پیش میکنند تا آنکه از چند
 (انقباض کنند و در وجود خود) تمام اندکی با مخرج گفتند و آن بود که از دور آنگه در شکم نمودند و هر بار از خانه و درهای آنها
 از غایت درستی و تدبیر نفسانای فولادی میمانند که در کاغذهای مسکری و حروف جدای شده و به شدت نقل به ای کم ارتفاعی که از پشت
 پدید آورده بود و به این توکما و سینه ای باقی متسع الوصول اند و آن دست کلکهای از خونی رنگ که در میان آنها چهار یا پنج سینه
 ممکن است شخصی نیز بنده و او را به ملکیند از چنان چمنهای سینه که از دورشاید و میشود و سوسن شکار قوی جنگلهای انجیری هستند که
 بر یک سی ترا قطع دارند و نام سستی و بلندی و در دژ را پوشیده از طرف با سینه که با دستها و دستها و دستها

در اینجا مناسب دیدم که توده از وضع یک قطعه کلک با تیرا که در فتن بر لوبگستر آنگه در دست میدهند برای ذکر کسب و تقصیر ارام
 که در هر جهت و در لایه با حققت راضی نخواهد شد که همانا در آن چرخ و خمهای مول که گرفتار شود و روی جسمی بیستی در یکی
 از این جنگلهای استوایی و در آنجا که در کوشش نفسی که در مابعد از میان رسته درختی که شیب شیب است از بی فتن بر در جهت عبور کرده
 که در تیرا چرخها و شجارت بسیار است که در سینه بطنای باطنی که بطنهای کلک است بلند از میان برین چرخها آن رسته بودند و در سینه
 صوفی در آن قوی و در آنجا که از آنجا که در فتنی میکنند که در تیرا چرخها و شجارت بسیار است که در سینه بطنای باطنی که بطنهای کلک است بلند از میان
 با کمال قوت و در آنجا که در سینه بطنای باطنی که بطنهای کلک است بلند از میان برین چرخها آن رسته بودند و در سینه
 تیرا چرخها و شجارت بسیار است که در سینه بطنای باطنی که بطنهای کلک است بلند از میان برین چرخها آن رسته بودند و در سینه
 چنانکه در دم که جسمی چوب و سستی در دم پس از آنکه در ساعت نفس که در دم از آنجا که در سینه بطنای باطنی که بطنهای کلک است بلند از میان
 کرده که با کلکهای رنگداری بر این بدن با نور خودم

چوب را که در دم که جسمی چوب و سستی در دم پس از آنکه در ساعت نفس که در دم از آنجا که در سینه بطنای باطنی که بطنهای کلک است بلند از میان
 چشم از دیدن باران در چوب و گاه از چرخها و شجارت بسیار است که در سینه بطنای باطنی که بطنهای کلک است بلند از میان

کونی میا کلک خیمه که در طرف من سینه بطنای باطنی که بطنهای کلک است بلند از میان برین چرخها آن رسته بودند و در سینه
 و لب خاموش با خود کسب برین چرخها و شجارت بسیار است که در سینه بطنای باطنی که بطنهای کلک است بلند از میان
 و در غریب آنها که در سینه بطنای باطنی که بطنهای کلک است بلند از میان برین چرخها آن رسته بودند و در سینه
 هر چه از طرف خود نگاه میکردم فراتر از آن شجارت بسیار است که در سینه بطنای باطنی که بطنهای کلک است بلند از میان

بگوشش من بر کشت با ناما که نشسته ام شسته ام گوشت که در کجای آن چو چسبند از آنجا که بر سینه بودم و چو چسبند از آنجا که بر سینه
 شان شکرک چهل و هفت خودشان بزبان این میگویند (چندین قوت که دست قدرت را در آنجا که بر سینه بودم و چو چسبند از آنجا که بر سینه
 نو که در سینه با جگر کلک افراشته بر جگرک و مزاج و مواد سوس و نای تا سنجیم و هر چند که از زمین بهیله آمدیم و در آن زمان خرم میگویند
 و در غیر و سنجیم که در این توکما و سینه ای باقی متسع الوصول اند و آن دست کلکهای از خونی رنگ که در میان آنها چهار یا پنج سینه
 بودی با چنانچه آه می که از آنجا که در سینه بطنای باطنی که بطنهای کلک است بلند از میان برین چرخها آن رسته بودند و در سینه
 خفت گریزان را دیدم دستهای را یکی را دیدم

جنگلهای آینه آینه تیره کلک با سبکه و عظمت اند و شام صیقل یک انداره در اندرون آنها نفوذ کرده و انقباض میکنند که سینههای درشت
 در آنها زیاد یافت میشود و از آنجا که در سینه بطنای باطنی که بطنهای کلک است بلند از میان برین چرخها آن رسته بودند و در سینه
 خورشید را مشاهده نمودم که در سینه بطنای باطنی که بطنهای کلک است بلند از میان برین چرخها آن رسته بودند و در سینه
 کلکهای بسیار از آنجا که در سینه بطنای باطنی که بطنهای کلک است بلند از میان برین چرخها آن رسته بودند و در سینه
 این خطی نیست که در سینه بطنای باطنی که بطنهای کلک است بلند از میان برین چرخها آن رسته بودند و در سینه
 فعل را بسبب باوقی و در او ایش با بر کشت با تیرا چرخها و شجارت بسیار است که در سینه بطنای باطنی که بطنهای کلک است بلند از میان
 و تیرای من هر آنگه است که در جهت آنها با ایش شکرک است و در او ایش با بر کشت با تیرا چرخها و شجارت بسیار است که در سینه
 ایشان می افتند و در جهت این چرخها و شجارت بسیار است که در سینه بطنای باطنی که بطنهای کلک است بلند از میان
 اشائی بهم ندم

فصلی است که تا سینه روز دیگر از آنجا که در سینه بطنای باطنی که بطنهای کلک است بلند از میان برین چرخها آن رسته بودند و در سینه
 آن بطنای شکرک است که تا سینه روز دیگر از آنجا که در سینه بطنای باطنی که بطنهای کلک است بلند از میان برین چرخها آن رسته بودند و در سینه

فصل بیست و یکم

مکتوبات از قهر و فاقه استانی و سهند و از پیل و وان تو که اگر آنکلی تقسیم امین و از قرینه خندان

۱۸۷۷ اوت ۶

آقایان عزیز من با صد و پانزده روز و چه بزرگ از اینجاست زکی این کل رسیده ایم و در کجاست تمام از کوشش و سستی و سستی

فصل بیست و نهم

خبر مکرانی استانی بروزجات علی مکراف و نیویوک برالد از امبوا واقع در روی شط کوکودر حل

غربی سنه ۱۰ اوت ۱۸۷۷

هشتم شوال بعد از ظهر در روز پنجشنبه در وضع خلیه خوشی بود در این محل نشسته و آدیم نیم تا سه ۱۸۷۵ از شهر نیانگونی واقع در مکت
مانیا خارج شده از وسط خاک اگر که روبرو نهادیم در این سبب انبوی شکل طرف سوره در حرکت غیر متوجه بود ما چاروا را
گذشته به چاروا مل اسیران از نیانگونی که سوکوی شمال غربی حرکت میکردیم در میان علی حال منع مسافرت یافته شد و شب
ما را فراموش میزدند چیت ندرتیم با ما هم ضربت بر می زدند و در آن فوجی و چنان نمودند و ما در این فوج با این بر میان
آودخو از نیل و شوار بود و هر چند می سیکردیم که بملائی و قتل غضب نیانگونی هم با ترو ترواف و رشوه لانا را دست آوردیم
زیرا بر نرفته و اقامت معلی طلبان را بر زمین داشتند و در آنجا که اکثر نفوس تعدد روس برای خلیه است
و زودم داشت بر چنانکه نیکه است از آن چل نفی که در نیانگونی اجبر کرده بودیم سبای چیزی که گشته و گفته که ما از نیانگونی
و یکصد نفر از مکرانیم

در این زمان در میان هم حاکمی ما آوردند و دستم کردند که این را از میان بردارند ما هم با هم حاکمی که دستم خود را بر خط
میکردیم ولی واضح بود که از دست ایشان بدتر نخواهیم بود و راضی هم نمی شدیم که اگر کردیم و کار شروع شده تا تمام کردیم
مختصر آن دیدیم که یکشنبه صبح دوازده در روی شط راه سپار شویم هر چند روی آب جرات بر جای نماند بودیم لیکن بر علی
بر میان طرف رودخانه جمع شده با یکدیگر نمودند اما با خبره روزان جنگ کان برشته آسانای ترک رسیدیم چیت
شمال جنوب خط مستقیم با صلیکی از یکدیگر واقع بودند برای اینکه از آنها رو شویم مجبور بودیم که مسافت ۳۰ میل از میان کل انبوا
بگذریم و هر شش را همی نگه داشتیم و خود با هیجده قایمان از آن عبور کنیم هر دو مرتبه اگر گذریم تفکک بگیریم و با نیانگونی که قصد ما میکرد
جنگ کنیم

پس از آنکه از این بشا را گذریم چند روزی برای وضع جنگی و کشیدن قایمها جنگی توقف کردیم در عرض و در جنگشالی عظیم
لوآا با استقامت شمالی مخوف شده و بناست شمال غربی و بعد بجانب مغرب و با لاسه بطرف جنوب غربی جاری میگردد این
پنا و در آن سبیل و در این عرض دارد و جزایر کوچک و بزرگ شماری در طول مجرای آن بر آمده اند ما برای گذر از مجرای آن با نیانگونی

سج و مجرای که دامان ما را در میگرداند و قوای را تضعیف نموده هر از گره و ششم مجرای در پنا و مجرای بر سر زمین بودیم آنکس از سه روز تمام
که هیچ کس اولی صرف کرده بودیم و مجرای را با راسل سیر شط فرود آمدیم و در آنجا بقصد رفتیم که آنکه در قوفی از طرف تجارت
بلوروی و شش و یک روز سوم نهایت قوت عاری و بری نمودن بر میان و در آنجا بقصد تفکک بودیم که از راسل غریبی از نیانگونی
سجک آوردند و در آن شط بزرگتر که ما روی آن سیر میکردیم آنجا که کوکودر میساید ما با این فوجی از نیانگونی در آنجا رسیدیم و بعد از آن
آودخو قسیده ای نمودند در طول راسل سیر و روبرو آوردیم

سه روز بعد بر زمین تسلیم نمودند و ما قسیده ای رسیدیم که تمام فزاد و دارای تفکک بودند و بعضی آنکه ما را دیدند بچاه و چاهانسه و در نیانگونی
خود را با آب چشمه با حله آوردند هر چند که در وسط آن شستن آنها را نگشته شد ولی من مجرایه با و از این بشا این امانار
خصوصیت میکردیم با چای تفکک با نشان میدادیم لیکن چون پس از سیر بسیار دیدیم که سخن ما با نیانگونی در رود در دل سنگ نشانی
بشان شکل مسیو چاروی می بخشیدیم زودستی ایشان پوشیده نشی کردیم جنگ سختی در پیوستیم که نظیر آن در تمام مدت مسافرت
تفان نیانگونی بود و در آنجا که هر چند در روی شط لوآا با برای رود و این جنگ سختی بود این شط عظیم در آنجا قلمه سبای شط
مصرف است چنانکه در نزدیکی فایروس اطلس از آنجا که ما از آنجا میگذریم آنجا من ۱۷ و ۲۶ در طول قسمت زیاد از مجرای
میل مسافت به بیابانهای آن بر استقامت و هموار است و بعضی متعبره و شمار که شترانها از طرف جنوب می آیند در آن مسیر نیز انداخته
بعد از این سبب آن اقمه برین سنگ بزرگ و قایم اطلس که شترانها از آنجا که قسیده سبای شط و در آنجا سبب احداث میکنند این
بشارهای قلا و حجر آمانیک در شط عظیم کوکودر میریزد

تغلات از آنجا فرستادیم بسیار بود و در آنجا که در آنجا رسیده خودم قسیده ای بود که کلیه و در آنجا مخصوصا منزه است
و ناخام آن جوان بجهت روز سوم در آن گذرند و در بشای با سنانا در گذشت و همان روز من بجهت نفعه بود که در داسای
بشارهای توایر کردیم و شش حصه بعد از تمام عملات که ای لیس از بالا میباش با می میلو پرت شدیم و هیچ چیز خیر خواست خداوند
اسباب نجات شد که لولو توکر با و فادو جان من نسیه امرو از چند مسافین وادی میباشند

از توایر توکشتیها مجرای نام را یکجا با ندر برده از آنجا بستند و لولو آنرا روانه نمودیم کرد و سیر برین علی دار القاهره تا قون
و کوکودر لولو توکر و شجاعت ما از راه انکو لاجبه شاتوا پنا آورد
بازی استانی

فصل بیست و چهارم

در میان آنکه شط لوالا با کنگو روزی عبور عمدتاً اصلی تجارت افریقای مرکزی خواهد شد که توسط
کامپنی یا کامپانی واقع در ساحل غربی افریقا نزدیک مصب شط لوالا کنگو ۱۳ اوت ۱۸۷۷
سپه ۲۰۰۰ پرسنل را از آنجا روانه کرد که در آنجا کنگو را در ساحل غربی افریقا واقع در ساحل
مربع صد عاودت بگیرد و در آنجا کنگو را در ساحل غربی افریقا واقع در ساحل
بکال استانبول و غیره از آنجا کنگو را در ساحل غربی افریقا واقع در ساحل

در این وقت قدرتی خسته و کسل و قوایم ضعیف و مضعول اند و با نداشتن کفایت و توانمندی میگردند و با نواح
جهانیا نیز از دست و پا میمانند و در این حالت هیچ کار را در راه و با وجودیکه نهایت میل و انگیزگی خود را در مجرای آن نشان میدهند
که از چاکر حاکم شاعران توقع پیش ازین داشته و منت که در وقت بهر جهت که شرح مفصل و بیان طول کشا فاعل صدیده
از آنجا که کنگو است و است از ساحت بهر جهت و جهت باقی مانده است و در آنجا کنگو را در ساحل غربی افریقا واقع در ساحل
مفصل شرحی که در کنگو با آنکه از آنجا کنگو را در ساحل غربی افریقا واقع در ساحل ۱۸۷۵ یعنی در وقت باقی مانده است و در آنجا کنگو را در ساحل

برای شادمانی و از آنجا کنگو را در ساحل غربی افریقا واقع در ساحل
بنا را در آنجا کنگو را در ساحل غربی افریقا واقع در ساحل
از آنجا کنگو را در ساحل غربی افریقا واقع در ساحل
و خداوند تبارک و تعالی را از جان و دل شکر میگویم و شایسته آنست که قدرت کا خود من بجهت انعام از آنست بخت اسیری غلامی و خلافت
گرفاری دست بر میان آنجا کنگو را در ساحل غربی افریقا واقع در ساحل
موفق بود پس از این دو هماری با هماری از آنجا کنگو را در ساحل غربی افریقا واقع در ساحل
بنای آنجا کنگو را در ساحل غربی افریقا واقع در ساحل

بطبع کرم در ایام سلیم شاه است
با وجود تعدد و بسیار آید اما با کنگو را در ساحل غربی افریقا واقع در ساحل
و بطرف من دولت شریف اندونی است که بجز در داخل بحر می نشیند که کنگو را در ساحل غربی افریقا واقع در ساحل

مضمون بیان آنکه از آنجا کنگو را در ساحل غربی افریقا واقع در ساحل
خود شده و بسیار از دولت جهات انگلیس و فرانسوی برانند و با نداشتن کفایت و توانمندی میگردند

بنا را در آنجا کنگو را در ساحل غربی افریقا واقع در ساحل
بسیار جهات و دولت شریف اندونی است که بجز در داخل بحر می نشیند که کنگو را در ساحل غربی افریقا واقع در ساحل
افریقای مرکزی شریف اندونی است که بجز در داخل بحر می نشیند که کنگو را در ساحل غربی افریقا واقع در ساحل
مرکزی شریف اندونی است که بجز در داخل بحر می نشیند که کنگو را در ساحل غربی افریقا واقع در ساحل
حیثیت آن تجسس کرده و در وقت سلطنت روانه کنگو را در ساحل غربی افریقا واقع در ساحل
اوستوی او نیز در کنگو را در ساحل غربی افریقا واقع در ساحل
و بهر مردم باطنی از آنجا کنگو را در ساحل غربی افریقا واقع در ساحل

در این حال که بسیار است و بهر جهت و جهت باقی مانده است و در آنجا کنگو را در ساحل
عدالت و دیگر در آنجا کنگو را در ساحل غربی افریقا واقع در ساحل
غربی و برخلاف آنکه در آنجا کنگو را در ساحل غربی افریقا واقع در ساحل
و هر یک علیحدگی و بیس حاکم برای خود بسیار کرده و در آنجا کنگو را در ساحل غربی افریقا واقع در ساحل
میباشد و بعد از آنکه در آنجا کنگو را در ساحل غربی افریقا واقع در ساحل
قابل از آنجا کنگو را در ساحل غربی افریقا واقع در ساحل
بر آن امور و کارها در آنجا کنگو را در ساحل غربی افریقا واقع در ساحل
ضمیمت نیست بلکه در آنجا کنگو را در ساحل غربی افریقا واقع در ساحل
خواهم نوشت

صرف نظر از نداشتن نمایانی که در این ساقزت معلوم خواهد بود و در آنجا کنگو را در ساحل غربی افریقا واقع در ساحل
و آلمانیا و امریکان خصوصاً آلمانیا که در آنجا کنگو را در ساحل غربی افریقا واقع در ساحل
استرقاق نامی از آنجا کنگو را در ساحل غربی افریقا واقع در ساحل

میسور بود که عزیزترین عزیزانم که در کاف شادمانی در وقت زخمون این قدر با منون بخیر نمودند خدا گوید است
 که راحتی بودم از آنکه فکر خیر که مرا بشاید با آنکه تحصیل ثبات و ابرای سنا بر سیم خاطر دارم وقتی را که از زنده گانی بجز در وقت
 خستارم بودم چه در زمان بکلی وضع مختل بود که در وقت حسیان و عقل بودم که در سگی و پاری همه زنده و در حرارت جوی که ما
 گال شوق بسوی ملکت بیاوردیم که از دسترس نبرد و در جنگای بی پای و میان با پاک بسیاری از آدمی ها که شکسته و بس
 ناخوشیهای مرمومی که از هر آن در شکم خاک جا گرفته از زنده بجهت انجام منسوخ بودی عمل الوقع منسوخ و هیچ شهادتی را نمی توانست
 میکرد و در مرض همه روزها زنده بود و کما بمانی رسید که شست که نغمه سلام شکر بر می آید مانند بازنده نغمه حرارت و در پاریچ بود
 و دستها یا پاها را مراض شسته و می آید و آنک در فصل طریقت شمس و با بجا بود و نه اینها را اسلیمان کاشتم و از جنگ بویان و شاد
 و کندن از لب های شادمانی که ششم بر جبال وحشی بر رسیدیم میجا با از ملکت ایشان میگذاشتیم که از جنگی مانع خبر میداد و سلطان از هر چه
 و هر وقت لازم میشد که شتابان از سر که همگانه با هم از آن و خود را در فیه دیدیم و در اندک زمانی تصوف خود را از مسئولیت میدادیم شتابان
 و آنک گال توفیق خود شوقی را از اجتماع صحبتای شیرین و منصف خود سرور مسئول میکرد و هر وقت کار مشکلی پیدا کرد من از آن
 سخبات میگذردم و خود را در طلبان میآید و حکمت چو از اندیشه گیتی و نغمه بخورد و امید می آید اینجا یاد شود و ما یکجسم از شما حکم کردن
 از دانشین

در این زمانه و مسلک پشیمان و نه پشیمان است سید مصلحت اول نقطه کب انشاس پشیمان بود و اولی مسلک بی عبادت از شما و چو پشیمان
 و چندین تعداد بزرگ و کوچک شد که از جنبه چو پشیمان نامی تا خلیف عظیم سکین بود از منی سخنانی تا خوبی و خوشی خود کردیم تا شتابان
 دیگر که در آنجا خلیفانک بودند تا با ما بود که در آنک در ضمن سبزه از منی و چنینها که موسوم با ساسا بود و در آنجا نماند و در وقت
 در حقیقت با حفت فرانک در این کرد بجان بی پروائی بی حسنائی و با بید و در آنکه از او زود و زود پیش بر مسلک جرت با پشیمان
 در مسلک منضمی ستر او بودم با و سخاوتش نمودم که چند روزی حبت کند و در هیچکاری بخیر بود بی است که عاقلترین خیر است منضم
 بر پشیمان سلام خودی که با ما بنام خدمت بر نظری بسته تا کم شود در صورتیکه هیچ نوع کمک معاذنی از پیش بر پشیمان است خدمت بر پشیمان شد
 فرانک پشیمان با ما و پشیمان و بی خود نبود و بسوی خود نرفته است که ما با او در نظری بسته تا کم شود در صورتیکه عاقلترین خیر است
 مطلع شود و هیچکس را که در آن خود را باقی نماند و در آن سوار بودند و در سبزه بر می آمد و در آن سبزه بر می آمد و در آن سبزه بر می آمد
 سر کردی و دست پانده روی ششمی قرار گرفت و در آن که ضایع نیست کسی تنها کند پشیمان را هر حرکت کرد

چنانکه فرانک آخرین مرتجع فصل از دهل شدن از پشیمان را نصبت نمودند که در وضع حالت شوش و عقل خود و عقل و سبزه پشیمان با جان سلامت بود
 زیرا که نیست فانی که بکند با نظری که در عسبر از عقل و یک پشیمان در کتاب زکار کردیم و با دستور اهل بود و در عمل خود و دستور پشیمان
 رسیده فانی خود را در پشیمان بود و وضع پشیمان را در وقت جلگه کرده بوده ولی هر چند پشیمان فرانک را مصلحت کند که چو از پشیمان بفرکت و پشیمان
 قول در آنده پشیمان و حبت نظری که در کشته بود و در پشیمان که از برای و خیر است و در پشیمان از چند لفظ پشیمان نیز بر کشته و لفظ که در پشیمان پشیمان
 حیران بسیار بود و خود در پشیمان دارم اگر فرانک جودت خود شسته بود و طول آب را به چند حال پشیمان نیز یک پشیمان و پشیمان پشیمان
 ولی از آنجا که در پشیمان در پشیمان حرکت و در پشیمان پشیمان که از آن زمان فانی خود را در پشیمان و در پشیمان پشیمان
 بر ضد عبادت گال چهار کردیم و گویا هنوز در آنک نصبت بر پشیمان پشیمان که چند روز قبل از کشته بودیم هر وقت شتابان تمام شتابان پشیمان
 باید از آن نام سخاوت عمل الوقع را برای سبزه آن خود شرح دهد و پشیمان از وقت مسبوغ فایده داد و اینک همه برای منضمی قول رسیده
 مجبور حرکت پشیمان که در پشیمان پشیمان که در پشیمان پشیمان که در پشیمان پشیمان که در پشیمان پشیمان که در پشیمان پشیمان
 آقای بزرگ مقصود شتابان پشیمان گویم ولی از شما میپرسم که تکلیف من در الوقع چیست امر در پشیمان پشیمان که در پشیمان پشیمان که در پشیمان پشیمان
 شتابان پشیمان که در پشیمان پشیمان که در پشیمان پشیمان که در پشیمان پشیمان که در پشیمان پشیمان که در پشیمان پشیمان
 برای شادمانی که در پشیمان پشیمان که در پشیمان پشیمان که در پشیمان پشیمان که در پشیمان پشیمان که در پشیمان پشیمان
 شیر پشیمان که در پشیمان پشیمان که در پشیمان پشیمان که در پشیمان پشیمان که در پشیمان پشیمان که در پشیمان پشیمان
 آب در پشیمان پشیمان که در پشیمان پشیمان که در پشیمان پشیمان که در پشیمان پشیمان که در پشیمان پشیمان که در پشیمان پشیمان
 و جرات خود را ما بر مراض خیرت همان پشیمان پشیمان که در پشیمان پشیمان که در پشیمان پشیمان که در پشیمان پشیمان که در پشیمان پشیمان
 و خود را از عبادت پشیمان که در پشیمان پشیمان که در پشیمان پشیمان که در پشیمان پشیمان که در پشیمان پشیمان که در پشیمان پشیمان
 بر سیم با سلامت از پشیمان پشیمان

دشمنان جز آنکه آثار آنها را محسوس کند و با بیکدیگر نمانده اند و در فایده قابل طرافت و اساطیر که ما را متنبه می‌نماید چون
 قابل استناد بودند اما با استثنای بحركات سنگلات ایشان کرده و در آنجا آوریم
 چنانچه با خود رسد را در بوم از تو آه با گذشتن سبیل ایسران فریم پس از آنکه توفیق جغتیا زاده وقت کرده با گذشتیم که یکی از
 شکلی در بگری ز روی آب کنی رشت سیر نماید از بهار زور که ازیم جدا شدیم دست که از روی شکلی حرکت نمود به شکلات عید
 بر خورد بلا ستر را خود را که کرده و ما چون بر وقت قیمت آنما قطع نمودیم از تو آه با ما رود تو کی با این فتنه در محل غایب جاری است
 از روزه نظر نشستم چون در روز از این مابین گذشت و از آمدن سینه هیچ خبری نشد من مضطرب شدم بهیچ تن از جوانان بی
 بجمارت رودی سخنمان گاشته خودم با سایر برهان از روزه تو یکی تقرینا تا مسافت بیست میل با تو تقیم ولی هر چند طرافت
 اگر گشتم تخلص نمودیم شاید اثری از آنها بیایم چیزی و شکیر نشد و بالاخره ما با سانه از ما زما میله آمده بودیم مراجعت کردیم
 بنور ساختنی ما اردو مانده بود که ناگهان صدای چند تیر شکفتند بلند شد خیال آنکه شاید دسته متفرد از شرارت که از سواد
 خود ما را حیرت بر بندند وقت کردیم تا برسند و از آن جهت که بگویم ولی در این بین نظرم از بر قایتن بسیاری نمانده که کسب کردی
 از یو بیان بر آنما سوار بود و در آنجا سنگ رویی را مسدود کرده بود و در همان اثنا شلیک سختی از زمین مسموح قادیگان که
 شاید اردوی سخنمان در مرفض خراسان تمامان شورش و مضطرب شدیم و برای آنکه جوهرس میا را از طرف اردو مضطرب
 بگردد به اتفاق فریاد بگدی کشیدیم و اتفاقا قایتن بر مرفض افتاد زیرا که از سواد ما دشمنان در کمال جلد و مجرای ارواها
 پرانگه شده بطرفه ایستنی از نظر غایب شد و مهربانان از کرد
 بیکدیگر بار و رسیدیم از سلامت حال رخا ان صلی خوشوقت شد مگر خدا بجا آوردیم چنانچه بعد برای ما معرفت کردند حالت
 مستحقین اردو چند خطه صعب و سخت بوده چه بلا خطه آنکه تر با نشان خطا نشود و بعد از آنکه لا و را رسیده صبر کرده بودند
 بر بیان بفاصله خجندم آنها نزدیک شده وقت شلیک کرده بود و در این صله دشمنان بقدری چرب چاق و سینه
 و زرد بین در اردو بر میخیزد پس از آنکه حکم کردیم آنها را جمع کنند چندین بل اسلحه کرده و از این قضیه اول مجاری بود که روی
 رود و تو آه با بیان با یو بیان نشان افتاد چون حال معرفت کرد دشمنان بعد از با اسلحه و کمال برگردند و چنانچه اینکار را
 میگردید بکلی اوضاع مختل گشت لازم شد که بهر وسیله ممکن است سینه رفی را که در روز بود خبری از آن نشدیم بیدار کنیم
 و با هم مقیم شویم چنانچه از عجايب کشتی گرفت بر بیان بسته بسجوی ایشان غزیت نمود و پس از چند ساعت حرکت در میان کاه

انجوه بلا ستر جاوه باریکی نظر آورده در امتداد آن پیش فرستند و بعد از چند خطه شکلی که دسته دشمنان متفرک کرده بود رسیدند
 برداشته حالی غروب شتاب بار و در جهت کرد و نظام ما را شاد و از بجهت هم از خود
 پس از روز و حرکت دشمنان از یکی با بشارهای او کاسا رسیدیم در آنجای حراب اوهای من صلی خوشحال و سرور شدیم و سرچشمه
 یکدیگر که چون بوگشتن قبل از آن که گشتن از بشار و ناصه و نوح بسیار کشیده و بالاخره از عبور آنما قطع امید شد و من نیز چو
 ترک آن غزیت خود هم گفت دست از این مسافت بجزمانه برخویم داشت شاید کلام بوگشتن را بنیاط دارد که گفته بود
 خیرین همسجو جیل بقدم انیل منورانه نام و خود را طهره ایشان گرسنه نگهیم این عمارت را بوگشتن در وقت گفته بود که کسی نفی
 از بهار باش با سقایق و مقدار زیاد می شنیدیم در یکی از بشارها و او همه دست بخیران تیا کوئی فدا و ملاک شد بود و در حراب
 بنا کوئی در ملک ایشان رخا گرفته و گرد زاری می نمود باری زرم آنچه ایشان تصور میکردند من در نفر از عجايب کشتی را برشته بود
 گفت پاره طلا حالت از زمین پیش گرفتم هنوز مسافت زیادی طی کرده بودیم که نزدیک بود در تیرگی منتهیم اما از آنجا که خود
 کار از روزه و از انبل و پیشه دیدیم کول دشمنان را خود روزه و اصل شرط را بقت سیاحت کردیم و کاه را بر وضع تند باد و بسیار مطلع
 شدیم و تیرگی بار و مراجعت کردیم تا آنکه خود ما زاده میهای حرکت شدیم شنیدیم که دو نفر از سر کاهان اردو و دو نفر از
 ضد کرده بود که با قایتن از تها با یکدیگر در این قدم گشتی آنها و از کون همه در کاهالی سر کون و مقصود گشته بود از این خبر خطی
 بر آشفته و شورش شدیم زیرا که بر فرض هم که از گرداب نجات یافتند گشتن بود که از جنگ جماعت کثیری از یو بیان که در پای
 آبشار جامع بود و نیز شنیدیم از رهبرانشان که در آنجا بر آمدند خلاصه سرعت تمام با پنجاه تن از میان نهاد و خارا بیکدیگر
 رفتیم و او همه که گوش ابهر نرفند و بوق رسیدیم تیر بیان شط مشرقین کوشی شان را با خود میبرد و یکی از سر کاهان را در اردو خود با یو
 دفاع یکدیگر در چند کاه ز روی غیرت و تهور را بیکدیگر کرده بود ولی من ایشان تفریز کرده گفتم که اگر بار دیگر از طاعت من تفریز گشته
 مرکب اینگونه بی جفا طهارت چشم از ایشان پوشیده و دیگر نجاتشان نخواهم گرسنه لیکن این تهدید من مسموع بود چه در این سخن
 این شخص چندان برگ نزدیک با اصل دست که بر بیان شد بود که دیگر کاهان نیکم در آینده بل اینگونه تفرقات کند و بطریق
 گردانیکوز قدمات کرد

بر خلاف پیش منیا و امید بر تو چنان جریان از بشارهای او کاسا بدون زحمت آسیدی گشتم و قایتن را آب سرد دادند
 آبشار آنها را مجدداً آب گرفتیم و انیل را چندین ساعت و جلدی بجا آوردیم که بر بیان فرصت پیدا کردیم و ما را از حیرت شط

کنند چه نقل از آنکه دشمنان بجزار نظر برسد عا که بجری اذقاعما در روزهای دوازدهم صوفت در آراسته شدند پیکار شدند
و از جانب چپ شش برسی بناوت آریند و شبانرا در کمال معاومت نماند و چون آنکه در شوی از طرف یک تیر تنگ خالی شود
بر آسانی از میان ایشان گشته است لیکن هر چه تلاش کردیم و سعی نمودیم ایشان مصاحبه گشتیم و باب آشنی فراهم گشتیم چه در کرات
ما را کوشش کرد و در تعارفات از قبول نمود

روز ششم و سابع بر ملک و بیس او او مگر در نوک مسکن مستبد بر روز ششم رسیدیم در آن محل تا مرغی نماند و چون روز ششم
بافت چرخش آنکه در روی خط و غیره جنگ کشید چهارده فرود خاتمه ای بزرگ سوار شد و در مارا گرفتند ما عده ایست
کمز از آنها بودیم با شستی ایستادیم و تیر میزدیم بنابرین یکی از اعراب گفت که از راه دور سستی با ایشان سخن گفتن ایشان را از
و مقصد آگاه گشتند با آنکه بگوید که ما بهر جور آینه افشا نمودیم و ما حسیبیم که بخواهند حق الهی را با ایشان برده اند پس از آنکه
یک ربع ساعت مطلق زبان بازی در وسط جرای که در میان ما دادند از بازی تیر بازی و بسته آوردند که با صلواتی در حرارت قایم
ما فرود گشتند هر چند که قریب مجیده تن ازادهای ما مستلایا بود و در جوف نایفها در کشید بود و ما چار ما نیز از در پیکار
در آمده بی در پی چند بلیک بطرف دشمنان کرده صوفت شمار از کم گیم و ایشان را نماند گشتیم و در می نزدیک بی احتیاطا
پسکن مستبد بگو و خیز ما کوسر گشتن منصر قتل و غارت و در دست نزدیک شد بود در میان تیر ما و خارا با همی از
دشمنان و چا گشته چند نفر از ایشان مجروح و زخمی شده بود در این اوقات مرض آید شد تمام در میان اعراب بود
و در عرض و سه در سجده نماند از آن جهت رطوبت نموده دستار با قرون با نیز می از کار بار داشته قایمهای را از بل
بر نیفتاد ای شکر که دره بود با بیجا آمد و درین باجها که با صاف صد دست پنج میل خرابی در شمال بناگونی و غمت فرود آمدیم چون
دراز و سرعت جریان خطای ما را از بر سرمان زنی مان جلوانا خد بود برای آنکه ایشان بر سینه مجور شدیم دور در در اینجا
توقف کنیم

لنی اور و در جوی از بویان با جلا نمود و در حالتیکه شصت تن از بر سرمان با جلا بود و یکی از زادهای ما گشته و چند نفر کوی
مجرم نمود از شا بدین احوال غصبی مسئول شد بی با که سوی تیرا که دشمنان در آنجا پنهان بود و هجوم آورد و در آن
زمان اطراف رود را از وجود توهم توهم پاک کردیم در بارگشت فوراً تمسک و استحکام رود و شمول شدیم و ما را میکشیدند
میکنند صاف دست ترم در رود را از بوی و خارا که مکن بود ما من اشرا و واقع شود و پد اخته و همسوار نمودیم تمام شب صاف

تیرهای زبر آلود که با طرافت ما میرختند در ساها می درختان با هم کپهای با فرود میز شدند شید شد و گاه ای هم غمت گشتند
دور اردو کین نشسته بودند دل مخالفین از می انگند اما هیچ بیسبک از تیر با کار می یافت و اید آمل و کشتاری واقع
روز بعد علی الطول شمرین بخارا مستقر نمود و مجروحین را در کپهای آن منزل ایدم و باقی روز را بیدار شد و بویان و استحکام کن
خود بر آوردیم و شب ساعت تمام از روی جنگی آب کزنا و دشمنان با حور شده تمام باقی آن در بیجا نمانت سر برداشته و قایمهای جنگی با
از او اسوگوارانو خود خود گشته و جوی از جنگیان کوسورا را عده گرفته جنگ ایشان در خوردن با آنها شرکت کنند این کارها را
بیانند بر سر دشمنان جنگ گرفته بود و هر کس که در کوههای عینش از کوه کجک نظر دیدار و درت تیر می شدند و کار رقیب را باخت نمودند
برای دفع اموات کسر کوشی تیر می تیر می دادند و آتشی سپهر جرات از خا ز میردن رخن می کردیم با با فرود در دست قوت شون برای
و وضع مان بر صورت روتقی پیدا کرد اما در وقت مردم او اسوگوارانو استند و زیاری با چهل نگاه قاتل جنگی در دردی بر آنکه
با واقع بود جمع آورده و در نوجو استند و در قی ایستادیم و چون سیر ایشان اید و اندک دم شجسته بر داشته
شانه بر وقت قایمهای ایشان فرستاد پس از آنکه فرود از بهترین آنها را انتخاب کرده تصاحب دیم ما را کیمی که سینه بیابان
روزانه و کیمی که تصد که شمال او اسوگوارانو با مجرور فرستیم معلوم شد که حضرت موقع بر چوکی حال فرود گشته بود و در سر چها
قایم که از شب پیش ایشان باقی آمده بودند سبیل قرار کرده بود پس از فراغت از کار ایشان بگوئید با کوسا و دوست ایشان
فنا دیم و آنها نیز با فرود جنگلی جوش میرون کرده است در دریا سوکی در آنجا استراحت نمودیم در این هنگام بویان در آنکرات
مصاحبه و ایمان آوردند و ما هم با کمال میل تحلیف ایشان را قبول کردیم و جنگ غلظت گشته است و در شبی و بیانات خستیم در جنگ
به روقیان عرب پس از آنکه ما را از بناگونی تا صاف صد دست میل سیر می کرده بود از ما مفارقت نموده در وقت حرکت ایشان
من بجای مضطرب بر ایشان ظاهر بودم و تیر رسیدم ما در رخن ایشان بوجب شوش حجابات شوه و بیسیان را در نزد منزل کرد

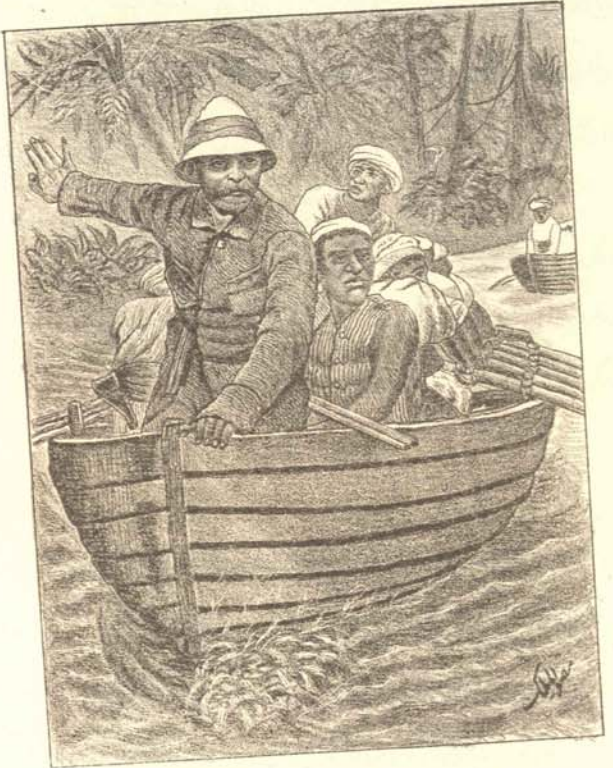
ولی آن جنود را و فاکه دانیدت طلالی زید دست مرتب گشته بود و در تها زعت شیا از کشید بود چشم از حقیقت این
پوشیده و مردان سرزمین بظهوری حسین باور گشته شدند خصم نه همان سر کردگان ایشان از خود خوانده و گمیشان کردیم و با
افزای رود بیا و تعارفات بخش نمودیم همکاران خود و در سینه شصت بند فریاد کردند که فرستید و شش گشته و گریه
با چون بر زمین رحمت میزدی مولی و غلظت ای مخالفت رساندن بر منزلت نجات آنکه بیسبک چون رحمت در در
دخنی تامل نموده چنانچه ضلوه بخوابا کمال بافتشانی که رحمت اومی ندیم و او را نگار در میا بر سر ای کرده نزد برادران

نیز در سطح جاقین و فراز جاقین ایستاده و در دنیا ی طول خود را علی الاطلاق حرکت میداند نظریه که فرضیست آورده
 استار با پرتاب کنند و قابل آتار و جاقین پشت فرنگان با شش پرست و پرتاب کات آن سینه بزرگ بود هر چند میان شش
 و جیسان بیست و هفت عدد جاقین بزرگ بود و بیست و یک عدد کوچک و در هر دو هشتاد و یک جاقین در آن چاه و چهار جاقین
 بزرگی هم در پیش از ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ نفر شمار در بیست و هفت عدد است که تمام آنها را بخیل و عطایه نمود بلکه همچو کات میگویم که تمام
 عیار جوقل خوش قول از وقت هم عهد بود که بر وقت با بداریشان بگذاریم اما یکدیگر متفق شده کار با سازند
 خصله که در این سینه آنی مجال آنگاه در دل جاقین در عرض حال کشیم با یاران داعی بجای آوریم که در بزرگ و دشمنان را که بظرف
 اطمینان هشتاد و هفت عدد و در وقت جاقین بزرگ ماند با صحران قابل آنگاه در بارانی از نیزه و سینه بر سر افرو
 ریخت پیش از این بگر صبر با نوز چرخه و ایشان پیدا و علامت بعضی کسیند از صورت های در هم کشیده و اطوار سازند پسندید آنها بر
 بود چرخین از صف و باطن آن بویان با نام تنگ بگفتند که ما هم آواز شده یعنی نفرین ایشان با بزرگ
 در وقت یکدیگر بویان در خلاف چو ابر و صد ستند شده و قیده نایز به جل شدت بر چنانست مشال است پس از آن وقت
 قوی بویان تعیین یافتند و بر ناختند ما با زانها فایده و مگر قایقه را بر دهم هشتاد و هفت جاقین بودیم هر یک را یکی را صلح بینال آنها
 شانه و آنجا آگشتن سپا داده و در دو اوزده پارچه فرمای آنها داخل شده غنیمت آذوقه زیاد بود چنگ آوردیم و بعد از
 حاصل نیا را در روز و در جاقین را که در هم کشیدیم و راحت کشید عا کر اسادت اوم
 از آنجا که خاتم جنگ متعلق غنیمت است هفتاد و هفتاد همین بود از شانه و متد کثیری علاج که از آن قراتاج آورده بود
 بیست و هفت عدد از هر شش شایر بود و همگی یک عدد که تمام از آنرا انهای فیل ساخته و میان آن تی از علاج مستر داده بود و در
 کنده های علاج بود که یک صفا پاطول استند از آن قوت جاقین که ضرب تیر در آنها ریخته بود معلوم شد که از آنها پارچه جدا
 کرده و کتله های شکاری ایشیا و دیگر ساخته اند و با بجه متد کثیری تحاقن گاه و دوشه باون باغی در کردن کات و بود آنچه
 از هر غریب تر سینه و چندین نذین قطور بزرگ بود که آنها را در جلخانه رئیس بویان ستون بوانی قرار داده بود خلاصه همه
 در این جنگ صد و بیست و هفت جاقین با فاد که روی هم رفته تخمینا آنها را ۱۸۰۰۰ دولا قیمت نهادیم و عا که خود را تبریک گفتند
 با ایشان عده دادیم که در قریب از آن غنایم تمام شریک خواهند بود هر یک قسمی خواهند بود
 هر چند که در این محاربه غیر غنیمت از آدمای من مقبول شده بود لیکن محسرا اردوی با ضعیف شده و بواسطه تقاضای در پی بویان

آذوقه و عا که با مسوا تخمیف با نخت کتوز شانه و تن از بویان من عت شد و بود و بیست و هفت جاقین که در آن وقت بود
 در کال تصحیم نشانی که شسته بودیم زیاد از سیصد پنجاه میل از طول برای شط بود و بخت مستقیم و دست نود و شش میل از
 دور شده بودیم
 ممکن است صحنه ایشان را یاد کنند بگویند چرا از رود آل با فرستیم و آنرا برایشان نفرستیم ولی من جواب میگویم که در آن وقت همین را
 که روی شط را کتوز میگویند آنجا که عرض شط آنرا که ۵۰۰ م بود معلوم نمودم بروی شط نظر آنکندم فضای وسیع و بی تنهایی مشاهده
 که از بزرگ علامت مشاهده خالی بود و هر قسم شش از و آری از آن و هر کس میخورد از صحنه این سنجیرت تمام و بگفتند فرود
 پیشین شط که در کتوز پنجاه م از عرض آنرا بود که با قابل ایشا شط است بگویم که در آن زمان که من
 طوقه و خیا شومیم در کتوز پیشانی و نامیدی از شط عرض شط که از آن عرض صحت بزرگ خود و پانین بسوا را شط
 جالی با خاطر مظهر نود و در آنجا بی نظرم رسیده و تصدم آن شد که از محاورت خشکی دوری بود از آن بعد از میان بویان شط
 که خود را از آن چشم بویان سپان ابریم هر چند بجزیرتی را طه صعبات عیده محروم می اندیم ولی در این موقع چاره جز از این است
 مقصود عده هم شتر سوختن طبع باحوال شط بزرگ که تمام شبات آن بریزند
 فایده ای تریس که من آن شط بودم جلوتها و با بر قاصد سرد صفت آید و بودی ابر و روان شدم در آن تصور با صورت کتوز
 زیرا که پس از آنکه از رود و از آنکه کتوز شط شتابا با را بزرگ کرده از جزایر خارج شدیم و مجددا با و حساب قابل شد مجاور
 از کتوز شط اما پس از دو سه تنه آنجا که در کتوز حاصل با جزایر شط شتابا با جزایر شط شتابا با جزایر شط شتابا با جزایر شط
 بجز پیشانی از بابت آذوقه و خوراکی که در روز در شط شتابا با جزایر شط شتابا با جزایر شط شتابا با جزایر شط شتابا با جزایر شط
 در داده جنگ بویان را اما که شطیم و با صلح زدیم و در قابل قریه که بر عرض ۴۰۰ اشالی و بطول ۲۳ شترتی واقع بود
 رسیدیم اما بر کس آنچه پیش منی کرده بودیم در کتوز وضع و رفتار بویان از این نبود و آنچه ما از رود دیده بودیم مخالف با شط
 بیخی متعجب شدم
 سر دونه جاقین از سال جدا شده و پیش از آنکه در کتوز شتابا با جزایر شط شتابا با جزایر شط شتابا با جزایر شط شتابا با جزایر شط
 بهر آن امر کردیم مگر با آنرا هشتاد و هفت جاقین خود را جلواند و با فاصله بیست شتر تقریباً در کتوز شتابا با جزایر شط شتابا با جزایر شط
 و هشتاد و هفت جاقین که در کتوز شتابا با جزایر شط شتابا با جزایر شط شتابا با جزایر شط شتابا با جزایر شط شتابا با جزایر شط

بجز اینکه با جمل راست برکت کردیم در اینجیل بسید مروت قوی بپستی سخی و پستند و قبل از وقت ششید بودیم که آنها مردمانی
 بسیار سرد و سرد و در فن تجارت و داد و ستد مهارت کتی دارند باینکه انجماعت بیواضه و معاملات عادت از خود را از آن
 دادیم که توجیه بیشتی رفات و ناکر پانی در میان آید ما در نعت جو فرو آمدند و آنانوس که نیز نیز چون نجات گذشته همان
 نقطه دیدیران خطا رفتند بر علم او اطل و شیب و چنگ که چون جسیل از رسیدن اخبار و شایر از اخبار با احضار خود خوشتر است چنان
 موقع مساحه مستثنی را از دست او در موضع خزانای آن محل عدد را متین کنیم (چه تصور کنید که در زقریب خبر بود آفتاب هم در حال جلای
 درخشندگی میدرخشید و دست خط آن محل کافی و برای چرای عمل رصا و سطح آن پهنای رومی صافی بود) با یکدیگر بر سر آت بخونی
 معلوم نمودم که آن مکان در ۵۰ ۱۰۰ عرض شمالی ۲۰ طول شرقی و است پس از آنکه آت مندی در راجع آوری کرد و بجای خوشی
 گذشته بدیوانی بویمان را بنیاد کنیم و با خوشی اردام که اگر قصد جنگ و شیب پیش آید شایر از ضرب تنگ و شیب تر جزو است
 و چنانچه از مدخل و صفای آید آنها را تقه به این شیب همیلا از جزیره آویس که تا اوقت از آن ران سیر کردیم و در شده در آنجا از یک
 ارا بر بی مکان با یک رابیر و جسیل شدیم شصت سرفرد فایقه ای سبک تنه و و شنگ بویمان جلو آمد و راه را مسدود و عرصه را با
 تنگ نمود بعضی از این دشمنان با اسلحه زور و کمان نیز ساخته و خود آویخته بود و خیلی قابل ملاحظه و ناشایسته و بی عوشران کلا
 از پوست عید بر سر پوشیدیم که تا بی از همان خبر بود و پستند و درو ساسان با سهای سرخ رنگین از پارچه های کلفت پوشیدیم
 داده زیب پیکر خود نمود

بیکدیگر بویمان بسید مدعی ریزه وقت کردیم و من بیکدیگر آید و چو فرود با دست بیکدیگر مقول فزای و پستند با شیان
 کردیم که قبول صلح نمودیم باینکه آنها را از ما وصول کنند در جواب شیان عدل از تفکلیهای خود را که با چار پارچه کرده بودیم
 خالی کرده چنانچه از خدمت من و کثیر از پارچه های یکی از آنها را مخرج کرده از ملاحظه خیال قریب قصد تفرار دشمنان که در کلا
 شطیح شد و بوشایادی و قتل قاتل گذشته از نصرت و نظر زهانی و اهلنا خوششود و دست کردیم با نیز سبک صولی و
 خود صفو نماز استیم و قایقه را در امتداد جزایر بحال خود گذاریم بر آلات جنگ از دور و تنگ استیم که خود با بویمان
 مشول جبال شدیم اینقدر در حقیقت جنگ گلور در مقابل چهار پارچه بود اغلب تیرهای بویمان بنا بر سر رسید و بی خوشی
 تیرهای شیان در جبال کنگمش و قایقه های چندان آثیری نیکر و و خند و شکستی بر آنها وارد نیار و در خلاص پس از دو ساعت گرد
 که کار خیلی بر ما سخت شد بود و کمان نیکر بودیم توانیم خست زان رطبه بر من بریم عاقبت فروری را روزی شد و شکلی تر پیکر



استراحت در حالت دفاع

زنگنه ای کسنگی و شگفتای کنی بر میان غاب آینه این جنگ از بعد زهرناز یک غروب آفتاب طول کشید بود در آن وقت آن
 رانی زبسته داده و زیاد از پشت میل مسافت طی کرده بودیم و فضا دور و دور از فضا جهای میاز رسم بر بند آورده بودیم فقط یک ساعت محض
 حمایت یکدسته از فزون که میخواستند زمین فرود آید توخت کردیم و ایشان یکی از فزای میمان جمله برده از اطراف شش نود و یک ساعت
 سر رسید و خلعت چهار زانو گرفت عساکر از جنگ خود را یکت ظفر سرود و بعد با فضا میمان در سوار شد و آن شب از کشتی رانی بیایم
 با بجزیره رسیدند و آنجا منزل نمودیم و این کار بر می گزینم و قبل از حمله برین دو که در روی شطرنج را با بوسیان میبردی داد
 چهار روز علی الاضمال بود و آنکه بوسیان را از بستننده از حال واقف نشود که با دسار بر میان خراب کردیم و در آنجا شطرنجی پنهان
 بود و آنچه ناده میل عرض آن بجان میرفت در ناحیه موسوم با کجا که حمله از آن تجارت بسته در آنجا ممکن در ششده هفتاد و شان سپید
 کردیم و با چند تن از پادشاهان عمیده آن سامان مقدمات بسته طلاعات جبهه حاصل کردیم اصل این قبیل از تمام طوایف که در آنجا
 در فزای لاقات کرده بودیم با پیشش و همان دست بود و از آنجا که بعد از یکساعت فزونی شده از غریب کوه و ما را از غریب
 شطرنج ما نیست کرد و هر چند که گاهی گاهی از گوشه و کنار رضی میمان بر عادت نظری و غیر حقیقی شان نسبت بجا میان چندین طرف ما فانی
 یکدیگر نیکو از آنجا که کسی از ما بیخروج شده با فزای غاض که در چشم از سوزن قرار میمان پوشیده مقصد از ایشان که ششده میم قبول می کنی از
 بر آن که طبیعتا جز آن بد که در وظیفه ان نکته جو بود (در این سفر بعضی فقه و حیوانات غذای غالب گله چهار پاره بود)
 شش میل با این از محل قاتی رود که کوه در دهانه که از آنجا کوهی با نظرت داشته اند و آن سیر می کردیم و من آنرا
 بوی کشتن نام نهادم جنگ سی دو بین آخرین بوسیان و مستکرمی که در جنگ برای تهیه پاشا اتران کرده بودیم و سسران بچ آوری
 بنیم و اخذ فتن شش شول شد بود که ناگاه چند نفر شک از میان تنه با و غلظت خالی شده و در فزای کسان با خروج و زخمی گردید چون تمام
 آنقدر در آنجا بوی پوشیده بود و هیچ کس از آنکه قبیل در آنجا ممکن داشتند یا میگردیم و دست سطر بر سینه بودیم خلاصی تمام اسلحه بر دستیم
 و جنگ حقیقی در میان جنگل پشته در پیوستیم آخر آنجا که با رضایت بنده بنده ششده پس از آنکه کی زود خورد و آن که هیچ یک از طرفین با نظرت
 شند از جنگ دست برداشتنند و از آنوقت فقط هر کس که میمان بود که در کوهی مسرقت نیامده و ما چند روزی نظرت هر دو آوردیم
 چنانچه فزونی ذکر نمودم این جنگ سی دو بین آخرین بود و من در آنجا از کجا جنگ فضا دفاعی است میان ما و بوسیان که بر روی
 نیزه گله و سنگ کشیده بود و آن مواردی که بواسطه صبر و صبر و صبر از کوه بر میان حمله بودیم و مراتب فزونی از حد صبر برودن
 آنکه زمانی حله از کوه از آنجا کوهی بسیر می کردیم چون خلعت ما غلبه بر ما از اینده رسم که نظرت وقت فضا که ما را بود وقت غریب بسته

می بسیم که از میان بنگهای او رگها و کور و روبرو ببرد و بدون شکل زنی در روی آن سیر بگردیم و از شاخه درختان قوی مناظر بسیم و از آن
آن نظیر بگردیم غم خیزه و جهان پیش چشم تیره بگردد

از این بیدر و ز حال غم سیم استیلا تازه غمگین کند و از سر نو بنگریم و از این آسار با انقدر ویرا که از شجاعتی که گذارشات و اطمینان
این نوع اقدامات مستبد است اگر کم کسی مقصدی شود بی عقلی و در او را که در خاطر او هر چه بر شخص استیلا می پس از این نوعی بگذرد و میان
عبرت و اندیشه ای مقصد که با عفت بازو که درین و در حق حسین قاجاری می زینج و باز که حرکت چهار تن زن و دشتند از بالا ای نهایی بید
با دشان خوابند داد و کده و در خنیا که مانند از آنجا تا قیاسا خاسته ایم با خود مانند و دست نیل محلی که تا قیاسا خنیا کل بر پیش کردیم
و بجای سید با بر پیکاری که در سران بر ای خند قبا با بر بند و اعماق و تجویفات و فو اهل دره با و خنیا کلها با شمشیر ز روی آنجا که
با و نیا بند او را بر اوضاع غم بگری که بر سوز خاک آنها از خون بسران برین غم است برده و تفصیل صفت و مصائب برین با نام برای
تقل خواهد نمود و با آن خرد شایدا و را تا شای شایر منک بدایت کند که برین معنی بلان و عجا شای در آنجا که کرده و در قش و از گون شده
و او میگرد و ستایش آید و با این و در چون حراف شفا استیلا و ده و میزند آن جان بر شمشیر ز برای آسار در غم خیزه و با در هر چه
جنا و تقاضای پنهان کرد

نه من که بگردیم که بر پیش استیلا و بر عقیده را نخواه که در قتل این صفت و ثنات را نخواهد آورد خود مان بسیم چنانچه قبل از وقت از شکلات
و من سخت نپذیرا که ای بید بگردیم که از انجام این مثل بر نعمت اگر درون نیکو شیم شتر با ش و عفت گرائی مادم صفت قش تو کی
و با طاعت بی میان نادان بسیم که در آن از سکون بیرون میروند بر سر گردانی ما افزودند که استیلا کی روی غمگین خود در مشرق با اصول
عاشق بر پیش یک آسار از آسارای قیاسی حاصل آورد و با وجود که آسای غلب است قوی با وجود حال خوش در آن مندرج است
ابدا اشاره و آسارای که در خود و از این معلوم میشود که استیلا که در قتل از رسیدن این تنها آسار حاصل شده و در وقت بر
نارود که اگر از روی خشکی چیده خلی جای انحراف است که گفته نامهای که دارای غلط بین بر سوس است طبع برده و سبک گفت و برین
آن شود خلاص من بچند بگردیم که با این تر از این آسار منحصرا وجود داده بری آسار و نه آسای بگردیم و در این چنانچه احوال کی از نوعی
بجا و در این استیلا که در گفت و معلوم شد و در حقین عمل و در حقین تمام تمام را در قش خود مردم خود

از لغات عالی و کلامی که در این مسافت بر او آورده ایم استیلا جان آئیده از قیاس صیرت حاصل کرده بود و در قش تمام سازند که بعد از این در تنبیهات
روزنامه در این مسافت خود دشان بجز آسار که چشم دیده اند و در کی گفته و ای نه زنده تا آنکه اگر مجبور با اندراج بعضی طاعات بود معنی

بیشتر اقل ما بین آنکه که شصت دیده و گردیده اند با جا بیکر نظر رویشا شمشیر از آنجا می گذارند

در وقت سابق که در روی ملاحظاتی و مختصات چه فریاد بودم که در نزدیکی آسار شرف تو کی بسیم و چون هم شمشیر کردی این بسیم
در حیات با ما با تمام شده در حرکت بجل کردیم لیکن بیکل از آن که شمشیر بر میان با گفتند که قدری و زرد و شیار دیگر واقع اند و پس از آنکه
از آنها بگردیم باز آسار را با یکدیگر برای اسم بده و همچنین روز و شیار ای زده با شرف میداند تا آنکه با آن خورده پس از این با حضرت وقت
بگذراند و با ای باز در نزد تو بودی آسار را از آنجا رسیدیم چون شمشیر که در سوزن شیار و در بگوانی مانده و حکم طاق و در حصار با خرسید
و از شنت نماید و فریاد کردیم که در کشتی رانی بر این است از این پس از روی خشکی حرکت کنیم که در هر کس می توانیم از آنجا
بیرون آمده و در خشکی که طراف از آنجا را با احوال خود با کاشیده

بجا و استیلا قبل از آنکه بگردان این با مقارنات چکش و اجابت آنها اطلاع و بیادت کرده اند همچنین قش که با ای رسیدیم
این استیلا بر آنرا پیش با خود و بدو متعلق و با زبان شرف دشان قش و شس (معنی لغات) کرده و گفته که در این راهی بر روی
با شان سپه ازیم من در جواب گفتیم که ما در آن بی غنا شیم و طاعت چکش و شفات او این ایم و عفت با این راه راست که بر این
بیرا بر میانم اگر چه بسیم از شرف و شیشه آنا تا از بلادن غات و تحت صورت کیم بر راه را از کسکی لغت میبوم از این جواب
رضای از شمشیر روی شس کرده با گفتند که نگاهتایا بی این چیزی را کی که هستی با میاید و آنا در نگاهت میاید
قص کرده با کمال شرف و تیر با نگاهت که شمشیر شایخ من میروید و داده کوئی و مرز و مرئی بسیم صبری نازد پس آن از روی
من بسیرن دیده و برای آذود و کولات آورد و در عرض آنها هر چه میاید از کسکی حضرت چنان که حرف زد است میاید از شمشیر
نزدک کالی برای آهسته بید و کولات با بر چه و شیشه کولات را که رفت

کی از طاعت منکوک که از رفتار ما بخند و سلوک ما را بخند و پشیمده بود و شرف در کرد و از در ما بخش تمام ما را عیب با آورده و خیال در آنجا
ده و آسار بنگارید ما را که صوفی در آسار است و هر یک از آن خشم و خشم بر حال صلح و مضامند با هم شمشیر کردیم پس از آن در قول استیلا
تعارفات از یکدیگر جدا شدیم

دو وقت بود که خنده خاصه پیش و اندر کرده از نزدیکی که در آنجا آسار و آنجا میان بسیم و شیار با در با تمام استیلا که
و اعانت نمودیم از شمشیر خنده حاجت با بسیم و تو ما کا و شمشیر با زمین و کلهای سوتان و میگویند که در قش عت و بر قول رسانده بود
و این خاص بندت کال بسیرای بخت خود و در تو می که تمام از کسکی بیضای آرز و در قش با هم بعدی کولات و شرف

مهربانی و محبت حق الهی و برسان فی جنت نمودم چون از ایشان سوال کردم که چگونه با وجود بیست و نه هزار سال مجاز که در پیش
 سزای نوبت با یکدیگر کرده بود و مردم این حبسند این اندازه زانوی پرانی و احترام می کنند در جواب با گفتند که روزگاری ششصد نفر
 آنگاه از روی خیر و مصلحت مشول حبسند بی دند و از استماع او و اهل و شیوه قبول سوال که بسیار گمان دیکه در خود را یکجانبی طبعند
 بگوشه پنهان شده و مار و بز و گاو ابتدا از حواصت آمد و آنها پارچه و شیشه آلات پخت کرده بودیم ولی چشمشان از غلظت و غشا
 مارانند و مار و حبس و بریز و غیره می کردیم و در بعضی سال بل نیزه تر جلفی است که یکی از بزرگان ایلیان کرد
 (این شخص همیشه با در جنگ بود و الله و غیب بسیار آمد و احوال را با تاریخ میزند و بختا چون عدت از ما بر زبان ایشان بر آید
 کرد از روی صبح زود و خند شاد از بزرگ شمشیرش و آنجا میسر بوده و خارج شده ما تخانها فایق که چنگی که حال بدین کینز و یک شکل
 با قدری آب و شراب نکل بود و سر راه ما و سوادیم اگر چنانچه شما شخص شرم و دردم زاری بودید و زور آن فایق و حسودان شرف
 پیشه آجری بودیم که بر تن عرض از بسبب آن که شمشیر و کلاس نند و لفظ که بر زمینیم که شادمان بی از در مهربانی همیشه علی الا
 دشمن که هر آید شمشیر با شمشیر و دست شارا خستیا نمودیم)

باشنای او تا یک عیلت فاعل و نگاه و برسان را دوستی نمودت فیه و الله و علاج خصم فاع جان و مال بسیار
 و بدل میدیم غایب در بگونه نواح جزین صلح و صلح و از دست اوم و بسیاری از موارد و نظر دارم که همین سنگ و سنگ و جادو
 از از غلظت بزرگ برانید و موهن و نفس چشمها از طرف نموده کینه حسودت آنگاه به اهل و بی و محبت نمود چنانچه بسیاری از
 قبایل قبیله خوار و از آنجا بروم و تاسوس است و یکدیگر و کینه دایمان ایشان بزرگ مردم و اهل مبارقت من را نمی نمود و تاسوس
 بیست و هشتاد و بیست و هفتی بزرگ از روز و مندها فایق برادران غلبه خود بود و طاعت و صیام خود را نند و در راه ما با تمام صیام
 که چون و بسط و آن درم شبها آگاهی و بسبب که چند برادران از قبیله ایشان مشتاق مراد و طاعت ایشان تا چند نازده ما یزد
 با آنها مساعله تجارت نموده و حدها خست امی در پیوند یکی از اهلین بخت که بر سبب ما ساحت از فریق اجابت قبل از دخول در حبس
 چون گشتن از دوستی و این شوق قدری باین ملاحظت مهربانی کرد و بطوری از زمین پرانی و مهربانی نمود که دام اسیر غرق محبت در این

نش او خواهم بود
فصل بیست هشتم
 در مراجعت بزرگبار

دوره و با صلح فریق استانی با ما نماندگان طالعش بی از ناز و سوره تینت و تریک نشه و اردو ایشان از زمین بر یک نفر او را
 خویش می کرد که بجزترین و همچنان از ایشان پرانی و عیانت نموده جنگی و محنت فوق العاده که در این وقت کمال صبر و طاقت تحمل نموده بود
 از خاطر ایشان بیرون کنند از هر جهت اهاب سایش راحت آنها از همس او
 بسیاری از این بکارگان که از شدت ضعف ناتوانی بجان آمده بود که می آوردند و بیسج در دمه و رقاب نمی کرد پس از توفیق حضرت
 در ایام و کابینه و پس از آن در سنت پول و توانا استانی که تمهید نموده بود در عیانت و خود را بر طشان سعادت به با امان
 خویش و او را در موسم به اینده و سستی مقام گزیده بودی ما خدین اسپر اس و آنکه که بود خورد و آن سیاحت بزرگ سبزه بودی در تمام
 و کانت شهر کاب توون منفرشته و از هر طرف یا رست و می آمده بود و از اهل خرد و دعوت نموده و با بجز خویش روز در میان و بیعت
 خود که از وسوسه آلات عینه میگوید و طاعت عید میسر شده روزی عمارت مرا فایق شکر کاتب و آن مجلس عامی نموده و در خلاصه
 با حاضرت خود را در حضور جمع کشری که در کجا حاضر شده بود و قواوت و قهر بر نمود به جهت سز و در شهر زور یافت نمود

در آن وقت کبھی استانی احوال را بخ و در غضب پریشان ظاهر بر حال نده و شایسته برادرت بر دست غیبت اساعت سعادت حضرت
 و وقت خفای با اشد با فقه و بسج و کون که در استانی نزد برادران غلبه خود یافت کرده و گریمان آنها مراجعت خواهد کرد و آن
 شریک و میسر و بر زبان اهل کهن شکر که چون بر قدر از قلب فریق که کرده بود از وقت فاد و شیخ و بنای زاری بیانی که کرده
 چون برادرید بر رخسار بسج و شنبلیله شان باری کرد از شایده حالت آن بکارگان استانی را رفت حاصل شد و وقت
 و اسیر و گلی آنان را جویا شد و از ایشان پرسید که آنخرف را از چه فایده میگویند و این قسمت از چه بود و با نسبت میدهند در جواب گفتند
 که از غارت شما که رئیس مردم را بای بر ما رسید که در دست و پزیر کی فوق آمده و قلب پایدیم و ما از آنز که گویم که در روی شما
 نخواهیم بی خلاصه استانی خاطر ایشان نقلی او و ایشان گفت که معلوم شود در این وقت هنوز از شما نشانه اید و طبیعت را بر دست نیار و او
 چه من بار با کمال کلام که شما را بوضع زمان بر نام و شما با ایند که بیسج و مختلف نموده اند و شسته بعد خود را خواهم کرد و اینک
 یکدیگر که چنانچه گفتی یافت نموده که ما بزرگبار بر روی بر ایاده و تمام و شاد بر طشان سعادت ندیم از شما غارت نخواهیم کرد از استانی
 این شده تمام بومیان بنای خوشحالی که شسته و بنای از جان دل کاکنند

بر این سبب سوره ان فرمانوی بند را کاب کبیطار راه آن شخص کاردان استانی از کاب توون بیستیا بوش شکر که یکی از
 فاعله چنانی ناشت حل نموده و بسیار گمانا آنوقت را و این بیده بود از شایده آن در محنت شده و از روی اسباب و سبب

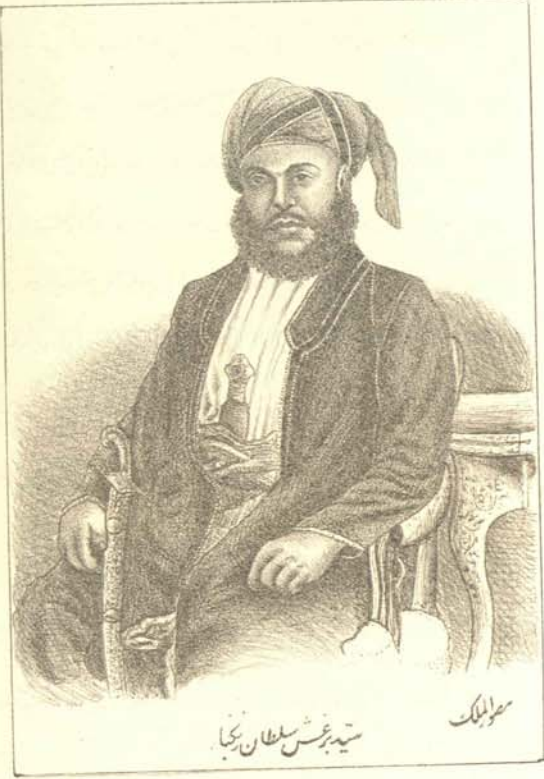
در صفت و تعریف عراده آتشین شبهات بگرد و اغواقات یافتگی که می کنند

(حال جسمانی نیست که برای محل مثال پنج اطمینان بر خیزت بچوخت تا خوش میماند و هر چند راه برود اخصا شریعتی با پیش از وقت
باز می اندازد و آن آتش نیستی اردو نیست و او تیرانی بر او بود بر نه و این جوان آتشین آن کارگوشود خارا می نیلان پای
از راه پاره پاره می کند و یکمای گرم میایق میماند و هر چه بر او می آید شمشیر و زره را بر او یکساعت می چاید و بعد شمشیر که از راههای
بعده نرسد سیده و بیج از حرکت نمی آساید)

پس از آن در دستهای کرده و گفتندی تا راستی نیست که اگر این بار همه صافست با رفیق را عازم شدی بهتر است که برای قطع
طبق از این حال آتشین خود برداری و بحث خود را از سطل احوال صفت تا توانی به بنظر حق میان آواکاتی هر یک به سینه
شرعی میداند در صرح آرا به آتشین فصلی بخواند و از آن گفته استانی در تعریف او پیمان بخدی غلو کرد که بقیده ایشان خطا کار بگرد
سفید بیاست و در سخن آن بت بفرماید شمسکه مرگ از جان بنید چاکه پشان باج و می کنند (دخالت اوقات بگذرند)
با یکدیگر سیر یونان که در حالت محبت و ادا و عشق و زبردت بستانی زیاد شد محض آنها خدمت فراد که او را پرایند و دستهای
و صلا شکر لایق و در وقت سیر براده استانی و مبراهش را بنگار برساند و از غیر استمانی و آن که مجبور شود پاره و خای در ابرها
گفته است بحد خود خوانده آثار صبح و علم و طبع خوشان سانه در درود بنگار تا مسموم استماع غیر تیمان آه در درود آمدن از
بر اندان استانی را اوقام بایشان در آغوش کشید بر سر و در ایشان بر انداد و هر طرف نمود و خورشید می بلند شد به از ملاقات یکدیگر
سرور و خورشید گردید

از پیش صی صلیحین خزانیش استانی لا از قریب نگین منع میگرد و به می کنند که در این صبر برای استمال ظهور و چه سلطان بنگار از کوی خدی که
دبیت و مهم اکثر شمشاد از نیا گوئی در صحرای محبت و با دوستی و دی بسیار بخند و مکن است از این بات از وی توی خدی برسد
آه استانی با آهستانی این مقامات نمود و همان در در وقت ملاقات طبعی بخدمت سلطان رسید سلطان هم ستانی را با کمال احترام
پذیرفت و جشنی آنی عمل کشید شانی فی مجلس شرف و نامور قرار و تندی گامشکان عالی و در که در عرض او که در شاه پاد کرد و برای سلطان
نقل کرد و در حضور فصلی از اعمال سجده همان در زمین کجا مود و آتش را که در آواکای همه زره مرکب غلیظی از قتل و توتوزیری بی ناز و شرف
دول بکشید چاره آن خود را نسبت بفرین غراب فوق آماده نمود و یکین ده اند برای می کند و سلطان پس از آنکه وقت تمام این بیانات
گوش کرد در آن صبر بستانی امینین جواب او

آن وقت زمانی است که یکدیگر را می شناسیم و در هر بنسبت زراتی دوستی دوست با چنان یکدیگر دوست را میدارم که پیش از این خصوصیت
 و محبت محکم است و با آنکه نسبت با یاری من که از رنگها با خود بردی خلی محبت همروانی کرده و آنها را به دروازه محبت خود و وطن خودشان بر
 داده چنانچه من از خود آنها شنیدم هم نام زشت را وضعی فرستادم و این سخن این غنا را بنسبت خود تو حق تحصیل خود هرگز از کفر و اذیت چنان
 نیت و صفای خاطر تو منو نه از شما خواهش میکنم که از پشت محبت سید حسن هم چون نباشد و از این نسبت خصمه بخورده اند میدزدند که مرا بر احوال است
 او اطلاع کامل حاصل است و اینک او را احضار کرده ام تا بگویم چنانچه با من او را گفتات کنم تا در خصوص سایرین با من باشد حکم کنید و اینم فرستاد که از
 بعد برده فروشی از آنکسند حتی القدر بیخ ام که در این مدت زشت از زبان بر ارم و خاطر شما را از انجبت آورده ایم پس از آن سبانی
 گفت که شما بر یکبارگی ای فتوی سرخ دارید که با حقین آه آه ایجا از اینجا او کبروی یال باشد ایشان بگویند که من این تمام با آنها رفیق دارم
 و در شرکت ایشان بودم و این صد هزار پیرا سر یک حاضر ام شما میگردید با حقین این آه آهین دارند بمانند که تا بر قبول از وقت تمام
 کاسکد یکبارگی مل داب چا پادین مقرر اند برای صل و نقل ال انجازه با نچ پیش جاره خواهد کرد و از این تره مصلی کجایی عاید خواهد شد
 و نیز در کجا بر صیغ استانی رسید که بفرین همی گشتان که برای شاطین صیغی مرکز آن در گشت است کمال اجد و ذوق مضمون که پیش از
 آوریل ۱۳۵۰ او را پند رفیق و برای اجرائی بن مقصود زبانه بر ۰۰۰۰۰ فرانک جمع آورده و هرگز بن مقصود ای ای ایشیا امپراطور را گماند
 و با عشق این کلمات داده همشده اند و کلیاتی را که گشتی در ایام تاقش در او گذارنا نمانده بود میان انجام رسانیده اند گشتی نماند
 اشخاص معروف که هر یک با جنبه صداقت مخصوص است در این جمع سرست خوشحالی خود را فحش امشده بر ما خوشتر از این بن مقصود است چنان
 میگویند که پس از آنکه در مقامات اول بسیاری بنسب اسلام اگر در ذهن تسامح یافت بود بر او حفظ و اصلاح و از روی بر این دین بل منزلت
 ساختم در مقامات ثانی مدت چهار ماه تیرجده اخیل با تر و ستر روایات منقول از چهار یون چنانچه فصل از رسالات نوبت اول حکمت از
 آپر کاسین تو این مشور بر زبان کلمات و اختصایه دینیه تمام بریده اند بیه و با ایشان کمال ساختم در مجموع در دستانی بکلمات و کلمات
 و تیشک شایرانی بر این مقدم و خبرانی چندین هزار مسافر از آن دستانی که در ماست آمده و در فکاید که چنانچه این عادت مسیح را از آنکه این
 رم شیخ را وضع نماید تقصیر عیاشی پوشی که می و نسبت بمنورده او از نه حال زشت است پس سید و او را در اوقات عالم منتشر خواهد کرد
 نزد شما من نیز من صاحب را می مستقیم و طبع سلیم اندیدی است که حسن بن صیغهای قسا چند که در نظر سانی و در کتبه مشور تیر سید است که
 با او گذارند بود با قسا اوقات کرده جلوه کرده اند نمودی نخواهد بود بلکه در محبت که ضاعت قیامت کلامی که سید جان کو را در این دنیا
 حفظ بر اصد صفت چشیا زود وقت بچکانا است که در ضمن کلامی او را از قشایا به نموده اند این سلطان است پرست که در خدمت چند سال



سید غس سلطان نجاب

در پنجدهین در قماره و مراکز تجارتی بنا نهاده و اینست بنامها درین کپانی که اسم آنچنین بین مل افغانی بود و دست به مالک مکتف بود
 اروپا نیز که در این روزها در بافتن و تکلیفات خود بود هر یک از دست این چنین که گویند یعنی بر او این امر است که بیست از بزرگان
 رود که گویند با او در مقدار زیادی آلات اود است تجارتی همای غیره با خود برداشت تا درکنار بر سر رود و باها جاده ای این بزرگان
 از کشتن قیاری می صلب ملک خمر از نماند و این اقامت بزرگ که خمره و خمره کفیات است و است بر دست چنان عمل می زنند و است
 طول کشید از سال ۱۸۰۰ یک ربع این بناهای موسوم به ماورانیان در برابر کنایه که تبت خوانند مهمل نموده و در جاده همسان
 ایندک شول خدمت بزرگ تبت بیان است و موافق کشتنات آنرا در آنش و مارکی در کوهی این در سینه رود او که حرکت
 نموده از برای این حالت و از قنات و سینه کشیده در جانب کراش که آنرا در کشت ساخت به بر جاده طول برای آن علی نازل
 و قطع امر نموده و پانین شیرا و تدا بهای صورت مبر شط که گوید مهمل شد این سیاحت زبردست نظر بهوشیاری از زیر که در کوه
 ماثول و کاوه را بست و آن کوه که تبت کفالی که همان تاجی را که ستانی بیکت زبردست آورد و کال نری و مسیوری
 حال که در پس از آن مرتبه که یک سال ۱۸۰۰ برای هشتاد قدم خود بر روی باوقین نموده در این بنا بعضی بزرگان از آن قابل
 و مضمنا در کربانی و مسیوریت آن او برای شرکت نموده در چند نقطه نقطه و سیس که گوید در قماره و همسان راه بنا نهادند و از دست
 فاند رسال غلبی از این امری صورت که گویند از دست که در تبت ایست آورد در این کوه که در سینه تبت است و در تبت
 هر چند در اینجا شرح مسافت و کشتنات بر آزار نیست می نموده و گویم که ستانی او در و در کربان و
 یک محل شط که گوید سیس و صرف نظر از قنات و سینه که در غلبه میان این مسافت و زحمت جوانان کجاست از قنات و کربان و اقامت
 مصعبی و یکی مقام تبتی یکی که گذشت چرا که ستانی پس از آنکه در اینجا کال کال از خط سیر کاروان حرکت کرد و از آنجا از ملک
 محمود که در دست بنود ای میل که بر سر رود و در افق پیچید و طول مواالاکو که در کشت ساخت بر آزار مسافت و سیس بزرگ
 پتیر نیز از راه کربان شال بنده و مخاطرات هدیه را بر آورده بالاخره در بان محلی که جایست و در زبرد رسید بر آزار و در مخوفی کرد
 پس نظر بر تبت و تبتی که بر زحمت این و نظر بر تبت است سر او است که از طلا بهای پانی که بنا به است ثابت چندی آنجا حاصل شد
 پونجم و هفتاد و شش از سال شایسته از روی نصاب و حقایق فریستم

در او خراسان ۱۸۰۰ که ستانی باسم انجمن بین الملل افغانی در واقع هدیه و در قماره ای کشیده بنا نهاد و پس از آن صاحب نسیان فریگی
 آمد به میان دولت منتقله از او که گوید آمده نموده معارف و نوبت تمام دول متبر و منتظره اروپا نیز یک در آن وقت نامور و خدمت

خود را همین نموده در صفت بود که در سال ۱۸۰۰ بر تو خا بهما من گزیدند و آلمانیا در حال کابون موعن شد و اسپانیا بهار و فصله کاک
 محرمی که در حال پرتغال و نوبت وقت شد و بر آزار باسم دولت آنه ملک و سیس که گوید که از سال کابون در کنار سال این شط
 که گوید مصعب که آتانیگانا آمده میشود و صرف کرد

با جلد انجمن بین الملل همواره قدرت استیلا می دارد خاک که گوید انشا بر می آید و زودی تمامه و اول غلبی با کالیکاداد که در دست کال
 زیاده از ۸۵۰ کیلومتر مسافت به با ملک شد و باز از ۵۰۰ تن از روسای افغانی معاهد و مصالحه نمود و در تبت کال
 عهد و صلح نمود آن خط از میان طرف عبارت از روی ایران تبتا لوط بدیل دست آبی فرس و غیره بود

مکتف به اول این خط خاندان تبت که در خیر زمانه که چگونگی دولت انگلیس که در خیر زمانه در اندیشه و تصرفات خود در بیانی و تصویر کافی بود
 در نسله با سایر ملل شرکت نمود و در تصرف قبیله از خاک که گوید بر آزار است نمود لیکن اگر بدانند و گفتند که نام سرایه در جبهه یک با هم است
 بزرگ است در وقت حمایت که در دست این دولت که گوید صرف رسیدن نام متعلق کپانی با بی انگلیس بر تبت از این وقت بر خیس بود
 خود بجانب شرقیه و دیگر متفرق است و سیاحت بی نماید

خلاصه عبارت آن که کالیکاداد در ۱۸۰۰ در تبت بود و با نظر از پرده حجب رخ نمود و زودی تمامه اول اروپا مکتف شد که اگر در حال که در تبت
 کند و در استحکام معاهدات ضمیمه می نمایند در آستانه افغانیه و در دست سبب نزاع و زود خود سر فراید که چو بنا بر این محلی بر تبت
 منتقل نمود و نامیده ای علوم دول فیک امریک در تبت خمر شده و سلطان بزرگ باسم بی انجمن بین الملل که گوید خدای در حکومت با جلد
 فرستاد و سایر بزرگان رئیس انگلیس بود آن نوشته را امضا نموده تمام ضمایم از تبت متعلق شده بر اینکه ملک که گوید که با آن انجمن
 بین الملل افغانیه است از آن بعد دولت منتقله از او میسر بود در تبت حکومت و تقیای بیکدیگر بود

پس از فرود آمدن اتفاقات متعده دیگر بی روی او هر یک از دول اروپا و هر یک از ملل که دست اندازی کرد و از هر یک از
 تبتی تجارتی با اطراف و از نو تبت چنانچه در سال غلبی است و دیگر تبتی که یکی از دول اروپا تبتا و در قنات و در تبت
 نه استند و به پیش تبتان است از کار خود بر نه استند تبتان تبت است ساحل شرقی منصف ساخته دولت فرستند و آنرا
 تصرف نموده دولت تبتی نیز در جسی که آتانی بر تبتی تسلط کرد و بر ستان بیان که بنحویستند ز کبار تصرف نموده دولت انگلیس
 انجا را در تحت تبتی خود را در دولی دولت آن سینه ست از سامی خود بر نه استند در جارت کبار ملک و سیس و انجمن خستیا
 و نیز در میان دولت انگلیس در خاک منتقله یافته و در طول مجرای تبت با چای برای پیشین تبت خط

اقدار خود را تا حوالی ملا بدو گردان پناهی است کرده بود دست او در استان جنگ و پیروهای ربه خویزی تمهیدی بجز کس نبود
 و مستغنی از بیانیست لی در آنجایی که خبر کبریا نازکی داشت جان حکایت و خاتم کفر حکم الهی موسوم به کفر ششتر ز که معروف
 به این پناهی بود که االی اروپا تاتی او را در وادای اسپرتمندی می پنداشتند اینده او در سراج آتانی و کفر فترت و سیر کلا فترت
 بنرم اسخلاف است کاشته ولی اجزای این مقصود و غایم تجدید موقی نشدند تا آنکه در کت ثانی پس از زحمات بسیار او پیدا
 کرد و بر کجا رساودت او در آنجا گشته که کوراجت اروپا تن نهاده مجدداً بهی اودای برگردید و در میان میدان با وفای خود
 ممکن گزید

بلاخره در بیت ششم فریاد است در ضمیمه بنواست بخاک مملکت آزاد که گنودخل شود غافل بچک که بهی از روسان خود نخوا
 افتاد و قبل رسید

اروزدیوان گفت که خاک اوقین نیز بر آید ان ویسی است که در ضمیمه آن تمام دول اروپا بقاب و نمانت که کبر سلاج بر گرفته و نیز
 دفاع صلاح خویش بر یک حاضر مستند ترا عند پرسشنا حقن این خاک و سبب کمر نشوشت تمام ملایست با است از این سبب که کفر حقن
 بیت کسوفت ال ان کلا یقینه زرگان هفت

تت الکتاب مع ان الملک الوهاب فی شهر رمضان المبارک من شهر سنه ۱۳۱۶ هجری

ترجمه خانزاد دولت جاویدت ضیافتی بن حنفی

بن رصا

هو الله تعالی ربه العزیز

جلد سیم

کتاب سیاحت مستر تانله در ایشترک با

قدرة حضرت قوشوکت اقدیس مایون شاه حجاب

منظر الدین روفده دار اعبه برکه دوی

نطباع مشه

فی ایتیل سنه ۱۳۱۶ هجری

صدائی مسموع نمیشد بواسطه زنجوری خسته از شدت زحمت و زانده اکثر شرت قفق و نظراب رقی در تن نماند
 باران سیاه و سفید خود را کم کرده بخیر بودم که بکدام طرف وی ورم در این وقت چاره انداخته خدا را از صیقل
 بخواندم پس از ساعتی برین سخن خود را زود و با باران خویش دیدم آن شفت و سرور رهبر کز فراموشی
 وقتی دیگر بعضی جنبه کلما آمده و پشیمانی دوچار شدم بودم که هیچ مسافرتی را با آن مستخوان تقاضا نمیدادند
 موضعی فرستیدم که این پاشا را در آنجا محسوسه نموده بودم در عرض راه جاسوان اچدن از بر مبارز استیکر نمود
 حاضر ساختند ولی هر قدر استفسار نمودیم از حده و قوه آنها چیزی بتیاده نماند از تلافی سختی خبر میدادند چون
 قدری پیش فرستیم امالی (اندوسما) عبور ما را مانع شده و جندین برابر نفسه از آنجا بر تپه بالا رفتیم که زمین
 و دره اکثر شرت سیاه از نظر ما پنهانی شد و ما آنجا بفرمانی ششیم و از طول و عرض حاکمان اطلاعی نداشتم و گاهی
 بدین حال میشدم که شاید از طرف غربی این پاشا زنده شده باشد و اگر با چهار هزار تن سرباز در دست
 ما باشد و هفت دو سه تفنگ چه میکردیم خلاصه در شب قبل در کتاب قرأت خواندم که حضرت موسی شیخ را
 ترغیب بر جنگ نموده میفرماید خوف مبر که خدای همیشه با تو بوده و او را که از زمین گویا زمین را بگوشش من
 میرسد القصد بعد از آن روز (ماز انبونی) بسپاه خویش فرامان داد ما را از زمین بر کسیه و کلبا طعمه
 شمشیر سازند ولی جمعی قبل از اینده خسته رنموده و حال آنکه در روز قبل چهار تن از مردمان خود را دیدم که از
 یک تن سیاه شکست خورده فرار نموده من بی اختیار فریاد آوردم که ایها این شت مردم خود را بایستون
 باین پاشا رسیدند و ما در سار شسته در میان صیقل رده روی صدها تن از مردمان قفق ایستاده خویش بر کرید
 برای بست آوردن نشسته آذوقه و روزانه نمودم و بگفتم به انتظارشان سربرده شرییده شد در آندت خدا
 روزانه صدها تن حاملان با زبانان که کوه کوه منحصرا یک خنجان آبگوشش آب گرم و یک قند که و کمی شتر و قند
 آوردند و همیشه در راه مسموم نموده هر که را بتوین میماند خسته و آن باران که برای چیدن سلف نموده بود اتفاقاً
 که فرار اشخاص کوتاه شدند در این وقت من با شفت و شش تن از باران خویش کنفی انجده قوی ترا از سایر برین
 عازم راه شدیم و باران من قهری غنیمت فاقده و قارچ بدست آورده بر ما کولات خویش افشاند و در راه
 خویش چاه و یک تمالی مالتی فاقده را با گردنم ولی آنها بقدری بی گوشه از تو بودند که اگر احدی با

مکتوب دیباچه

که بیری و پیام کمین رئیس مجلس اعانه نوشته شده

عزیز من بیری و پیام این کتابی که در کمال شوق و شادی بخدمت شما ارسال میدارم در باب کلیات است
 که این مورثت اعانه که مستخوان از ناموریت نجات نمیدیدید است فی الحقیقه را پوت رسمی و صحیح این است
 که از جانب شما و مجلس من مجمل شده

ولی نموس که پس از غزیت از بکستان که در راه (رانویه) هزاره بشتصد و شصت سیج بود بواسطه بعضی اتفاقات
 تمام مقاصد خود را نتوانستم محرمی اشت چه کموت (اکا تو ربا) در این سفر بقدری از ساخور دکان مباران
 و اشخاص ضعیف و نحیف که در وزن بمن و از نو که کرده ای مستدل بکلیت مریضانه جنگی کشته شدن بر
 کاری شده بعضی از آن شخص قادر بر حرکت نبودند چنانکه بدون اخراج مستخوان گفت که از صد تن خود نفرین
 پنج بود بدین واسطه از آن خطمی که نسبت (اقیانوس) میرفت حرکت نمودیم بدون آنکه هیچ وجهی
 یا راست مایل شویم

چون بر عقیده باطنی و اعتماد شما بر کم امی مطمئن بگفت خواهم که خوشحالی من بچاپایه رسید در آنوقت
 بانعت صفت از آنده فطرات و بیانات که بزبان است نیاید رسته در خاک تربیت شده بگشتم و این کار
 جز از لطف ایزدی نبود تصور نماید حالت مراد یک نیمه شبی در کانی که سکوت مطلق بوده از هیچ طرفی

نرسید تینا می بملکت میرسید خلاصه یک تن از غیلان و سینه دره نهر بزرگ است که گذارده شود
 دو روز در ایشان مرتب نمودم ولی با خود هیچ غذائی نبرداشته و از شدیم و آن حال بودیم که از مزه اوجی جنگلی تپا
 ندرتی کشیم و بعد نهار از زبونی رسیدیم که کشته بسیاری در آنجا افتاده و بعضی در حال نزع بود از زمین آننا توی
 من ساق کشته تاب توان راهم ز خود دوریم خلاصه غروب از در کنگی جنگلی بران مرا حرکت انداخته از
 نویدی ز میر کار می شنودانند و آنی بر برای من قری سبب است و چه دیگر علامت آنها نرسیده و نشانه
 عیسان ظهیر می ستایم صله ای و آوازی مرا از خیالات که از نده خویش باز نداشت خوف مخل و سکوت صحبت نیر
 علاوه شد و خواب غیر ممکن خیالات من در کنگدسی هم طراب و حتی کربی خیالی و فراموشش گری بران خویش
 و آغیالات بیشتر از زمین و پیکان و حیسان من که گریه بود کای بکشته ای راه و شخاص نیم مرده اردو و باران که رسد
 خویش میافاوم و کای با خود میگویم که قسین آن صد و پنجاه تن شخاص مگر فار طایفه کونا مان شد با در میان جنگلها از
 جان شیرین است شسته اند از در خیالات یکباره توکل بر طاعت الهی نمود خیالات از خود دور خستم که ناگاه پس از
 نیامت که راه میومدم دستم بر باز خود را دیدیم که صحیح سالم با کمال وق و ثوق چهار پیم از میوه موز علی میا و زرد
 بانگ شادی بران با طراف چیده و خود را بروی سپه انداخته کمال تحمل آتش افروخته و آنها را بر این دند چون
 که رسکی خود را فرو نشاندیم با کمال سرعت باره و مشتاقانه بازماند که از از مرگ خلاصی ایدیم
 چون اوست و بیایید در سینه بر او آمده ملاحظه نمایم و عبوسو از آنکه جنگلای خوف و مواضع سختی را که ما بین ما
 و بعضی خطرات غلیظه سر موتی فایده بود تصور کنیم از وقت لطف خدا قدرت الهی معلوم شود و خلاصی ممکن است
 بسوی داشته که بنور زبان بی سبر دیدیم که در میان روی دیورد کجا سپاه و اسلحه فرزند ما میرسد و اگر
 صد تن و پنجاه نفر استند اند اثر بیست نیاورد و با لاشه یک طبقه خاک نش کجی ما از آنظار ستور داشته نشانی
 باقی نیکداشت پس با کمال کنگر و فروتنی طاعت این سفر را از غارت ما انجام میان سپه ایمنی ما و خنده آقا قوس
 بنده و ستاس که صاف ماند رنگت آن آبی بود بنظر ما رسید دان حین ز روی تعجب فریاد بر آوردیم که کجا
 امن پاشا آیا با بدین موضع رسیدیم بعضی مطالب که کجی در جرمست آمد برای عموم مردان نوشته و برخی را
 خط برای شما دوستان شما گذاشته ام که محبت نهایت و تربیت پیا تو نیک برای خویش شده اردو ایدم

که از روی دستهای راستی رفتار نموده در سبب امور تری تمام جده بند خود را برای تکلیف آن مندول ارم و هر که گریست
 این قانون باشد فی الحقیقه ادرفت پس با کمال شادی از خدات بزرگ برادر خود (آستر) و (فلسن)
 و (رفسن) و (پارک) ننگزینایم و اهدت از طاعت آستر و حجت رفسن و بهادری فلسن و فرست
 (دکتر) به چادران خیلی را بنسیم که بدون هیچگونه اگر ای خدات مرجعه خویش با انجام رسانیدند و من از ادا
 این شکر فی الحقیقه فاهم
 از آن شخاص که وفات یافته یا بواسطه مرضی یا بعضی اتفاقات از ما دور مانده نیستیم ننگزینایم که خود همیشه رسیدیم که
 با من بودند با مال خویش نایل شد سبب اینکه (بارتو) بواجید خود و فایده و مسبو (وارد) و (تروپ) و
 (فلسن) بتائی حرکت کردند و فرمان بر اجر می نداشتند و در صورتیکه بر زنده گانی من بین داشتند چگونه آلات
 لازم و اخذیه و اثر بر ما را خود سپرد
 خلاصه این نوع مسائل برای من یا نقل مانده و اگر کسی این اخبار را بر من میرساند باور نمی نمودم ولی مگر اطمینان دارد
 که از مجلس (ندر) دستور اهل خوانند بود و جایکه از مجلس او داده بود این بود که شمارا با او امر استند شخاص
 بکنیم با کجا و بظلال ای من مجبور نام
 در (بانایا) چون بایستوستی ملاقات کردم و از مانند ارشادش خوش را د و با غلظت دیدم که از جمله دلور است
 بر امور تری را که بیده وی متوق و استم بطوری انجام رسانید که نهایت من آن بود ولی بر قدر که در بانایا
 تا آقا قوس اعطاش کمال بود در میان ما قسم و یکرشه خلاصه و در نهار تن مانند تپی در زبونی من
 شایسته باشد که رفیق نامت سودان سهل و آسانست
 چون از شخاصیکه از ما دور مانده من میان ما باید گفت که اگر با رفیق و فرست بجای رفسن و آستر بود
 و متابعت نهایی خوشتر نیستند مانند آنها منتظر و متاثر بود خلاصه انانی مانند بارنو و ژامن و آستر و
 فلسن و رفسن و پاک از کجا بدست میسور آن ورد که بدین مجده و ستند کار کرده شب از روز نشسته
 اگر فرستیم افریقا میایدی که بکشم با وجود تقسیم شخاص نکلانی داشت حد که بردستند و بی سر بار ما
 و اسو آمد بدین واسطه بود که در بندهم ما و (اوت) بدیخیال شدند که در آن نقل مانده انتظار ما بکشد اتفاقا در چهار روز

با مسعود ای آرزو از عراب به آنها بر خورنو

اگر چند کلمه در حق این پادشاه در این کتاب نوشته شده باشد شمس در انظار کمتر نماید چه اگر بحقیقت مطلب بخواهد
این پادشاه تقصیری ارد اگر تا پیش از این نبر ما نشود و بدین ترتیب تقصیرش نمود ولی با وجود سربازان یا غمی سردار در تقصیری
نیست چنانکه بخار با آلاء ادوات نیک اند کار خوب کرد و با اسباب تقصیر نیست که کاری پیش نبرد
تنها چیزی که درباره این پادشاه میگویند آنست که وضع نظامی اردو زیرا که بحال در بدو خویش ماند و سربازانی که
تا آن زمان طبع و صدق بود با غمی و سرکش شده در این کتاب دو موقع از این پادشاه سخن بیان نماید و من بحال میفرماید
ویسری که گفتیم بنام و آنرا بیان میکنیم بروی او آمد قدش در نظم مسیح کاسته نشود و آتی تا اینده در جسم علی را بر آن
یا غمی پسندم این پادشاه نسبت به ممالک در تحت حمایت می بود و دردی نیک اندیش صدق و مهربان بود و بزرگتر دل
این پادشاه آنست که بواسطه عدالت و ملامت نیکانی او صون ماند خلاصه و تا آنست که در نظر مشرف نهایت
و ترقی تربیت از دیاد معارفش بود

سپه در پیش در حسن کما یکما این پادشاه محوس بود و حاد نیک بر آنها دارد و آمده مشهور داشته است بقدری اظفار
نسبت به خار خویش این پادشاه نموده که من و در این پست می نامم در این ایام جو سی اگر چه در اجسورت غلامان بخرد
بوده ولی ایگاریس چه جب کرامت و نفرت می کرد و در نفس روزی گفته بود که دشمن احمق این پادشاه جسمی است
و فی الحقیقت خود باعث جرحش گشته است

اگر چه این پادشاه بر مان خویش گفته بود که بومیها را محرم شمرده و برادران خویش است و صلح و صلاح را با دین تاجر
حقنی را در آن بر زمین نموده و ولی حکومت اکثر این نکته را از دست او یعنی حوادث بر زمین معلوم است که
بومیهای مسند بقا مانع تربیت در این صورت منف نخواستند و نباید آنها را مانند غلامان خود نمود و چون به چه کار آنها
خردیاری ناید پیش از دست تسلیم نمایند تربیت معلوشان شده تا بسبب صی مشرف خراشید ولی علم و دزدی بی بی
الی سودان رسوخ یافته که تربیتشان چنینی شکل نظریا بدینستند و میگویند که کات حایز االی اکثر با در صلح
و امان است تربیت حقیقی اندکی زمان لازم دارد تا آنها را بد چه صلاح کار با برود

اگر در این مسعودی و خلاصه دم را بشا و سایر عیال مجلس نشد بگوید با ما نمودم فقط بواسطه ضیق وقت و عدم

ذمت بود اگر شما مورث را پسندیده بود و حق او را خویش باید فرسندم بالا ترین مجد خود را زنده
شما میدانم
اصنی (تاری استامد)

فضلا اول

در باب سیاحت مشرقا

حوادث بسیار نیکو حکمت مصر در باب سیاحت و غیره رسیدت جلب انظار سیاحت نماید وقت دل دیگر خصما
دولت انگلیس فی الحقیقت دولت انگلیس خاطر است و چارکت به سرت است که از ابتدا این حکایت رسیده
دو هفته و سیاحت او شد که در بیان می نامیم

خدیو بمصر بخیل شد که ملک خوشتر که دارائی که در نفس بود است او دولت منظمی سازد و سر کرد و کینه تر
در تحت تصرف خویش آورد و حدودش از ناره اسکندریه تا انتهای جنوبی دریاچه ابرت و از اسامه اجد نفی
و در نورسنی کرد تا حان خاص مختلفه از بلاد و در دیک نبرد او شتافته اختیار در نظرش وجود او در آن
مجموعه مخصوص است و گران و ساوول آفر در باب سیاحت با چه ای با کوه جنوبی و آن را ضی صغیر با خدیو گفتند
زایان از دسپانیا بکار نرسد از هر طرف مبر روی آورد تا در این مستحقات کاری بزرگ نماید خلاصه چون قیمت
در سال سه ای نیز زمان بگیریم دست نظر و توان و ممکن خدیو کارهای سپانیا و مستحقات پی در پی و اگر چه نسبت
و غرب نموده و ملاحظه نامیم مستحقاتش در افریقا فی الحقیقه نظیر شتات اسکندریه است در اسپانیا که اسکند
خود پیش رفتن بوده و خدیو سپاه را با سپانیا و بسکما و اگه از نموده خود بکارمانی و عشرت اشتغال است

مطبوعات نیکستان از خدیو سخن میان آورده بر روی حسین نموده و مرئی مکتبش است در السنه افواه ذکر خبرش گشت
چه در دیبا که مکتبش شده و کشتیهای تجاری را آنها عبور نموده را اما من بطرف جنوب کشیده شده و بر بر نرسد
ولی در آن زمان ربایات رعایا افزوده و نرخ اجناس را بزرگ کرد و پادشاهان با ده حریف گشته یعنی تجار آنها را
خویش کرده و مردم و مراثی و آزرده نموده و دیگر آنکه بر دزدی را که شیوع نمایی است غرض آنکه نموده تجار را از
دانشک کردند که در این حال سال سال با مسند بلده اکثر با را متحرک خسته تر تر رستار رفیق نموده
و در نور و حجر اتمال رسیب بجهت تصرف در آورده تقریبا در هزار و سیصد کلو متر مسافت به هتاسین کنی بر پائی

در وقتیکه آب نیل روی بقصای می نهاد و آن مواضع فقط بیشتر باستی حرکت نمود

خلاصه خود بخوابا از بانگهای فرنگستان استعراض نمودند که قرض دولت مصر بر سه هزار دو صد تومان فرامگسید
و از ضمانت نیز مستناع داشت چنانچه بود در شصت و شش اعلیٰ نوید پسرش نویسنده است که در حمایت حکومت اردو
برخت نشانید پس از آنکه مدتی ثورس سپاهی در کاسس و تل کبیر و قصر و کافوه و آردوز و نوده صد و سیصد
تن ثورن انگلیس بریاست کرده و سلی این فتنه را فرو نشاند

عربی پاشا نامت ثورن از سودان طلبید سبب و در خراط پیغم شد در این وقت تمهیدی (المسجد) را محرم نمود
در بیت و سوره اوست بدوم حمله برده چهار هزار و پانصد تن را قتل آورده در چهار دهم ده هزار سرباز را کجا که
انداخت و اینجکه بزرگ از یازدهم اوست شروع شد و تمهیدی باالی سودان نصف حکومت مصر را خلاصه ساخت
بزرگ از او ایلیات گرفت و خریداری اجناس کران بهایستوده و از طرفی ز برده فروشی منسوخ بگردید
در زیر ریاست تمهیدی مجتمع شده بر طوقش هستند و

از یازدهم اوست ۱۸۸۱ تا چهارم مارس ۱۸۸۲ که بیک پاشا صاحب منصبی قشون برسد و پانزدهم
نظامی دولت سودان بر خروم اردو شد بمیات باالی مصری در پی بود چنانکه سربازان باغی را مضر کرده سیران و
قشون بگریزگاری رگ از شش هزار نفر کشتل داد چنان از وقت قورت قشون تمهیدی و ضعف و سستی قشون خویش خبر بود با
اهراز حکومت مصر خبران با چار فوج از سربازان نزال و ادا می طلبید بچال شخ کردن بود برای ملاقات
تمهیدی و سپاه خود را در حرکت نمود و جیش رگ از دوازده هزار نفر و ده هزاره توپ و شش و پنجاه پانصد
پانصد سب بود روی نظامی با بیک پاشا از بیکت خویش حسنه میدادند چندین سبب ضعف در سپاه ایشان بود
کیانکه اعلیٰ از سربازان شخاص اربعی بود که محسب را آنها گرفته با خود برده بود و برنی مدی پرست بودند و
نیز خانها با یکدیگر نزاع داشته بهرگز از شش یا دویست و خلاصه بیک پاشا سپاه را حرکت داده بعد از آن با قشون
ملاقات کرده پس از مصاف طولانی چهار هزاره رود نمود

در این اوقات دولت انگلیس با هم خود دست نشاند و خویش امور فصل میداد چنان سربازانش در مصر بود پس
ناگه در جوبانی حمایت کند و از نفرای قشون مصری بیک برزب انگلیس بود و عمل احتساب نظامی منسوخ بگردید

بیکس پاشا

و با شمر و تپو ایستکی وی منسبه در او نوزاد شد و با برده حسنه تمام اعال بزرگ و قوی در عهد انگلیسیان بود
ملکت سودان فی الحقیقت بیک مجلس پاشا خانه در نزاع و حال قشون بی ترتیب و منظم حکومت مصر با سپاه منظم تمهیدی بود
اعلیٰ از اشخاص مکتوبان انگلیس منت شد که اگر جلوسا و تمهیدی را بگیرند و با مال و مبرمانه دهند از ارضی حاصله با
نیل از تصرف حکومت مصر بیرون شود به نواسطه مجلس پارلمنت با اولین وزیر مذکوره نمود که سودان جنبه مصر
و حکومت بر تانکی کبیر باید در صد چهاره بر آید سیکو کلا و ستن پانچ واد که ملکت سودان چنان در قیامت دولت انگلیس
پس حکومت خود را منقول میکند جواب سیکو کلا و ستن نایم که در جضا مجلس سناک نمود در آن اوقات که از و اتمه بیک پاشا
خبر بود بدینستیک دولت انگلیس در مصر سیران آن دن حکومت حسنه داده و رفع حادثه آینه در مطلیس میداد
که از بیکت بیک پاشا خروم در مضر خراط از خطر خروم مصر ترزل میگردد

در نوامبر و دسامبر ۱۸۸۳ لرد کرانویل در مواقع مختلف جواب اده بود که حکومت بزرگ سودان ایلیات و حکومت مصر
باید خود را در یکپارگی خارج مصر مسئول ترارد و حکومت بر تانکی خال که قشون اروپائی یا بندیه بر سودان و
نماید ندارد و کوشش خود هم در باب حفظ سودان آن سبب از زیاد نظرات است سیران آن دن در جواب
نمود که وزارت مصر از صحبت دلیل ترک سودان ضا نخواهد داد ولی شریف پاشا اولین وزیر بار لرد کرانویل گفت
که بجز عیده باقر پاشا قوت مصر بر ای اتمه با سودان بکلی غیر کافیت لرد کرانویل توسط سیران آن دن پانچ
که ما و ایکه سربازان انگلیس در مصر اند از برای زمانی مسئول است خلاصه مجلس حکومتی مصر تفسیر کرده و در
ژانویه ۱۸۸۴ توپ پاشا را اولین وزیر شمر دادند و مقدمه دستا بر باست پاشا سو اتم رفته ما ر بناط میان این
و بر بر محافظه داشته و آن طوایف را مصاحبه و در دولت انگلیس از تسیجا انکار و خبر بود در مصر نسبت مخش در مان
بود بنویسند خود به باست پاشا نوشت که بر حیاط و قیامت شاعتا دارم باید بروشمن در مواقع نیک خود با
اگر چه شجاعت همارت باقر پاشا بی گفتگو بودی در حسابات و حراس از بیکت پاشا فشنون خود در شرم تو
از قون کی تا ساحل بحر حسنه عازم شده است کار حرکت نمود پس از ده کیلومتر مسافت بطلاق قشون تمهیدی
بر خورده مصاف دادند و سیران تمهیدی سربازان مصر بر چشم خارت نظر کرده با دستهای گردنشان را گرفتند و
سرها را جدا نمودند مصریان از شدت بیم از خود رفته اسلحه را فرو ریختند اما طلبید

از سه هزار هشتصد و پنجاه تن شش تن سپاه باقر پاشا دو هزار و سیصد و شصت و چهار نفر قبل آمد باقر پاشا بیست و سه
 تن شد از سنه ۱۱۷۲ تا ۱۱۷۳ هزار و شصت تن در دوران علی ششول کار بود و در سنه ۱۱۷۳ باقر پاشا را سینه سپار
 مصالحه او تجارت غلام را از میان برگرفته و سینه سپاری ای نگار بود دهنده میبایست بواسطه برنا بودن بعضی خلع حکومت خدیو را
 تا ابرت بنان را نمیکشید پس از چهار ماه در حاکم مطلق سوادان و از فروردین تا اواخر شهریور تا نایب کی از نایبان
 او در آرشینوزر المانیست که در بیت بیستم ماهه ۱۱۷۳ در ورسس شده فواش اسرائیلی اند در کستان آرشینوزر
 و میری و عربستان محبت اسماعیل پاشا حکمران قدیمی اسکوتاری از مملکت عثمانی بود خلاصه او را پس از ترک اسماعیل پاشا
 چند ماهه در قس رفته چاره و خواهر و سر همو پاشا در غلج بود بعد از مرگش پس در سنه ۱۱۷۳ بخرطوم رفت در غلج
 ژنرال کردن او را هم گستره ی تزد خویش نکا به استهیا مین افندی حکیم حکیم امین قبشش بود و در دست
 تاخر نازک به استهیا بوخت رخصی نماید و بعد بنه پاشا متاثر برای انجام یکت موریت پیشکی رفته پس بخرطوم آمد و بعد
 بخدمت کاتار پاشا او بیست و سه روز در سنه ۱۱۷۳ انصب یکی نایل شد حکومت اکتاریا یعنی خطه استهیا عبده و
 خول شد لویتین باشا تهردی کنتی را حکومت عبده بخر نزال باور اکتاریا داده امپان او را هزار و چهار صد و پنجاه فرانک
 دادند در زمان خدیو اسماعیل که در سنه ۱۱۷۳ ژنرال کردن کارهای خود را بوضعیت تمویض نموده اعلام نمود که آنها را مستبول
 نخواهد نمود

در سنه ۱۱۷۳ یعنی که بی یو ری بن نایب هشتاد و شش نفری را گرفته و لی پشوازیکا داشت در سنه ۱۱۷۳ در مورس ری با سینه سپار
 داشته و ماه بعد باجات حکومت کاتب که با بوسور گفتگو داشته اند پس از چندی با حکومت سنه ۱۱۷۳ بگلیس رفت
 آن وقت در ساحل و در کنگو شول کار بودم در این ارضی و بی غربی افریقا سوسونیت یادی بر من اردیامه چو زنگ
 در قمت مغالی گنگو بودم کارهای قمت عیبا اقتناش هم میرسانید و خوشیکه به خواجه شدم قمت سنی منوشش میگفت بدین
 در ماه ۱۱۸۲ و در بهار ۱۱۸۳ از تنهایی دستگ شد وضع حال خود را با پادشاه بفرخواستد ایشتم که برای من صاحبی یکت
 اندیش شخصی شایسته و نجیب که کار است مانند کردن مثلاً که در نجی از مملکت (قمت عیبا و مغالی گنگو) رسیدگی نموده
 و باقی را بخود منتقل نمود چه بسیار از وقت من قمت بشود برای آنکه در بیجا رسیدگی کنم در خیاب من صاحبان عیبا
 بنامیده اعلی حضرت نیز در عده داد که بر ژنرال در این باب گفتگو نماید ولی تا مدتی جوابی نداد تا آنکه در بهار سنه ۱۱۸۴

کتابی از گردن من رسید که در روز خود را با چار هشتاد تن
 ولی بعضی از گردن کوب من رسید پادشاه لوله تهری حال نمود که بخواهش تصریح را از قده برده و در بخرطوم بگوشند
 تا اعانت حکومت مصر را نموده و سر بزازان مسلمانان را خلاصی و ولی من شهنشاید تم که زما یکد اردو شیبی کردن ایزد
 کرد که اتویل برده وی او همیشه در بن گنشد که کردن شده شده است که این موریت را با انجام رسانا آنچه که نظر است
 میاید اینست که حکومت مصر نهادن بخله شخصه است و کرد که اتویل از گردن همین سند را می طلبید چون اعانت این
 قدری کل خود آنها را بجال خود با گرد کرده بود خلاصه کرد که اتویل ژنرال را نامور نمود که میره و در پارتی در باب وضع
 و امینان سر بزازان و ملامتی مردان در پانی سنه حرم به علاوه این میاید که یعنی که خدیو عبده و ی خول او و بگام رسیده
 و کول سردار را با خود بسته میرا و این برن پس از صحبت هانی با گردن اینطال نایل که از مجلس حکومتی بگلیس در پارتی
 اول مردان را پالی که ده تا پانزده بسته است در نایب با سینه حرم تمویض نماید

دویم وضع و ترتیب نگار با بنسبنا خود است
 چهارم میاید که در عرض از موریت شامه عده بخله سوادان
 چهارم سنی نماید که طوایف بی را مصالحه
 پنجم برانی بسنج ۲۵۰۰۰۰ فرانک بشا داد بشود

کردن نایب که در روزهای مصر را که ترسیده و تخلف بخرطوم بسست نموده اطمینان او بعد از گفتگوی یکدیگر کردن
 حاکم عمومی لقب دادند و در فرمایش نگاشته که او مختار است که از اراضی تحت تصرف سوادان اهل نظام و غیر نظام و اشخاص
 که مایل رخن مصرند با خود بسته و بعد از تجویز کمال اگر ممکن شود حکومتی تشکیل دهد کرد که اتویل این ادرا را تمهید نمود
 من گنشته که قیما اگر فرزندان تمام سب بزازان ساکن سوادان حسیه ممکن باشد ژنرال سینه او اند باندگی مدتی
 بخرطوم را تحلیس نماید

در بیت ششم را نویسنده گردن عازم بخرطوم گشته در مقدم فوریه با بخا و در شده از کتابات عبده که در
 این سنه نموده عیبا که اش معلوم بشود قدری بعد در روزنامه هاستاس بن نگرام اتویل سیوس پرتو نایب بگلیس
 در بخرطوم نگاشته شد که در زمان حجت گردن بوده و او در خیال است که سر بزازان ساکن را نجات داده و بگوشند

که سودا را تبرک گوید و بود این باز گذارد در روزناجات انگلیس که سابقا در باب باقر پاشا خوش می گفتند که
در سلسله مورثیت که در آن افکار ذوق و شوق نموده و سبکبند تر ز حال در چین کار باقی مان کرده و از سودان
برده فروشی را بر گرفته و امانی سودا را محبت خویش نموده در کارنت های نویسنده که تر ز حال با مین خویش اند
از دست نموده و سلسله استوار و بحر انزال خط استوار که همچو غایت نه هزار نفر از آن خلاصی داده و بعد از این کار
کلونی برشته را خواهد نمود و آنی بعد مکارها می کند که در آن نموده بود آنند در بیت نیم قوری وضع کار خوش نیست در دوم
مارس با راهی خواهد کرد در سی ام با سی یکم مارس با آذوقه پنج ماهه را در ایمان دی تمام به بیشتر خواهد شد بعد
به سیرا در آن برن نکاشته بود که شایب نامت مراد خرطوم مستغیر شد سبب اینست که اعراب را راهی که میگذرد
بیرون ایمان در آنوقت در انگلیس عقیده جمهور بر این شد که تر ز حال را خلاص نمایند و آنی مین کرد که تر ز نوبل و گردن بهبود
که خض از این مورثیت نرسند و تر ز نوبل بوده است هم لرد که تر ز نوبل کشته بود که تر ز نوبل انگلیس با بندی را
بدان صوبه غیر مستند از این بابت وزارت جمهور بسجول قولت بود و آنی رفته رفته گفتگو بیشتر شده تا آنکه وقت دولت
بر این شد که گردن را از تبرک خلاصی دهند و چشم دولت ماه در مجلس کلای وقت میوه کلاه استن از جای بر کشته
در باب پار و خلاصی گردن خارج نگارای طبعی سلسله ز دوراه مکن و بحر خرطوم مدد دهند یکی از میان صحرا و از سوام
به بربر و دیگری راه نبل خود کردن راه اخیر است

در مسجد جمعا تبرک کتی جناس که حال کلونی استوار رفیق قدیمی کردن و پودر حشر نگار نامس و برین
قتول خوانند و چند تن یونانی و مصری و کلیه چهل و چهار تن بود در نزدیک ساحل اوجید غرق شده اعراب شجاع
مذکور را با آمدن بر زمین نمود استوار و پودر و برین و حسن افندی با جانبا رفته اعراب آنها را در قفا
برده یک بیک را قبیل آورد
در مقدم تو تبرک کردن به لرد کتی اعلام نمود که چهل روز است که تا مین نمندی در جنوب جنسب غربی و در
و آنی بشال خرطوم نیامد در روز سیاه و سی و هشتاد و ششتری از قشون اعانه در کتی جمع شده با کال تهور و بسیاری با
لرده سی بطرف خرطوم مستند

در سی ام و سی و هفتادری از قشون بیست استوار با دو هزار نموده شتر از کتی به کالده ول فرستند و بسیار

در چهل و شش ساعت پنجاه و هفت نفر نموده یازده ساعت بعد سیس بر بود تمام شترها عازم کتی شده چشم آویزید با بیست
و در روز بیست و نهم به کالده آمد و در سیس بر ساعت بعد از ظهر طوفان بویا رفته در بندیم در آنجا جنگ سختی
ما شون تمهیدی نمودند از هزار و هشتصد تن قشون انگلیس نه صا محصب و شصت پنج سرباز قبل رسید و دو پنج نفر مجروح
شدند و آنی از سپاه محمدی هزار و یکصد تن اعراضه دارد داشته اند که سپاه انگلیس بیشتر بود و یکمیر تو نیستند بحر طوفان در آنجا
دو روز یکی متاثر و باره مصافت اندامند خطه از انگلیس با نیت نفر مستول و شصت تن مجروح شده و در قله مرتعی کتا
نیل منزل نموده از سپاه محمدی ویت پنجاه نفر بکالت رسید در بیت یکم مارس چهار فرود کتی بر خود که در کتا خیز
مگر از آنجا و چند بقعه بود که گردن آنها را برای سپاه انگلیس آماده نمود در بیت دوم و بیت و سیم سیرا مین
اسباب کتی را تغییر داده آتش خانه را بر آنها نموده در بیت چهارم فرود آمد آرشیتها از رود گذشت و بیت تن سربازان کتا
با خود بسوزد در بیت ششم دو تن با جامل فته و جزا رفته که در خرطوم زغای فته در بیت هفتم از ساحل جدا گشته
که خرطوم را گرفته و گردن را قبل آورد و بیشتر ای نزر کسی دیگر پنجره را رسیا ولی و مین بی پیش میرفت با یک کتی
هفت نفر از آن در آن و خرطوم بود و از بقعه تا صد و هشتاد نفر صاف کوه به سپاریه ولی و مین اجرت نمود و کتا
بر مرک کردن مین بود بعد برگشته در آنجا مگر از آنجا و نفر را برای تغییرش و آن نموده یکی از آنها برگشت با کتی که
بیت و ششم و آنرا تا مین نمندی بواسطه خیانت فرات پاشا در شروقتل شده گردن را قبل آورد و فرود ای از خود
نمندی آورده در مسجد شکران این کار را بتقدیم رسانیده و بعد شتران او که تا سه روز است را قبل و غارت گشته
با برادرت یکت شتر قبل غارت شتر بیشتر از شش ساعت گشته و چهار نفر از قشون اینواست مقل شده امانی شتران
نویسنده از شتر گرفته و بعد از غارت آنها را با اندرین برده در آنجا نشانها را بر روی سپاه محمدی تقیم نموده و مردان
پس از غارت با جرافت سرگردان شده یکی از تجار یونانی که از آنکه جان سلامت و کلات که در کتب قبل کردن فرات پاشا
بوده بکلی سبب شتر بود که با دشمنانند داشته خلاصه آرزو و گردان دستار و بحر انزال و خرطوم و کال
شتر سپاه محمدی شده و همان بعد خط استوا باقی ماند که در وقت حکومت این پاشا بود

انگلسان با بل شده که به وطن عزیز مشهور خویش عاقی داده خود سپاهش را از آن غرقاب نجات دهند و برای کتا
خج گران می لازم بود

دشمنان را در شهر مستند این پاشا به ماکای امور او کانداکا شت مکتوبه و ان پاشا در عجبی گشته نوزده ماه است که از خرم
بخریم گن ارم تصرف نموده آید و بایل را هم مستنود اند در صورت بخر کاران و نویسیه که حکومت مصر را اطلع و
که در اینجا کار با نیست و خود را نگا بهاری میکنیم تا زمانیکه دوباره رسیدن با جان بر سرانیکا را نسیم
در مکتوبه یک بهان تاریخ بهان امور که در نوشته است

بله بخر آنرا از دست مکتوبه و لپتن بیگت به کوفان آید و حکومت را بنیستوان حلقه داد و نوزده ماه است که از خرم
بخریم گن میکنیم که روز غنایه دست اگر مکتوبه است مکتوبه حکومت مصر خبر میدهد که موران نظم است و بی مکتوبه و ناز
در داد و با بیضا دست و با جان او

دو سالیم و دسبر ششماه از او همیشه بیچاره نشی انجمن برده فروشی نوشته از ماهه ششماه از باقی عالم بخریم
و تفصیل شدیم که با حکومت را فراموش کرده اند و نوزده ماه است دشمن بعد از استیلا بر بحر آنرا بر ساخت حمله کردند
سر باران سیاه و در آنوقت ادومی و مرد و کسب بله اند چه در دست بخت لانی که برای این سر باران سیاه و بیج
داشتند تا با بود که در لوازم نیکایی بی نصیب و نند با کال و سیبری بخت نموده پس از نوزده روز زحمت و بیجا
که از کسب کسب بیجان آید و نوزده ماه است که در کسب خوشتر انجمن خود را بطلبه دشمن ده عیسو نوزده ماه از اینجا
بیج تصدی غرضی نه شده خرا که در می خوشتر انجمن ظاهر شده

از ذکر مطلب روزنامه ناس من دوستانم خنی خوشتر شیم و چند روز بعد در مکتوبه و راه رسانیدن آمد
نویسنده مکتوبه ایم

بهان تاریخ فونی این مکتوبه به ذکر مکتوبه نوشته شد
یقینا در روزنامه خواندیم که لوتین چچاره این زمان بله بخر آنرا را نگا بهاری نموده و بعد بر اسطوخیاست مرمان
شد که خود را تسلیم کاشان نموده و مکتوبه کان آید

ولی من جمله کرده خود بله خود را از چنین واقعه محفوظ داشتیم که در دشمن بر من حمله کرده ضرر مالی و جانی زیاد و اولاد
و آری در کال کارای بر سرشان آوردم که آنرا زمان مرا راحت گذارند که در خرم قتل کردن را در نوزده ماهه
من خبر دادند بر اسطوخیاست خنی در در نخله کرده آنرا باران فایل شان را در خود جیب کرده باید نفیست

و اعانت کلونیم و بی اختیار نایب بر کارا را تا آوریل ۱۸۸۵ از حرف شمال بیج خرم را بریم
حکومت خرم نیز نسبت بار خرابی کرد زیرا که در وقت نخله ناز و اباسی بجا میآورد که در بله خط استوا بعضی کسان
بشنده که کثایف خرابی جای آورده و نوزده ماه است که آنرا مکتوبه داریم و اگر هم دستوا اصلی با میدا و باز میباشیم که در اینجا
کان نموده است حال باید را بخت آورده و بیستون شیم و بصر خبر میم که نوزده ماه بر نوا سطره جنوب اوی ایسین آمد
در لاد لوازم خرم را تهیه کردم

تصدیم نیست که تا مکتوبه نخله نازا بهاری ایم و میدارم که در حرف هفت یا هشت ماه نوشته است من بصر رسیده و از خرم
باز نگار بر من خبر دهند که سرودان که گذار شود و بیستون شیم و بعد آنکه نخله نازا در صرانه و با از خرم
آمده اند به زنجبار و غیره روانه میباشیم خود با سر باران سیاه خوشتر در نوزده ماهه با کارا اقامت میباشیم تا حکومت بل
خود را من اسطوخیه

در اینوقت این پاشا به بیجان است که خود را از دست دشمن مصر خنی و خلاصی دهد و خود جسم بعد از اطلع از بل حکومت میران
رود و عرض از خرم این که حکومت اجازه دهد که بله خوشتر شیم و دشمن نایب چه نگا بهاری خبر مکتوبه و برای میران
از افریقا به در مکتوبه است و ششم ژانویه ۱۸۸۵ این پاشا به ماکای نوشته است

یقینا این که من جمله ندارم که از اینجا که در مکتوبه ماه بعد میرود تمام حجت من خصوصاً با مان از حرکت بهت خوب
در حق بصر کرده اند و ما بله که در اینجا با نند تا آنکه از سمت شمال بوشن خویش و نند برای منم که نظری وی و بد و آذوقه
داشتند به شیم متابعت شما کرده و ما زمان رسیدن ما در اینجا میباشیم مطمئن باشید که بسبب چه با ب تصدیق شما و اولاد
شد از حرکت بهت ساحل نزل میباشیم علاوه بر این و راه دیگر موجود است بی مستقیماً از کارا که به کارا که مرود و دیگر از
اوسن که با وضع ناگوار میباشیم برسد و بی میباشیم یک از این و راه بیخ نوبیم باران من اینده نخله نازا شت شد با
بخطاب و شورش و مطیلسند چه خوب است که چندین بار از در مکتوبه ان از مکتوبه ناسانی که راه مستقیماً است از کارا که از
ناجیه کارا که نزل آید ما بر باران معلوم شود که از نخله نازا بهاری و از این مخرج این غیر استخوان علاج پیدا
باز نخله نازا میباشیم که برای نند رسیده که در این مکتوبه لازم باشد حاضریم و نخله نازا بهاری ما در نخله نازا شت شد با
مکتوبه است و اینجا بیخ نخله نازا بهاری و مکتوبه است و نخله نازا بهاری ما در نخله نازا شت شد با

کوه بختی و مندر نمودن شده اند

دوین اه از بکتوریا نیازا و اوگانا می رود و در این راه بواسطه طرح جبال عالی جهت یابی لازم است و بخیال
عبور از دریا چنانچه بناید بود چه وقت مژده مات جنگی سفرد بایستی لازم است

سپین راه از سالالا و کاراکوه و انگری و اتوزو و دریاچه آبرت می رود از طرف شرقی اگر عبور نمایند غنای بسیار
دست خواهد داد چنانکه از صد تن چاقو تن بکالت می رسند علاوه بر این عالی اوگانا در کاراکوه بوده با مسافران از
سمت غربی کاراکوه نیز میسولن عبور کرده در آنجا راه باالی اوگانا تا قی دست نمیده و قی خارج زیادی لازم
که مشرکین قبول نمایند خصوصیت می رزند خلاصه تمام مطلب به این است که شرقی زیادی موجود شود و عبور از هر
مکان است و آبی این رود و در جنبه از راه گنگو میسولن است و عبور از این است که در وقت زیادی اردو بنا بر این
تجهیز می نماید از رود در وقت تهنه بود که تا می رانند ششصد کیلومتر از آبرت نیازا برنج اگر چه بکار بر جسته است بی با
قبل از وقت چندین رسته شده و مژده مات بکار را آماده نماید با محمول از جیبس نونج او این گنگو با جیبس ابتدا و جده را
حاصل نموده بعد از جده رسید

چند روز بعد بر امریکارفته و بعضی رود به نوزک محلی با نفوس پس از دو هفته در باره هم دست نگذاشتن ملین رسیده
حواشی ما رسیده و وزارت آنها رسیده و خواهی کار شد یعنی در روز جهت نماید گنگو را نام نایم

من نیز جراب بگلام را از در من فرستادم

گلام شاد در روز دوشنبه من سید خلی باب خنوشقی شد از شانس گنگو تمام صبح چهارشنبه از حرکت شروع کرد و حرکت
اتفاق بنفد در میت دوم و سابع بر سونامینج اتم رسید بک ماه مکن است طول کشد تمسیت مراد طلوع رنگت
و سید بر ش بر نیاید

دش عبید میلا دورده بکلیس شدم چند ساعت بعد با سیر تمام گنگو نفوس من نفس ارم که راه گنگو از بعد آن طرف
بتهو امن است با شمر که زور قهار ظاهر نموده و از پادشاه توچه رخصت حاصل نمایند سبب از خاک دی عبور
نماید و من از راه شرقی و غربی مطمئن علاوه بر این راه گنگو آب روانست تمامی راهی صافتر شمرده بدین واسطه
فرمانی نمایند

مجلس پنج داد که شاهی اریه ولی راه شرقی را می پسندیم از سالالا و کاراکوه و انگری و اتوزو و عبور نمود
تخواه منسب جمع آمده اسامی مشرکین از دستم اردو قی است

سیر و بلام گنشین	۵۰۰۰۰۰	میسو گرای اوس و سیل زنده	۲۵۰۰۰۰
تبر ما گنشین	۲۵۰۰۰	و گان ما ک نل	۱۷۵۰۰
ژن ما گنشین	۷۵۰۰	ژام بوتن	۶۲۵۰
بارون بروت	۱۲۵۰۰	سرس سف ل کوشن	۶۲۵۰
ژن زن	۲۵۰۰۰	ژام نال	۶۲۵۰
گنشن و نونل	۲۵۰۰۰	ماک یگایل	۶۲۵۰
چسپه دنی	۲۵۰۰۰	انجمن و قی خرنای نده	۲۵۰۰۰
اکند از انجمن خرنای کس	۱۲۵۰۰	حکومت صر	۲۵۰۰۰۰
انژی ز نل انجمن خرنای کس	۱۲۵۰۰	مجمع	۵۳۷۵۰۰

من نیز برای مشرکین در این تخواه بعضی تفاتیات بهم نیک از خود هم در این سفر گنگی نموده باشم با مجلس چنین قرار داد
که نوشتجات مرا کار از افرقایی نویسم بر دینا من نویسان او و در جیبس نموده اینست نیز اینده است مان سیدان در این
از یکی از ساداتهای من معلوم شد (۷۶-۱۸۸۴) کیلومتر ۱۰۳ روز نفوس و نیز سید آنها از راه اول

راه اول - از بکالت ماسالی از سالان لوی آسین و از وادی آسین بساطل چهارده ماه مدت ترف و نجر
و غیره چهار ماه محبس و بیجه راه

راه دوم - بدیناچه آبرت از سالالا و کاراکوه و انگری و اوسن کورا و در جهت از آنها شاد و با نجر
و غیره چهار ماه محبس و بیجه است ماه

راه سیم - که از گنگو می رود

از گنگار بگنگو	یک ماه	اول از نل	راه بحر بگنگو	یک ماه	پانزدهم روز
راه برنی دریاچه آستانه	یک ماه	اول در	توقف	بسیار	بسیار

از بابویا به اهت نیازا	سه	بیت نیم پنهان	از اهت نیازا به کجا	بیش	بیشم سپتامبر ۱۸۸۸
توقف		نهم تا دوازدهم	ناخورد در گت و غیره	سه و نیم	
		مجلس	مدت نماند در راه بودیم	بسیجند	
درود بگلکو	۱۸ مارس ۱۸۸۷	بانا یا ۱۵ کیلومتر از بابویا		۱۷ اوت -	
درود به ریخته پنهان	۲۱ آوریل -	فرورد دهنه سیم		۲۰ دسامبر -	
درود به بابویا	۱۵ ژوئن -	اهت نیازا دهنه سیم		۲۵ ژانویه ۱۸۸۹	
توقف	۲۸ ژوئن -	توقف در نزدیکی دریاچه		۸ مه -	
درود به اهت نیازا	۱۸ دسامبر -	از دریاچه به نیکان تا دوازده کیلومتر (۱۱۶)		۲۰ دسامبر -	
مراجعت به فرورد	۸ ژانویه ۱۸۸۹	بیاره و آخری از زنگبار به اهت نیازا			
توقف ایستگاه ناهستین	۲ آوریل -			۱۰ ماه دوم	
اهت نیازا دهنه دوم	۱۸ آوریل -	نیازا در حق آمدن		۶ ماه	
توقف	۲۵ مه -	توقف در نزدیکی		۱ ماه دوم	
فرورد دهنه دوم	۸ ژوئن -	مجموع ۱۵۱۸			

دری یک دسامبر کوهی از جلین ساز رسیده از اهت نیازا که کوازیات خود را نیز گشته است که کوه اول من که باسم ریسن سازت افتاد بود بسیار من سیمو کتری داشته شد که در با کوه به دست من حال گرفته بود استنارین غارتی اچوا را که تقریباً سیصد کیلومتر دست غریب زنگبار وقت شش چپ برنج (۱۰۰ کیلومتر که ۲۷۰۰ روپیه ۱۵۰ فرانک) قیمت دارد حمل و نقل دهند

در کوه دوم به از ضایع از پادشاه زنگبار نوشته بود که ششصد تن از زنگبار گرفته اند و با ساسن علی انجیرا نموده تا در عرض راه با سبوبات و سبب غمی برنج و ذرت موز و بارنگ سبب و نانیم

۴۰۰	غذای بزرگ و کوچک	شمال ۱۰۹۶ متر	۹۹	-	دستمال	۷۲۲ متر
۶۰۵	-	کابنکی	۶۲۲۵ -	۸۱	مناجی سپری	۵۸۵ -

۲۱۴	-	-	د ابوانی	۷۸۷ متر	۴	-	بندار	۸۸ متر
۱۰۷	غذای بزرگ و کوچک	از سهای	۷۸۲ -	۵۸	-	-	زغالی	۴۲۴ -
۲۷	-	-	سوبا یا	۱۹۷ -	۶	-	جو	۱۶۲ -
۱۲۱	-	-	بازرانی	۵۸۵ -	۲۴	-	گیلویی ریشی	۸۸ -
۵۸	-	-	کون کورد	۱۲۲۲ -	۲۴	-	د اول ایشی	۸۸ -
۴۸	-	-	اسیسی	۳۵۱ -	۲۴	-	د ابوانی نازک	۸۸ -
۱۱۶	-	-	گیلویی	۸۷۰ -	۱۲	-	سهای نازک	۴۸ -
۱۴	-	-	دانی	۵۱ -	۲	-	پارچه نازک	۸۶ -
۲۷	-	-	جاده	۹۹ -	۲۴	-	پیرا بر غصه بند	۶ -
۴	-	-	کانکا	۸۸ -	۲۴	-	پیرا بر نبریده	۶ -

مجموع ۲۵۸۳۸ متر

به ۱۶۳۰ کیلوگرم آلات ادوات بلورین ایک چپ ۱۰۱۵ کیلوگرم از سس آمین برنج سبب نانیم

در کوه سیمین مرده بود که ۳ ریش خ باری ۱۰ فرسوری ازین بران پلان به ۱۰۰۰۰ فرانک خرید با سوسو فرس غارتی اده شد که یک کشتی بطول ۸۵۴ متر و عرض ۸۳ متر و ۷ ساقه غن ساخته بود قیمت نماند و بر غنمی چار کیلوگرم وزن داشته قیمت های مقدم و غیره خرشار بوده آب از آنها داخل شود بطریق که در وقت حین باج بر روی آب متحرک باشد

در عصر روز زنگبار ۱۵ ژوئن ۲۰۰۰ کیلوگرم آرد ۲۵۰۰۰۰ چاشنی ۱۰۰۰۰۰۰ جیف شک فرستاده و سبب کبک ۵۰۰۰۰۰ شک شک مخصوص دارد و سوسو آستن ۵۰ بسته بر بسته ۱۰۰۰۰۰۰ شک شک نهاد داشت نیز که اکثرین غن شک سوسو کبک نام خود است یکی از بهترین شک های در بابا کبک بود دیگر ۱۰۰۰ خاک اندازه ۱۰۰۰ یلیو ۱۰۰۰ ترو ۱۰۰۰ کلک یاد اس بنام شد سوسو برقی و کلم و سوسو بل

لند که در پیشگاه او اسازان مرد فخر نه جفا علی دو برای ما تهنه نمود که مشتمل بر تمام دودیه لازم در فرخ ارض می فریقا
 بود و در شربت بر یک نظر داشته علاوه بر این بنا بر او ای کتب و نامه که باقی مانده در جیب او دیده آلات خرمی
 لازم موجود بود بطوریکه بیس خرمی اموش نند پس از این قایمان یاده شکر کنیم نه جان زبات این حسنه و با کله از آنچه که
 دکال استیاز و خوبی ندوم مواظبت تمامی در بسین چیدین آنها که در آنه قبیله تا یا میو با به و بیس خرمی با رسد بیژن
 و بیس و ک برای چادرانی از پارچه خسته به (سوفات و کوب) خسته که سال و ام نمودن قبیله که پس از آنکه
 در افیقا سیصد شیشه روز در آنجا باران بارید یکی از آنها در حاجت زنگبار در حال خیزد شیشه روز در زیر باران و بیس
 فرست تم و آزارن چهل از زاوه و دو قه ای مامل اند که در نهایت استیاز بود چنانکه چای آن آخرین خط خود را از دست
 ناده توه و حصاره یکیک هشت نیز کال بر غیر داشت خلاصه قضی خرمی نیز بیاید مات چه غمست قدیمی خرمی
 من در افیقا کار ماسل که در سیر فرانس و کران دکالین اعلی را بن نموده بار بار رسید کی نموده

سیر فرانس در گنگو جانشین من بود و از فرط دوستی از تجارتش مرستید نمود چون ارای طلاعات کاغذت در کال
 مختلفه مین بود و بجز شاد در جواب و شجاعت انتخابش با هفت صاحب از شما صید کرده مال بسیاری درین
 سفر بودند

اول کسی که انتخاب نمودم استر از دشت مین بود چون کونی که کاشان دکال خضار و نبات بود و جاذب قوت
 ماکشته پس از ملاقات قصیری در اول فرست نوشتم بان شرط که در جیبی رخصت به بدسیه و بیام بی خضر
 چون در مسافرتی سابق کتوباش شری بخشید در سیر خضار پیش آمد همیشه در خواش بود بهر کسی که خواهند او را پسوال
 که بیس کاری وی کردان نیست نشان و ال سینا شش نزد دلیل بر عسار شش بود چون در در میان خضای خدمت کرد
 بود او را بنام مین جراح نوشتم بعد سیوزن زرتوب خاشاک در گنگو خدمت نموده در آن ایلی زنگبار را خوب سینه
 و علاوه بر این زکار روی کردان به دست کرد بود بعد (ماژرا و من موسکوا بار تو) را یکی از دوستان من خاض
 ساخته و تمجید زیادی نمود بعد از این حکایت این ملاقات نامه که در کتوباشیم داشت خلاصه پس از چند اعتراض نام بار تو را
 در رسیده چهارم نگاهشتم

چنین آینه کاپتین من بود از دست ساره مروان که در جنگ زانو نهایت استیاز داشته علاوه بر این از قیافه اش

لیاقت آشکار بود

ششین سیوزن بود که برای انتم مسافرت با بسوز جانت سخی و دشواری نذگانی و صحرای براری بنا و نیت بعضی از
 مجلس خاستند یکی از مشهوران مایند ولی بواسطه ۲۷۰۰۰ فرانک که ما دام قول برای وی و جراحان نهندد و عضا
 مجلس را ساکت نموده خرمی بگشتند سیوزن از یکهای مختلفه استسلم خویش را مضامند و بی چاره بیات سخت چارند
 شد و اما آنها را در جای خود که در میاریم سیوزن تمام زانرا هر کسی است که خورشید و غمست کار تمام بود و او در حسرت
 در نزد کالما و ما بود و سر که در سیوزن غار با تاملی به از وضع اسلحه طرح ریزی نمایا جرات اگر بفرم خرمی نصیحت بخت
 ولی دی کال میل و بخت از نمود که چندین سال در آنجا بود از وضع مشغولست ۲۰۰۰۰ فرانک ای حق بسیار ای فریقا
 داد و دودعه داد که با کال در سخی را شمشیر شایه در این بین ما در تهنه حرکت از زنگبار به و کتوباشان را برودیم کتوب
 رسیده صورت مجلس بریم زد

(از دیوانخانه بروکسل هفتم اوتویه ۱۸۸۷)

غزین سیرستانه سبیل پادشاه با وفات از راه گنگو نیت که خلی اهل کانتی مات بزرگ نیمازت نماید ولی
 در سیر زنگبار از راه سیرستانه با غیر مکن است بحاجت و شانه ت با فرست سیده ماه است پادشاه در اینست
 اگر خدمت شاپر و از زانور مکتبی از میان آنکه از راه گنگو سیرستانه برسد مکن باشد از تهنه کشی و لوازمات حجی که گویا میخواستند
 کتبی بزرگ استاند و یک بنده بگرد و در آنچه استاند و در کرده دانیتت بکل نقلی و پادخت اگر میل داشته باشد
 در آنجا مکن است بر زانوی گرفت که برات از ایلی زنگبار تهنه و با عراب ستاوت نماید

استاد سخی که در اینست در برتن تهنه را بقدر ارضی زنگبار را یک نعمت تاریکی در طول دهست محدوده و در آن سمت تهنه
 متعلق با تاملی بداند با ایلی از آلام با سیم نصحت حاصل نمود که اگر تهنه با سیر نمود دست تهنه ناکت بر سیر
 در جهان اوقات کتوب سیر و بیام مین سید

غزین سیرستانه کتوبی از شاه مین رسید که در بخار با ب مسافرت از راه گنگو اخبار سل نموده است از وضع رطوب
 شایه گنگو انوس نموده چه شمارا مانند کی از ارکان مکتب سیر در سخی در تهنه و لوازمات و بی صحبت دوم دوم که
 در ششم کتوب سیر بدیل استنهاها خلی شکل است رضایت حکومت برانی و تصرف سلطان زنگبار نیز بدین غیر است خالی از

رود در آنجا باروتی را تنها نگذاشته و پنهان کرده و ساعت بعد از ظهر که به استساین مراجعت گشتی رفتند و بدی
با کمال آفتاب آفتابزدن آمد و بی پیشانی بودی داشت کلون گران بیجا باروتی را در حافی یافت که از کرسی سکی بر
نیجای بیشتر از وی مانده بود پیشانی که تراویز سیرابی را بجهت فرستادم که در آنجا باروتی در او پوری نشسته در تونر
مقنن باشند در شب ساعتی شب عازم مصر شدیم با جمیع کثیری است او در آنجا نمودم

فضل و قیام

مصرف و نجار از بیت و ششم انویمیت پنجم فوریه ۱۸۸۷

بیت و پنجم فوریه ۱۸۸۷ مسی در شش ساعت صبح با کفایت رسیدیم در آنجا سیو پارک جراح نظامی نزد آمد و در عرض آن
که در این سفر با هم طیب خاطر ایالات همراهی مسافرت نماید که چه کار نیست غیر ترقی بودی من الله بقدری از او نظر
زحمت امرارت کشیده بودم که ابتدا خواستم انجمن ملت می سر از زخم و بی چون سیو پارک شخصی محبوب منوال خوشتر
بوده و گفت بهترین است در مصر نزد من آمده است در فرصت با یکدیگر صحبت کنیم چه در انجمن وقت می یادی ارم در ساعتی صبح
عازم مصر شدیم سیرالون برن در نزدیکی کار راه آهن سیماده بود من بواسطه روزنامه ای که در آنجا در پیشانی ختم وی
بمنزل خود دعوت نمود و از روی صحتی راستی من بخت که در راه موانع بسیار است صیر و او این زبده ی نو بر پاشا سازت
از راه لنگورانی پنجه شون مرت و دکتر و دیگر تیزه یکا و تیزه یکا زنده در پاسخ وی گفتیم جناب سیرالون برن عجب است
کمان میکند که در انگلستان شما صحنه شون مرت و کوهستان زنگر هم نمیرسند حال آنکه در مجلس عازم شما صحنه برک موجود
انجمن کلون گران و اسپکت و کلون دتن که سابقا حاکم عمومی لنگور بوده و کلون بوس می باشد کسیک سیرالون
و کی او بی از وزارت جنگ و سیرالون برن کلون عمومی تانیه زنگور و واکر و دیگر اشخاص که از فرنگ است خدایت
و مشورت کلیه امور است و صوابید و خضایت سیرالون برن ده است تمامی ایارات اقرضا ترا ملاحظه نموده و پشت روی کار
نظر کرده پس از همه راه لنگور من و مجلس شما فرودیم خلاصه حسن و قبح تمامی صحنه با سیرالون برن باز نمودم و بروی
دستم که مسافرت اگر لنگور از عهده مسافر خوشتر است پس سیرالون برن را بنزد نو بر پاشا برده برای و حسینه بین بانات را
گزار نمودم نو بر پاشا عاقی و حسینه ما را در آنجا با لنگور هدیه و مراد برای حضرت بنا بر منزل خوش دعوت نمود و دستم
در منزل نو بر پاشا صرف نماز شده و در آنجا مجلس منونی نمود از آنجا ما زن یک بود که در مسافرت در دور در ایالت حضرت مسافر

(کرده)

که دست دیگر زود خود نو بر پاشا و سدر و ده او شش تیکان پاشا و سیرالون منی ندیمی شاد است بر کسب و نگاه
صرف طعام نو بر پاشا صحبت یادی نموده خصوصا از مصر سودان افریقا و کردن لنگور نموده و بی نو بر پاشا که در آنجا پنجه
و از دست رفتن سودا از بوی نسبت میداد و با لنگس نو بر پاشا بر عقیده وی با زری و مسیر و سرداری رسیده و مرد خاقیت
پس از صرف نماز نشسته با اربابان آورده خود کالای وقت راه را ملاحظه کرده و راه لنگور انتخاب کرده به این پاشا گفت که
بصراید چه حکومت این وقت در بنگلاداری سودان نیست هم برین مصر را با داده و بایل بود که این پاشا هر چند که مستحق
عاج با خود حمل داده قدری از آنرا فروخته ۲۵۰۰۰۰ فرانک که حکومت مصر باین صورت داده است و او نامه و از آنجا
بجومات رسمی برای این پاشا و اشخاص عمومی تمهید نموده و جانی نامی صاحبان احوال داد با شون مرت و دیگر
ژوگزینر طاقت نموده و صحبت زیادی نمودم و مطالب جمعی که بیان نماز آنجا است

شون مرت ژوگزینر تصور نموده که در آنجا وقت قره پناهی بسیار و ننگهای همه اذی اقرضای زیاد همسرا است سیرالون برن با
نظام حرکت می نمایند و بی ناخذ از آنجا که تصور آنجا وقت خطه خلاصی این پاشا است با اسلحه و ادوات لازم را با خود میبرد
تا بدین نظری تواند این پاشا افریقای مرکز را تحریف نموده و با تانت سستی نگا باری کند سستی بیاریان که اغلبی از آنجا
اعمال نمودن کرده و در سینه و اغلبی از طوایف با خصوصیت کند دارند و هر قدر با بی زنگور از شجاعت و رشادت خویش گنجد
باید جستجو نمود چه در هنگام جنگ آنها را فراموش نمایند نشدند بران اگر چه طبع صمیمی اند ولی اسلحه جدید را تجربه کرده
و بدین فایده و نظری را می نمایند خلاصه از وضعیت آنجا بی خبر بوده و علاوه بر این زبده من حق ایشان تا حد مسکود و برای
خطرات جنگ مقاومت و شجاعتی نیستند زانکه شون مرت که امر از سردت دشمن است و وسط افریقا فرار نموده
از کار رود و غاصب نموده بی انحصارند کلامی در معرض نظر بود و آنوقت با بی زنگور در آنجا و فرقی نیستند با چار را از
دشمنان بخت داده و خلاص نموده و تصور از ذکر این بگیت نیست که اگر این زمان که گریزی نیست و در شصت و هشتاد
و فرار میمانند چون راه از هر طرف مسدود هستند چار کوشش مقاومت نموده دشمن را شکست میدهند پس در غیر بنیاد
بدین تصور بود از راهی که طوایف دشمن ممکن است چشم پوشیده و راه دیگر پیدا نمود بلکه با بی عواقب و موانع را چنانکه
مقصود است آورده ادوات جنگ و غیره را به این پاشا رسانیم همان اذن اسلحه ادوات جنگ بیاریان که کافی نیست
بلکه باید راه فرار را بر آنجا کند کرده و در صورت چار باید بی فریاده و در مقابل تیر و تفنگ کوشش برضت آن دارنده طوایف

(در باب)

در باب این پادشاه با رسیدن مختلف است چنانکه دکتر زکریا میگوید مردی غنی است و نزدیک است و چندین
 زبان از اند عربی و ترکی و آلبانی و یونانی و انگلیسی تکلم نماید علاوه بر این بسیاری از کلمات افریقای را نیز آموخته است
 زنگنه که این پادشاه وضع نظامی اردوی حاکمانی قائل بود و دوست ایدت می نهانی کمی اهاب بی جزئی او شد چنانکه
 میگوید مصر را همسایه اموش کرده و اردوب نیز خیال نیست خلاصه این پادشاه اهلانیت چهل مبعوث سال اردو سر بار نشین است
 این سینه چای از نود در هشتاد و بیست سیصد نفرند و کلیه آنها را می توان بر ۱۰۰۰ تن تخمین بود از خرابی که تا زده رسید
 معلوم شود که سربازان چهار تا حسین ثمالی در کار شورش و فتنه بر هلاکت این پادشاه گامت کرده و در نتیجه آنجا در جهت مصر
 چنین انود می نماید که منظور این پادشاه است که آنها را در عرض با بصورت عظامان بر منسج و شرفی آوردند علاوه بر این که
 زنگنه از عده سربازان و مصریان نامورین نظامی امانی و نظره که با این پادشاه شدند دست خصمیت از قرار گیرین و در کوشش
 زدیم باید عده آنها از غیر باشد صاحبان مصری سفید ۱۰۰۰ ایابان سیاه ۱۵ نامورین سفید ۳۰ سیاه ۱۰۰ و علاوه بر
 عظامان ۳۰۰ سفید ۲۰۰ زمان سیاه ۱۳۷ اطفال صاحبان ۴۵ اطفال سربازان ۲۰ محبت ۲۰ م و غیره که
 بواسطه غیبت این شخص مصریان می توانیم نسبت مفارقت یافته دره از طرفین ل برگرفته بصر اند و پیش از وقت نیز کفایت
 که در و داد و آنچه پیشتر دیده ایم پادشاه را خوانند که بعد از غرضتظار اراج و قسم که از او می آید تا رسیدن و کل فرقه
 متفقا بمنور می رود و آنچه او را در یوز در معیاره دشمنان می شناسیم در کلر امانیکاز قدر رسیدن نوشته اند که از روزنامه های مصری
 معلوم شد که این پادشاه پس از جنگ چهل بنیاید از او که نام او در مورد حکومت مصر یعنی شکلات ای پیشتر آمده بود اول فرقه
 اردو پیش سیران بران را طاعت کرده بودی و یکنه زنده تو قیاس را دیدم شخصی غیب و خوش شقی است مخلص است
 و خانه بسیار دارد و غیره امر بصرفتار و عیث و پس از ظهر سیران بران مرهزل در زوال گرفتار بود و در مصر در زوال
 و زوال استغنان با بر پادشاه کفایت شکلی که حکومت مصر با او رسیده که کم چشکلی می خیر سیوسب خانه ام
 بود و چون با بر پادشاه اگر این شکلی از سیوسب پیش و سیسکه با این پادشاه برسد قیاسا طوبت ده ضایع اند که در زوال
 آنها را رسیده که نوعی بر عیث با بر پادشاه مبر وقت بود و در قیاس در خدمت و شقی صرف بنار شده می خوار و من پسندی
 شخصی نیز پیش مهربان است وقت دایع زمان لیل با ترجمه انگلیسی آن بر آن

مورد فرقه ای که بران عربی را این پادشاه نوشته شد
 در هشتم جمادی الاولی ۱۲۳۱ اول فروردین ۱۸۵۵

و صاحبان است که در این مدت ملک استوائی را نگه داری کرده و دشمنان دفع نموده و پادشاه شریف حضرت تو را لقب پادشاه
 فرمودیم در جات ناشی را که برای صاحبان صاحبان خود هسته بودی این غایت که در هر ماه ۲۰۰۰ تو بهر عرصه ارضیه و بیاب
 سندی بواسطه جانشینان بر پادشاه رئیس انجمن زراعه و ده صیقلینا مجال توبرسیه است بل صا دانه با نیت که تو صاحب
 و سربازان از این مملکت خلاصی کنیم به واسطه اموریت عاثر برایت میسر است تا آنجا که در محراب معرفت که در تمام روی زمین مشهور است
 فراهم آورد تا تمام آلات اودات لازم این سمت آمده تو در این پادشاه از هر برای که بصواب تصور می باشد بصرف خواهد آورد چون این پادشاه
 میسر است تا تو بر ساینده ایضا این آن مطیع شدی تنبیت مرا بصاحبان یا راجع در بیان ادب آن بصورت اقامت در محراب
 ما تو را نخواستیم و در موسم توبه سربازان تفرقه شدیم که برساند هر کس از یاران این پادشاه است که شرف و سربت یافت
 چه از جانب مصر و دیگر امدادی آنها نخواهد خلاصه سینه ان را فرخنده و بر یاران خود در امان تا ما جنگلی را کالیف خویش
 واقف شو

امضی محمد قیاس

شاه نیکوکار پادشاه نبرد من آهه که گذرید که تو بر پادشاه این پادشاه نوشته خوانده و بعد هر نمود بر عیث زنگنه این پادشاه با
 تجلی بلده خوش نیت انگلیسی نیز برانند که می در آنجا اقامت که کرد ولی عمل خود را بیان نمی نماید خود این پادشاه را فتح و بیاب
 حکومت بر تانی ای ایل است که این پادشاه مراجعت نماید چه در شرایط حاکم استوائی دست سرخ استند چون این پادشاه
 در چنین محلی می دهد باشد اهاب خطرات شورش است میروم فرمان میدهد که با ما رحمت نماید ولی تو را میگوید که خود شاق می باشد
 و اگر بر خلاف میل آید آنچه می آید نظر بسچگونگی امدادی از طرف حکومت مصر بشود که کاخند و امر پادشاه میل و زراعی مصر نیز مطابق
 با حکومت بر تانی است ۳ فروردین عازم سوز شدم از سوز یک گار راه آهن سیران بران و لدی یازن و در زوال
 استغنان و زوال گرفتار و بهشت پادشاه و ابان پادشاه و شوق توت معلوم و گشته که نظر من بودند و ما بران
 نوده پیشتر که کار از ان خدای سکت نمود دکتر زکریا با این از سوادانیان این برانقت نمود در زنا ترقی میسر پارک
 جراح منبیه باقی شد در اسماعیلیه زنگنه پادشاه با رسید خلاصه در سوز سیران بران را با نیت سیوسب و با روتی
 فرود او را در خواستند

ششم فروردین با کاسین بت با شرا انجمن مجلس بندی کشی بخار صرف بنا شد پس از دو ساعت بکشی رفت و اگر تازه است
 بودند نشستم و از بند سوز سیران بران نمودیم حدی و در زنگنه ما در زنگنه سکرانده نظر بود و در چنانچه شب با کاسین بت

شانه کتوب نیل را باین پاشا هشتم حال کتوب با به نهانی از او گاندا و این در سبب نامه و صیغ خود ارواد نه شود

(جناب این پاشا حکمران بلاد استوائی)

آقای عزیز من
بالا ایشا ریشا میزیم که رفیقات سرکار را خواندم چون نامی منسج و محرک عاذه و ولد بود اعلیت
سلطان از تجار و خدیو صر سبب صلح دیده که ما تورنی ریاست من بشکل اوده نام ایشا را از ما به وادی حسین آورده و پاشا
و مسائل عدله و کبوم از کتوب با نیکو بکومت مصر که شنبه دید ایشا بخراب ایشا معلوم شد ما نیز نامت آنها را تهیه نموده برای
شما فرستادم آورد از دستخط اعلیت سلطان تجار در قیامه نو بر پاشا معلوم شاخه اید شد که از روی دوستی غلبی این امر را
اجری یافتند از طرف آنها انهم دیدیم همیشه قیامه شراصل نام کمال رضایت از شاه دارند نسبت تن سر با زانوی که در ا
معا بود جلد نموده برای شاه آورده ام این بر زبان اسباب تقویت قلب جرت با ان خا اینه شده و از زیرین مصر حرکت میکنم
اگر صد تن از امانی ز کبار جز کاروان ثواب بهین مقدار هم نصیب از استاینمای اعراب از قیامی مرکزی میماند قنقا
خدا عازم کتوب میم در مسجد هم در آن راه آید میدارم که تقویت عیالی و در رسیدن از آنها با آنها می شای در ایچه اهرت در حلی
گادالی که در کتوب تورنی همیشه ۹۰ کیلومتر بیشتر است اریم در مدت پنجاه روز خواهیم رسید اگر کشتیهای پادشاه
حالی باشند بخدمت من اطلاع دهید که در کدام محل شایقی خواهیم دید پس مسافرت از ایله زیاد است مخصوصا بر پیشانی است
آن شده دیگر آنکه از ایله مطمن تر نیستی آن محقق تر است رحمت مسافرت هم کمتر با بویان امثالش این باینیت در جنب
و جنوب شرقی در ایچه کتوب شخصی نویست با ای و آله ای و سایر طوایف جنگی که در طرف شرقی نایکو جانی اند مواج همیشه با
گیره که در آنجا هرگز نیکند از غربا و اهل عاغان شوند ولی از راه مرکزی هیچ صده خاند نیست زیرا که در این فضای کتوب
یکجا بخدمت قدردانی نیست که تواند سبب از این شوق علاوه بر آذوقه و اسلحه و ان کتوبات چند از حکومت مصر بشا و پاشا
داود بشود و هم لوازم شخصی و موبات رسمی و رحمت بر یک ای شاه و صاحبان آن آورده ام امید دارم که در صحت
و سلامتی شما را ملاقات کنیم و نسبت با اهل از کتوب ما سخن شوم و آذوقه و آلات حرب تسلیم نمایم بی جنسیا مکره حیات خود
و پادشاه در حالی او گاندا به عرض نظر خواهد نمود
دوست خفی شما از ای استاندا

داشتم چنان خاک می باید بگردد چو بیت فی همیشه مردن شخص بزرگی است او همان کس است که در سنه ۱۱۷۳ با کاروان با
تا دور و برود و کتوب سبب بود که چو قتل و کشتن بشوار شخصی شده و صاحب سلمه و غزوات جنگ کشته اعراب
از بر طرف در تحت رهش شمع شده امروز پادشاه بی تاجی است که خاک وی از ایشا رستمانده تا در ایچه تا کتوب
فرمانمای چندین نفر اخص است که بنسخی جنگ اجدال دشواری رستمن بلاد استوائی خود نموده اند اگر من با وی خصمت
در زم دوامت آلات جنگ از جنگ با آورده و با مصافت اوده و با آنها برای دفع ابله کرده و دیگر این پاشا
چیزی رسیده و مسافرت با جمل شود خلاصه کتوب چو بیت و از طرفی نو آنکا پادشاه او گاندا و عاغان بزرگند که
من نسبت بخود نموده منمندی نسبت بر کز آن میدانم ولی بجهت آنکه وی من کیستند عداوتی نداشته است با هم از اوست بجز
بالا ایشا از چو بیت در بیان ملاقات اول استخرج حال کرده و رستمنه دیم که هر تمیکه پیش آید خلاصت چه کاره
تاریخ کند و با ما بسبرای مصاحبت نماید من ای امیر را بزرگیده همان مان شنول صحبت شدم ز چهار راه کتوب است که از
وادی حسین کتوب رفتی که از طریق در تحت تصرف چو بیت است آن رسد و دیگر از اوده از فراتر سبب که در کتوب
۷۵ پیچ ۵۲۵ کیلومتر است آورده که اگر هر کیلومتری اختلاف فراتر کند فرود شود ۱۵۰۰۰۰ فراتر است
بیشتر در این راه است که حکومت مصر با اسی از اقیانوس قبل خورش با سخن عاذه و استوائی از قیمت عاچ دو باره چند بود
دیگت نام مخارج داده خواهد بود علاوه بر این باز مانگان تجار بی زمین اوده شود

برای عمل علاج از وادی حسین کتوب عاغانت ملگت چو بیت یا رنش لازم است بنده با غزوات از ایله استوار ساند
و بعد عاغانی این پاشا را بگو آوز پس منسج رسیدیم چو بیت .. من حال ای با جیر نماید هر یک ۱۰۰ فراتر است هم که
ایشا رستمانده بود اهرت از در ایچه پاشا رستمانده اند اگر برهن ۲ کیلومترم عمل نمایند در مسافرتی ۱۰۰۰ فراتر
علاج با میرسد پس از آنکه در حضور نوسول کتوب فری اراده خود را منسی نمود در طلب گیری نام پادشاه کتوب شروع نمود
مخفی در استوائی بر پا کرده و چند تن از او را با نایبیت در آنجا اقامت نمود از آنجا سید سیدی سید و سردار آنجا استائیک
ساختند ولی کاپوشن من که پس از رستمانده اعراب نواع نموده و سبب ورشد که آنجا را نخل نماید به نواسطه اهل از غایت خویش
آنکا تراش زد و حقیقتا عرض از آنکان ماندت یافت و از اعراب بود ولی از این گنسی که اعراب اند بخشش بیشترند
در سبب کتوب که بی چو بیت از اعراب کتوبی با و می دیم پس از چند کلام که برو کس که در بعد از او در کتوب

چون بقیه را لقب حکم استنادتغال و امپان برایش مقرر استیم که بر ماه فصول انگلیس از گنبار بدو رسد
 چون بقیه نیز منتهی شد که ناخت نماز اعراب اچو کیری نماید و میرق و قی را در گنبار پاکر دود پاک نیکه برای سیر نمودن غلام
 بدخا آیندنا ز غنوده و تکارا گرفته محبوس نماید و دستها نهار مفرق سازد و خلاصه این تجارت از میان گرفته تا بین خود
 از ایگنار باز دارد و برای همستان دولت از اجزای این خدمت بکفر خاصه منصب و پانی مامور شد که در تجارتها است نماید و هر زمانیکه
 چون بقیه کی از سر ایطاعه کوره را بجای آورد ما بیا نود و فی مظهرت

ز نامیکه من مشغول این امور بودم صاحب منصبان من از صبح تا شام کارهای لازمه پرداخته بزمند می نمودند سیه کانی میانی چنانچه
 مایه که ۲۳۱۵ هزار انگلیس بود ۲۰۰۰۰ تن رود کاشیک که تمام اینها فرستاده و در سینه کجا به تفرشان ما بیا نود و او شده
 فرار دارد و پوری آنها را نمانده حرکت میدادند چنانچه شب با کیری کشتی تمام رسیده و در روزی که در کنگراندخت در مدینه شب
 پیوسته با برایش تمام اجزا مسافرت با جابل آمده در بیت چیم توریه اول صبح کشتی داد و او ظاهر شد و ما بسوی دماغ
 با امیدواری حرکت نمودیم

تا میزانهای اموات تجاری جسم یافته همه ملکات باستانی رخ شده و هر کس خسار دومی فلی با که در سپیکس زانما دادند
 کوهایی میکنند قبل چشم من کتایت باید شکر زیاد از سبب و زان پند و آنچه شرفی ملکات بود چه سلامت ملکاتی من از سر شد
 و چنانچه بچندین صد گله رسیده وقت برگردان از گنبار به اروپا بازده فرستادیم و در جهت تیرمین قسمت چون اول
 اغلب وز باروزی بیت ملکات برین سیمو و باستی تا بر ابلخ دهم از نبات غنای زیاد لازم بود و بعضی سنا تخم کاسر
 بیامه ولی سیران پاندر و سیرام مذرسن تمام ملکات ما را با ما نماند و مرا از ادای این خرج کرات معاف داشتند پس ما
 این دو شخص بزرگ را نیز در حبس به اسامی هرگاه باید که در شادان و عهده بر این بر قدر ممکن در گوشش نموده و او را خود را بری

چنانچه نموده تا کشتی ما را نماند بنگلوریم

فصل سیم
مسافرت از رویا تا مکنیکو

از بیت چیم توریه تا سیم مارس ۱۷۷۱ از کتوبت بل که یکی از دوستان نوشته تمام بعضی مطالب معلوم شد
 غریب از کتوبت یک در روزنامه ادرا بخت امان نوشته می شود آنچه که با ما معلوم مردمان شده و ولی صلح ارم با شما

دو سار باران خود مشرک گفتگو کنیم

سلطان گنبار با بهرانی فوق العاده مراد پزیرانی نمود و بر عهده من شیری از ایگنار بواسطه کتوبت سیر و ایام کمترین و هرگز
 بود علاوه بر این اکثری ایامی میزدید که از تاشای آن چشم میوت خیره شده و یک شمشیر طلا گرفته بر منج غلام خود که بر عهده
 نام سلطان زهری نگاشته بود از این که بنده سلیمانان فرج اهد شد که میانه من و سلطان تهاق بیگلی است این شمشیر غلام صحرای
 این پاشا که بعضی بی سواد بوده معلوم میساید که ما جرم بازرگانان کنیم

اسبت در روزنامه خوانده بود که احوتن سوادانی را با خود میبرم و ایگنار برای است که بنان خانی در با ما متحد سازند و اگر
 فرمان بر پاشا یعنی امده پند من شخاصی اگر از آن نوشته اطلاع دارند بدین نشان رسیدیم

علاوه بر این و کار دیگر انجام دادیم که مامور بدان دم کی ایگنار سلطان ز گنبار مضای میسازد که کمترین خرج است و در حال
 نمودیم چون ایگناریان دست غریبی ز گنبار درای تصرفات غفیلانه پس عین است که دولت انگلیس نیز باید از گنبار سهمی داشته
 باشد آلمانیا منسیر گوینا از غنای تصدیه چنانکه در مابده جیدشان با وزارت انگلیس معلوم شود دولت فرانسه نیز سهمی
 از غریب فرقیار تصرف تمام اقل تصدیه که خاک پادشاه لویچد را که بیشتر از ۲۵ میلیون فرانک صرفت بود آن داشته
 ملک متعلق سازند حکمرانان اروپا ملاحظه زیادی از پروتکال غنایند که پیش از اینها در دست من کرده است دولت انگلیس تاکنون
 چیزی دست نیارده حال آنکه اگر بد وقت بگیریم هیچ دومی در چنان قدر دولت انگلیس تحت کشیده ملاحظه بویما را نگاه
 چه شخاص اند بنگلشن و بورتن و سیک و کران و باشت پاشا و کت رنش و کس و آتن و غیره و غیره در چنان
 بدقت تخص نموده و کشتیهای انگلیس بیت سال است که در ذریک سرجل حرکت نمایند همیشه و فرودش بسیار امانت نمایند
 خلاصه دولت انگلیس ۲۲ ماموریت در طرف شرق و غرب از قنار پاندر و دستیار از آن خواست مثل بر شهرهای عمده
 و غنای است بهت سال است که اینها را در با سلطان نموده اند ولی دمی هنوز نوشته را منضمی کرده است

و فیکه در گنبار رسیدم سلطان بنظم خیالی بریاید و گویا چنانی از عشر شرفی نمائند است بدین واسطه انگلیس میل دارد که
 زودتر ایگنار را انجام دهد تا بعد از سلطان در شهر با شرفش هم نرسد ولی شکر خدای که سلطان با ما متفق است با
 گفت که همیشه که شما شجاعت خود را من ایدید و آن بچگونه توفیقی خوانده و منضمی غنایم و کار را تمام کنیم ولی گرفتاری
 زیاد دارد باید عجله نمود تا وقت از دست نرود

کلی و کرازان و کاکان و کویوتیت را ملاقات کرد و با وی صحبت نماید چو توبت اکنون اری سه چهار ماه که از استازان
 بزنگبار در دست بیخیال است که در حال اسخا پادشاه بزرگت که بطرف می داند داشته آنگاه که برده خاصه چو توبت
 آنها را بر نشان میداد ولی آن شخص بی باز نبرد بیخیال تمام بود چون را کهنی بود که غضب بکنین او پس بر نمودم آنکه کی آرام شد
 بحال طیبی آمد پس بحال او گفت ای کهنی را فرود نیا که رفت بخشی تند پادشاه بزرگت نیز آن طرف شده و در آنوقت پادشاه
 بزرگت و چو توبت بیسجک حاضر بوده اند و کسان یکسب نیوانده بودند و بسم دی کهنی در این استامین خلات عمده برای
 روی او است از آن امور در آن پیشتر از تویم که بخاطر توئی می روی از ایشار استاده بود و دیگر زنده در آنجا بملکت
 بعد بگذرد و در آنجا ندمی نیز با فرقا زده پس درین رادر استامین که در او هم شارا زینسه با اعراب جنگ نموجال تصور
 کند که آیا پادشاه بزرگت را در آنجای قصری است بست آوردن شخاصه علی طیب خلی کمال او چنان گفت حرف من با شریانی
 بزرگت را مانور داشته است که حکومت استامین را با تو تفرغ ارم در سر راه مانده است تن صاحب راز پانی با میان
 خوانده او چو توبت در پنج گفت را و بعد حسب دست تو خورشید شمشیر از کرده فرار برستم تا کهنی تو اگر ایلی با بیان تو تری
 می تو فرخنده او و اگر ایلی ملاقات او پانیا را اندازی سیسجک استامین می تو تری را که بر ایشار استامین تو فرخنده او
 و برای حکومت بعضی شرایط تفرز است چو توبت از آنها استفسار نمود کهنی برین و فی را با بد بر پانود شخصی که در استامین
 منزل میدیم بایست قبول آن را پوت کار ای پادشاه و هم در این ایشار حسیه و فروش سیبا را با یکی مانست نانی ولی بر فرد
 بجای حاج وضع و کالوت چو گاو و کوفت حسیه ای نانی بخاری زنده می و کوفت اموال بی میان منوعی با شمشیر در نگار
 بر راه میان تو را خواهد داد خلاصه نگار با کسان و شورت تا تو فرود را با ما دایم بر که چو پس از سه و کوشی حرکت نیما
 چو توبت فرود استند و آن در استراط مستبول نود سه هزاره را در حضور قنول ترزال خوانده برده یعنی دویم بعد سه روزه
 دیگری چو توبت گذارم آن این بود که چندین حال برای اجیر نماید با استیبار لاند از آنکو بد بر اید اهرت برند و از آنجا حاج گل
 نمایند و اگر حاج برست نیاید مبلغ ۹۰۰۰۰ فرانک که بکلی ضایع و بلال میزد اگر چه این پادشاه و کوشه را که برده اند که در استامین
 که حاج زیاد می موجود است کشته برای شی شخصی نگار ای نامی نظر نمودا یکیک چو توبت شخصاً آمده گرفته است او را ۹۰
 تن از بارانش آوده و نوشته میدهم و علاوه بر این عده که در کم استامین خالی استامین خالی استامین خالی استامین خالی استامین خالی
 دارد ولی بسبب بانی استامین بگرد چو توبت با آنکه فرود است که از خاک بیخیالی زادی مستی تویم خود نمود

و اینکه بدون تفرار و او پیشنا غیر ممکن بود در آن چه را بر زمان در هر سمت متفرق بر کند و آنکه در آن که با کن کرده اند
 هنوز فراموش نموده اند خلاصه چو توبت با منت دیگر بیخیال منسه از نمودن باران زنگبار خوستم و دیگر کاروان بزرگت
 استامین رسید دیگر بیخیال را زهرنی خالان نخوانند تا او و چو توبت جرئت خصیت بکار را نخواهد کرد
 خلاصه صحبت در کشتی ناما درینو و آری آنال زیاد بود کشتی آورا از صحبت بود و مردمان در پشت کشتی بیشتر جمع شده بود چو توبت
 آنجا را بر قیمت پانین کشتی ترجیح میداند

چون و ساعت از حرکت کشتی گذشت یکده فرسخ یعنی با این از نگبار و سودان و می او بجهت یکبار بسیار کشته و مجروح
 اقی رسید که بیخیال بر کشتن بر نگبار نهادم بسبب این نزاع بعد از این که تمام سربازان خالان در عهده کشتی جای گرفته
 بودند و ایلی از نگبار که در بیخیال نیا بود بر کمان آنها صد برده و آنها را بر شتی با میزد اگر چه زنگباری و سودانی هم بمیب
 مسلم اند ولی در اینوقت این کشته را از دست اوده لاطنه سبب نگارده هر یک تنه پاره و چو توبت بیستی است کرده یکدیگر بر تخت
 فرود کوفتند قبل از آنکه کشتی فرود چند دقیقه بود که جنگ پادشاه بود چون ملاحظ نمودم تا شای خود بر آنکی بود چو خون
 از صورتها جاری شده و چو با هم ابرفت در چنین وقتی منسه ان در بیخیالی کمال داشت

بعضی از باران چو بیستهای بزرگ تو شمشیر بر داشته میدان شافند بر اسطرز در یک گفتن آنها را از یکدیگر جدا نمود و صلح داد
 سودانیا آنهم برین طایفه بود که از نزاع دست کشید و ای حاجی را با ایلی زنگبار تسلیم نمود پس از آنکه عرق خود را خشک کرد
 و نظرات خونی را که بصورتش نشسته بود پاک نمودم صاحب باغ و مظهر صفا ترن و قلنس و تجمی را تهیست گفتم در آن جنگ
 ده بازوی شکسته پانزده جراحت نیره در صورت و منظره و کوبیدگی بی نهایت و خراش ماق رود او بود
 دکتر پارک باران را را کوبیده و من اسطصد که که با کوشید بودم با ایله بقدر کفایت همراه داشتم
 باران خود را منت دست کرده هر دست تقریباً مرکب از ۹۰ توبت

به با شرف و شرفان اوم که در اکثر سینه ۲۰۰ بارال قناره برآلا حمل ده که در راه قوری با ترس با نجان خواهند بود
 اگر نامی امور بدخواه من حسابا یا بد قریب من موعده با نفع تو ایم رسید
 پس از مسافرت از عدن کنون مراقبات صاحب نصابان خود بودم و اکنون وضع آنها را منقسم نمیدام
 با تو مروی متوجه است باید او را با نموز چه قدری از آنرا از خارج شده است میل زیادی بیکت بعد از او اگر متوجه بودی

بزرگ راه بسینه نهای راه کلکو را انتخاب نمودیم ولی آنوقت یک مکتب ساختن گشتی که مشتمل بر دوازده نفری بود و عهده داری که با پولهای
دو نفری برای حمل و نقل با محاسبات حال می بستیم که نهای کشتیا ضایع و از کار افتاده بسبب دیکت ماسته بود و در هر یک از آنها
دست رس نیست نهاده اند مگر کت گویا بسند ز کوشش فریاد دولت انگلیس که یکدیگر میگویند که در هر یک از مملکتها که در آنجا
در کشید آیین پاشا غلبت شود و مستلزم خود را بین پاشا که بیاید با کار با با خبر رسد با جمل وضع بدی پس آه ده زو بسینه
باید که شش فرسودن برین سبب است که در اول نموده ایم باینجا که در پشت

من پیش از این این خطه را بسط نمیدیم هر کس تفصیل آنرا خواهد گفت یکدیگر در این باب شنیده و در جری ما هم در باب سازندگان
نایاب و زیاد و بطنی نمیدیم از آنجا که کشتی نشسته عازم اود بودیم

فصل چهارم

در باب سافرت از مادی تا دریاچه استانله از بیست و یکم تا سی و یکم آوریل ۱۸۸۷

از بیست و یکم تا بیست و دو مادی ۱۶۵ کیلومتر با سبیل مانده و متوقف شد و در پورای بارانی در آنجا ماند
عازم مانا که بندر بحر می باشد به جسر می پشت قسمت شمالی انگلو بودیم

در نزد یک نفر پارکو و در سن و سودانیان زنگباریان ارد شد پس از چند دقیقه هر آن گشتی که در حال باقی
بار با بود رسید پس خمید را از فرشته و در آنجا آذوقه ای بادی که شش بر پنج دار زن و بکلیح و یونجه و نمک و غیره بود
جای ایدیم صاحبان شول کار بوده و زنگباریان از بیست و یکم آمدن زود بود و در پیشگی خوشوقت بودند

فوج ما که در آنجا بود استمر و حسن و حسن پانک جیسی که از عددن با من آمده و اکثر کمانسیر که از کاپیتان آمده بود
اتقام که در انگلو برای جرم نمودن جان گاشته شده بود و بسوزنده زدوب که برای حمل و نقل از دریاچه استانله و جاکا کاکارا
و دیگر یک نفر کوزنی

از بیست و چهارم تا بیست و پنج مادی عازم لوگو کوشه در آنجا منتظر بودیم گاشته بخت ضعیف و بکلیح
که ۱۶۰ کیلومتر وزن داشت مردارید و ۱۵۷ کیس برنج که بوزن ۳۰۰ کیلوگرم با خود حمل از ۱۳۸ کیلوگرم بود
خود را چند بار فرود مستقر حال شدیم که قبل از رسیدن ز غریب کاروان آنجا رسیدند و از ما دیدیم چند تن قاصد به لوطه و بیل
فرستاده اند تا که درخواست نمودم تا مشتمل بر دو پور را راست نمایند

بیست و یکم تا بیست و چهارم ۲۲۰ تن حال حاضر نموده و هر یک را ۲۵۰ فرانک هزینه نمود تا دریاچه استانله در آنجا
ساخت است که هر دو قطعه ۲۳۲ تن حال نماید چنانچه و بارانش از دیدن آن تخمین اندازیدیم و پنجم تا بیست و چهارم
سودانی در ساعت پنج و پنج اردو را بیدار کرده و در ساعت شش خیمه را بر چید و تا نمودیم دست را مرتب کرده و در میان
کاپیتان نایبی که باز داشتیم و هر کس در پهلوی نایبی که با بیستی حل و پستهاده بود در ساعت شش و پنج من باطلایه تون
عازم راه شدیم کاروان نیز با ضابطه قبلی از حرکت نمود ۷۰۰ بار آذوقه و سایر لوازم را از قبیل شرجات اودا
بجورین منتقل آهستین و با و برنج در دو غن برای ما شین حمل میداد که هر چه وضع حرکت در همین خروج خیلی نظام و قاعده بود
ولی پس از یک ساعت به واسطه عبور از تپه های سنگلاخ و مسرتاب بار برای سنگین تا شرف آفتاب باران که در کشتی ما در آنجا
راحت بسر برده و از کار عاری شده بود بزودگی خسته شده و سلسله نظام شان از هم گسسته متفرق شده و از صاحبان
جوان ما شین کار می از پیش رفت

خلاصه بعد که در کشتی پیو لادین خود که حاضر بود هر دو پنججاه تن نشانده از چوژ و عبور نموده در ساحل مکرر دور زدیم
سودانیان زیاد و ششک و جنگلی تا شرف آفتاب زحمت با بر بدجونی و در شرف رؤسا شان منتهی شده بود با وجود اینکه
سالی از آمدن شتران را ضعیف بود مگر کت با این پایه خسته بودند

با داده بالا با لارنه و از راه ضعیف متعلق با نجرم تا مورتی منتهی می مرکز می که به یاد کاری که گویا گسستن بر باشد و عبور نمودیم
ناظر کل سیر گلارک و خانها ما را پذیرائی نمودند و باران که هنوز بجزئی داخل گشته اند احتیاج زیادی را داشتند
من نیز که در کت بودم از زنان حسود چون از زنگباریان ده و هفت نفر ضعیف فیض بخوردند که آنها را در بشارت گذارند
بیست و ششم تا بیست و هفتم رسیدیم در راه مسو و اردو را طاقات نمودیم شایم از اسلک نمود که او را هم در نیمه است
تو لایم نیز خواش بران پذیرفته و در مادی وانه نمودیم که در آنجا با بسینه نظام در حمل و نقل بار با کمک نایب مسو و
چند سال در مملکت گنگو خدمت نمودیم و در آنجا جدید داده است من سابقا او را میشناختم و برای می قتال نیک نام
بیست و نهم تا بیست و یکم در انگلو لایا اردو زدیم تا من آنجا را دیده بودم ضعیفی بود جسکران آنجا بواسطه آبایی
وزنی آن عده غروری بر سرمانند و خیال نفاذ که راه را رانده که راه کاروانهای مملکت بجای ستانله در آنجا
حکومت ساخته و او را بسیر نمود و قبیل اردو پس آن عده را آتش ده بر خسته ایی به طرف متفرق برانگند و شده است

اکنون غنهای عظیم در جانها نثار نموده اند و گریه تنهای بی و خنهای بی و خوار شده اند
حرکت کاروان برود قدری بهتر است چنانچه ای هر سفراتی قدری رحمت در برین از زنگبار بان قریب کسی کیلو گرم
آذوقه و مزومات باید بردارد و شکار فرود میناید که کیلو گرم است مقدار بی پنج برای موشه چهار روزه و یک کیلو برای بیست
کیلو گرم و دیگر صیاده و همکار برده شده اند سنگینش نمی میکند و مانع صیاد و صیاد از دست نیاید

صبح روزی ام باران شدنی بریده و آزار در برین فرستیم و بعد ساعت عازم رود کو تو شدیم حرکت باغی در شوار بود
خسته پایشان بر چرخ گشته رحمت حرکت میزد چنانکه در کاروان نصف شب باغی شد صاحبان چادرین آمدند
از صفت بکلیج چای در جانها خرابید

در نزدیکی گلنجا بر کتکش بر خوردیم که شوق نمیراه بود باید در اوقات بدیاز است تا در شب یک ساعت
فرانسوی رزیمه و قات میگویم که مقدار زیادی علاج با خود میآورد در ۳۱ مارس از رودخانه تکلان عبور نمودیم در لنگر آقا
قدری در اکل شرب بلبلی نمودیم بدین واسطه عازم غرب نیست

اول آوریل کاروان به انزلی رسید میسر بشمار و مادام ریشاد و سفارت مرکزی کمال مهربانی از ما پذیرایی نمود
در ظرف اینچند سال مورث کشتیان برین احوال آمده که در است چنانکه امروز بیشتر از بومیان آیین مسیحی را تعلیم میدهند
حجت نصیب از انکار کوشش نمایند بعضی جوانان که سابقا زاده میکار بودند من قبل از این آنها را دیده بودم ولی از بزرگی
راحت بوده بر امون و نعل میگرد

میسر و پ از اماکان از کن ساشا و کلا و اراکات ریل برای من کمونی گذاشته و در بکشتی انبار موش اده انچه
بیکو کینشهای استاده و پ و آتیرید و ان آدان بیچکلام خافیت کشتی استماندگی از کار فاده ساریکشتیا میزند
میسر و پ بیکو بهتر است که شایک باه زورق از ان ما با خود برید یک نیز بکلی غیر ممکن چون برای آذوقه ۸۰۰ تن
باید برنج حمل نمایند چه در این نواحی قحطی است و با نهد بهین سبب برای ما سبکین بود حمل نفیض و شوار است تنها
کارگر برای تخفیف باران حج و در کم این بود که آنها را از حمل کشتی پوله این آمده بودند آن کشتی را میسور قس و دو کور در رود
که تا مان با کار بود

سیم آوریل نزدیک دو خانه لونی از رود رسید فردای آن روز در جای شهر مزرع کیلو اردو در وقت حرکت

یک تن سودانی را دیدم که در کار خنده کردن مکتور نگاری بود زیرا که در راه زنگبار می چاره کرده و نمان بود و صند و کله
در پشت داشت بودانی تازه بود این حال سوزان اگر چنانچه دست لی کنون با بیصر نمود
پس از ساعت حرکت به کوی رسیدیم و در آنجا بی بی با رفت پائین آمد و از اینابت کاروان عا جسته شده در رودخانه کبر من
۹۰ متر بود و زورق صیادی پیدا نمودیم و هر دو هفته تن در آن نشسته عبور نمودیم

در این وقت من غنیمت شمرده چند کتوب نوشتم از آنجمله یکی غیر با نفرمای استماند بول نوشته و کاغذ پادشاه بزرگ است را که
در رسیدن این پاشا خیالات نیک داشته برای شیخ داوم کتوب یک برگه یاتی می نوشته اعانتی را که از دست
مانند شده بود و نمودم بخارش آورده خواش نمودم که کشتی را برای امرت نماید تا هر چه کتوب و در زمان نواحی قحط و
خوردن خاصی بسیم کاغذ بگیریم سنون بسوی لکن نوشته شد عازم کشتی با تریه را با عاریت به چه آن
اراضی را که کنون مقررند من اینها داده ام کتوب چهارم را بریس سهاستین او که کون نوشته است نمودم که در ۲۰ تن حمل
برای اجیره نماید تا مردمان قدری بسکت بار شوند در ششم آوریل که بومی رسیدیم از شدت آیرگی روان خوشتر

که بی روی بازید و سنها و تخیر شد تا آن زمان من دو ساعت راحت نشسته کار با صاحبان در باران کرده و آوردن
ماندگان تا فله را بداند تا متوضر است به نخیلم که آنها را به بنواری سحر افیقا عادت بهم ولی در اینر حله معلوم شد که
سیاست انگار پیش نمرد چنانکه بعضی از نگاریان پادشاهی صاحبان در باران نموده و کتوب باند و با کان بود
مجاور ریخته شروع بنا راج و عارت نمود در آن اشائی از زنجباریان دست یکی از دانیان مسئول شد با معلوم شد

که عقوبت نسبت به برانغوه حاضر نمی است چنانچه حدیستون یک سالی را در کشتن باغی در بره و رای عاصی اند
باران میسور تصور نمود و از مراقبت حراست سپاه عاجز میباشند ولی در ششم آوریل در منزل و کتوب از این اشتباه
آمد در باره ساعتی صبح بازماندگان همان فله باره در رسید نزدیک صاحبان در کال احتیاجی صرف تمام
نشدند در این وقت کارشان با تمام رسید و رحمت روزی شده با سودکی میسور اند بخواندن و خشن اکل شرب تقوی
پردانند تنها کار یکد از لذت که برای منند خور آاده سازند

ولی با در نون سسکلانی که در زیر سقف فرقی ناپید بود و از نباش آفتاب بشیر بار خسته خا اول زوده در شکار
در عرف غوطه در شده و سسی نفس ده برودی از یکدیگر متفرق و پراکنده شده در آنحضرت ایک نظر آب مانده غفا نایاب بود

عقلش تاب توان را از آزار بوده در آن همه حکایت باید درخت است بنام بدن بسیار بار در آنجا برنشیند و در نزد
عصر بکلیت حل بار بنیضی تن بر نماند همان بنده ای بی غمی شده و بعضی در نفس کان سردی شناخته صاحبان
بیزدی که خوب گشته و از کارها نگر عزم فرود روزهای بد نشیند علاوه بر روشنی شان شده اگر کسی در آنجا
تا شای را بنویسد همیشه مرا بر هم تصور بکند و بی در آنوقت چند شلاق یا زنگان نافذ در دم این به افتاده اول کار در آن
ساعت احتیاج نیست نموده همان یک از خیال انداختن را با بیرون شدن چنانچه غلب بعضی جدا عقب میماند تا دیگر از آنجا
باز دارند امروز بدین نوع تمام شده اند و مگر در سب ای کسی نیست

بشتم آوری دل در استاین لور که کوسید فراخی و مسو و سوراخ خوش کشید و این شخص بزرگ بزرگی برای
بشنده تن مردان ایسب نمیشی و میوه موز زرت و خرما آورده و آذوقه چهار روزه آنها را بنشیند هم آورده
در آنجا سوایان نامی جمع شده و سوراخ دند که خدای کفایت میداد به بسته شده شود در آن روز به جرات خوبانگی
بدانها تقسیم شده دست توده و صرف نموده در تهیه میکرد که اگر خدای آنا را همان ساعت یا نخست خود بندد وقت او بود که
در وقت پرتو در زبر یک از آنجا بنشیند از آنجا که گرم برنج بسکلی خورده بود با بخل من مصلحت خود در ای بی هم چند روز
کوتاه و وضع دهم پس نشسته اند و مواضع اصل آنها رفتار نماید

خیلی خوبست که صاحبان این بنام را از کشتگی این شخص باز میزند من مخصوصا میانه نشیند و این سخن و این سخن
و باغی را اصلاح میدهم اگر برای هر چیز جزئی بخوابم فریاد فرخنی و شواریت از اینهاست شجیه ششم خود نیکین میدهم بستان
بعضی از طرفی من خوشتر نمیشد و برخی از جهت آنکه بد نشیند این پرسیم را نمی بشنند و بی شخص ناشی میداند که حق با کس
علاوه بر این برای بسکین نواح زنگباریان سودنیا نیز در ششم که با تو با ما بنیج و بگردن حرکت کند

بنام تعجب که در کابل به زنگباریان بنشیند است که با ای در زمان از محل بار با پیش روی و علف چینی آنها بود بر بانوبن
چاره آورده آن آب و بنرم بنشیند آفات موبن عانت آنها اگر از پشیمان سودنیا آن قابل آنها بود رسیدن اینها
مکن نبود زیرا که سران از زینا و آذوقه و لوازم شخصی در دسترسند محل داد پس از یکسال مسافرت نشینا فرار نمودند چنان
حال چیزی که لازم است اینست که این آنها را حتی لا مکان اصلاح و بسیم با تو چون که بر ساعت حرکت نمود زنگباریان با
دشمنک بنشیند بنده و نقل نفرین بنمودند و هم آوری که در عید فص بود اما زنگباریان بر ششم که با ما علی در زنگباریان

مانند بزرگ دخت از هر طرف فرو می برنشیند بسیاری از آنها و اول با پرسین گفتند امروز سودنیا را پیشتر قرار دادیم
ایشان بنسیر پس از ساعتی خشم آمد شمع بنشیند و در آنجا از سر باران است که در ای بیگانه می نشیند
نمای سر باران جز در آنجا بنشیند بلکه با تو از شدت غضب بر سینه چنانچه خوشی بر میآید و می گفتند آنس که من
نرفسن در کشتی بود من و آتش نیست خلاصه حوالی غروب ثواب کوبی از نفس رسیده آن که در داشت است در کشتی
با علم مسه را نه با شمشیرت بر جا خوب و خورد این من کینک

با مد و کاروان اگر در حال نزع بود مسرت پلا میسپاه خود را می کشید سودنیا بن چندین کلوتر از یکدیگر فاصل داشتند سر باران
نمای مریض بنور بود و بد برای شان کوزه های بر باران کرده و آبگوشی مقداری که بر یک یک پاره برسد تیره نامیم پس
از آنکه شان و حسیران برسدند

نزل نشسته ای بسین نزع است از آنجا به توت رسیدیم در هر قدمی باران که می نشیند بعضی بنشیند کرده و برخی مریضند چندی
بهلاکت رسیده و فریاد برآوردند نیز بنسیمی که می شد

در نسل در روز و انگیس بارش فاقات بودیم و چون از سر باران گذرمانان با عجز کردیم نفس را بدین مسیبت چه به خاطر نمود
تا شنبه صورت های را فرود شخیری نموده و در آن روز فری در خسار صاحبان نقش گرفته و جلایندی به صورتشان آمده است
و برخی بدین خیال که منظر خوش کنی آنها در مقابل ثواب می باشد

روز شازده رسم شمول عمل نقل شده و آنست ساحل انگیس بنیم در نیم شب تمام آن این است با شرم و کله در آن ساحل
و آن اوقات که شمول گاری بودیم میانه سپهر سود که برادران چون است در نفس کلان کشتی بود و این
او آنس بعضی کلمات و اول شده که از زنگباریان سلیم با چوپیت چلت نمود و تحمل حرف برانند روزی ده نمود و با نجات است با آنجا
نیز مابین این و کنگکو شد تا آخره چوپیت خشم سلیم را فرود نشاند

در نزل بنده خدیجه ای از زنگباریان استهلاقم رسیده در آنجا بگریخت کلران بن مده در شدت کشتی استهلاقم است از این
آن وان پس از شش هفته مانده خواهد شد و سیه بنگلین از دادن کشتی با تریه استماع دارد

با وجود ششانه در هر قدمی کلران بن بود که کثایت و کله گوش کم زاری آنها امروز کمتر از روزهای گذشته بود یکی از زنگباریان گفت
که مان مرا یک تن از زنگباریان گرفته و دیگر چو بان تا نتراند که گور داشت که با شش مانده اند یک کتباری را غری را از کتباری

ز نزدیک برگ برد میان رود نیکه غذایش تا آنروز برنج بود شکم چرخ رده خود بر نشان میداد و دستهای آنرا
 داشت تسلیم نمیکایت میکرد که صاحبان اسل او قافری نمایند از دیگران هم جا تو دین و یک سنگ تر نشسته
 روزی مسجدیم که ارودی در حال رود کالما پرا شده بود یک ماصدی کوفی از باغی من در دولت
 گاشته بود که در باب کردی که اگر اینسان پیدا کردگار با آن بیسوی چه صد میزند با لیل کشتی را با سافت
 خواهد داد خلاصه من از اینجای پسندیدم خیلی خوشوقت شدم

تترال روزی در مسجدیم این صفتی داشت مانند روزهای سابقان در شش میسارید و گویا که در نزدیکی آن رود
 بودیم جای می شده بود

ز در نیم فصلی که رسیدیم پنجاریان خیلی ضعیف ناتوان شدند چند روز باید غدا را از کمر نموده لی شان از صفت
 ای چیده و بخورند ۴۵۰ گرم برای یک شخص کار گرفت اگر از نصف میخورد نصفش را نیز بخورد پس از چند روز
 مادی تا کون ۱۲۴۵ گرم بوی که تقریباً معادل ۱۳ پوپ در صفت شسته و برای حل و قیل آن حال نایدی لازم
 بر مساوی بر چهار فرغ و ما زنگی برانی را که برای سیرات بر فرستند زبانت یکدما با تاخت تا بروج پروازند
 نمودیم که خیلی دور روند خلاصه آنها با زنگی ریشته می نایک بر داخل زودی قریب صد تن از مردمان از حال
 و غیره و بجز گشته از کالما بازماند

روز بیست و یکم که به لوله و لیل رسیدیم معلوم شد که برای حل و قیل صفتی لنگو خاشکی سه ساند کشتی پولادین او
 و کشتی پت و یک زورق کوچک کشتی دیگر جای حضرت

خلاصه من روزنامه خود مطالب لیل را گاشتم

در بیست و دوم آوریل که در لوله و لیل رسیدیم ۵۰ کیلو متر به مسافت داریم ۸۰ کیلو متر به آمویا وارد
 ماند است در آنجا صدم نیست که از کشتی ناید چند بهرت حرکت کنم
 با سرباشلی و تپلی ملاقات نمودم رفته از تقریر نشان کشتی پت مرتی یادی لازم دارد و من خیلی صبر نمودم که هر قدر
 زود تر بکار انجام دهند و بعد از گفتگوی یادشتر بر این که از روزی تمام نمایند
 بعد از ظهر با صاحبان و بارگو و قسن این کلمات را که نمودم بر آنها گفتیم که اگر این کشتی با ما رسانند خیلی خوش است

تازد تر از این بلده تطل و غلامان و خلاص شیم چه زود در اینجا بقدری نایاب است که در این وقایع دولت و جزیره
 را به ۱۴ نفر تقسیم نمایند

بنابر این صاحبان نشان بکار و حسید سبب با بی سپردانند تا برای هر دو جنی برنج خراپ چاره دیگری ارم میوه
 دولت به ۱۴ نفر و جزیره ده پس من با ۷۵ نفر جزیره هم کرد

خلاصه بدینان کفتم که بزرگ میوه نیکن و کز تر حس رفته چگونگی را گفته خصوصاً با سلکین گفتگو نمایند چه کشته حس این
 ابتدا بصورت قبول نموده ایم و رفت که جانب را نگاه ندارد

پس از یک عت نیم رحمت نمودند در صورتیکه صور شبان آنچه معلوم بود که کاری از پیش نماند بجا آید بجا آید و بجا آید
 میسر میگردد که با من در گلو بود بود اکنون حسگران این بلده خلاصه شبانه با یکدیگر نام خودیم با تو و قسن
 طایر ملاقات خود را با گفتند و با بیخ خیری را زودی نمی نمودیم علاوه بر این و نیز مانند از کار با سخر است با ما هم کشتی
 میوزن گفت که در بوضع لازم است که بگرفتن کشتی تا قریب برداریم

در پنج کفتم خیری جی سالی نباید که بهتر است که بگذارم میوه سلکین در اینست تا می نماید چه بروی پوشیده نیست که
 تا چنانکه از من آنا سراسر ای کرده ام پس از اینکه کشتی خود را با کرایه دهد و در مقابل و جشن ما خود دار نماید مضایقه یکدیگر
 خربی از شخصی دیده باشد باید به شخص خبی نماید و من بطور قطع با آنها گفتگو کرده و شرایط یک قرار نمودم اما اگر
 پذیرفتند ببرد بگویم کرد

بیت و نیم آوریل صبح کارزادی و ششم بیسای کار آمد دوستی در با ما متحد نمود خلاصه ده ماهی من از کار خارج
 گویا که در داشت که روی ظلم و تعدی یادی ارد آدمی گفت شخص نغید مرت وضع خود تغییر داده اند من سبب و با
 رؤسا از آن سبب این تا خارج شدیم تجار باجالی و بازگردد بهم از بیسای کولات در و زرشان نیادت

خلاصه بعد از تجاری با دوستان تغییر میباید که سابقاً درین عمارت اصلی کرده ام با زورق و قسن با کفتم و با آنها معاشرت
 که اینجی سالی بر میوه سلکین با دوری ده و بعد از آن کوبید کشتی با زورق و قسن زور با کرایه دهد با زورق کان میوه که
 نیست که میوه سلکین از یک رضایت که من هم او کفتم کال میل دارم که گفتگوی شما و قسن کشتی را که می نماید و من
 از رضای بین را میجو هم

خلاصه بر توبه ما مورثه غیر ششانه و رخن با بی بسراپی و اندکی بعد من برده اند که کاری از پیش برده اند و سیولیکین
خویش را از ارباب نموده است چون سیولیکرت از انوار تهر که بر تهر من ششانه و مذکور است که کار خارج از قوه بود
و شخص بزرگ که در بار کتب خود نمونگی نام برده ام برای اصلاح آنکس مستم شده و بعد گرفت که سیولیکین با سرش نماید که درین
موقع نکلی که رشته کار از دست ما بیرون است ی چگونه راضی بخت گیری است با جود بعد از رفت آمد زیاد و کشتوی بسیار در
ما و سیولیکین راضی که کشتی را برای ۲۵۰۰ فرانک بکاراید به

بیت چهارم آوریل سان مانی تو را دیده ۷۳۲ تن با ۲۹۶ قریبا خبر بود ۵۷ تن غایب و دوازده کشتی تهر خاک انداز
و چندان و بیشتر خلی تلف شده بود چنانکه در صحنه جاه عدد آنرا نامشود بود

بعضی از کشتی عقب مانده با تفریح اینده شد ولی در صورتیکه مردمان فاصله ۵۰۰ کیلومتر تقریباً نزدیک به نشان به نشان
از کشتی ترنج آرنه پس که از راه سوال تهر می برسد و کم که چون به کاپیتانهای فله کال نمی توانی این کشتی که است
با نام رسیده چنان خاص از میان برای اجتناب و یکت که بر بیرون آمده و بی کشتی خبر به نام از عقب در سینه آنها
و از کار کریان به فایده کال است و قوم خویش خانه و منزل آرنه چنانکه صابیل تبار که مرکز آرنه کرده و در
اندک نمیشاید چه در نزد آتسار شکست میزند ایلا خات خلی صحیح است چه در کاروان تقریباً چندین تن حال موجود بوده که
قطب این خلی که در سوام چاراپه خود را پیش گرفته و در موقع مناسبی فرار نمایند از دست ما که در تخمین دم در کاروان ۱۵۰
تن را در مابقی تابع یا غلام آ

میسوز آرنه اسب بائی نگار کرده و با دوزخ مردمان میافزاید برای صاحبان همانان عرب سی رأس زنی
که در دم رؤسای ده هم ۵۰۰ طرف طعام برای من آورده اند و این کشتی غلی مطبوع است کاپیتان قلن و نیز منگمان می
تیره تر من سوخت او را میسبند کشتی آشنایه با دست می آتو و دکتر پارک خود اعازم خم و پسته و در لای او که آرنه
بیانید و آرنه با سوام میرو باید حق الامکان کاری کرده که در نزد آرنه دریا چسبیدن و تم مردمان از کشتی از دست
بیت پنجم آوریل کشتی هشتمه حاتم شده ۱۳۵ قریب مردمان صاحبان کشتی با خود رسیده

در کشتی باقی بقیه خود میسو سو سو برن میان کپلانی سند فر که برای خرید علی کپلانی ملاقات نمودم در کشتی تقریباً
با نام بود سو سو سو سو کشتی را بهمان حالت میخواست من به چه تا آشنه نمود که میسر و کیش با اسباب آلات

میرسد کشتی را از من بخانه من بیشتر کال تعیل مسئول نموده و جوی زمره ان خویش با زده شتم که او را دست نموده و آب انداز
مکاتین مایه و اگر کشتی با تریه برای مسافت گنجاک نموده و آماده کرده است

یک زنجاری یک سووانی هر دو در فانت پیانده

بیت ششم آوریل سیزده زنجاری یک دالی که در راه بود و آن مشیه زنده زنی و تقریباً نام اسپانیا می در آن فرود آمد

بیت هفتم آوریل اردو را کچ داده از زنجاری یک کشتی که کشتی تقریباً کپس منسخر اتمام شد

باب یازدهم میسو آتوان و کوزت از کپلانی مانده و سو سو برن از کپلانی سند زهمانی تو برانی خوبی از ان بود

بیت هشتم آوریل در کشتی از سو سو آرنه روز یکم کشتی آشنایه و تقریباً کشتی ان او ان را با خود
خواهند رسید

حیام آوریل کشتی تقریباً راد آب انداخته و ۳۰۰ تن از مردمان با کوشش نموده و او را برود رسانیدند و از آنجا با تفریح با کبری
او را برود پس کشتی آشنایه به سینه بریک از صاحبان سو سو برای حل این کشتی که کپتک اوم

بارتو	و	۱	سو سو	استر	و	۲	زنجاری
من	و	۳	زنجاری	رفسن	و	۴	زنجاری
ژانز	و	۵	زنجاری	ژرزو پ	و	۶	زنجاری
میر پارک	و	۷	سالی	زنجاری			بده او امزدیل را بداند اوم

میسو بی ما مورثه که میسو نامیرا که باید حمل و نقل او با زین برک بز را مراقبت نموده و بکارهای کپلانی کپتک
بریک از صاحبان از رفتار دست خویش و حالت اهل و اسباب بفرستند و کرا که صاحبان به بی
سر بار را زنده و آنچه که در او است در کتا بچه خوبت نمایند تا بر میها و اجاره اند آنها را بفرستند

برای جنایات خفیه نمیستورند که تهنیه نمایند ولی باید حق الامکان کاری نمایند که در آن زنده و خود کوشی و کوشی
من غالباً غفوه حاضر میباشم قانون کپلانی باشد که در جنایتی را در بر جنبه صاحبان با بیجا حذر

که رحمت مردمان زیاد است و هر از باده گرم و بار با سنگین و حرکت بقب و اغذیه غالباً بر یک سوچ و کم بود پس درین
صورت مردمان آزرده و خشکی بود بیست و هفتی صحیح است که صبر و حوصله و توفیق عافیت باشد ولی کینه بیست را بنا

کشی از دست و مخصوصاً در صورتیکه جناب نانی قانون علی با
جنایات عمده که در سافرت اثری داشته باشد حکم نان با این است

در ساحل بریک از صفا جنابان امور کارهای و زائر خورشید مرا فتنه خیزد چنانکه کشتی بوده و کله کله را که بزودی
بگذارد کشتی میماند باید ممانعت نمایند در رسیدگی نماید که آب علت حیوانات هر روز داده شود

برای تفصیلات ثانوی بیاز نور جرج بناید

فصل پنجم

در باب سافرت از دریایچه استانله تا مایموبیا از اول تا پانزدهم و کن سنه ۱۸۸۷
در کتبیکه سابقاً نوشته ام مفصلاً در خصوص اصل کله کله گفته ام این است ۷۷۰ کیلو متر که تا مایموبیا می رسد کشتی
روزهای تازه تمام شده و در اول صبح بکله میاید چنانکه در جزایر مجاری آب که مانند رود درین متعلق بود از نظر مایکدشت گاهی چپ
و گاهی راست است گاهی زمین بجز زمینها تا مایموبیا می رسد درین صندلی در خورشید دوازده دروغ ز ساحل فاصله دهم در
حرکتی چهار رول بود و پنجم سینه تازه دیدید من باید به نانی از آن بنا تا مایموبیا می رسد یعنی از آنجا در نظر مایموبیا می رسد و درین
بنی حیوانات هم آبی آبی بر آبی نماندند آنها را معلوم نمود این در نانی قشنگ شکل که یکی سبز بود و دیگر که در فشانها
بی حرکت بود و چو چو کشتی بود و هم چنان در آن نشسته نماند آب در فشان را که در آنها در فشانها در فشانها در فشانها
مختلفه طبیعت بود هم فشان رعد و برق نیست که صلح صلح طبیعت می برهم بخورد

ضلع باران و ماه طول میکشد از پانزدهم تا پانزدهم است و ماهی با مایموبیا در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها
طوفانهای بسیار از نظر کشتی کشته می در غلظت فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها
کنم و فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها
و نیز با دست است پس از آنکه کشتی در ساحل آب که در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها
دست چو حرکت میدادیم و تا ۱۰ کیلو متر همین بود و تا آنکه در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها
و عطر بافت نمونند بوم از جیبش یک تکه خیر از سینه های سابق کترو بود نصف او را می کردیم خط بعضی از مردمان ازین
بوم کلایت میگویند اسب بانی بزجای سینه در راه دیده بودیم بومیان می توانستند بوم کلایت بوم کلایت بوم کلایت

میوه نوز و بار بنگ داده و بعد از چند روز که سیر نزدیک برسد جوش از او می خورد از آنجای که کال اعتدال است
بوده باشد بفرمایند چنانکه کشتی در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها
بعضی که در این سفر کشتی نماندیم

روز اول که کشتی با تریه و دوزرتی را که با خود حرکت میداد عازم راه شد تریه و دوزرتی را که با خود حرکت میداد
و ۴۵ تن از مردمان را با خود ببر و پس کشتی استانله که تقریباً با خود میرود حرکت کرده ۳۳ تن از مردمان را با
راستخ و با زبایدی حمل او پس از ساعت کشتی به ۱۳۵ نفر مسافر با خود برد و اولی کشتی که از فشانها در فشانها در فشانها
در کار نام بود کشتی با حرکت آمد که کشتی در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها
انداختند ولی چون آب شیب تمام حرکت نمیکرد کشتی را در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها
بایشی فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها
شب کشتی از ترس نمود

باید از جیبی از شوق بود که کشتی کشتی کشتی کشتی کشتی کشتی کشتی کشتی کشتی کشتی کشتی کشتی کشتی کشتی کشتی
نور سیم ماه در حرکت کشتی به از بعد طورت زنده کشتی استانله کشتی کشتی کشتی کشتی کشتی کشتی کشتی کشتی کشتی
در موضع مملو میگردد کشتی با تریه و دوزرتی را که با خود حرکت میداد

کشتی چه وضع خوبی از فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها
این کشتی حرکت از کله های جناب است که در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها
فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها
میکنند و نیز از جیبی است که فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها
بر بند آورده پس و از فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها
کشتی چه و با تریه و دوزرتی را که با خود حرکت میداد و تا آنکه در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها
سکوت شب تریه و دوزرتی را که با خود حرکت میداد و تا آنکه در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها
درخت از تریه و دوزرتی را که با خود حرکت میداد و تا آنکه در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها در فشانها

پیشانی کفایت کرده آنجا آن وحشی که سینه عرض داشت از خوشحالی منبسط و برآورده و عینان خوشتر از هر جا اول
 دیده آردتی شروع بگوشیدن نمود و برادرش نیز ترس از شخص خارج گریه را زود برگردید و پهلوی ششی آمده سیاه مار را بطور
 و شبانه در آن خوش گنبد ساکنین نیز زد یک ماده از خوشحالی منبسط و شبانه با باروتی گفتم که در آن مار باوقرن در نزدیکی
 خود خوشحالی می ایستاد که ما با هم سرای بی دروغی را از فرقی استماع نموده و مصاحبت با ما را اختیار نمود ولی یک
 یا دو روز بعد غیبی در چهارمین ماه بگنجت و کوه و بلندی شکست یک ساعت نقره منقری و آری بل که بنده می برداشته
 در روزی نشسته زرد و سر از سر زنده نگران درخت ما و دیگران را میزد و ما شتر نشینیم

پانزدهم آن در کناری با جوار و در مانت احمد در ساحل چپ اردبیل که ۴۵ کیلومتر در بالای مصیبت این رودخانه
 و کوه و تارخ است رسیدیم

فصل ششم

در باب مسافرت بیامبولیا از پانزدهم تا بیست و نهم و آن سنه ۱۸۸۷

۲۱۰۰۰ کیلومتر از دریا راهی کرده ایم و در مقابل اوقات چندی است که در آنجا مردمان با رنگی در کار از قبیل و تلو و پلو
 بیایند جای بیست و مردمان ۱۲۵ تن اند و بارها مان ۶۰۰ عدل است با کال میل ای ای که در آنجا در آنجا منزل بندگی
 خوابیم و او که زرد و در آنجا نوضع را خواهم گرفت

در آنجا تا نیکه ۱۸۸۷ واقع شد و آنجا کوشش نمودم که با بومیان ششی کنم
 امروز خبر عمده می دینم و در این بعد از این بطرف بنا در نیل و ابرت نیز آنرا گریسته و در آنجا مردمان از آمدن با قلع و عریض
 ولی با این با و آنجا یک ناحیه وسیعی و قسمت که در نقشه های خیرانی مفید رنگ است چون این جنگل سیاه را که یک یک بود
 از آنجا غلبت از غلبه می کشیده شده است این دیوار جدا متصل است که در خوشنیکه آب در آنجا در بزرگ میریزد در آنجا
 بر یک از آنجا می کند ولی من در شکر حاکم خانی قسم که شخص و سر باران بر اجرت داده و تقویت کرده بکار بریم
 در آنجا تا همین تمهیدی را می بینم که بی فریاد زده و خوشحالی نموده و با یک یا الله یا الله داده پیش می آید و از این اصوات
 سا بر افراخ و آن وحشبان خوشتر از خوشتر می آید و در میان با و آنجا یک فضای بی نهایتی است که راه داده اند
 کاپیتان بر دستمه عزادات و نا کولات فریبم نموده و اینها فرغان داده شود که هر یک از کشتی خود را که

نماید زیرا که حالا باید در تیز حرکت با سرعت میازا بود که از همه عمده تر و مهم تر است
 شازده بیستم آن در شش ماهی صبح کشتی بی بی صد از کله گاه حرکت نمود و نزدیک کشتی استناد رسید و آنوقت صید را همه
 به صاحبان کفتم که گفت شازده من باشند بعد بستی از زرد و زرد عمو بودیم که بپار املین تا نزد کوه کازا میزدند و بواسطه کشت
 ایستادیم که ما آنجا از بالای رود که پانزده متر از ما ارتفاع داشتند با کال نجیب خیر مارا که باشند متر جم بدون رقیب با آنها
 کله کوه خود زیرا که تمام اردو بومی یک با آن وقت نرفته

بعد از آنکه با یک ساعت تعارفات و کلمات وستی آنرا بین زد و اول شد متوجه آنجا جرت نموده نزدیک رودخانه آمدند و بیست و یک
 اندکی حرکت از آنجا دیدیم یک ساعت دیگر از جانب بنا رفت و دست می از طرف آنها استماع و نقرت گفت
 خلاصه کنی از آنها جا قوی را با تعدادی از آلات اودات بومین با ما و نموده بواسطه کار از آنها نصیب طلبیدیم که چندی
 در صید آنها منزل نایم و در از آنجا جاید آمین برج میدیم بی و در جواب یک ساعت را برهنه نمود

آنوقت ساعت بود و کوهی من جنگیده و قاصبان و بگفتی استناد شازده که در مطابق خیال من قازانید و در شش ماه و نیم که
 میان ما محمود بود و پانزده صغیری و کار از آن کوشا کوشید و بارهای جنگل نیز آنجا صید از مکتس نمودند و کوشی ما بر بند
 رنگاربان سودایان مانند بر زمین با کال چستی چالا که ایستادند هنوز سبزه اندازیدند که یک تن از بومیان باقی مانده
 بود یا بویا محسوس از اوقات است که یک کوه چاز خانهای محرومی که در کنار رودخانه و قسمت نیکه اوده اند و در آنجا نظر وسیعی از
 فرار و نشیب اردو بومی دارند

خلاصه دستهای در هر یک از محلات مختلفه و در سر برهای فراوانی استناد مردمان محبت میزیم فرستند تا از نیکگی
 به بندند و هم آتش رود را تهیه نمایند سر باران ناشی شکر و کشت کار فرستند بعد از نظر و نظر از بومیان یکی از اوقات که
 بحالت غلام و طمس آن شش آمده و ما را خوشنود نمود و آنها از امانی با بود و بود و طوایفی که در شش استناد جای آنجا
 از نسل آنها هستند با میوه روز فرستند و قیمت آنها را بخوبی تر کرده و داده ایدیم که با کال طمس آن نزد آنها

فردای از روز بعضی شخص قیصص نیکه کشته و برهنی بسنگلندی مشمول شده و خندتی ضرر نمود و بعضی به برهنم آوردن بی
 کشتی مشمول شده تا آمده بوده و از جوارش مصلون با در آن میشدند و باران چند تن از بومیان را سیر کرد و نیز ما آورده
 ما نیز هر یک ششی هر او را دیده و خالیت نیکه و ما را با آنها با نمودیم

اگرچه قوت بسیار که در حداده برسد یعنی ۶۰ حال دانه نایه و کشتی است اما با آن ۱۲۰ که در بگو گذاردیم اردشیر
کان کینکم که میسر است از حرکت بهیچلی خوبت که شاد هم قدم از راه گرفته باید در نیورت باغی فراموشید و علامانی که
مانگار در این طاقان بنامید و تشوچ در حرکت برید اگر دور در گذشت شما از آن علامت چیزی بی بینشیا را هر کم کرده است
کلفت شما هر که قوت برسد ای حل بار کانی نباشند در نیورت با بطریق غریب میل از باره انتخاب و حل و سد

- (۱) مزومات جنگ و خصوصاً شکما
- (۲) مرورید و مغزولهای بی صدهنما و بربات
- (۳) استیبار مخصوصه
- (۴) باروت و چاشنی
- (۵) آذوقه ای نوگمان
- (۶) فعلی ای برنجی که در لنگه معمول است
- (۷) آذوقه با ارسیل برنج و با قلا و نخود و زرن و بکلیج

در باب شتاب و کوبه یعنی اوقات غیبی ناک انداز و غیره مخصوصاً بر اسیب از فراموش کشید و ملاحظه نماید که هر یک از اینها
شما چنانکه از استیبار می دانند حل او

ولی بعضی از کوبیاری از استیبار را چندانند بترسند که بر نترسی رخصت دهد و در نگاه که رسیدند باقی سباب را میاید
و قسب کشتی است که کجی از با مویا حرکت نموده آنچه دارد در نگاه غیبت من وی دیده بر بسوزد یا
با کسین بنویسد حرکت مرا از طرف شرقی که دارد و آنچه را که از حالت من استیبار هم رسانید و باید فرض نماید به و بسوزد
هم سوخته این کتور برای آنها برسد تا مجلس عامه از اعمال نیات آید و شما با خبر باشند و چون سالحوه ای شما مرکب از
۵۰ تا ۵۰۰ حال یادی است ظرف چند هفته کشتی است اما ۵۰۰ قرینای کبر ۷۵۰ حال برای شما میرسد که تمامی درخت
طاعت بسوزد و تپ میباشند حال من بسوزد از آن را معین قرار میدهم بسوزد و تپ نیز در طاعت شما خواهد بود
کلیت عموی حرکت اردو غیره رئیس کل قضا شما بشید ولی در اجزای یک حکم عمده و تپ از شما هر پیش میگویم که با بسوزد از
مشورت نماید قسب کس بسوزد و تپ در آنجا رسد آنها را منماید اینچ و دانسته گذارد در اسرار شایع خود شما را

بطور آزادی میانیدگان که تا می طلبید و بطور واضح شما گفتیم بر میان قسبی فارغ نماید که راحت آزادی در دست خود
روند فعلی خوبت که واسطه مملکتی بعضی نجات طبعی از آید آسانا و کسی هم بر سبب مومنی از جهات اروضه بویان برداشتن
نقشه و غیره خود را می کشید متعزّم از یک خادم محبت شما بشام

باز بر آنجی اندن این تعلیمات از نزد من بسیرن شده از اثر آن جناب همش بخود که کتب است و در هر ساعت با توبه بگفت خوش
طاقات خود میل داشت که در خصوص قوت صحبت نماید گفت که درباره شخص عرب میل ارم بشیر طلع حاصل نماید چند روز پیش
در شهر است اما بودم طاعت سخت بهتر میداد بنظر من چنانکه یک نفرین یادی نیز قوت اربد اگر چنین است پس چگونه با این
راه میرود

کفرم فعلی خوبت حال گفت با شکیه کسب میل خود را پانچ کسب

سه روز قبل از آنکه او را شاد شد من از بابت شما فعلی در پنج و تسبی دم بزرگان کشتی را که در زمان است باید از دست نماند
ساجاش از نام خود و شاد هم بر باز نمودی بود و کشتی در حال خوابی بود تقریباً زمان رو و شمار اید هشتم در صورتیکه حادثه
برای شما رخ دهد بر حسب تعلیمات شما داده شد بود جیاست عصر روز ۱۰ یا اگر تپ بر شود روز ۱۷ بخار و شاد و لی شمار روز ۲۲
در پنج ساعتی شب رسید

باید دانست باشد که در اینجا پار و کلان نیست اما شما خبر بودیم و این خبری خوبت من میم شد و روزی در منزل کشته یا خبر آب
و تشویش رسیده و آن گذشته بعضی مطالب با مجول بود که با کشتی شما بیانی خوردد آیا کشتی شما در کل نماند چنانکه برای انگشتی
اتفاق افتاده آیا شما بی میان شما حل نمودند چنانکه پیسودن نمودند آیا سودانیا بیانی شد چنانکه در لنگه کتور ما از این امر
تند می نمود آیا کلوز انگشت کشته شما خوردد آیا شما بسوزد در شاد نگاه به هشتمند آیا تپ خوبت اعراب انوار کرده و بر کشته
آیا شما هم مانند کسرت و قسب استیم شاد و کلوز نمودید و کز نه چاقا قی فاقده آیا کشتی حالات دیگر کرد
ولی من محسوس بودم خلاص میشی از این کنگه کشتی و بیج تپ از این کنگه کشید چه خصوصه از ذکر غیبت صدمت زنت شما را در کنگه
مقصود جواب شد شماست با مجول هر چه که آن مش خوبت

حال از تپ خوبت مشخص کنیم من با کار می دندارم و محسوس در ملاحظه با وی هستیم و تپ خوبت در عمل است که این را صریح منقذ باوست
و ما اوده هستی دریم که من فرض نماید که ما با انوار اوده هستی استثنائی نداریم بر تصور نماید که آنوقت چه شکل داشت که آنجا

نشان تمام عیبهاست خلاصه پیرناید تا کنی هست انداید که آنوقت تپویند و دیگر نخواهد آمد
ولی اگر نماند که شکل است یا که با دست نغز باشد بر اصل او و بعد از آنکه او را بر اقلی نوده و بعد از آن جهت نمود
خلاصه عزیز من سیو با تپوینج شکی نیست که نگار من آسانست ولی کدام یک است از این دو هر آری بر حسب رسیدن میل از یک که در اینجا
بماند و مر جت را از دیدن جهت قطره بشید یا کم پیش آمده و هر روز تپوینجی است که در شکل گار باشد
باز نگار گفت خیر در پنجاه ن خلی است که هم عقیده من نیست چنین است بهرین اصطلاح که این حساب را با شما کردم و اگر همین دهم
کجا این را بر آید چه اهرت مستقیما خواهد بود چون هیچ ضایعی نگار با خود از باب تپوینج ضرایب است که در این وقت بعد از آنکه گفت که بعد از شما
با وقت بگذرد که خواهیم رسید غم خداست احدی نمیداند که چه در پیش آید و تا جایی که نگار کشیده شود آیا حفظ میکند
موجود است گنبدین از کدامین ظاهر اند و اینها در دوران در چشمه اشخاص کوفتاند همچونهای آدمی حوازی
من خلی میل کردم که اینها را با نام بگذریم برای اینست این را سو میدم ولی نمیگویم که در دست آورده و در کتابت رسیدن اهرت
نیاز از نوشته شده است بی تاخذ نیست چه در ۱۸۷۵ و ۱۸۷۶ میلادی ۳۱۲۵ کیلومتر را در ۳۱ روز طی نمود از پنجاه اهرت نیاز
قریباً ۸۵۵ کیلومتر تخمیناً حاصل است برین حساب که در ۱۸۷۶ و ۱۸۷۵ میلادی ۳۱۲۵ کیلومتر را در ۳۱ روز طی نمود از پنجاه اهرت نیاز
می بودیم از دیدن اینها او چیزی رسمیه که بنده خلاصه اردو ۵۴ روز طی نمود و آنی از نواحی جلگه ماند و راه صافی داشت
ولی در چهار موضع مجهول برآهیم که نام شکل با ندها در خلی نگار است آیا طول کل چند است ۲۰۰۰ کیلومتر میدانم
فرض میکنم که سه راه است اهرت بر رسم و در پنجاه روز در راهیم و سه راه جهت نامم خلاصه او انرا که گفته بودم در صورتیکه در جهت
صفر نماند سایر اطراف می آید کرد و تمام نماند در صورتیکه در جهت است

(گفت)

گفت نشاء وقت از صبر و تحمل طاقت منم دیدم حال آنکه در سودان آسمانی با حرکت نمودم که گاه گاه تا صد روز بود و بیرون من
برگشتنم فریادی از آنها را با طبع خودم می توانم می گزینم تا از آن دست آمده مانند گوشت را می شنیدم از آن روی بجان آنها
که کسی شای چیزی گفته باشد که منم همین آید که من از این واقعه اطلاعی ندارم آنگهی که شما گمان میکنید از حال مسافرت شایخ بر قوه
من از روی قیافه شما اطلاع آن دوستی که شما را در آنجا شایخ و شادان من کردن میدانم که منم که این صفت در میان
صاحبان نگار نیست بی میل هشتم کس دیگری باید که بچندت نفر منم نشاناب زوایات تو نشایخ شیر باشد و از شما
مندرست میروسم از اینکه آن زمان که منم که در سیای شخصی چندان از طاقت و تحمل شایخ میگویم چه چیز دیگری در موقع رسیدن
خداست برکن نماید ولی در هر یک ندهم ما در این توانا سا که در وقت چگونگی و محل مکان بنگ معلوم نیست از منم که
زیرا که هزاران سبب موجب تب و تبیل است تا آنکه گفتگوی ما بین صاحبان و سایراران قطع نمیشود و بی تقوی و خشکی در
کلمات و تلک و تکیه در دانی و سستی ضلالت و جهت بیاعتناست که منم که در وقت محبت که از نظر است
نماند هر چه چگونگی با ما می صفت چهارشنبه بر خطی است خود و بر آن خطی می نورد و اگر بتواند تحمل نماید خوشم در آن وقت
صفت خوبی است

باز از تپوینج گفتگو تا می یک است انداختیم چون بادی بر آن گورماند و بی گفتن آن است تقیالی بهرمانه که در
اگر بر ساعت از او رو سخن نند در شهرت بایدست چنانکه آت چنگ و دمانا با کار بریم خلاصه که تپوینج را از ما ندانند زمین منم
و پیشتر نظریات مقصود خود را می نمودم که اگر پای بس کشید با این در اینست شرم باید بخاطر آید که در ۱۸۷۵ تپوینج
خود را با من نیست بر نیاید که مر جت نمودم و آنچه که داشت منم بر نعمی با ۱۲۰ تن تمام گنگو را بنامم علاوه این شاد را سو سازش
و در کتاز زمانه قات که در کتو است در این شای برسد زیرا که تمام تپوینج منم بود که در کتو می توانست بکند ولی شما
و از اینجایه سر باز زد و دست قاید غیر از خدمت و سایر معادین می آن سفر گفتگو با من عده کرده بود که از زبان گفته بر ما
گیرند یعنی از آنها انداخته اند که در دلی منم بشناسد از این شخص با وفا و صبر همراه هشتم منم که در سبب این که در وقت
منم نمودم و بسیم نظر بر ما بود آن کتوئی را که بر منم کشتم که برای این تپوینج این شایخ چسبایی به تپوینج ابرم می برای در آن
و در قی آن منم و محل عاج وجودی از منم است در باب هشتم منم تپوینج بخاطر میا و در کتوئی را که چند روز قبل به آستر نمودم
که در آن کتوئی که در تپوینج خود افتاد و او سکون بر با گلور با خاک کسان با و شما باید گفت شود که با دست از نمود

(اینهم)

که در وقت نموده پیش آورد و اگر فراموش شود بکلی تلف شود

پنجم شش چادر با بار یا شخصی یا ناقصه که در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب باید صاحب منصب باشد که جنب مذکور
فرمان برساند و هر چه بشود و کلمه کتب مذکور را بگوید

پنجم اول این را بر هر کس که در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است و در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است
و در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است و در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است

نخستین که در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است

تقریبی در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است و در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است
عبارت یک کلمه که در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است

پنجم اول این را بر هر کس که در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است و در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است
تا آنکه در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است

که در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است و در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است
مثل آنست که در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است

دارد در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است و در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است
پر از وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است

خود را مسدود نماید از صاحب منصب بوسان محفوظ ماند

پنجم اول این را بر هر کس که در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است و در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است
باید مانند هر وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است

در تمام این وقت است که در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است و در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است
در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است

حق که در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است

بناهی تعینات لازم در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است

در اینجا که در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است

بیت پنجم در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است و در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است
و در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است

مراضی یا در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است و در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است
و در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است

و در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است و در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است
فرمان یک در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است

فردا با سینه و شانه در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است و در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است
و در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است

و در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است و در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است
تا این بیشتر نماید و خواهد بود

باز در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است و در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است
که در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است

که اگر یک در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است و در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است
و در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است

اشتباه است که در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است

استرجه می بیند و حرکت نماید این صاحب منصب است و در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است
بریم اگر چه برای مردن رود و صحت او را نماند و اگر چه در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است

ولی آن گاه که در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است و در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است
نمونه است که در وقت نماز حرکت نماید این صاحب منصب است

دست نمره اول ۱۱۳ مردویق ۹۹ قرینا دست نمره دوم ۹۰ مردویق ۸۵ قرینا

دسته نهم	۹۰ مرد و بچه	۸۷ قرینا	دسته نهم	۹۰ مرد و بچه	۸۶ قرینا
حصص	-۱	"	حصص	-۱	"
نفس	-۱	"	نفس	-۱	"
پازک	-۱	"	پازک	-۱	"
	۳۸۹ مرد و بچه	۲۵۷ قرینا			

کسانیکه در ایام با ما خوب هستند

سودانی	۲۲۲	۲۲۲ قرینا	زنجباری	۲۷۱	۳۸ قرینا
زکوان بارنو	-۳	"	زکوان شین	-۲	"
سسال	-۵	"	بیاران	-۲	"
بارنو	-۱	۳ قرینا	زمن	-۱	۲ قرینا
	۱۲۹ نفر	۸۷ قرینا			

سر بازانیکه در جبهه کوفه مشوره و جبهه سارنگلو با ما میباشند

زنجباری	۱۲۸ مرد و بچه	۵۲ قرینا	سیوزوپ	-۱	"
سیوزواری	-۱	"	سیوزو فی	-۱	"
	۱۳۱ مرد و بچه	۵۲ قرینا			

خلاصه فصل

اشخاص امور	۳۸۹ مرد	۳۵۷ قرینا	سافلو ایروا	۱۲۹	۸۷ قرینا
سافلو ایروا	-۱۳۱	-۵۲			
	۲۵۸	۲۵۷ قرینا			
	۷۰۶	۴۹۶ قرینا			
				۲۸ قرینا	
				۵۲۲	

از زنجباری با ما میباشند که از ما نمانده است

فصل هفتم

سافرت از ایام نیو تا ایشار پانکا

(از بیت و هشتم زون تا هشتم ماه اوت سپه ۱۸۸۷)

یک ماه فریقانی هر ساعت جنگ و راه با درین ایام ۱۰۰ روز جنگی بسیار بود بر این گنجه وقت دره پانکا که قبضه حرکت سینه های نرود ابروی ششانی پارک و موزه طوفان جنگل کشتیهای بر این زمین کشتی بر این بود و در کانه خرابی و اوت و دروغی و دانت با کونی با کوا کتا با کونگوه با کوه کوفت تهر چو با نزدیک با آن کی کونا با نرود از شرق زمین از دماغه ها با ما با ابروی تهر با ابروی درجه با ابروی و ضحاک و حادثه زدن بسیار است رئیس اموری اردوی ادای ای حادثه زدن یک متروک و رود بسیار پانکا ایشار

دخان فریقار و جمعه یک ماه است که اکثریت باب ایاب مانند فرخت و صاف شده است چون بر این میان با کما با کما یک دیکت خاک حرکت نمایند با جاده مکره و هیچ وقت بیشتر از سی تا غیر عرض اردو اگر جاده تهر می باشد می بختند به صورت کج می باشد و معنی است زیرا که وسط جاده جمعه از عرض است است به تدریج طرف افغان و خاشاک پوشیده و قطع شود و در وقت سافرت سنگ خاک بدان است میریزند و فصل باران آزار که در وقت تهر کشته با کشته از رود راه این نیست و بنرهای قبل تهر است زیرا که با ما محسوسه از دست است اما پیش از شرق غرب جنوب با کما کما را و دهانه

پس از حرکت از رود فرج از پس فرج بر آه قناده و هر یک برین کوچک و بل و سیوزوپ و نچه این می شود از آنکه اخبار از برید و در خا را بر عرض است قطع نمایند تا نشانه راه باشد در خا را همیشه زده و نشانه ای را که مانع عبور تا این بوده و در کرده است میانند تهر دست بریده و بروی و دماغه و از شاخه و از رود و هر روز کله ای می بیند تا مشرولان کجمان باشد اگر جاده موجود باشد شخص پیش اول باید از آنرا رسم نماید و درین انتخاب نمایند که برای این عمل تر باشد زیرا که هیچ چیزی قطع شد که ندارد که شخص با این سنگ در وسط قناده است باطل شد

اگر جزیره در دست راه دشوار باشد باید مری بست آورد زودی فتنه بر دستان بلند می شود که فتنه نماید و در اصل کشته می شود و باید جت چاک برده مرغ را از هوا بچند علاوه بر این آن سینه نرود که مظهر آن فرصت است که رانه از آن باید جت است

چنان نماید که اولی با سهر با حرفهای روح به جملای کج و گفته بود تا آنجا که بحال باطله نماید
 قریب از ساعتی شب عباده قنونی بر او رسیدیم شب جماعت و در آنوقت قنونی خوش خشنه بر سر میگردیدند و بختند
 مشرب نایند کجای بر و در بین آنی برآورد و برای نه خشنه که عودا وار است که شکر آتش زانی فریاد ای دینی دانی بری خوش
 تنه بدی بری شنودیم کاجی صوبت از نام طراف بند شد مثل آنکه بخواند طوطوی نایند و چون از خدا جان بسجلی خیر میباشند
 پس گان بر رفت که در سردن آفتاب صدی از باقی بخوابد و دستهای قلبی طلع به نزدات صید های و این سهر برآید
 بود می نایند و سهرت مجد و این میوزند خلاصه او ما را برآورد باز در هشت روز ان ادم که بکل سکوت روزید و سید برآید
 چون با ما در سلوم شد کینه یکی از یاران خورده و آنی سینه قطره آب اس و گذشته او را در زمین و دست او در نظر دیگر
 نیز بواسطه سینه کی مخرج شده اند

دست او از ده و دقیقه پس کرده چاره دست آوردیم که از آنجا بنضای وسی برض دست بکار رسیدیم که مایک در آن کشته
 و دست یکوتر جنبوب شرفی ما کشته واقع بود در آنجا قدری استراحت نمودیم ولی بنیل و ششم که از آن کشته ماند تا روزی که
 بنور ز قفسه یکایدت بجزکت راه رفتن کرده اند پس از این مافوتی که از روی آب بود ایم میل ادم که گمانا کم نهم نزل
 عادت عیشگی جرم چکار می بریم در پیش داریم

روز می ام چاره رسیدیم که چاره و مفصل از هم را یکدیگر بر بوط نموده است چنانی در یکت فتنه و در طرف این دست
 مایک نیادی کشته اند ولی در اینواضع آمار یک ما و نه اول جیدی چیدار است تمام خانها مخر و علی شکل بصورت سهر
 از برای سوخته خانها غیاب و شایانیک در چنان است معلوم شود که اعاب بدینواضع که کرده اند ممکن است او چو
 باشد روز بعد از آنی عیسو نمودیم که تقریباً شبیه است سابق و در دو واسطه راه ساخته یکدیگر بر بوط بود بعضی قطعات کل
 از هم دیگر جدا کرده است

در طولی نیز بعضی که او ما به شود که برای گرفتن جسمانات بزرگ بکار است و نه دانی برای گرفتن کار و حرکت سنجایی
 کوچک و مویش صفت ده از پس حرکت به انیز خلی حسیطه و اردولی از پائین کفشهای کلخوبی در پای از مدلی مدکت
 چون آن خار را در پ که کرده اند ممکن است بکشان انگش که کرده و پارگی محسوس نماید

از پیش با یکدیگر در شوری دیگر سافر است بسکلی الفت بهم رسانیم

در پنج نفر صلی چند دست بزرگ در راه نهاد است که طرش نشانند آدیت ما با رحمت با وحسه با از روی آن در
 جو میله دم بسیاری از شاخص از یک تازه و دکان برنده علاوه بر این چکار را با جیبی که در کله ها میله عادی
 در کل نبوده است شک شده بعد در آن

در ساعت بعد از ظهر از نزدیک که که بر اینگونه بر رسیدیم و اینده و مرز و منزل کردیم زیرا که پای ستن از یاران ما
 در آن که با در وقت صبح شده بود باطدان ساعت قبل از طلوع صبح بواسطه ای بومی زوزه های شوم و صدای بونی که
 در پیشه با چیده بودید شدیم و بعد کم صدها در پشت در آنوقت صوت و نظر گوش رسیده قدری جرفشان واضح
 بود که بسیاری مانند بن نموده که در آن یکی زنده نشخص کویند و دیگر را که بخوبی شنیدیم و بر سینه

اولی	کلیفت	شخص غاری کجا میرود	دویمی بکفت	کجا میرود
اولی	در بکلیفت	شماره نوازه	دویمی	شماره نوازه
اولی	نمای با شایع نوازه	دویمی	بانشای نوازه	
اولی	تمام ناکشته خوابیده	دویمی	کشته خوابیده	
اولی	آه آه آه آه	دویمی	آه آه آه	
اولی	آه آه آه آه	دویمی	آه آه آه	

اینچنین اینگونه قدری شکست با نمره بود که تره فتنه خنده از روی ما بند شد و این شخص سر خورده پاک نشد
 با جمله بعد سلوم نمودیم که این عاده که بر کرد بر دو واسطه اباب ایاب نشان ساخته شده بکار رفت آید فی کل دست شده است و آری
 بی آذوقه کی فردای باران خویش خلی بشترین اضطرارم از بخت زدویم تو به در سپیده صبح دوست من پاره برانی شخص یک
 در دهانیکه بر روز زنده بودیم فرستادم ز وضع حرکت این شخص قلت غلظت از سنجید معلوم و ششم که از این سپیده و در آن
 من نصفشان منسره بقای شرفی انخواهند که چون نام لوازه است بگانی را در آهینند اباب سلطه آنها کال و اسباب غرضان
 نود تازه و هر یک در شکست دارند اگر اندکی حسیطه نموده و بویطت خود را نمایند تا می قریب تمام شان صحیح و سالم بقصد
 رسید ولی این شخص بقدری گیج و بهوش بی شوره که اید بحال تعلقات او هر یک بد آوازه شده است نیند که آنکه
 از خیلی نزدیک مراقبت نمود و برای این حلقه صدها نفر صاحب کلبیس لازم است که مانند این چهارتن صاحب منصب باشو و طبع

بارگی باغی کم شد استرنا بایز که زین بر خورد کشتی نهادیم خلاصه سوزش قاعانی از زرد و سوسور کرده آن برهنه آرد
 کشتی پلادین اردو بوی سوزن خود ما بنشیند بایز و یک ریاضل حرکت کنیم تا غیبت کشتی را نود و سه ساعت از یکدیگر
 بواسطه فقدان اخذیه نظم و کوناگون و مندی نبودن آنها یک حرکت با دست آوردیم و از دم فعلی در حرکت با وجود کثرت موانع نوبتی
 کاسته و مردمان غمی آهسته آهسته تا توان شد پس با یقینی امکان از شکی بنیاید هم از کرده بر شکی گفت کار را بساکنیم
 رو چشم تیر تیرانج حرکت کردیم ده کیلومتر نیم راه پیمودیم رو دست بی بطول ناپدید شد تیر جاری و کنار با شکی کثرت
 از وسط بود هر چند که در بعضی مواضع کز میستان ده در شیشه می درختان هم بود که بافته اند بصری بست کرده بگذریم خلاصه در دو ساعت
 زمین با گذر رسیدیم و بیسج راهی را به گانهزده بود بلکه گزیده از میان شکار خوار ما سر بر کرده چکل تازه رسیدیم که بویان در آنجا یک گل
 بوماری است کرده بود و خانه های شان و وسط از دیک و دو در از نیروی با خود کتوم که این بویان چون با جاده مار نه در حرکت کرد
 نیداننده از روی آب حرکت کرد و یکدیگر را در ده کیلومتر از پیدا کردن این جوی شوق شدیم چاره روز و دویم که اول فایده نداشت
 ما یک ساعت بدین واسطه حسی بل بودیم

کشتی تا شب نید بواسطه حرکت آب قاعانی با آب جوی بویان که حرکت از زرد و ورق بود اندکس تعویق نماند و در اولی شب
 مانده تا خاص ساقی آنکه در فرار بر شتر اختیار نمود و دست از چیدن در آن خود کشید
 سوزش آنها را یک جزیره بجا و بستاد و میکت یکی از آنها تانده است که بکیت که در شش خالی نموده اند و غرض بقدر کشتی
 پلادین است پس تفرقت که ما نیز مانند بویان بر قدر کت اسباب آنها عرضش را با کشتی از روی عمل بسیم آذوقه و کسره را
 یک کشتی نیم چه بواسطه حرکت و شکل محل فصل آذوقه بود که در روزی غذا مانده بجهت اینست که ما در سیم و پیشی از نیمه افشایم
 خلاصه من بود دست از قاعان بگشته و زونی که در آرد

بویان طی قبل از ورود با کانا تخمید کرده و رفته اند خانه های هم در طی و خارج ما یک غرضش را برای گذارند ولی یک ریاضل
 با آنها یک ساعت نماند و نماند بودیم اردو چنان وقت در چسبیم قوی تر مانع در آنجا تانده و چندین مرد بجا رفت و حرکت
 آنها نشد ولی مردان جنگی شان کشته است سر گان و سپر بود بر جای مانده و علامت ما کتنگان بود ولی در این موضع
 نیز سر از نموده جدی یافت نشد

روز ششم نزدیک ظهر کاروان آذوقه خود را تمهید کرده از بونا خارج شد و ساعت بعد شولان را رو شدیم و ما نیز در

(شول)

شولان بگنودن تهنه فرقی شدیم جی بسیار از بیجا می نماند بود
 حال هر بی تجربه از حرکت در کل برسانیدیم و میدانیم که در ایام مرطوب منار مردمان خسته تا توان پس باید تمام راه را
 قنوت نمونار دور بر پا کرده از سته و مرطوبت منار مرداب زمین کل را از ریشته اشده از این باری که در فقدان نور حرارت
 و زوال همیشه گی ثواب استسک نشو پیشه برای ضخیم روی سسازا گرفته رود خانه خاستری نک بود و در حرارت تا
 بیست دو بلکه نمانی جز نزل شد چون بی نظی خستل عمومی را گرم سسولیم در حرارت داده در خیزل از تصور تا بجم خستل
 و کفایات نیدانست که یک جنگی با دو روز و در جیب جمع نموده و آنها کربانه خصلت خاک کربو که چاه آنها و خاک
 ما یک با گی بارنگ و صد فهای یاد

اگر مطالب یاد بوشنی ششم میل شتم که یک فصلی در نهاب در وضع خلاق آداب بویان نویسم زیرا که او آن از روی
 چند چیز استخوان نقش است که در او ایل عسکه نیا بود و هم از روی این کفایات مطلع شام سسولیم تا پنج خط نیدر یکجا
 خلاصه طویلیتجه از بوم و حشرات لارض با کمال جدیت در این جرمس حرکت نمونو چندین دسته بر چو نواقی و قاعون
 پاهای رفت اندک سیکر که صلی چندین هزار کس بکوش بر سید بر نهایی نهایت که از زمین تیار از من سر در شید بدو یک
 پریده و از اولان که کون آنها چشم محفوظ شد و یک صفت بگزارش به در بالای آنها حرکت نمونو

رو چهارم سپاه ما پس از هفت ساعت حرکت علی و کار کردن فصل با کادان دهه با کونی رسیدن آنوقت در کشتی ششم از بزرگ
 کنار رود آب از نفع دو سر بگویشتر بود در اغلب مواضع آنا رنگی بویان به بیار است با وجود آنکه حاله و در اعراض کل
 شده است که با جنگ جبال با امراض بانى تجار از بیست سال است که بویان از این بستانه روده است امید وادام
 در این مواضع علف جسیتم اگر کز جیسر انات علف را این بستانه و تا کنون از این جیسر انات حرکت نمونو یک است
 چیزی بیادیم با روزهانی با کشتی را از آب اردو جوی حرکت نید و چون بر جسد ای بر همزم شکلان خویش را در جنگلی
 که سسی را بر برای عبور قاعا بیدار نیدر خلی نوسنم کرم گان با نروده زورق ما غرضت که زین خلی از جنگلی و برنج با

یکایه

روز نهم پس از حرکت جسد به هفت ساعتی که زین با جمعت دشوار بود با ت که رسیدیم باران با نظر زیاد خسته مانده بود
 بسیاری از آنها با ایشان بواسطه آن سنجهای که در کفایات و قروحات سخی که زین موجب و در آنک بود شکل شده اند بعضی

(اندریک)

از علایم که در هفتاد و نه روز حرکت میکند از بسیاری از نواحی متروکه که جوهر نفوس مکتوبه است
بسته از اینک نیز از آن که صاحب امر وقتند تا بدین سبب ما جز نشان که از نواحی در امتداد است و در آنجا که اسکنگر است
تا کسی اخل نشود با او ان وز چارده رسیدیم که تا میر اسکنگر است

روز دهم کمان را به شکار گران کرده رسیدیم به تپه بزرگ در طول شب و در آن وقت که تمام نامی در زیر
دو اصل تعالی با در جای رسیده از نو و منی شده اند و اموال خویش را بجز ظروف مطبخ و نیم تخت و نیم کجی چندان عتبتی نداشتند
با خود بردند خانه و آثارشان بی عیب بود و یکی از آن تصدیق است و در آن وقت که در دو میدان برین داشت که محل
اجتماع عمومی بود و گویان اسکی در آنجا بود و این تصدیق روی یکت ماند و دست که شرف بر روی است که در آنجا
آن بیت تراست بر اسطح خانه بیان که بر یک تفرقه خاکسری است فخر خوبی ارد علاوه بر این شکار تصدیق در
طرف بود بیشتر اسباب جلوه شکوه شده اند استرلاب تقریباً از آن تصدیق است بر زخمای صبح و عالم آن
با وجود آنکه در آنجا شکار بر یک نایک نایک است که زنده کرده و بصورت خود غیر نموده اند ولی امروز که در آنجا
خیانت نمی کرد از این خایک در شکار این مات لانه دارند گرفته کبابند

روز دهم بیشتر از یک کیلومتر و نیم راه در نیمه بوی انگلین و کشتی را تا سر آب برده و فاصله قدری است تا بندر وای
یازده کیلومتر بود و در دست شترتی نصف شده من از این موضع خیلی خوشوقت شد مشغول حرکت شدیم چون از گران کرد
در شدیم و بیان را دیدیم که برگشته منازل خویش را است نیاید از موضع سلوک بنظم خوش آمد چه در آن صرف نماند
و گفتگوی بود و خبر بود میان تر فخرشان نیست یکت و زاست اگر تمام فایده بگیرد مکتب نهاده بود که در آنجا مانده صاحب جو
بزرگتری است که در حشبان بر نفس آنکه فرزانید با خارجان در آستانه میگویند

باران در آن نواحی آذوقه خود را دیدیم چنان سیمی داشت نزع کرده اند و در آنجا که در دو سمت نگر گشته و خیلی صفا
بودند و یکی در میان با چوبانی یافتند که تمام سبزی است و آنها را بود در مردمان آنجا که برای کشیدن و کوه برانجی را
بعد از غذا و کی ذرت در اردو آورده بود ولی هنوز کسی جای گوشت سنج

مرغان بی نریا بود چنانکه فقط حساب و سبک و چند مرغ دیگر دیده شد در بعضی مواضع صدای مرغ خانم موم به آبی پس
سوح شده و دسته ای طوطی خوانده و آواز میدادند مثل آنکه بخوابند مکتوبه کل را زایل سازند و مکتوبه موم مرغ آفتاب

مرغان دیگر با یکدیگر خوانده بود و مکتوبه شب به منیات بود

روز دوازدهم ساعت شش و سی دقیقه صبح کاروان با حرکت کشید بسیاری نمود هر چند که باستانی حرکت نموده و ساعتی
سکول و ترمیر نفییم معذک نبود و از کاروان حلقه فادیم در ده ساعتی صبح یکت این بی اوقات بودیم که در وی نشسته
دوازده و سزاند بر شد بر وقت در آمد و بطور سستی با گفتگو نمود که پانزده سال ارم ما هم با کلاس ساعت بعد از نجاتی طوی
رو و عبور نمودیم در اوقات زیاد موجود بود و آنجا بودی بعضی از آنها را هم میرد از آنجا که وقت موموم باید است
و ما در آنجا بی طرف غنای وقت بودیم و ساعت بعد از آنجا حرکت کردیم و در آنجا رسیدیم و در آنجا یکدیگر دیدیم که اهل
بانا با در آنجا سکتی داشتند ولی تا می غیر سکون بودیم پارو از آن ساعتی طول کشید که ما را به امنت غنای دور رسانیدند و چون
بودیم که از کشتی بر آمدیم خود را تصدیق و اوقات منیات وسیع دیدیم که در مکتوبه و خاموشی منتهی رفتیم و چون آن دست
نماره کردیم سزده بود و یکی از آنها صد و خانه بود و اگر در بر وی صد و نه نفر کسیم جمع هزار رسیدند و اگر در آنجا
چار نفر باشند االی اندامات رسیده ان چهره ارد و دست من تخمین د

علا یه سباه در ساعت پنج و سی دقیقه ارد شد در آنوقت فر احو خان غنی شکار شده بود و در صید اینی سخت رده صبح گشته
این ترفندی از آنجا راب اشباع شد که کتاب همیشه در پشت یکت خاکسری غنی بسورت چون با آنکه در وی
جکل در دات رودی سیم که صا خطا برای تخم را از بسیم دیده این برای سنگسک و فیله صهرت آب فر میریزند و چون
خوب تصور را نیم معلوم شود که بیس جنبی زندین اکثر است نیمه از این جو پاک می تا آنکه االی رنگت آمازاید و خوبی آفتاب
شاهد کنند چه ساعت تمام ناشای این امر میب رسیده بودیم در خانه ای با نایا جای گرفته و محل امنی بود در باب خانه
تشریش آتم چ ما قی با ان دانست در مانده کی منزل نموده و بر دست بقید تیری عالی نموده و از بلانجی دمار استخر نموده ما
در جواب آما حق میزدیم

حیث کثیر نهادت حیثت نواح مایک و کشت اردخت بود در دست آنی که در با حجه سبزی است از نده بیوا طوطی اوم
که در آنجا در در با نوده و پانزده روز وقت نایند علاوه بر این با این که در ارضی را خیس نایند بود و ساعت صید این نفس رشیدیم
که یکت کت قهویا و در بیوا طوطی که در عقب آنکان بصفت پوست نایند برای کت اشرف صده ای نریا نایک یکت
موزر شده یکت در سبزی است میله ای قهوه سوزیم نخس بر اینم و کتنگا پر د ا بر ادم از غیر و آنکون در آنجا بود

اسبابی خبری می یابیم فی خیل کاوشین فخرال خوک می نه شد است با وجود انقضات نامداره زیاد است و سبب نمودن
غوغای پیاکان صدها و صدت ضربت بر و هم خوردن بک و شانه دخت و شکیست شجارت و بزاران صدها یکبارگی
بزرگ بند شود مانند صحبت خیل فال و صدها و خنده و تراغ و شکایت صدها از دن یکدیگر و چون ام می در جیبش باقی آرد و در
در نباتات و صدها بار بریده و قطع نمایند پس در صورتی هم که مردمان غاموش شده صدای این آلات طبله ای زمین فرارند
این حیوانات کایفت علاوه بر این زنده قدم ناصد بواسطه کثرت انبوی علف و غیره میسوان آنجا می آید و در

خلاصه من آنوقت یکبار برای ناشی حس بر صغار باندگی غنیمت شمرده در یکی از این حس بر صغاری زیاد می جو دست و خرن
نموده اند کی از آنجا صدها در طول سده عرض یک متر عرض است اگر تصور معانی بویز کنیم که در آنوقت این صدها فراموش
که سالها بر این وقت گذشت است در وقت هر صدها می بادی یک متر خاک بر نهان شده بود همچنان می بود
بیا که مطالب بادی من آنوقت از آنجا کف و وسط این راضی در شمال باقی بود و کشتی داران که با سایر طایف خلاف
دارند در بالای و خانه پس از یکجا حرکت خاص که نامش را آنکه در طول هر یک صفت نامیده و پیش نه دارند و می گفت من
خود می گزینا پاکتا در تمام در آنجا رود و از ارتفاع یک صفت بلند میزیر شود طایف ساحل دست چپ نگار او در جوی می بیند
و حال آنکه ابالی آید که ساحل دست راست قامت از آنجا ابالی می گویند خلاصه که لایک جان کلار او بخوابت که
انسانا ضعی دست او در حال تعلی را نموده بوضع حرکت و در حالات خورشید پدید آید اگر تمام میان می بیند
انچو همسوان از نه ساؤت او در آنجا سان و سهل و مستقام تمام آید که لایک کلارند و این پایه جزئی است

از پایتخت رئیس امپری که از هانیه تا ایاست و پانزده بسم آزاب و یکی عبور نموده است و کلان نامیدیم صبح آرزو
مردار و سینه و بار و در بدن ملاحظه می نمودم که از دور تیره رنگ تپسکی جاری شده و با خود می گفتم که چنان نظر می آید که این صدها
نظاره تربیت است که در چنانیز مردانی می آید مانند سایر ابالی من کلار بر دارند و در حالت نظاره می نمودم و آرا می بینم
صبح می آید که در آنوقت طبیعت کفلی خسته و کوبانان در حسابش فرقی نموده و هوا جو سوس فریشت و کولت بختی است که
خبران قلب منع کشیده و کلار پائی گویا با او از بندگفته شود و فسیک صبح از شرش سر بر نه نش یک نفسی است که در
طبیعت کشیده شود تا می چیزی با از نور تولید شده و بیدار گشته و نفس کرده و کفیه طبیعت از آن صفت است و سبب برودن
ولی در اینصفت هیچ خبر حرکت کرده و جنگل و خدات خورشید با درود می بیند یک نج جاریت طبیعت فرقی ابالی بود و در

طریق سن خود را معلوم نکرده و هر چند که خیل سپرو با بخورد و گشته نیز بکرات
اراضی وسیع و غیره که در اینجا میسوان کشت ذرع نمود بقصدی است که تصور نیست و آن که در چه اصل بود و در حقیقت است ولی
بموزی که با نفاذ آنچه طبله بین راحت شده بعضی ابرامانیک و این خاک و شیمان جو دست من روی کشتی کار و در
نما شتم جز آنکه نصب فغانی در جوی را ملاحظه نماید که با مرز جدول بوده در نبات مکن و طلاق عانی است و در چه می آید
موش از زمانیکه گشته تا یک صدی مکن و از راه زمین منحرف میم از رودخانه میسوان تیاران و ضضا حاصل و در کلاری شای خاص سالم
کلی تخفیف بند و هم می توان را با آذوقه نازک در ساحل زیاد جسیع شده حاصل میسوان از این فاید گذشت را بر منحرف
این دو احوال جات یا در هر ساید مشتاد یا نود کیلو متر مسافت شمال می رود ولی چون ملاحظه صفت عمومی عده با از آنجا می
که شستن از رود خیل تهر عبور در جنگل است

درجه حرارت در اقصی سحای در ایت چهار درجه در سطح آب است پنج درجه در حال صدها و ششم که در عرض آن می باشد و
جنگل این اراضی خاص و در اقصی سحای

روزشان در کم گشتهای مکرر است و از کشتی او آتش و زورق بزرگ چهار زورق میگرد و اما اینها بنفاده چهار مرد و صد و بیست
بار حاصل اید و بیست همان بار بارانی در کشتی پور و در کشتی پور و در کشتی پور و در کشتی پور و در کشتی پور و در کشتی پور
رود عمده رسیدن تقریباً دو کیلو متر بالاتر وقت نمودیم

درجه حرارت تا ۳۵ درجه در ارتفاع شده و در سطح آب آن نسیل فرو ریزند و مانند همیشه در برق آن صدمه بود خیل او در دم نام
چند ساعت در این ساعت آب از هوا آمد است از باران و درخی ایست خلاصه و در هفت ساعت بعد از ظهر باران با
دو شش در افشرد و خشک نموده بر سر حالت آمده و در شش ساعت خارج می شود و در حال باران میان تا چند دقیقه سبب اوقات می آید
می شود ولی اگر از نوبت آن خبر داشته باشند می توانند فرخ و بر خود را با هفت دقیقه فایده خوبی می بیند

سر ساعت بعد از ظهر سپاه در مقابل نسیل باری می رود و در صدها طبشان تا شانزده کیلو متر مسافت فرود می آید و در حال نوبت
زیاد میسوان و چاکلار ۴ کیلو متر فاصله صدها آنها را می شنیدیم بواسطه فغان تمام صوت صدها آنها یک سالی می آید
سما ایسا که در کلکی مانند مسانی مسوان کلارنجب نقیده میسوان در اراضی مطرب کلار فغانی چاکلار
آنها از اقامت میسوان استماع داشته و در جرای من هم از داشته از آن فغانی از روی و در حرکت میسوان من آنها مثل

تاجی اودامی بعضی گفته اند که در روز نهم توالتی و یک سترگه از ده زنده زینا نه و خطا مانند مساحت حرکت نمایند و کبک کبکی
بر سینه بدهد و گندک کار بر زخمی کرده اند از آن وسعتی که از او بالا رفت از بقدری خسته تا توانند که نمیتوانند برای چنانچه
بدست آورده از باران بر طریقت استینا به چون غلی ذره ازین وی کجایان کنار بکشد خود را زنده کند پس با بر نوبت که برود
غذای آنها را برسانند چه نجات و زنده کردن با دست دارند آنکه خود در رحمت اود است خود را بکند که در آن با سبکی کردنی
سرشان است بچینند

بجهه پاشان زده کیلومتر از شب تاریکی عید رسید ایم دور نما چهار ساعت بر این صلا راجی بود و با کاروان شب رسید
روز نهم تا دو ساعت نیم تا حان راجی است نموده بالای آشیار را بری عبار قسم برای رسیدن
بارد و شیراز چهل پنج دقیقه وقت لازم بود که همای برای زنون اذ تا رفتن زرد و قهر با سادی با کار و دست این
من حساب کردم که روزی که بود هر دو محل مستقیم حرکت نمایند چون اجبت تیر اول نمود قهر از مرتبه آمده آنها را از حشر
بر دم کشی زرد قهر را بعد از پنج حادثه بالای آشیار کشیدیم

طایفه سپاه دردی که سیکلوتر بالای رود واقع در زنده و تحصیل اذ و قهر و پیشین اول فرود آمدند و رسید
دو ساعت بعد چند تن از بوسان تاریکی و درق باز دیدند که خسته شده اند و با قهر شدند در آن میان که اکثر جسم شده
دو قطعه از آنهاستیم و بعد از ظهر سرخ دیگر آمد و در این میان تا پنج بد و تاریکی استیم است که بر عکس
ده ساعت درخت میوزادی از رود تن از شخصانی تاریکی اول دیگری میسی برن با تا شب با خنده ولی از مسافت از یازده
تاکنون احدی از ما ملت نشده است

تعالی بنسوز خا و بوی بر ای اتفاق افتاده و از مردم که با بخت از ما بیکدو بواسطه نیکان و مرد بچک است میان قناره
علی استیج مردم در طلسمید و در شب است و اندر بسیار گفته می شود که بعد از غمیدیم که آنده قهر را بر کم کرده بر شکست
خود را با توبه بارسانید اندو در آنجا حکایات عجیب از جنگ بیات گفته بعضی از صاحبان احوال آنها را در کتوبات
مجلس حاضر نوشته اند از خوابت و استمان را بی تاریکی و شورش از خسته حلاصه که کرمی که دو نفر قاصد زهر میک
آمدیم بر اجبت نماند استمان با توبه انجا حسیه گفته را بر که بجا بعد بر پاید بر سیم

اوین منزل بعد از آشیار تاریکی استیم برک بر چسبونی و چندین در آنحوالی دریم و سالی آنها را در خواب و خوابی بود

روز نهم دویم سپهرک جراح قنار از رودخانه و شتره در جنگل از راه غلی عبور نمود بجاده رسید در یک یک آن با یک پت
دید که چشمانش جلد پشون سیاه رنگ بود ازین ابروی لالت نمود و چنانکه در ساحل طرف راست و در بدینو ساحل
سویح و شری گشته بود از تخم و دوازده قطعه مرغ با خرد

در آنوقت بعضی از وی و از آنکس شکل بافته آشیار را هر چند یاد و متعه داند ولی چندان رحمت و صومعهی بلند کند که در
دوازده متر از سطح آب لانه و این تخم سنگهای از آنجا بردی هم قسم دهند
در نزد جماعت عیادت صلح است که مشتی آب بر همان چینند

چون بارود نزدیک شد از رود فست بر میخورد که غیر زندان قیاسوس تمام می گزینیم آذوقه ابریم لی در بالای رودخانه
آذوقه فست در انت در پنج کلمه نیز گزینیم اگر با خوردنی ندیدیم یا نوض نسیم تا نیم مرتبه بواسطه ذرت و سوزنی
بطرف ما انداختند و این تفاوت فستاج با صلح را نمود این بیان بیکاه ذدی و نبات در خاطر نمودند و آنها
با این سیاه

خلاصه با سالی با نی نگر و تنباکو جیبی گزینید ساردین و فشک مرتبی راه و ضعیفیدیم و یک مرغ از یک استمال نپسید
چند بز با نمونوی بعد از نهم خسته معلوم که تجارت و کار مخصوص پاشان است به باب طوسات فسطا بر چای خمر خلی
طیو عثمان واقع شد با چند انبول بندی یک فضا آره بطول است و در ناخیم که متعلق به یک صاحب چای فسطا
بود و از آنها دیدم خلیل استم بل نام سرگشت قهر را فضا بدیم که چو ز بدت آنها رسید است لی چون شکست با کتبات

با سورتان مراده هستند ما چون بان این دوستان زده را نید استیم آنها بعضی کلمات تعلیم را نمود
این بر میان در شیت خلاق آواب نماندانی قیمت علی لکوی شیشه کلاه چری است که از کربلا بیاید و بر پای طوی
فرز بران نصب کرده اند با کلاهیست که از پوست میمون است کرده و مش از عقب او پنجه است است که در آن بازو
از این صیقلی تو را س است لی هر که از این فست نجات مانند ما نماند او را گاو و اسب که در بالای است از اول فضا
بجای سلام لفظ سینه را استمال میکنند و چنانچه با و با فضا شکلی دیدم که بصورت یک طول درخت بود و خلی فشک فست
کاری کرده بود

زکشان مانند گل در است و خسته یکدیگر است از آنها در ساحل مقابل بر سینه رنگ بن آنها رنگ نر نام بن چندان بی

ناردر و غیره می باشد از حرکت تمام است که در وقت خون آغشته نموده و خوشتر بدان بکن می نماید که در کله می کشد سایه باله
که از حرکت که در کله است نمایان نگردد و کش تیره کی رنگی از آن نیست

روزیست چهارم که سیاه بفرمان سرور من حرکت می یابد که چهار و کیلو تر بود نموده و در آن دست از زنده هم می آید که در اول جو بود
در این وقت قشر غلیظی بر می آید از بسیار حیوانات خیلی نسیجی یعنی قشر اول را که در سر می و حجابت را بر این ضعیف بود
فردوزن که یک بند می تراشید مثل قشر است و می بچسبند که بجز قشر غلیظی که در وقت طاعت صده و در پدید آورده و خلاصه
نیز در وقت صبح که در دریا می بینیم این معنی تا از نو تا که در آن یک جا که لازم شود میسرود و در زمین است شده و می
طبیعت با قشر است یعنی در آن فرقی است که در حرکت لازم است و در آنجا که می نماید در قشر است و قشر است
بشد از بی جاست شیر تر قشر است که در کله است که در وقت که در کله است که در وقت که در کله است که در وقت که در کله است
قشر است که در کله است که در وقت که در کله است که در وقت که در کله است که در وقت که در کله است که در وقت که در کله است
و بجز با حصد چسبند است بیایان غلیظی روغن مهربان است زیاد در بعضی است می نماید که در کله است که در وقت که در کله است
است که در کله است که در وقت که در کله است که در وقت که در کله است که در وقت که در کله است که در وقت که در کله است

امروزه ما در این وقت قشر غلیظی بر می آید از بسیار حیوانات خیلی نسیجی یعنی قشر اول را که در سر می و حجابت را بر این ضعیف بود
فردوزن که یک بند می تراشید مثل قشر است و می بچسبند که بجز قشر غلیظی که در وقت طاعت صده و در پدید آورده و خلاصه
نیز در وقت صبح که در دریا می بینیم این معنی تا از نو تا که در آن یک جا که لازم شود میسرود و در زمین است شده و می
طبیعت با قشر است یعنی در آن فرقی است که در حرکت لازم است و در آنجا که می نماید در قشر است و قشر است
بشد از بی جاست شیر تر قشر است که در کله است که در وقت که در کله است که در وقت که در کله است که در وقت که در کله است
قشر است که در کله است که در وقت که در کله است که در وقت که در کله است که در وقت که در کله است که در وقت که در کله است
و بجز با حصد چسبند است بیایان غلیظی روغن مهربان است زیاد در بعضی است می نماید که در کله است که در وقت که در کله است
است که در کله است که در وقت که در کله است که در وقت که در کله است که در وقت که در کله است که در وقت که در کله است

روزیت و پنجم که پیشین قشر کار و از حرکت او من قشر است از خود کله به آغشته با عانت می و در آن از این حجاب خطرناک
در آورده و شش من مثل با رفت می کشی را قشر اول قشر است که در کله است که در وقت که در کله است که در وقت که در کله است
بطرف و در قشر می کشی که از آنجا که در کله است که در وقت که در کله است که در وقت که در کله است که در وقت که در کله است
ساقی صبح کشی بخار رده می رسیده و در کله است که در وقت که در کله است که در وقت که در کله است که در وقت که در کله است
در کله است که در وقت که در کله است که در وقت که در کله است که در وقت که در کله است که در وقت که در کله است

ز نور شده بر او در آمدیم
این شب که در وقت صبح که در دریا می بینیم این معنی تا از نو تا که در آن یک جا که لازم شود میسرود و در زمین است شده و می
طبیعت با قشر است یعنی در آن فرقی است که در حرکت لازم است و در آنجا که می نماید در قشر است و قشر است
بشد از بی جاست شیر تر قشر است که در کله است که در وقت که در کله است که در وقت که در کله است که در وقت که در کله است
قشر است که در کله است که در وقت که در کله است که در وقت که در کله است که در وقت که در کله است که در وقت که در کله است
و بجز با حصد چسبند است بیایان غلیظی روغن مهربان است زیاد در بعضی است می نماید که در کله است که در وقت که در کله است
است که در کله است که در وقت که در کله است که در وقت که در کله است که در وقت که در کله است که در وقت که در کله است

خیزان بکار بران کفتم که غیرت شاد نیست که از دست شتی ز نور سحر زمانی در پانچ گفت آقا شاد است اینجا بکار بران
چه زبور از یک شخص سیر جی تراست اسبیس ساحل چپ بنگلایا بنامیانه رود روی آبی با تهوری سکنی دان
بغاصد که در حرکت انزال آتم بری آبی آبا و اما به جای ازند در اینجا خانه و مخرو غی نیست بلکه بر ج است پشت با همگاشو
دارو یار بلج ایله و جلولو با بگل است آورده اند

روزیت و ششم توفت نمودیم اسراحت نموده و از صند غنچی که بواسطه شش زنبو باروی اوه سوده بخراندای کشتی غنچی بخران
روز بعد بر سر آتم بری میدان آمد یک جبهه بکار بران ای انصاف آوردی از قبول آن قناع نموده گفتیم تفرات شخص
غیر مسئول نمی نمایم کردن بنده ی یک طلب صلفی بود که او در آن قبل آن و نخرید بود و کلامش پست بود که بر روی
دشت داشت خلاص پس از نهار دوستی برادر ی کاروان بکرت آمد روزیت و ششم در مقابل سوکولی که یک تاسی است
مکتب از پشت راه روزیم

دو تن می بودیم که رفتند بزمن آوردن چون از آنها احوال پرسیدیم ما این گفتند که در سمت شرقی موضع موسوم با ننگ کوزه
به نجا خواجید رسیدید و از بزرگت که از آن او ما میست که چندین از دور آن صاف آوردند و آن صند است که در آنجا
زیاد در و در یکدیگر بریان حرکت برانکارانند و از این بهیچه بود که خارج میشود و مقصبت تراست که از آن کنان
اورد بوی میسند ولی من فیدیم که حکایت ایندی از بکل فضا است و چون در رود غنچی که در ساحل طرف راست باست غنچی
و قسمت جاری میشود

روزیت و ششم در جلوی آبی رود زدیم آن یک سلسله از دایمست که در میان بزرگها حاطه کرده و در ساحل طرف
راست و غنچه آبی غنچی و شنیستند یعنی گفتگو با غنچ باب رود ما بدانها کرده تریح و مشری بطور خوبی شروع شد
ما صدف مروارید مسئول برنجی و چیزهای رود شدند ولی وقتیکه کاروان رسیدن غنچی چیزی نماندند فرخ آبیاری
بترتی نهاد ما گفتند که قبل از رسیدن با ننگ اسبیس بگری بودیم آن از بگل نر و شناخت ارد

با ما باز ساحل شروع شد و ما نظر بخرید برمان غنچان ششیا خورده که در غنچانی بخرید پول رایج آنجا تقسیم نمودیم
ولی شب غنچت آنجا غنچی با این آید بر چه که در تات را یک تعلیمی برنجی بطول بنامه و سنجیده که در تات بود ما را بخرید
و حال آنکه در با ننگ ما این یعنی تا دو پنج روزه یک شخص ما و غنچه شد ولی در صبح چهار غنچی را یک جبهه بر سر و یک

انگه صدف مروارید مسئول بنامه برمان از اگر سنگی جسد داشته ولی با جرد این قلعی نه زوره که در پیش اینم صدی بکار بران
از آن کشته زور آوردن آذوقه غنچی تا دو هفته که در آنجا بودیم هر از نویم جانی شنیدیم خلاصه اشخاص در غنچه و
به تجارت نموده و غیر شکست خورده و برنده می بار یک غنچ سیکه و یک شکست معادل یک تفت یک جبهه جیبی معادل و در تات

بعد در هر دو قطره در آنجا کانه خسته در غنچانی با بلی نزدیک شش من میار از از میان دور کرد و بکلی
از زنجار بران غنچ مسئول آنم یکی از غنچان رئیس سوکولی را از زور تات آورده بودیم که گفتیم که در ساحل از روی میسند
روز تفت هر بنامه با جوسس با خود برده اند و کانه غنچان غنچان سر دایم

از بعد از ظهر بعدی در نظر جواب دیم ولی صبح روز دیگر با دو سکه کشتی شش با غنچی آمدیم و در آنجا غنچه که برای آذوقه
نموده بودیم بر کشته بقدره و زاده و آذوقه

بعد از ظهر روز اول با قوت طلای سپاه مقابل ما با ننگا ارد و در این سفر برنجی با بعضی اوست و می اوست سو دایم حسی با
زورق خود را اژگون کرده یکی از زنجار بران که کوشش غنچان استند و در آنجا در زور شانی غنچان ساحل که جلی
پانزده متر عمده شش از آن وقت صبح آب در قحر حرکت او شانه زده غرق شده است در آنجا چندین غنچی از آنجا شش قربان
و کردند ای هر و در یک هر یک معادل پنج فرانک بدند و آب نخرید است و نیم اوست یک تن از مردان با وفات یافت بکلی
بعد از شناخت از آنجا میسند و در قتل مرده است حال اینجی حسی با غنچان تفت راحت دریم که اوان حرکت مجید نمایا برین قصد
که در این یادمان ساحل غنچی است آورد که در آنجا آذوقه را از آنجا شش و پانچ روز در آنجا

بعده بزرگی رسیدیم که گفتار شش با بود که از آنجا که در آنجا غنچان بودیم که شب در آنجا بوقت کنیم دان من صد ای
فریاد گفتگونی شنیدیم پس از آن غنچان غنچی که در کار نخرید و کانه غنچان بود و بعد نشکر کردیم در من چنان دیدیم
فیدیم که در آنجا غنچی بمانده آبی جارد غنچان در سبک کانه غنچان پس فرار از بر سبک با در حرکت از ننگان بودیم

یکی از غنچی چون در غنچان آب غنچی بر سر بر زمین نهاد پس ششیا بر سر نایز از غنچان غنچی برنج بود و در آن جنگلی تنها
چیزی است نمی آید صفت کولا که در شمال و در واقع و شانه در عرض دارد در دست مقابل رود ششیا با بود در سبک در آن تات
دیدیم که در جنوب شرقی و با غنچان و ما در جلوه جبهه بر تفت کردیم در یکی از آنجا در سبک نیافته و زاده خوشوقت کشته و زنده
شب آنجا کشته یکی صاحب غنچان تقسیم نموده و دیگر را بکوشی غنچان بیچاران آدمی تو می آید نهار کمال دیدیم روز چهارم

برگاه در بریک از این غنا دارده مرده متعین شود و شمن از پیش بریدند
 روز بهسم با دست تفت نمودیم و آنانی را که برای تحصیل آذوقه بر سر طرف مختلفه و از کرده بودیم برگشته خط خوردنی بود
 آوردی که از آنجا که موسوم به خطان به تیسیر چینی بی بجهه اش سید زخم را بود از وضع جرات بی احتیاطی شایع معلوم میشود
 بطرف هوا گرفته را میزد در این صین یک تن بوی خود را نمی نموده تیسیر زباله ای بکن می داد اگر چه خواص غنی بود و کرم
 خیلی موافقت نموده که کجین زباله بود پس از چند روز مریض در گذشت روزی از بهسم از آن شایع سخت گرفت
 کیلو متر عتی شود آنگاه به ششگانه خورد که نموده بودیم قافله سینه را بی دست آورده به آنگوه رسید در آنجا روزی
 بهم گیر رسیدیم جوار از آنجا که در طول کشیدیم با یکدیگر تحصیل آذوقه پردازیم روزی در هم بطرف آسین جوشیدیم
 مرکب از پنج ده بزرگ که دوی از آنها در آنها ی فوقانی دریاچه بود که گویند

کشتی ما اول با آنجا رسید یک کوه بزرگ و عرض در میان دو صفت کلبه با منقار بود و در آنجا سنگری سبانه از چوب دریا
 درخت بزمصری یاد می شود که از آنجا سیمان حاصل می برداشت در آنست جللی وقت که اکثرت شمار روی زمین یک
 آفتاب زانی سینه از صفت با چاه آفتابی چون یک رشته از این محل منقار است که تقریباً ۱۰۰ متر عرض است یک منطقه از آنجا
 بعضی ۵۰ متر و از آنجا ای رود بومی متصل میازد مردمان با ذوق از طرف دیگر رود گذشته و طاقان با طاف را تقصیر نمود
 و خانه را واری حیکو که با دوا و حشیان در آنجا پنهان شوند و از مزاج تحصیل آذوقه نمودند

در اردو نشی پیدا نمودیم معلوم شد که یکی از زنگباریان است که بر غنای رقای خود کشته شده است قتل از قریبش انرا نموده و از
 صاحب حشیان را رانده بودیم که با بایت نکرده در دریاچه را گردید و قیمت خوب غری را به سینه که اگر ممکن است زرد تحصیل آذوقه
 پر و از آن زمان آنما طلی کشید که صدای شلیک تفنگ بلند شد ما تیر شنه آستر نایب با چاه غیر تعجب و انجاب و از نمودیم نظر
 ۱۰۰ تو سینه برای این اتفاق کافر خدمت سینه حرکت نمودم ولی صدای شلیک بی زدی تیر شنه و آواز اسلحه مردمان شنیدیم
 من و کتره نفس تعجب طرف ساحل دیدیم اول کسی که ملاقات نمودیم آستر نایب بود که پیش
 در به و جراتی بر پستان چپ موضع قلب میزد خون از وی فرو میریخت در آن نزدیکی صدای شلیک متعین بان بر وی بود
 در خان جمع شده بهمانا او از تیرهای حشیان بود

خلاصه من دست چپ خود را بیک تیر پاک کرده بپاره بپاره می نمودم که با وضع مختلفه نخته و بر بزه با و خاری که

در آنست آب بود و حشیان و صفت آنما کین نموده کلود نیر و ولی حشیان با ذوقی نژد معلوم شد که در صین عبور و رفت
 از دریاچه و بیابان کین گناه ۱۰۰۰ تنار اهدت تیر گرفته اند و باران از زمین تیرهای زباله بودیم که گواسته اند در آن دو تن خود را
 نخی کرده و سبسی با روزه کلود و از آن مملکه خلاصی بند پس سینه بنای خود را برداشته به طرف تیر نیر زدند آستر نایب در وقت
 رسیده و فرمان از ناظر نظام ملک نمایند انوس که در آن زمان تیری بر سینه شمشیر رده وی جنگ گرفته نموده آن تیر را بیرون
 کشیده در این شانم میزیدیم که در میان دو بونه خاک حرکت آمدیم و او اهدت کلود مستر را دم که فورا صدای او بلند شد
 دو دقیقه بعد تیر باران حشیان موقوف شد بعد یکده ستر از او سوار ما را نمودیم ما ساحل مقابل را تقصیر نموده باقی مردمان با بار بار
 بیادند نزدیک صحرای خرابی را که تحصیل آذوقه فرستاده بودیم برگشته و هفت رأس آوردیم ایشان نیز کجی حشیان برخورد
 کار بجبال انجامیده و حشیا ز منسره را دادند

صبح روز چهار بهسم دوسه را ما مور نمودیم که در دریاچه مور نموده در آن موضع تقصیر نمودیم کین اتفاق می افتاد از جرات حشیان با نیستند
 و یکده تیر را که در تحت فرمان کسین مرکب بود که کجی و از نمودیم پس از چند خط صدای تفنگی مسموع شد و این صدای تیر گشت تا کنگ
 صدای شلیک متعین می شد معلوم شد که دشمنان کمال غشی گوش نمی نمود اگر چه در میان آنها تیر اندازان حجب ابریم ولی چو
 که از حشیان کجا بر آن تیرهای بر آورده در پشت خارها و در خان کین گشت ده از اسلحه جنگ که در یکدم سینه را مانده غریبال چند
 بکلی بی حسیر اند

این صدای کجی که در زور آتش ما هم خط چهار دانیشانه رسید بود از طرف چهار تن از آن تیرهای تازه که با ماده شمشیر یا نیانج
 آورده اند جرات یافته اند نفس کجی از حشیا نرا پیدا نموده تیر در آن زلفاش بلند و انبوه و عقده از این بر سر نهاده و گردن بند
 از زمین فلز که زمین از دانه های بیون نموده گردن داشت در آنهای اینوشی تعجبی بود در وی سینه و کفشهای زخم زیادی کجا بود
 نفس کوفتی دیگر که در گت آورده گردن بند وی از آن تیرهای دم بود بر سرش کین و آستین درخشانی نهاده و پیشانی بیخ
 بین خیم زخمها دیده شد در بازوی چپش با شلی از تیر سینه تازه کسان سبسی در شانه

چون مردمان تمامی حشیا نرا از آنواضع بیرون کردند خود به تحصیل آذوقه مشغول شدند و در نزدیک صحرای آذوقه چهار روز را که عمارت
 از پشت در راه بزمصری بود بیادند تیری که به آستر نایب ده بود ۲۰ تیر در زیر قلب رده بود و در چشم ۵ تیر در چشم
 ۲۸ تیر است سایر از زخمها را هیچ دست ما زود پشت شان مجرب شد بود ولی ماده این جمعی را که یکجا تیر را بدان آورد

میان زمین نسیم و هم برما بچول بود که در حال کشتی از شرف غنای یک پنج است کار یکدیگر با یکدیگر این بود که حرکت
 با آب شسته برده می توانست چنگ نمود یعنی از اقل فاصله یکدیگر که این هم از غلیان یک هم کاتوت چست میاید ولی کانی
 بر میان کور داشت که این هم حصار بود یک هم کاتوت است که از کوبیدگی جانشاند بعد طبع راد و طرف دیگر رفته بودی نقش
 یکدیگر انداخته و شرب غلیظی رسد و اوقت با قدری دست از مخلوط نمایند و بوش تند و شبیه به یکدیگر است اول در شرف
 عظیم آنچه از ضرب یک بر از پای در می آیند از استغی انجلیت اضطراب بیشتر میشد ولی کان مکمل که اغراق میگویند ولی چون
 جای خیزی کوچک بقدر یک سرسوزن است اینده و از شغای گرامی دست و جان آسرو آن زمین دیگر هستیم این بر با تهر با
 و ساطیر طول از زمین خالی از چوب تیره رنگی ساخته اند کوش را در جانب آتش اوده و سخت نموده در آتشی آتشی آتشی آتشی
 اوده و زکی مستر داده اند تا حرکت بر سطح شود ۲۰ مینتر زبر کوش که بنا بر یک زدن است منحنی شده و مکانهای چند در آن اوده
 نوک تیر در آن هم زنی که که در دستیم فرو بریند یعنی بر بار ایدیم که یک تا ده سیاهی اوده اند و در حالت زکی شبیه نظیر است
 ولی در این طبع تری اورد بعد در کوش بر کمانی بادی چیده اوده ترا در کوش زمینند و از این حساب که در شان باب سجدین
 بر جری میداشند بیشتر با خیال قناده برای مجرودین یاد نموده شد نمود طول کان ۹۰ ساطیر است از چوب تیره رنگی منحنی
 شده است زه عرض دارد اول فاصله که من آن سیر و کان همان نمودم بر از طرف یک جبهه چینی در گذشت یکی دیگر از
 بالای شجاعی بلند عبور داده از دست که در ۸۰ متر فاصله آن بود که در ایندم پس بین تیر با یک چشم خات کوش است که نسبت
 که اگر در فاصله نزدیک نسبت تیر را نامانید از سینه آن یکدیگر از ۱۲۰ قدم سیر می برقی زدم که فقط ۳ ساطیر خطا
 ۱۵ با نزدیک نظر دستند اول در تحت همان در ضمن از یکی از اوقات و اوسیل حرکت نمود کی از برای من گفت که در
 باه تر سار با وجود است بیشتر من گفتم که بجز از نزدیک ساحل عبور نموده در قتل مناسبی در ۲ ساعت ۲۰ دقیقه بعد از
 وقت نمانیم با شستهای که در کرب ارگشتی او پس چاره زوری و نظر بودم که عقب نمانم چون بری است نفس زار در
 بیرون نماند چون در قناده از پایا و کان جلوتر میرویم پس میمانم از آنها بیشتر قناده و پس از یک ساعت حرکت توقف میمانیم تا در ضمن
 خلاصه من کلام را به نام رؤسای چون گفتند سبسی کردار اوم
 وقت حرکت بفرموده زیرا که سپید چسب که میخواستیم حرکت کنیم معلوم شد که چرخ از زامسل و قناده غایب اند و آنها در دست
 ده جانم شدند

این صفت بریز که بر خست من با مع شستاده زیاد و مرا تمام و تمامت ساخت زیرا که زنگار با آن بچگونه خواجه اند و دیگر
 نه از با بت شجاعت و نور است بلکه فقط بواسطی استمدادی که ظریفی است که هیچ بخاطر نمی آوردند آن خبر با یکدیگر که در کین آنها بود همیشه
 بر آن چهار شوق حیوانات بواسطی حس طبیعی از غلظت آب کانی فیه و یکدیگر که بعد از قناده ترسیده بگریه امون آن کار میگرد و ولی
 انقوم گویا حس طبیعی و عقل ادراک و حافظه ندارند و کلام آنها کلامی غایت بر قدر که با آنها کوند که از این نشان که همیشه در کین بود
 و با یک تیر زبر اول در شرب مرکبها میخشانند بریز نمایند و هر قدر که آنها را نمیدارند پس با هم بدل سخت تر است کسان اثری کرده بود
 و هر گز گفته ایم که از این دشمنان مخلصی خار با یکدیگر در آنها نصب ده اند و در حشیان اوجی خوار که در پشت درختان بوزن پنهان شده اند
 درخت ریشته سعی خود را مضمی کرده اند و از این بهمانیکه در راه فرموده در دست آن تر نصب کرده با برگ درخت سرش پوشانیده اند
 اجناس با نمانند با نمانند فایده نمیدهد و از هیچ خطری وی که ان نیستند ولی چون حشیان شروع به تیر باران نمایند انسان وی غبار نمید
 و بی زنده کشیده میماند تا آنکه خود را بجائی رسانند و اگر حشیان قمری بال نمانند در هیچ مکانی متساوی نمیکند بر نفس آنکه کت تن
 و حشی حرکتی نماید که انقوم شمشیر بنمایند در راه همیشه در شیبها متفرق میشوند که با عقب نمانند که ان قشون حرکت نمایند ولی یکدیگر یکدیگر
 باز در این طقات نمانند بی فریاد زده و میدو تنها یاد و در دوات بد زوری میرود و چون صاحب خانه را بر پسند جرات بر سهال
 قزبنای حشیش کرده اند از آنجا خندگی گزینند
 با کمال غرور و ارعشان قدم می نهند صحن ارم که او از سری شنیدند اول در بر شان طپیده و تویشان با طافند بر جای سرد میبوند در راه
 اغلب متفرق میشوند و بچنگ یک تن می آیند چاره جز فرار نمی اند
 از ۲۷۰ نفر در زمان فی الحقیقه ۲۵۰ نفر درین صفات است و در صفات برای بنیان افکار دنیا یک چوب است سنگین می است
 ولی برای سادگی با ذرت یکدیگر اندکی سنگین است
 روز قبل و سالی نگار می بردن آمده و صحت می طمسید که بعد از این تمام و بدن سراسری صاف جسمان تحصیل آوده بود و شکوه
 نمود که کلبان ام من فرمان اوده که در صحت حرکت نماید از این باب تا می توانیم آوده زود زودی یادیم
 گفتم خلیج خوب نماند خود را از آنها رانند و ما را از آنها میگویم اینها بیشتر از مع ساعت از اینجا فاصله ندارد بر دیده و کسبت
 بعد مراجعت نماید
 ولی بعضی آنکه از اوده قدم بر روی اند که و مدای خود را فراموش کرده هر یک بعضی فرستاده اند یک کوزه کوفته که کسب است

نداشت و یا یک گله خنکی که پراکنده شوند پس از چهار ساعت ۲۰ نفر آنها برکت سنج نفرشان قایم بده معلوم نمود که کجای بوده
و این تا روز بعد زینان

غذا صیادان ابتدای رهای خطایست بعد از این درهای سخت عیانت عظیم آنها وارد خواهد کرد که تاریخی خواهد

پس از آنکه مطمئن شدیم که دیگر احدی وارد او نیست باقی مانده است از روزهایی عبور نمودیم و پس از ساعت چهل پنج دقیقه مکان
مناسبی پیدا نمود شب در آنجا توقف کردیم تا صبح بود در آنجا رسیدیم و در آنجا بودیم که در آنجا بودیم که در آنجا بودیم
نشسته بودیم و در آنجا بودیم که در آنجا بودیم که در آنجا بودیم که در آنجا بودیم که در آنجا بودیم که در آنجا بودیم
یا صوت شیو رو با او از آنجا میسوزیدیم که در آنجا بودیم که در آنجا بودیم که در آنجا بودیم که در آنجا بودیم که در آنجا بودیم

روز شازدهم ما از آنجا که شدت جریان داشت عبور کردیم از دهانت با کوه که ششم بدو پایداریست یکی رسیدیم که آب در حال
جونی نو که اکنون روه بومی سینه اندر نرفت

یک ساعت بعد از آنکه رسیدیم در طرف دیگر قابل ملاحظه بودیم و پس از آنکه رسیدیم در طرف دیگر قابل ملاحظه بودیم و پس از آنکه رسیدیم

از کاروان است و در آنجا بودیم که در آنجا بودیم که در آنجا بودیم که در آنجا بودیم که در آنجا بودیم که در آنجا بودیم که در آنجا بودیم

بعد تا فاصله خیلی از او سبب ما جمعی را با زورق دادیم و در آنجا بودیم که در آنجا بودیم که در آنجا بودیم که در آنجا بودیم که در آنجا بودیم

روز هفدهم ما از آنجا که شدت جریان داشت عبور کردیم از دهانت با کوه که ششم بدو پایداریست یکی رسیدیم که آب در حال
جونی نو که اکنون روه بومی سینه اندر نرفت

چون کسی مراجعت نمود و اطلاع ما من گفت که پس از آنکه رسیدیم در طرف دیگر قابل ملاحظه بودیم و پس از آنکه رسیدیم

که در آنجا بودیم که در آنجا بودیم که در آنجا بودیم که در آنجا بودیم که در آنجا بودیم که در آنجا بودیم که در آنجا بودیم

خامند رسید
در این وقت جمیع مسافران اروپایی رسو که گویان ما بقی عرب زنگی ام
یکی از آنکه آستراباس مواظبت کمتر از نام دارد و بی بسراوه تر است
یکی هم بعضی اسما را چنین می آویسند که شکرگویی نیز احتیالی در شورش هم رسیده در گذشت
بیت از نظر مرض بخور و بستن بعضی از اجنبی و دیباشری که مخفی در علاج میباشند

(بشت نقر)

بشت نقره ای می زرد کرده زخم خورده اندکی از این شست نقره سوم بخندان است با سطله جراحی که قسمت از روی رینه در کاغذ
شدن است یکی دیگر که اش سده است نیز جوشن طرناک است از پیش بینی نورم موجب شید شده است

افعی از زرد تن بان با سه دست شده و در طرف مختلف فغانه تا بگذشتانی از کاروان است او را

ولی تیرم که کاروان است میان از سنگی خیلی دور فقه در آنجا مخصوص و ذخانه باشد حال آنکه ما در این دو وقت کرده ایم
در آن کاروان در آنجا تیرم کنی داشته اند و در آنجا تیرم کنی داشته اند و در آنجا تیرم کنی داشته اند و در آنجا تیرم کنی داشته اند
ایلی با کوه جادی اندو آهنا نیز کنگت خیال تراغ افتند این مان فی است تمام خاص سلم در آنجا تیرم کنی داشته اند و در آنجا تیرم کنی داشته اند
در شاعر در اینجا تیرم کنی داشته اند و در آنجا تیرم کنی داشته اند و در آنجا تیرم کنی داشته اند و در آنجا تیرم کنی داشته اند

شخص خوب است که خوردن کجی درنا میدی فراموش نماید - چنان زمان که یک در چنگل ششم کل است فریبی می ده
روزنامه ۱۸ آب راهی نویسم

اگر این عکازان با بسراوه بود و وضع را شاید میسوزید اما چه کجفت قبل از این ۷- نفر در بحث مان من چه روز با
آذوقه و کمالات جنگ در آنجا بودیم که در آنجا بودیم که در آنجا بودیم که در آنجا بودیم که در آنجا بودیم که در آنجا بودیم

نقصود شده اند اما آنها را طاقات خوب میسوزید
اگر ۱۸ نفر را که ما در حرکت از با تیرم کنی داشته اند و در آنجا تیرم کنی داشته اند و در آنجا تیرم کنی داشته اند و در آنجا تیرم کنی داشته اند

از این جنگل بی تیرم کنی داشته اند
در روز اگر روزی ۸ ساعت حرکت کرده هر ساعتی ۲ کیلومتر بودیم و با تیرم کنی داشته اند و در آنجا تیرم کنی داشته اند و در آنجا تیرم کنی داشته اند

حال این وضع چه است ان کرد و ایما جرد و تسلیم نمودن نظر که شد زنده ان خیلی طول میکشد تا فغانه اندر هم بسوزی باشد و جرات در آنجا
یکروزه تا آنکه در آنجا تیرم کنی داشته اند و در آنجا تیرم کنی داشته اند و در آنجا تیرم کنی داشته اند و در آنجا تیرم کنی داشته اند

بجز رسیدن کاروان من است ایشان را می آسانی باشد قدری در آن وقت که در آنجا تیرم کنی داشته اند و در آنجا تیرم کنی داشته اند و در آنجا تیرم کنی داشته اند

و حساب تجمل و سیله و فوض نماید که در در وقت از هر یکی به یا بیت تهر آب بکند و از من شماع شده بخار خاستری رنگ سیب
مساعده شود هوا از طرات آب برگ دخت تمی است از کله طغان و صوت عدو برق که گویان خواهد در آنجا تیرم کنی داشته اند و در آنجا تیرم کنی داشته اند

اخبار را در هم شکسته فغان کنگت نام نموده و از بسوی موعی گشته که شخص را نیز زلزله میازد و این صدها در آنجا تیرم کنی داشته اند و در آنجا تیرم کنی داشته اند

(بیشترند)

بیشتر شده در حد بوق نکلی در وقت صبح بکلی در وقت نزل مانده در وقت ساعت که بین حاکمیت
 کانی خیال کنم که اگر یکبار که کوی قیاب ظاهر خواهد شد زسیمای باران در چنین شبها میگویم که اینها صحنی از دست خستگیت ترس دوری و تسلان
 و اگر سنگی باران طوفان آنها را بکلی طاققت کرده اند یعنی بک درخت نوز و صید پارچه چادره غیره بر سر کوه انبیا فی الحقیقه در یک
 حال زری میباشند حالت انفرضا لا فغان در فغان نیست برنج و اندوه را قتر میسازند روز نوز و بسم زخمی از کاروان نرسیده است
 و آنها نیکو ترسند که برون بسجکون زخمی بازگشتند و قهر از خدا را نخی چال اند و در وقت نزل باری ارند روز نیست و خجما در خبری
 نشد جان سوم بعدی که در حیان میری و زده دند از صبح روز چهارم بکرا از شد گویا این می گویشد ان بکرا بر سر بند یک
 بناتی است گردن پشت خلفان نخت وصل شد است من بین مرض نیم گندم فرین اندر دکن دم نیکو تحقیق حاصل شده است بر تبر ما به زاید
 نیست جرات که در دکان است ای شستمان غیر محفوظ بوده و مستولانه خواهد بود من حالت یکبار را به گفته ام چگونه میشود که در ۳۰ نفر و
 صاحب جنس احدی مفت نشده است که راه را خطا کرده اند بهترین کار را اینست که بر او تسار کنند و آنوقت از کار رود حرکت نماند

روزیت یک خلفان بعدی پس از یک حالت نزع نخی کبی صبح دیگری نصف شب غافا یافتند
 خلفان در روز و نصف نرسید چون ستم بر روی بر شکیده بود و لند جراح گویا نظری است از خارج مسموم شده بسجکون زخمی
 در آن بود ولی چون جرات بر خنجره وارد آمده بود آنجا به صبح جز را می توانست بلع نماید مگر آنکه خیلی اذیت و در کشته خوردن جزیره
 برای وی صحت است

روز ششم کوشش نکند و منتفی گشته صدایش را شنید سرش تمام بر گشته و تکلیف نوشته در سایش رخ و خطر آب نبات
 بود قبل نزع نخی است من و مر نجات کرد که زیر جلدی زخمی دم چون من عادی با ستمال این دو نیم از این بابت جرات نمی گویم که گفته
 زیادی از آنجا کار برم

خلاصه بعدی مسلمانا حدش محو شده و جرات بقدر یک سرسوزن است یکی از زلفایش کیده و من آب گرم شسته در پیش رویش
 ولی صبح روز چهارم می بستلک بزرگتری شده تا نیمه شامش را شوق دارم آب و ک در خنجره ریخی آب آورده ولی جمله ای کوی کوی
 ناگوش از صدها نوزده ساعت و دو پنج جبار نماند و گفته از وقت بست
 می توان گفت که در حیان تیر مار را در زنبیل از جدال صحنی در سینه دم نیم آفته اند
 کوی کوی در بسم نزدیک ظهر مرض سهال در گذشت

در ساعت پنج شب کاروان رسیدنی از ضطراب تشوش خیلی برنج بود سه تن از آنها نوزفت شد است یکی هر وقت نام در بیان روز
 که بعدی چشم خورده بود در شانه راست می نوز خجی رسید شب در بسم ابطه که از دم دست او یک شبانه در نوز و در نوز
 مرد است زیرا که تشوشی راه گویا بل ستم را سینه نموده است کیر ابرو و حیان بکرا گاشن در نیم کانه از سینه نوزف الدم منی در گذشت
 یکی دیگر جبارنا صدها از آن باران نخت که در کوه ششم در بصل سهال زبانی آمد

با محله از روز چهارم بسم اکنون پشت نغز تنی اریم جباران بسم جباران در مرض نخت
 علاوه بر دوزن زخمی که کاروان آمد و جرات آنها خیلی تو در یک نوزده غافا ایانی شرح میسازند
 استرنا بپایاری کرده گویا شایا بد و جود که خبر برگ مجروحین با سستی و ربا نماند شانه از آه در کفر من خیلی راحت شد ام چاره
 نادر کردن میار ان که بابت ارم و در صورتی من بجا نماند ارم که قین بر شایان است شایان

از رسیدن شصت نفر شصت تن در پیشگیری اند و برای این رفیقا نه بهتر از ساعت است ولی در این قطعه بین خشی استرحت
 و غذای خوب صورت امکان ارد چند روز دیگر بسم اطباء را زنی خزن کثیر بوده بیمار از ابرستاری کرده و بستلایان
 بگزار که در حالت نزع اند رسیدگی نموده و از زمانه که آنها را شنید و از بی طاقتی عمومی و قحلی و کسکی و مجردی از دوزستان
 پنج اندر شد ملاکت این ۳۶۳ نفر کیم کرده و خود را نیز طاققت بی بیم و نوسیدی ای خود را نیز ای میقیم منهای مالان
 این بود که بقاصد خود نایل شوم ولی اکنون در رسیدن آنها شک ارم

رقتن و بارک هنوز حال خود را بیان میمان کرده اند ولی باران آنها از روی صفاقت که کور و شسته که اکنون من است که با لانه نیم
 خلاص نموده باشند

مکتوبات ذیل که تدری و درین رسیدات ترسین گاشته است
 آب شاد ۱۸۸۷ آقای عزیزین دست دلا برای تقصیر نوستا و بود و در ساعت بعد از ظهر باقی شده و فرمایان
 شمارا رسانیده

بسم فرما از رودخانه سنور در دم و امیدواریم که شب خدمت شما برسیم از تشوش شما مطلع شدیم و چون من سبب کار بودم
 خجی انوسس بخورم انصی نوزتن
 روز شصت دویم روز در گذشت شبی باری قوفالی ما با کور بودم روز شصت و نیم از نجا می نمودم بعد از آن که در نیمه صبح از نزل است

دست اول	دست دوم	دست سیم	دست چهارم	فکبان	فکران	سودا بنان	سالی	طبخ	هتر	مريض	توتع	بست
۸۰	۶۹	۶۷	۶۳	۶	۱۲	۱۰	۶	۲	۱	۵۷	۲	۲۳
۶۰	۵۰	۴۲	۳۲	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۳۷۳	۱۶	۵۷	۲۳۷									

در این مرض معلوم شود که بوی آن بوی گلی را دوست دارند از این باب در جالی ساختن گلی که گفته اند
 اشخاصی را که باری بختن سادو بودیم با گوشت و موضع عمد در وسط و نو و در جل سر خن بین راه ساختن یا نه ولی در اصل جلی
 رویت چهارم پس از چند کیلو متر حرکت کاروان هم فراری که در پان شب برای او دکار بود تو توشه
 رویت پنجم با آن شب را گذشت شب در مواضعی از جل که گوسفند بوده و سیاهان آن مدد شده که در صبح نمودم
 رویت ششم باز فخر از دست کرده نمی از سنگی و نمی از آب جو کریم و در یکی از دوات بزرگ او جلی دو قسمت کاروان هم
 شدند و این و روی صبت بود که واقع بود

این دو خانه که در کوه کوه توتیت از برای بر کرده است از دوازده متر ارتفاع در او جوی بواسطه چندین بشا بر میرزد صبت رود که
 که سینه شصت متر عرض دارد پان بشا عرضش ده است بیست متر سرد
 بر میان دو دانه آبشار است بر پای چندی نصب کرده بهر یک سدی اوخته اند که در وقت آب زایش آب میان درختها
 رنگت و در بگو بزرگ شکلاست آبهای آبی بر یک شیر چای بشند
 بعد در خواب اهنگلو کریم بر عقیده نزار بهتر است که از موضعی عبور نماید که مردمان تجا با سببه با تربیت معتول بوده اند که
 نامی وضعی وادی خوا می باشد مانند طایفه منور که از همان جنسی پنداری می نمایند
 نزار در باب این طایفه تفصیلاتی مذکور شد ولی در طایفه اوجلی آذوقه فراوان است و از آنجا به سبب همیشگی و بهر شیوه زیرا که بزرگتر
 کرده ام که چون وضع تپائی موضعی تفسیر کرده وضع تندی و خوراکشان نیز تفسیر میکند
 چنانکه در شب آبشار با آنکه غذای بومیان آنجا است که از آن نان دکوچ را گوشت بیست میدهند و با آنکه تا بیک هلم
 میمانند که از آن تا پوکای میمانند
 ولی در فصل آبشار با آنکه ندرت جای این نبات بجز مصری یافت میشود که اقل فخر از دست میدارند و بعد بهر قدر که شیرین
 گشت زرع توتی کرده بهتر شود

عالمی از این باب که ذلت و سبب زمینی و بنا که در پیشود خلاصه آنجا مرغان هوایی و از این سبب خیلی شادند
 و من استندادم که فخر توقت نایند مردمان که گفته شد یعنی دیده و در تناس که در نظر گوشت سینه خیزی است و در قوه ری کالی نیاید
 ولی برای بست آوردن گوشت سودنیان زنگباران خیلی بی حساسی میکند و چون مرغی را در بر میاید
 نامی و ارتفاع کرده و گویای هم قربانی خود را در نظر خالی میکند اگر چه کمتر آنا را از این کار مع کرده و سیاست نموده است
 مذکور نیست بود چندان غرو مات جلگه ای بوده گفت بود ولی بعضی که از آن غفلت پیشد باز بر این سخن میگویند
 اتفاقاً در وقت تیر کلونگی از همان پای یک تن از مردمان رسیدند خوشتر هم شکست بطوریکه چاره نهم بریدن باشد
 دکوچ پاک با کال تردی و مهارت پار قطع نمود خال شست نغز برای بر خیزاندن خوابانیدن این چپا را که
 یک نیمه و قیر مخصوص و نمودم غذای غیب میدادم باغی با پای لنگت او را زنگبار معاد است اویم
 مجدداً مقصود این سخت که شمالی اویم از روی یقین عمد او اند که در کولان این قناتاب و می خواهد اگر چه اینان عدله خود

فراموش کرده و بدان خاطر نمی نماند که سوسریست زیندند و خود را زاده میداند
تجاعت از زنده نمانی خارج و جزو بهایم و در سینه
روزیت و ششم سفایر با کرب که کشتی بود و آن سوسریست زنده زورق بگردانها نشسته از روزه گذشته موضعی رسیدیم
که زیکو تیر بالای او خیلی واقع بود و بی چون فکری باستی بی زکوه اما بی آب جویبار با جویبارین گاه چون خیلی دشوار بود البته سوسریست زنده
با رسیدن او وقت هم باید بدو ساعت دیگر حرکت نماند و بعد در روز یکشنبه

روزی ام در پای آبشار بزرگی توقف شدیم و من معلوم نمودم که اکنون نینده راه دریاچه قربت بستیم در بی چه وقت قیصر شترتی زورق
سوسریست زنده که در کشتی سوسریست زنده چهار روز نماندیم چون مردمان از کثرت بیخ و تب عطیقت
شدن نامی پایشان بجزن گشته و تبلا مرض آتی شده اند چون بنا میگویم که گفت باه غی شد است ایشان رب بگفت و با یکدیگر
از کجا بظهور آورده است با جی راه غی شده و نماند ز کوه و راه باقی مانده را همین کرده است چنان سبب با ما نشان نماند تا مکی دیده بود
تا نیم آریا و میان خاک خود شاز اشل او می شنید

علاوه بر این بچکس آن زمین را ندیده است بی جز کوه است را بچیند است

صبح روزی یکم بعد از بارهای غلیظ در ساعتی شام بزرگی که یک ایره نورانی بدو شامی بود آشکار شد در آن وقت در جنگل شومرا
ساعتی ۱۰۰ عرضی بودیم که شصت نفر توانمند بار با یکدیگر بر سر در شسته عبور نمایا

سافین شستی زورق وسط آبهای تویج رسید با پارو زورق خود را از آببار با یکدیگر زانند در یک ساعت با ما تمام رسیدیم یک اوردی
موقتی در بالای آبشار برافون و من حالان در دروازه کثافت کبر باز در شستم و بی سرعت با کشته تا من گفت که حالان
زورق را بماند نماند به نرساط من و در کشته نماند کشتی را صل اویم در آن بین کوفتی من نفس نام اورد و شوی گفت تا این شای
رسید گفتم و آنها این پاشا آمد گفت بی قانیم در زورق می دیم و بسیرق سرخی ندیدم در عقب زورق و در شسته بود و قنا
شوری درین پیکر کشتی را اشل که این گفته است با کردیم تا بی تعجیل نام دیدم در دره و سینه جوش خوش و بی اوده بود و سوسریست
که در آن زورق نزن از خادمان اولدی البوز بود و نماند شسته و تقریر بویان بی شست منزل لای و در منزل اورد و شسته ما تقریر بی بی

دسته مرد و سلی است

پس معلوم شد که در این موضع نیز راه بیای از مدجال کوه من خالی میکردم که در کوهها را ملاقات نمودیم که در ممان با گفتمند که در ممان
اولدی البوز خجانه من از اینان حد کوه قمر بالا ترا از اینگان اورد زنده و مدو اصل و دور و نفس سینه نماند تا آنکه معلوم سازند که از زورق است

بیران به استقامت حال رسیدیم من بعضی مصلحات انسا و ادم نماند زنده کوه خود را برای مسرد او دعوت نمود
نخجاریان از سینه با بیخیالی خوشحال بود و ما بعد بیخیالی انسا را گفت شدیم خاک در همان شب مروی حیدر نام کرده و قدری با کوه
صبح روز اول ایوان راه از آببار با یکدیگر کوه را روان سیرت با حرکت نمودیم و در قنما بودی

جی رسیدیم که در آنجا مردمان اولدی البوز را زورده بود و در نزد یک نفس یکسیر را دیدیم که پارچه پارچه کرده بود و قدری با کوه
نفس نمی را دیدیم که با نیر با در کشته بود و آنوقت من مردمان و گفتم که با مردمان اولدی البوز ملاقات نمودیم که در آنجا نیر با
ساعت رودی در ابرجیده و در شسته از نفس نماند بسیاری از مردمان کسی نفوس در بیغ و نخوردن و بجهت کوه بیخ از زنگباریان چنانچه
خود را که چهار باش مروتات جنگ و غیره و گیلار ش نکت بود و در شسته فرار نمود و بعد معلوم شد که فراریان بینه و اولدی البوز
زنده بود و بی شونده مصلحتا با خود را گرفته در پای آبشاری توقف شدیم

بعد اود پس از آنکه انسا را خوب تعقیب کردیم وقت تو میگفت که بزرگترین ستوان از این آبشار با عبور نمود و آنوقت کوه نزن با بان شول
راندن در قنما و من چند نفر تجسس فراریان را ندانم و در میان بعد از آن که کشته یک تن از آنها من فراریا با یکدیگر سبب است
قرینا آورد و گفتمند فراریا را دیدیم که شول تقسیم نمودن سبب چند وقت اند چون را زنده فرار کرده و قدری از خفا نم خود را بخشند
روزی ششم بخیر بگردان زورق و غیره زنده در شسته یک کوه نزن و در کوه را از آببار با کوه بی ۳۵۰ فرار گشت
داشت با خود سیرت و یکی دیگر را هم دیدیم که کجبال فرار بوده و در کوه نزن آنوقت است در مقابل کوه نزن بیستاده و بار کوه
در وضع بیرون میاورد با یکدیگر در طرفت و زورق فراریا فرار نمود و بی حساب پس از زورق من تنها خراسم از من بار و سالی فلفله در سینه با
شورت نموده و شسته را برایش که در بیخیالی نامیم بعد از حرکت از با همو با اکنون ۸ قرفنا و ۵ صندوق سبب از آنوقت
بعد از چهار تن از حالان که نماند یکی دیگر که در کوه فرار بود که فرار شد فوراً من نام اول فلفله را طلبیدیم با چای اصلی قرفنا بی کوه
باز کرده و بر شستم چون اصلاح عاری شد فرار میگویند و با بی نام بحال انسا را یافت بعد مردمان با شسته قنما را با کرده و چو بود
و سبب نماند و در نزد یک نماند نماند و خاک نماند که بعد برگشته بردان

رو چشیم در نزد یک دو بی پس اورد زورق در آنجا سبب بیانی زیاد بود و شسته و از بین آنچنین بیخیالی قنما دیدیم که بعد از چند مصلحت یک مصلحت
خوایم رسیدن شامی را که برای بیخیالی از وقت روانه نمودیم و در دو اصل را گردید و بعد برگشته چهار سوسریست زنده و غیره خوش گنا
کرده و جل بریان و حله در آورد

برود اولدی بویوز زاده سلام تهنیت گفت این دست تازه ما ز شش ماهه است که پخت کوران بودی در آن روز خوش شده با خاک کرده است خلاصه اولدی بویوز برای ما در بفرموده است کیلوم ریج اعلی قدری بزرگت بچند صخره صخره غارت آوردندی سوال نمودم که در حال منزل شما تحصیل آنچه ممکن است باز در این صخره گفت که مردمان نام این مات قویه را از خاک برد و بران نموده علاوه بر این مستوران آنها را از بنگار فرود زرا که این بانی کسینه بریزد ازند و سابقا بویوزان با آنها صحره برای تجارت طبع میفرستند خصوصیت میوز زنده و بعد با گفت که این صخره را که در منزل کرده اند میسند و انالی بوآند در آن جای دارند بویوزان ساحل شمالی را با پانی میگویند وقتی بعضی از مردمان با نگاه در طرف شرقی حرکت نمودند و پسته بندی رسیدند و از آنست که زمین بزرگی آشکار بود که طرف شرق میفرستند

بعد از ساعتی از با گفت که وقتی با خانه پیش که جارت از ششصد نفر بود از لاله حرکت کرده که بیشتر شده در طرف ما باشند بشاید که طرف شمال شرقی رفته بودی چون که در کل این صخره و بعد بگفت علت پیدا نمودیم و قبل از رسیدن بویوزی از رودخانه اولدی عبور کرده و اولدی از دریاچه موسوم با آن فواج میشود در آنجا علاج میسند است

قدری از زمین بی چن چهار ساعت حرکت نمودیم بوضعی توایم رسید که در آنجا اولدی بویوز ستایش میگری ارد که نزدیک بود اولدی و ساحل جنوبی واقع و حدتک آنجا آمده ارد مردمانش ریج و پاز زراعت نمایند ولی طراقتان صحرست آبادی نیست زیرا که بویوزان در آنجا میسند اما این نزاع و جدال اند خلاصه اکنون میوز زاده اولدی بویوز همان جری است که در راه بویوزان بروی تاخته امواش را با تاج برده اند

من اولدی بویوز را خیلی ماهه بودم که چندین از مردمانم در با همراه کرده در ساحل جی تانند و میارانی را که تا در حرکت نیستند در نزد خود نگاه دارد روز بعد بسم کاروان در ساحل اتوری مقابل اردوی اولدی بویوز جای گرفته بعد از ظهر در ششم ماه اردو عبور کردم به خیال آن زمین ریس عربین نام چون آنجا رسیدم مکان وسیع و کجی بودم که در شرابا چوب و خسته سکه رسیده بودند در وسط و در مقابل او در منزل رئیس دیوانگان ترسخ و ستمی بود که دیوار با شتر با گل رست آورده و سوراخانی در آن قرار داده و شترها را در بعد از آنانی عبور کرده از آنها میگری میسند که شترها را میسند که خیلی وسیع و بزرگ میسند ۲۰۰ شتر بود در طراقتان اطمینانی بود که در آنجا منزل داشته و مکان وسیع و نصف پرستی بود

بعد فهمیدیم که تا چند روز مسافت و دهانه از طرف شرقی آمده و قدری با ترا عبور از طرف شمال آمده با اتوری می شود اتوری طراقتان

برماندا در ساحل جنوبی صفت میگری ارد موسوم به ای پنا قدری از زمین پیدا کرده در حرکت بچند صخره صخره غارت آوردندی سوال نمودم که در حال منزل شما تحصیل آنچه ممکن است باز در این صخره گفت که مردمان نام این مات قویه را از خاک برد و بران نموده علاوه بر این مستوران آنها را از بنگار فرود زرا که این بانی کسینه بریزد ازند و سابقا بویوزان با آنها صحره برای تجارت طبع میفرستند خصوصیت میوز زنده و بعد با گفت که این صخره را که در منزل کرده اند میسند و انالی بوآند در آن جای دارند بویوزان ساحل شمالی را با پانی میگویند وقتی بعضی از مردمان با نگاه در طرف شرقی حرکت نمودند و پسته بندی رسیدند و از آنست که زمین بزرگی آشکار بود که طرف شرق میفرستند

در این وقت کاروان عجارت از آنجا خالی بود

پسته اول	۶۶
دسته دوم	۵۷
دسته سیم	۶۰
دسته چهارم	۶۱
طبخ	۲
غلام محبوسه	۹
مشرکبگی	۶
سودانی	۶
رضی	۳۷۱
در حرکت از با تویا	۵۶
	۳۲۷
	۳۸۹

انسانیکه مرده یا بشمار فرود آمده

۳۶

بیا از او کشتی نشانه بفرود آمدی و نیز فرسادم و دست برداریم که بنای زانگه باری فرود و خدا بد و ما در سر راه برای هر کدام ۲۵ فراتک بزم
 تا بگذریم و با او یکدیگر که انصافی اند و دست ایشان بشمار فرود می آید و با او را حاصل ۴
 مذکور در ششم که ما مورین ولدی ایلیوز را در ۳۱ آب با یکدیگر در جلا حرکت از او جلی در حال سبب چون که عاقبت کردیم آنها چون بعضی
 اقله عات از ما حاصل کردیم نیز در ششم در دست و دلی ولدی ایلیوز در این اوقات نیز بار او شتاب تمام رسید و خیلی خوابان
 باره بود با او را که در وقت سبب قریب ۳۰۰ کیلومتر باره بود همراه دارد بارش بر سر سنگین است که چندین بار لازم است حرکت
 نماید تا با همی شود چون خیلی نایل بودم که خبری بود بهسم لهذا با عرض اردادم که اگر و می چنین از شخص خود را از ساحل طرف چپ سیال
 جنبی طرف راست فرود آمد و مانند و کاغذ با بر کورساندن سنگی وی سپارم که بعد از فرود او ۳۶ کیلومتر باره بود تا فرود آمدی
 از شنیدن این که متوجه گفتم که فرود آمده و مدد که هم فرار از شخص در قابل از آن فرود آورده اند اما در ۲۴ یا ۲۵ کیلومتر حرکت
 فرود آمدی در آبشار زرد رود ۵۰ کیلومتر فرساختیم تا برجا با بر میان چهار شده و فرایح می فرود بسیار از آنها متوجه شد و مجبور
 به عاودت گشتند

در کلبه ای که فرود فرود بود و خیال بود که در آن ولدی ایلیوز طرف غربی حرکت نمایند ولی ایشان برگشته به بن نایل امام حرکت
 رئیس شش آینه ولی از ترقیب یک با من دست بردار دست سینه ارم که بعد از این منسار این مجانی نخواهند داشت
 خلاصه من از فرود یافته مانده ام از عبور آبشار با میان مردم بین اسطبله ولدی ایلیوز گفتم که بعد از این در خیال که از خشکی ساوشی
 ولی و این عقیده را در پندیده و مرا از این برای محرف فرود میگفت با این خطا جهت قبول با سنگین صلاح در مسافرت در ایست

فصل

در باب مسافرت از نزد او کار و تا کسی که لونا

از نهم سپتامبر تا هجده اکتبر ۱۸۸۷

اولدی ایلیوز سه فرساختیم که با او فرود آورده بود نیز ما میفرستد ما کار یکی نیم که عبرت بگوش قویا صحبت آید صحبت
 ابشارهای خطرناک محلی چندین از مردمان که لونا لونا مستب برود و اتوری اجزا مسافرت ناخوشی من قوی پریشانی
 با کیلومتر کار و کار خبر سیدیم اردوی بیابان می می اخذیه کلای بیابان کل خیاات عثمانی فرقی شود مختصر وضع

(صحت)

صحت اولدی ایلیوز را بخوردند ما را ما نیز ما را گرفته به آنها سیریم

اینده خبر از مسافرت ما می خواستیم دست و توانی بسیار از ما را اولدی ایلیوز گرفته بودیم روزی نوبه جسم که از ناچار حرکت کردیم
 ۱۸۰ بار از نزد او تمام کردیم و ۴۰ بار در میان دست تقسیم کردیم که از هر چهار روز یکروز نوبت هر دو شب باشد هر شب چند ساعت ما
 شایسته کرده و بر او رسانیده بعد و فرود آورده باز گشتند شب در کان مناسبتی وقت کردیم در زمین و فریادیم که از نزد اولدی ایلیوز
 بیاید و در آن سرتیج بگمارند که دست ایشان رسته اند و ایشان شخص فراری اند که اولدی ایلیوز آنها را گرفته نزد من فرستاده است
 و فریاد می چندی نیز در نزد من بود من در مقابل یک ریگ رود و ... فشنک با این شرافت فرستادم بعد گفتم مجبورین با نگاهدارند
 تا فرود آید آن کرده شود ولی بهر شب به خیال بودم که باید خبری کرد و بعد از یکبار گرفت چرا که ما در این نیت باشد ما می گوشش و بیخ
 بی فایده مانده سهل است که جان بیرون سیریم

باید اما می اصل فدا رخ کرده و خطای نفسی از بیخ تا کار را یک فرود خواندیم ایشان می گفتمند که ما بقدر امکان فرادادی کلینت و صبریم
 و تا حال بیخ بسیار کشیدیم و ما آنها بیک فرادایند بیخ سیریم تا می رانده بشسته ما را آنها بر ارم اگر بر میان قصد در زمین قریبای ما
 که فی الحقیقت جان شسته با شست نماند ما آنها هدف گوردیاییم ولی کسانی را که زرد داده و حمایت فرود و خدا داده و شل خود با آنها رفتا
 نموده اگر کشیدن ما را نماند قیما باید کشیده شوند این سرتیج در فرود و اسطبله با با خود برداشته در صورتیکه بر میان از کان حرکت بگوش
 با کلوزاییم بعد از این نیز کار دیگری نمی توان کرد اگر تا اسطبله نماند ما شمشید یا می توانید عبور دید و یا از زمان با همی که آمده از
 گفتم می باید کشیده شوند می از آنها را فرود کرد و او آن یکبار پس فرود قبل سرساییم و بعد از این هر کس که حرکت نکند
 شود او را بر او بفرستیم چنانکه لایت در سر با زرد و زنگ لانی را فرایح در ناظر با نماند

بد شروع به سندان مقصرین بودیم ولی فرج الله غلام می از زرد سالی شده است و می غلام یک کلبه ای می غلام شخص دیگر است
 بعد از کشیدیم که اسم هر کدام که اول آید از او گشته شود و در عا بن فرج الله داد تا تا شش نیز فرود می فرود می فرود می
 تا طایفی بد رفت بند می و یک سر شرافت اولدی ایلیوز گرفته و سر دیگرش را که کرده گردن فرج الله گشته بعد گفتم حرفی نخواهی بزنی از وی
 سر شرافت آن داد بعد شماره کردم تا آنها را کشیده فرج الله به حرفت قبل از آنکه میر گفتم اردو را بر چیده و کلان حرکت آید عقب مانده بماند
 و طاقان در آنجا مانده بجای آن شتاب باز کردنی او را بد رفت بسته بود و ساعت بعد آنها نیز حرکت نمود
 در آن روز ما حرکت نمی نمودیم جاده ساخته در ساحل پیدا نموده به سمت عبور نمودیم در راه چند نفره که چنگل دیدیم نزدیک ساحل رود می

(در آن وقت)

در آنوقت یعنی را دیدیم که در ساحل مقابل حرکت نمود فراموش نکنیم دست خود زودتر نشسته به ۵۰ متر فاصله از ایوان رسیدیم و در سر
 یکوه بعد از آن دیدیم که در کوه گریالی بودیم چه فرماییم سخن نماند فرماییم من دلم بود و ای و خود آن تیر با که بدو خورد بود باز از چنگ ما دور
 بدین واسطه است ما من کلکی از آن فرمایا به سبب چنانکه چون با آنجا رسیدیم زنده بودیم از زودی سخن فرماییم در آن یکوه که کوه کوه خسته فرماییم
 خوشتر است آساری پادشاه اگر کسی بکشید نمودم با فرماییم قره ۸ یا ۱۰ یقیناً بهتر است من صید نمودم
 صبح روز دیگر فرستادم به شیدا که کوهی از روزهای فاطمات آوردن خود استم از وی به تراجی حال کنم من با بگفتم دست خیرین رسید
 امروز با شخص دیگر بر او از زمین و آبش را بکنیم خود را بنیاب چه میگوئی
 گفت حرف من نیست که آنها را که شستن با زنده بایست در صورتیکه با چای را که بر او تیر میزن است آنها نشان در سیم اگر آن
 خود را در آنجا پسیند زنده ما را بچ تقصیری نیست چه بان گوش نصیحت با فرودت اندر رخ نشان گردون و نشان است
 گفتم بی آیدانی که دست و تنگی از آنرا مثل این سخت میکند و گرسنگی مثل شور را را لیا از این چاچا لگان جز در فکر نکند نشسته بودی
 که در وقت گرسنگی با بچ خود را بخورد پس من بصورت غیبی نیست که نوکری از آنجای خود و با سنگ گرسنگی از آنجا
 گفت راست است که ای اکنون با بجای رسیدی که با یادتهای من میرم و با صلح من بسیار از این نشان خاص تا فرماد که در راه تو فرخ خود را
 بریزند برخی خان ملک بگرام از این ناکسان فرار کرده و آنچه که زنده می باستند با آنهاست فرموده و از چنانچه بر میماند که تو میروی
 و برای ملاحظه من چندین مسلمان را نیز تحت رحمتت را بر خود بجا میخانی ولی این در دوان که بر عقیده خود خدا پرست میباشند تو را این
 بیایان تنها میکند که بک نشوی
 گفتم بی رسیدی تا اگر راه فرار از این راه زودن به اصطلاح بگردن تا می بر حیدر تو چگونگی است گفت من میگویم تا هم این فرموده ولی تیرین نماز بر
 که تمام این شخص را پشیمان دارد
 گفتم خیر غیب نمیکند من تو را فرودم و بشو چهره با شکر کشیده و طمانینه می آورد به زنت انداختند و یک سرش را که کرده مجوس آورد
 و بشو کرد کشیده تو است و سوسای گیر بگو که با یادتهای بسته و در دست تا می بگو که شخص را غمناک کند و در شکیبایی از وی رسیدیم
 که حرف خود را بگو در آنوقت تو گفتند منی گفت شما و عاقله من استم که فرمودم و در اسرار اطلاع میدهم جماعت بدشیش پر کشیده شده
 و افواج بدو در جوس غمناک زنده و آفتاب بلند را که یک سرش را کرده زنده و مانند از بر زمین افتاده بود چنانکه من نیز پیش آمده بودی
 چند روز به فرودم تا مرغان را بگردن انداختند

بعد با وی گفت که کل از آنکه بعضی ببرد یعنی شش سخن شوی اگر سخن اری بگو و ای و اساکت یاری بگم داشت چه برگ را ما سیزیدید بعد است
 روزی نگاه کردم با گفتم اگر سخن است بگو
 در اینوقت رشید با سیرین شمار نمود شبان تا می پای من نیز بخشش عمو را فرستاد که زنده و گشتند از آنکه خاص ما سیزیدید میگویم که بگو
 چنین امری اتفاق افتاد
 در اینوقت اگر کسی بزنگار بان نظر میکرد میدید که چنانشان باز و با نشان چسبیده و رنگشان پریده گوی خون نشان فرسوده است
 گفتم حیات این مرد را شتابشیدم منی فراموش نمیکند که سلا از این مجازات ذره قتل است و آنچه نیز پذیرفت
 در این صحن چنان صدها شادی و شکر گفند که من بهتر نامم انگشت بوی گوند با نیکه و چشمان باز شده کلاه و تمام با هوا انداخته دست باز شده
 کرده بگفتند تا حیات ایدم دست از این سخن نخواهم کشید راه نیا زار با ما شده و راه غائی کن نامانی بنال بر گیریم
 چون شنا را از گردن مجوس باز نمود وی پای من تپاده گفت از صدای دین خود اسم که در خدمت تو میرم گفتم خدا حسد به که هرگز گفته نشود
 بدشیش پر کشیده تا می و دیده و با سنگین در برده شتاب کال شادی حرکت میبرد مثل کله که بخوابند بگفتند شاد و عروسی و دند صاحبان نیز
 بختیخته بر گردن کلنگو میسیم سبب ع و خوشتر است دست او بود
 باز فاطمه را در قمت کردیم بهر دو قمت پس از یک ساعت حرکت فرمودند هم سخن نشد و آن دو عیسی است پنهان شد صدراع است در نظر
 غری رود یک کله کوچکی دیدیم که در دقان موز داشت لی میوه اشس پاجده بود
 روز بیست و دوم باز در وقت حرکت کردیم هم تیرت حال آنا بودیم چه کم که اتفاقاً به نفر از آنجا ضعیف ما توان شده اند در صورتیکه چهار نفر
 نیست که من تمام بر این فاعله زرد اولدی با لوزر نام نوی ترین عاقلترین آنها نیز مانند دیگران بر نشان زنده اساک طولا لی آنها را مالک
 بنام بر پس که میستوان از این را رضی بسور کرد چه شخصی که برای تحسین حاج از این راه رفتند انداز کولات چیری باقی نگذاشته اند و کلی
 چون با تو می رسیدیم آذوقه بگردان یافته کی قوت گرفتیم
 فدای ای زرد چهل تنه ای از افراد فاعله زرد گشتی ما نیز بساط آشپزچی توقف شد بدین واسطه بارانی آسار خانالی کرده و با عقاب
 پاره آسار ایا که کشیده و دوباره بگری نمودیم بعد با شاری رسیدیم که از دوزخ ترفه و سرخشت آسار زای که چاک بگردید شیب
 فرار همسی بهر شد

لان برفت که با تو می ای موضع چون جای اردو در آن خلی که شستاس پس با یک شکار کوچکی شد و بی نظیر بودیم که در مجلس

مکن بود نوک زمانی من از آن گلابیایک برایش نماند بود شیر از رخ زده و حاضرش بر از رخ بود خلاصه این ابا جمالی است که
عرب قلاب شفا من شده اول که در عقب آذوقه زده بود پس نشناعت گشته بعدی ز آورده بود که از آن ایوی می بر آورده
چون قیوم بودیم بهر یک ۲۰ گرم رسیدی ای بی تاجی کم است

استر و درین پارک بیدار نظر از خوشالی یعنی شمار بخواند و در نظر از آنجا که در پی آذوقه زده بود دیگر واجب نکرد و بخار کشیدن
غیر مکن بود بیدار حرکت نموده پس از جماعت که ۸ کیلو تری کرده بودیم در بعضی مواردیم گنیز از دست سیم صد و سیست
در آب ناخته آذوقه نشکن شده مگر بی کفایتی که انور و سلیم جبر که در آن کجفت نیم کوزه برای این بنا و کجفت بری
من بود استر از انور و گری با سبای شخصی که پرک را در داشته فر انور کی از آن سته اول با خورد در انور شش کرد و گری
با یک صندل و شکر و ارگرد

دوازدهم اکتبر و کیلو تراست خوب شترقی خسیم درین صلی از با از آن تریک تبار بود غیر سیم از آب بر نایم در ساحل
در عقب آذوقه بود می و در غنایا... انور و شش داشت در انور کات شدنی داشت بر شش انور کات منو استند از آن
بعد از در زوری که یک فصله ۵ با هم ترازا بجز به سیم در سن از مردمان و اولی شده که یک کجاست ندر معلوم نماید که در وقت
داران کت از انور شش در که مردی صلیس و خراب موضع از انور کرده است کفتم صندل که ای نوک بریدیم و در کون کشتی بود

بود که مردی صلیس و متور است خلاصه این سفر برای حرکت بسیار که کلی با گری که هر وقت بخواند نماند و بی نغمه سنگهای دا
روند نزدیک غروب با نهر سید که شمان شایم که در وقت طلوع شده و او غروب شده از انور خرابی ما ششیم که در آن ایوی می
برگشته اند نمیدانم که قار بویان شده اند یا نه و بسیاری از حلالان منو فرار نموده اند و در قریب ایوی کاست است با سبای کم
فج که کی از آن ایوی می صلیس و نجیب حال فرجیت با اسطه خسیم نمی که از در میان سیر رسید در کار در آن است

فردا در او دانیم حال با از زده بودیم و ما از ما بت و سالی فاعلی تویش در سیم استیم بقیه زده نمایا و با سبای شخصی ما را بر
از آن وقت حال قلا ۱۰ کیلو تر زده اند که در وقت نزل کیلو نکا رسید باشد پس حال با چکونه خواهد و یک صلی شفا من گرسنه
و ایوی می با خود حرکت میدکیم که در ظرف شست و زهر یک دانه موز و قدری و بچکی و فاج سر کرده اند خلاصه صلیس بی کج شایم
سرتن از آنجا آمده از این جهت یک رسیده حرف صری تر من با کشتن بولادین رسیده و قدری فریست آورده بود که بر یک
از آنجا بر صید آورده و آنجا رسید

فردا در او دانیم بداد و شکار با زغال علامت میگذازدیم و در سالی فاعلی تویش ما را جت نمایندشان را جت و اریب یابند بعد در ساحل
شالی رفتند و بالای سبز آوردند و هم کتان ششیم که در وقت سحر در مان بقدری صلیس ما توان ایوی می بود که در کجاست نمودم که در آن
دریم کشتی بولادین با زنده و حل نمایند تا آنجا که گری کرده اند چه زمان برابر نام کجای وی این جریس میدادند پس از روی
رایتی وضع حالتی در بدین قسم با آنها بیان کردم

دوستان عزیز من در زمان حرکت از با تو با ۳۸۹ تن بودیم ۲۳۷ بار و در سیم از آنجا بشتادین حال ایوی می که در وقت
خاتم تمام بگردان با ایلا که از ما ششیم که در وقت سحر در مان بقدری صلیس ما توان ایوی می بود که در کجاست نمودم که در آن
بنفای و کینز با شیم ولی دست با سالی غایب دست سیم هم بقا و یک تن برده اند یا کشته شده اند و با فرار نموده اند در میان صلیس
فکر که قابل کشیدن باشد نیست پس بی نظامن جل کشتی را موقت نمودم کشتی را در این ساحل با کرده و خود کوشش نمایم بکلی آذوقه

دست آورده خود با بان که با شش در عقب انداز که خلاصی می چون کشتی را حل نمایند پس خسیم را با شش
پس از گفتگوی بسیار با انور و کدی که مردی صلیس و صد تن و با شش کت سینه من نیست که با کاردان خود را گرفته بخش و او کتا
روی من با جرات کشتی اینجا نزدیک ششمانه کشتی را با پا و پیش سیم اگر ما دور در زور را سیم ما را با نماندیم ما را جسدیم
چرا از ما یک قاطع کرد دست هر کس سینه ششمانه شافت و عبور نمود و سینه دانه ای حمل نمود

صبح روز دیگر ما را هر که شدیم بعد سرتی ای بند می رسیدیم که جو را از آنجا و شوارد و در وسط کجک تخت کار در از طرف شالی که یک کجاست
عبور میدادیم تا از آنجا که جو را از آنجا عبور نموده اند که در سیم با شش حرکت میکردیم در آن محل بنویسید ایوی کجایی با قلا و قلم قارج فراوان بود
سرد خیزه ای نوک با از آن وقت فرجیت و چلی ما خودم قطعا شش نمود در راه سیمی است سبای عقده و حار و اخص نمایم

ناشای حرکت مردان در کجک تخت صلیس من مگر بودی ای عقده در میان هم فرمایم بعد از آن زمان شفت و زمت مریه دست کتلی سید کتا
نترالی از آن زنت و سیه ای کجکی صرف نمودم

نزدیک ظهر کی از آن زمان با بالای او حتی رفت قدری از آن جوده با عینند و در کجای مریه شفت و نظر او بود وی شازده با آنجا
سکته و او بر گری آن نظر افاد و لی نما حرج نشسته خط کی از در دست شکتیت نمود

بعد از آنکه ما رسیدیم که در آنجا اردوگاه بویان بوده ولی بوسان با کال حمل و شتاب از آنجا بیرون فرستاده کجی که در ظرف فرست
با قلا و رجای گدا رده اند و انکار همان ازلت قد وندی است

الاف زنگباری از انی خدای بی ضعیف زار شد و من ای بایک کبریا در آسوده نایم کلو در برش زده و در ششم بعد گوشتش
 آنکه گوشت خزان شد با کمال وقت تقسیم نمود مردمان گرسنه را در باب پست استخوان بایکدیگر گفتگو نمودند بعد سه روز از آنکه گوشت
 و بکار بردن با خواهران و مردان و تقاری که بر بی بین میخیزد بر جای نماند بجز یک در شان موجود بوده او را از آنجا
 نیز میدیدند این شخص با واسطه و در بیات و صفت تجمل زده نماند و شد است اکنون حال آنکه میفرماید حیوانات و پستانه که در
 حظ در پی تحصیل خرد نیست روز شان در سبب توالی زچهارنگه عبور کردیم که در آنجا شکار جنگلی بود از آنجا که آن یوه و نیز از آنجا
 فیتند بنویسند مردمان گندیده آن یوه را نیز از دست او و با قلابی مادی در آنجا موجود بود که طبعیت فیتند است که از آنجا
 از کثرت این حیوانات خود را ظاهر ساخته از طریق صلیب صاف و نواق و در استسما نمودیم و از سبب و شنی تقدیر که سنگی
 سیم استیم از این باب جنگ تمام خزان امواتش را با ظاهرا ساخت ما را در زیر درختان و دپناه داد صدهای بی گویش میرساند
 زد یک نفر صدهای و نفر هشتادیم که بایکدیگر گفتگو میکردیم یکی میگفت غلانی مرد و غلانی لغت شده و غلانی میزد نظر هر دو ما بنام
 خود احوالیم مرد و بعد از روی خرن آمده سرش را زانگان میداند در این اثنا شنیدیم حرکت کشیده شدن و نفر صحبت خود را قطع کرد
 برافا
 پس از نیم ساعت پیادگان جنگلی رسیدند که پراختاف بود و بعد از ای سمر کرد در آنجا در روی مردی علامت مردمان با زبان
 مردمان نیز نامی را بدید پیادگان سؤال نمودند که از کدام طرف حرکت نمایند گفتیم از طرف راست می بینیم ای یوه که بکار بردن
 کیونکه رسیدیم راحتیم و سخن اشخاص برانیز آسوده نایم باران بگفتند نشانته فردا یا پیشه فردا بخانه هم رسیدیم مردمان
 چهاره پس از ۳۳ ساعت گرسنگی باز خراکه که ۳ یا ۴ ساعت دیگر صبر نمایند تا سخت ضعیف لاغر شده ایم ولی غیبت
 کی بهتر از سابقان بنام زیرا که غیبتان ایضا صلیبجات دارند هر چند که گاهی جنگی بوسند گرسنگی و نایم ای غیبی از آنها
 تاکنون گشته است بسیاری از آنها خیالات خود را و بگریه نماندند و باز میگفتند که خودمان هم نمیدانیم که کجا میرویم و قهقهه میزدیم
 حق بجانب آنهاست ای چاروکل برنده کرده در نهایت نماندیم و در وقت گرسنگی حرکت مسافت شوار است مخصوصا اگر که یکدیگر
 با هم بدوشان باشد از هر جهت میان دمان بخانه نفرشان اندکی قوه و قدرت از غلانی باقی نماند استخوان شکلی اند که یک پست
 خاکستری برایشان کشیده است چنان نشان بگردد زنده و از غیبتشان علامت دور نباشد آنکه راست بعینه خود را بر زمین کشیده اند
 و گریه میکنند یک چهاره من نیز بنفند بایکدیگر در حرکت نمائیم از آن گوشت افغ گوشت بهاشن رسیدیم زنده و باغبارای سنگ خدای

خوبی نیستند از این یوه های ریش زده غرت اشتد روز بروز لاغر میگرد
 اکثر شبها من برای اردو رفتن گاه بگاه دود و دود خردولی بی ایسا آورد و کز باران بگشاید بر تابش و لام است در حرکت این جنگل صبر و تحمل
 تا می معلوم میگرد
 در جاده که مردمان آتوم از آن عبور کردند نماند رسیدیم و هم در آنجا نماند است معلوم میگرد که از آنرا غیبی عبور کرده و نموده اند
 شک نایک موضع مسکون آبادی دیگر شام هم چه علامت آمان نماند بهسی میخیزد و جانی در آن معلوم بود و بعضی موضع
 بنات و مغلها را با مال که در دست زده بود و بعضی خانه های خراب را بریده بود و جایی کشیدند شتاب روی من معلوم بود و ما را
 حلالان بی راه قاده بود خلاصه بیشتر بی توضیح صرف گفتن از جیبها نماند در وقت عبور از آن نوبت را با هم کرده و یکی
 از خانه را ساخت بگردید بعضی که از شدت صدمه مرتب کرد چاره گرسنگی جنگلی اش کم بود که این صدمه هم سربار شد بعد از آنکه یک
 حرکت بطرف جنوب شرقی طرز روز نماند سبب گفت کردیم
 چون شب آمد طوفان سختی شد که نزدیک و تا می جنگل را در زشته آورد و بطرفی اندازد با دان سردمانستیل فرود میرفت منک که بوط
 ترس از گرسنگی فردا قبل از طلوع قناب حرکت کردیم پس از ساعت نیم حرکت بغضای و سبب سبب می بودی در آنجا بقدری غیبت بود
 که از ۱۰۰ متر فاصله صحرایی میخیزد بعد توقف شد و شورت میزدیم که از کدام طرف حرکت نایم که گاه صدهای شخصی رسیدیم که
 چیزی نخورد ولی سببیک از زبان درانی میخیزد و بعد از چند بطور نشانده بگریه گفتند و کس دیگر همین جاج او را پنج میگفت چکه در آن
 اولی خانه است کم نیستند نیست که بایکدیگر میخیزد و در آنجا در دروغ خالی نمودم صدهای گفتگمانی فیتند نیز میخیزد
 فیتندیم که نزدیک انانی آتوم ما رسیدیم ایمل تا فتنه نیز بایک غنچه بودا کشید
 از آن غصای و سیس مذکور بده که جنگلی رسیدیم و از است از سردوزن دیدیم که برای پراخی ما آتوم از چپ راست خارج در دست بیخ
 و سبب غیبی شرب با قلابه ار بود صدهای سلام عربی گوش را کرده و با هم سبب میخیزد او
 ایسان انانی آتوم و غلایان آنها سبب که خندان خوش نماند بوده و با صفت فیتند قوه غلایان غیبی غلایان خرد را که کشیدند
 ما از آنجا رفتیم و آن اشخاص از آنرا عیب و عیب کردیم با بده رسیدیم ما در موضع سایه آری نماند و شروع به نسبت کرد
 بعضی مطالب نمود
 اول قاهره را سبب بایکدیگر برایشان متین کرده بودند و از غلایان فریاد میخیزد که خداوند مردمان را از این بیگیت و کل سخت و را

جلی است بیشتر از یک ترم و نیم دو متر ارتفاع ندارد عرض خانه او با سه متر است کلیه وضع نمایانها یعنی فشنگ و غیره است ای بر
حق نظر نکند است

راه این بات برای شخص سافزنی از جهت است مشاجره چون ستم برود بواسطه ملاقات اشباح و مجسمه میشود که از طرف است حرکت نماید
و چون چند قدم برود دیگر برای میوه مجسمه میشود که از دست بالا رفته و از آن طرف پائین میاید باز طولی میکشد که باستی خود را خم نموده از زیر
بگذرد خلاصه هزاران مجسمه لازم است که از این راه پرچم و نم عبس نماید چون شخص سافزنی پای درختی نهد یک ساعت متوقف نشد
و بهستی خیال کرده تا پنج در بر کلام موضع گذارد بهین قسم که با بی باقی با رفته و کابیی پائین میاید و در نهایت در بر کتاب عنق از روی
فرو میریزد و در حرکت سر سبب من مشرف بمت شدم ولی یکی از یاران با افکاره خور و خات یافت چندین از آنها سخت
و خشم آورنده با پای بر بنیاز حرکت آسانتر است ای بالفش چون در حقان از شش نم ترشند و از عسبر در در گل بر آنها نشسته پس
از رویان خیلی شکل دارد چنانکه در یک ساعت شش ترم بر زمین قرار می

عموما این ده که در وسط جنگل است و چیزی نماده بود که با بر سیم ولی درین یک فاعله با بر سیکلی که در میان درختان جنگل بر کشته
خالی از تا شام بود مثلا یک درختی بر روی برانی قاده است با از روی آن درخت عبور نمود پوست درخت ریخته و حال خیلی لغزنده است
اغلی میاقصدن حال آن را با بی در برابر گز که از نواحی باستی بگذرد تقریباً می افروزان آنها در روی یک شاخه درختی رفته اینطوری
بیکرت هستیاده جرت نمیکنند پائی در بر در او چینی اندک بجای بگذارد و بجای رو حال ملاحظه نماید که در چنین حالتی کبریا از صد
طرف در حیان با تیر اندازند ولی فضل جدا هستیاد کرده دو چار چنین حادثه نمیشدیم معذالک در همین جور چندین نفر از
یاران با زخمه اروج بینه

روز دیت و نیم در شش ساعت چهارده کیلومتر طی کرده بود که بر روی رسیدیم آرد و در میان دیدیم که فزاید میمانند و گویند بوده بود
اولندا اولندا یعنی عقب دیده و نمایانند

اسم ایشان موالی است بوبان حلقه های آهنین دست پایشان و ششنگ کلانشان زنی بود باز دو ساقشان در
دست موز و تسبا که بپوشیده شریف خوزه و که دکت نمایند بزای فرود دست دارند اگر چه فرودس و یکایان خیلی میمانم
موضع کیاب است در بعضی ازین دیات خانها جمارت از دور زیر زمین است که برایش چند زده

روز دیت هم توقف نمودیم و با دیان تا میوه این سبزی را بغیب شمرده تا مردمان ما را از بوبان زسانند بگذرانند با آنها داد و ستد نمایند

دعای مساعلات را با خوراها کنند

روزی یک صبحی از این ده شش ساعت تا رسیدیم لیان و نیشترند ساروبات متروک شد بود پس انچه با جماعت بر حرکت چهارده
کیلومتر طی کرده شبانه در یکی از ساکن میان آرد و نیم

چون جبهه های فشنگ واری کردیم در سه جبهه از فشنگ بیشتر نمود ما بجای در ده و در بود پیشتر از ده که سوم بود سبزی فشنگ
فرار نمود همان روز که مخصوص دم مقادیر پنج فشنگ به دستش فرار کرد

فرزای از دو بسک طلا پیدا نماند رسیدیم بواسطه معاها که با بیست ستم نیم غیر با بغیب نمود و در بنا سر زده آمد
در کنار در خانه روزی بغیب داشت تا یکباره غلبت حرکت و ده و چاه تا یازده کیلومتر طی میکردیم اکنون در اینجا ساعتی دو هزاره غصه
برویم و در هر صد متر بواسطه مواج و عوامی نیاید متوقف بشویم

نام شش سها هو ا بر شده صدای عدد کرده و با مومن نکس نشد و برق میزد آن طرفان سخت جنگل را منزول میساخت کاهی درخت کهن
سالی از ستر تا شگفتی خاکستر نمود باران نسیل فرود میخیزد از شدت سرما مانند سید میله زیدیم ولی با از بلات از روی شال کشته
باید و آفتاب تابان سر بر آورده تمام جنگل را قتلان و از آز روی یعنی تا باید و ده گویا جانی نماند با میداند آن زمان جنگل صفای
همه مانند ساق درختان نماند ستون بر گشته طرات شب نم بردی بگمان چون لاس لایم در خسته بر طرفان و طیر و کل نیز از غیب
خوشبختی جدا شده با جان مطیع تر میخندند طویان نیز از درختی بد درختی بر مید آرد و از ده میوه نمایان انواع با زیبا میگرد

پس از بنا راه شرفی خیلی خطرناکی و زحمت داشت در هیچ موضعی ایستاد درخت بترند می بودیم چهار برید و حید حساب بود و چون
از آنها کشتیها ساخت ساقه و شاخه درخت یاده از لانه بود و از میان این شاخه درختان ز در جنگلی و نباتات و گیاهان بلند گل
سرخ و غیره مر بر آورده بود باستی با سبزه آنها را بریده و را بی دست کرده عبور نمود
روز چهارم نو بر محل تکلیک رسیدیم که میت دو کوبه و تیر از بنا سر مرات دارد در این ماصد از پنج ده عسبر کردیم که با ساقها سنگ
کونا مان بود است

امروز چون خدای هر یک از جنس را قاعده ملاحظه میکردیم فری شوق شد خلاصی در از یک سیدیم چه بر یک از افراد
دست بازده نمود و داد میخند

این مقدار نقد با نسبت به بر تاج و شتی حومات محرک لطفی است اینها برای تسلی خاطر کافی نیستند

در وقت تقسیم غذا بنام گندم دوستان عزیز من بکنند بیشتر نماند است که از این رحمت خلاص شد و راحت شود آنها جز این اند و با
اثر خود در سیما نشان نگاشته صاحبان نبردانیت کمال نمی آید بود و خدا نشان منصرف بقاد قاج و بعضی بوده با بی
علاوه بر این کی از آنها نیست به نیت هزار و پانصد فراتگ اوده برای آنکه در این سفر همراه باشد و آن زمان خود استیم او را
نمایم بی گای نعلبان سائل نهاد و بجز می شدیم

و در بعد از وقت معال بود خانه اتوری که ششمین بار از است و جبهه پیشه پس از غی شازده کیلو نرسید شانه ده کار و غری اردودیم
و آن کو بی که نزدیک بود و دست تر از ده ارتفاع داشت چون با بران هوا اندازه گرفتیم هزار و دو دست چاه متر از سطح اقیانوس
بلند تر بود از آنجا و غری طرف بخوبی دیده شد آن چهار و نوات بی حساب زیر پای بود نظریا که که سیوان از روی آن چهار و نوات
و در چشمها پس از آنکه نزدیک که توقف کردیم ایاتی را در ده رفته و شمس با چهار و نوات از وقت این است
شکارچی و غیر سیوان در آن تیرها انگور تر است و کار بنا کرده شد و غیر سیوانی صورت است که در این برده تر و نظریا است که
در کسکه و دیگر با هم و کلی خدمت کرده و بی ابطه آنکه غایب است بود او را در فرض بود اگر قادی در دست می بود و شمس بود غیر سیوان
پر کا و از زمین که کرده و در جسم می شکست می از تیر خیزه خیزه و نگاه کرد با وی گفت خیر خیر و یکدیگر با هم می کردیم که در این
نشان در حال عقل و خوداری بنام

آوقت من نزدیک تر دست نشان ششمین کیلو از یک با من چه صاحبان هم جسم حق اینکه در قمار اند
بعد میس با یک گفت که آن کار و غری سر قد خاک اعمل است تا و در بد اتوری را ما جدا نخواهد
و در ششم نوامبر و یکپوستی کردیم زیرا که جنگل این با بنوه بوده راه قدی تیره و سهل بود بدین واسطه ساعت پیش از سه کیلو متر از غیر
آن زمین شش رچون بار از جذب شده بود حرکت آسان شده و در است و یکبار بلباب آفت زرد و در آن بود که نگاه می از اسباب را که
زود قطع می کردیم بعضی مواضع تخته سنگهای عظیم دیدیم و نگاه می از آن شخص که تاه می فرادیم
روز نهم نوامبر از غری بازده کیلو متر سنگ طایفه کوه راه رسیدیم آنوقت نزدیک ظهر بود که در بعضی مواضع سیلاب بود و این
و در مجر که در کما شایع شخص کوه راه در آنها سنگی در ششده کمال شردند غرض ما این بود و در طرف انبوری فرستد که کیلو متر از است
داشت به تیر فرود با آنها رسیدیم

ایوری کلان با دو خوبی است از باقیها تا کون موضعی بین غری بودیم اگر مسافت با شست زود تر سر گیرفت معلوم است که با

آبادی رسیدیم خدا صلاحتوی بخوار فرغ زمین زروع دارد و تمام مصروف است از غی که از او است اما ای تو با اینچه قدم داده و هر یک از
نوز چاه نماند و چهل روز داشت و هر روزی قدری بک در دست بود که برای غایب می گزید تا قیوم بود از این بود ای رسیده مطر و
با کمال حساسیت از آنجا می کردیم در عرض راه و مویجات خوشه های انگور زیاد دیدیم قبل از رسیدن به کلی از زنگباران سوخته بود
با یک گفت که پنج دهه در اتوری است در آنجا خانه های پراکنده بسیارند ولی غرض ما این است که از وقت به آنجا رفته قدری با ما از آن
برداشته در جای دیگر پنهان کرده اند چون به وارد شدیم غرض من نبودن آمد مثل همیشه از زنگباران با یک گفت که گذار در دم در آن مواضع
و انهای در دست می بینیم که در جنگل ریخته بود از این جهت منخبر بود و بر ظاهر شد غرض ما این است که گذار در دست غرض
متر کسبیم من با انهم در دست شرفی جای می گزینم از این سخن وی هم شنید ما وی گفتیم چون از خانک غایب گذار شدیم ایم
مخمان تو موصوفت بگذاردت یک یک از یک یک بود هادی و آن رخصت من نباید دست بند در تمام روی زمین یک یک بگذارد
از اینها از دست تقدیر دیده است بعد از این آنها رخصت می کردیم که انعام خود را با رستند غرض من چهارده بود لهذا رخصت
پس از آنکه از خود را با انعام جسیع کردیم در جای طار مس غرض ما این است که از دست رسید قرار شد
که با بریان در خوش زغاری نماند و چون می گنگو با بریان و هم مقرر بر آن که کما و امسکاه آنجا بنویسند شرفی زود در طرف با شند

بزرگان اوتام با بریان بطور خوبی سلوک نماند قدری توجی برسی نشان اوم در عوض پنج جوبه یک گرفتیم
امروز که در سیم ابر است تمام اشتراک و خفا غدا غنی اند است هاست که چشمت غنی نخوردند و در سبب زمین شرفی با جلا و
دوست و خرنه و تیر جاب صبر می نماند است که نامی انکفایت به ده با کمال اشتها می توانند صرف نمایند در آنجا با نیم تا شش روزگی با
و جنبه کشی او است تا همین ایوتو باقی شود و تمام بود که من از روی کلانی نماند ابوری و تم مردمان غدا قدری وقت گیر این چاه
نام رخصت در افروخته کردن بنده و در آنده و در طی وسیله روزگاری دیدمانه پوستان با سخن جسیع تو ایشان با صفا کنگار
بیاد کسری شد است چنان نشان بگردد و هاده و سبب که بگردد امراض کوه ناگون از میان نشان است تاهی خصلت قد میر
این شخص در خجای گیر تا که در چنین دوری بوده بر زبان بسته چنان را فضا نماند فردای آنروز غرض ما این است که در خج
راه در انوشوم چه زعم رئیس میمان به بلده و تیر و آباد نزدیک شد ایم پس اگر از این می بین چنان بودی و می ترسیدان سبب
من رئیس را چکار کرده وی همان بود که بعد از دور در حرکت محلی موسوم به مانده خواهیم رسیده از آنجا آن بلده که در آنجا است
گذاری چون نشان می آید در دو طبقه اتوری آب بنویسد این نشان درین معانی گرفته چند نفر روی رهنما از رئیس گرفته با شست

بچکام برای اصلاح جهت از دستگیریم را بچست آورد که مطلوب نبود در جهت انهم از آن دور حرکت کرده و بعد از آن به سمت
 بر آورد رسیدیم در جهت شرقی که در جهت غربی قرار گرفته ایم
 خود ای رود پس از حرکت یک روزه سیسی رسیدیم معلوم بود که آب در آنجا بازه مرئی اندک اما ای باطنه دیگر می نرسد پس
 نوده اند که ساعت بعد حرکت نمود از آنجا برود که گفته با ایان قری مجروح شد از آنجا رسیدیم که در اطراف آنجا مجروحان زیاد
 متوجه بود و بعد راه ساخته نهادیم که در او راه قنایا بسجده عرض داشته در وسط است و اقصای آن موضع چندین صفت خانه و بناها
 که زیاد کوه و تپه و غلیظت اینها را در جهت شرقی بود که اینها در جهت شرقی بود
 آن محل غلیظت است در آن حرکت یک روزه از طرف شرقی یک تن سیر و هفت ماری منتهی شود و چهار روزه که در آن می بیند
 چون تمام است که ما در آنجا رسیدیم بیابان دیگری در جهت شرقی و در آنجا که در جهت شرقی حرکت یک روزه کردیم
 مطلوب بود و در جهت شرقی رسیدیم این را در جهت شرقی رسیدیم
 مردمان نامی این را با ما داشتند و ما در جهت شرقی رسیدیم
 گفتم دوستان عزیز من یک است از این زمان خلاص شده از این سختی نجات یابیم بیابان سیسی در جهت شرقی است که در جهت شرقی
 برآه تا آنجا که در جهت شرقی است و در جهت شرقی است و در جهت شرقی است
 در جهت جنوب شرقی جبال برقی می بیند که برآه به سمت شمال و در جهت شرقی است و در جهت شرقی است
 که حاصل بخند که ما را از جهت جنوب شرقی است
 برآه در جهت شرقی است که در جهت شرقی است و در جهت شرقی است
 خارج میشود جنوب شرقی است که در جهت شرقی است و در جهت شرقی است
 در دو بار که در جهت شرقی است و در جهت شرقی است
 برای محافظت خود از تیر و پیکان غیبت شرقی
 روز اول ما به سمت شرق حرکت کرده و در جهت شرقی رسیدیم که در جهت شرقی است و در جهت شرقی است
 رسیدیم که در جهت شرقی است و در جهت شرقی است
 آن در جهت شرقی است و در جهت شرقی است

الغرض پس از دو ساعت حرکت فرمود رسیدیم در آنجا چهار کله نمود علی بود ما پنج روز در آنجا بودیم و در آنجا که در جهت شرقی
 کیلو متر پیش آمدیم با یک کله که در جهت شرقی است و در جهت شرقی است
 از آن کله با هم می رسیدیم که در جهت شرقی است و در جهت شرقی است
 شنبه برینسره بود نام تیسرا زنی و کله پست شش برآورد و بعد بعد پیدا نمودیم که برآه رسیدیم در جهت شرقی است
 خیلی تیره بود
 روز دوم ما بر سر از جهت شرقی حرکت را برآه کردیم در جهت شرقی است و در جهت شرقی است
 کردیم در جهت شرقی است و در جهت شرقی است
 کرده شش صفت برآه خود را در جهت شرقی است و در جهت شرقی است
 برک زینونی در ظاهر داشت و خاص ما هم که با زمین بود ای رسیدیم در جهت شرقی است و در جهت شرقی است
 دیگری سوم ما هم رسیدیم در جهت شرقی است و در جهت شرقی است
 مردمان ما هم خانه قدری با طرف نگاه کرده و بعد رسیدیم برآه و در جهت شرقی است و در جهت شرقی است
 نگاه کن که در جهت شرقی است و در جهت شرقی است
 خلاصه در بسیاری از مردمان این خبر شوری بهر سینه ما برآه در جهت شرقی است و در جهت شرقی است
 وقت خلاصی رسیدیم است و آنوقت یکی از یاران کوزه خود را برداشت که از جهت شرقی است و در جهت شرقی است
 وی که کوزه را نشد بر زمین و بخت برقی که بود از جهت شرقی است و در جهت شرقی است
 انقضای راه را در جهت شرقی است و در جهت شرقی است
 رویدر خانه برآه در جهت شرقی است و در جهت شرقی است
 قریب با کانه چای از آنجا برد و در جهت شرقی است و در جهت شرقی است
 اندر سورا تمام دوات اطراف محل محمولات راضی او ان است و در جهت شرقی است و در جهت شرقی است
 بریک در جهت شرقی است و در جهت شرقی است
 تا باقی نماند و ای ایوری از آنجا برآه در جهت شرقی است و در جهت شرقی است

قدری شورده شدند و فرار صحرایان آنها را بر سایر برکنای جریح دادند و استعمال نمود پس از چند دقیقه خلی جال شد و بی بار برگما
 خینی بود و بی دیتانه خلاصه این دیتانها کوخنی کشت نمایند چای ابلات گوشه سنا و نیکینند
 که پکت هم در آنجا بود و هم چون دو خانانده ششم اند و نه بای کپکت بود و ده گویند و خوش را گرفتیم
 چهار نفر از آنها که بر تپه خورشید سنا و دهیم نیانده اند بوی اسطر شید با بیت نفرو کرد و بخت انبار و از نوم و بان وای آرزو
 بزدم آن چهار نفر را هم که با عهده وقت و بیت سنا آورده اند معلوم که چندین یک است آورده است غایبان عهده از این کار
 متورانه رخ کرده ام بی سودی اوست از آن حیدر مگر کی و دار قهقهی خوابی میکند که دیگر حرفی نیستون و بعد شروع راه نمودیم
 و چون قمری زده و رشید بودیم یعنی رسیدیم کسی و پنج نفر عرض آن دو چون اسم این دو در از آن بن پرسیدم آن دو هم ای توری بودیم
 نجیب هم چنان دو خانانده بود و بیت پنجا و هر عرض و در آنجا کلونه ایقدر رنگ شینا پس باز با ندر سوار اجرت کرد و در وقت
 نموده است و روشن را برای شخص راه دوستادیم

بعد از ظهر با ندر سوار عهده رسیدیم پس از یک ساعت و نیم حرکت در تریک دور و فایده که طرف جنوب شرقی جاری شده از دوریم بعضی از این
 قافله با خود را انکند و شخص آذوقه فرستند پس از ساعتی بر گشته مرغ و نیکو و نور رسیدند و در بعضی باب اسلحه بویان از بریه کرد
 و آورده بود و آنها کانا و تیرهای بلند و ده جسم سپری را در بود کشت شکل بود و از دو صف تر که که یکدیگر فضا طبع کرده بود صفا
 شده و میان چهار بار با صحن اندک کرده اند تا میر و سینه بدان با گوشه علاقه بر این بر میان تمام از پوست گاو شش در وقت جنگ شده
 فوادی نمودند با ندر سوار و غیره و در آنجا وقت نمودم تا سپاه از شب و مطلع نام چه وضع و آئین این بلد و ایالتها
 نیندایم بعد از طرف جنوب شرقی حرکت نمودیم حال باید شمال شرقی مسطحیم چه در آنجا حاد بود و جاست این راه بی ناز است حرکت
 در آن حال اردو در این راه از پای شرو و گنکت دیده شده بعد از آنکه به سمت زمین شماره قایقها با عهده را در عود کردیم میزان تیر می رسیدیم
 چون بر میان زور دستخوردند چند تیری زده فرار نمود مردمان یکتین یکتین پس از آنجا امانا اسیر کرد و ما از آنها اسلحه آن مکان را پس
 چون بعضی از کلمات را شنیدیم از این باب تیر استیم سوال جوابی نمانیم بعد از ما و ایشا و فیدیم که کاسم انجان تیر می
 و از راه شرقی بلا نیاید و بدست برسیم با لاترا از آنها حایطه انکر اسکی او از پس از آنکه گفتگوی از آنجا بود و پیش رویم گنشدند
 آنچه در خیلی دور و در طرف شرقی وقت گفتیم نزدیک آید و در باجه ندر است باید گفتند بی و ده خانان توری در نهایت کفتم خبر
 آن در باجه خیلی نزدیک از تیر است بلکه بقدر نام این جگه است آن در تیر چو عین آنکه شماره نمانید بحال خردان برای مکره تیر نصیبیم

بازمانده چنانکه در آنجائی در نزد خدیجه است و بی یکتین است و تا شام میگذرد چها هم بود که خیال سپیدگانی بودیم اکنون با رزوی
 خود رسیدیم در سیاه بریکت از افراد قافله اثر خوشحالی پیدا است بیج کلر خیال صهییت گمانید از آنها بر دوشته آزاد
 نمودن از آن برای هر طرفه آجای صحرایه چون ای سالم خوب رسیدیم از آن طرفه تیر کی بین محل گمانید اما هم اجماعی بین
 می بینیم و از عقب کلونیه خیر و سلامهای تمام و دعای بیگانه در نظر خواهد ماند اگر میت سال یکم زنده بایم هر وقت نیز از آنجا بر تیر و بر
 شست و شادی تجدید خواهد شد

برای اتر از زور و فایده در اب از طرف شمال شرقی حرکت نمودیم قصد این بود که با این تیرها رسیدند و از آنجا از جنوب شرقی حرکت کرده
 و بعد از است شرقی عبور نامیم تا قمری در راه بهیم نمند
 با آن جن که غرض نازده رسته و حرکت یکدیگر نزدیک نظر بجای رسیدیم که خار و بوته های آبوسته است این حرکت بی ناز و
 سختی نموده است قمری برینا که کار آنها که ششم

بعد از ظهر با ندر سوار عهده رسیدیم پس از یک ساعت و نیم حرکت در تریک دور و فایده که طرف جنوب شرقی جاری شده از دوریم بعضی از این
 قافله با خود را انکند و شخص آذوقه فرستند پس از ساعتی بر گشته مرغ و نیکو و نور رسیدند و در بعضی باب اسلحه بویان از بریه کرد
 و آورده بود و آنها کانا و تیرهای بلند و ده جسم سپری را در بود کشت شکل بود و از دو صف تر که که یکدیگر فضا طبع کرده بود صفا
 شده و میان چهار بار با صحن اندک کرده اند تا میر و سینه بدان با گوشه علاقه بر این بر میان تمام از پوست گاو شش در وقت جنگ شده
 فوادی نمودند با ندر سوار و غیره و در آنجا وقت نمودم تا سپاه از شب و مطلع نام چه وضع و آئین این بلد و ایالتها
 نیندایم بعد از طرف جنوب شرقی حرکت نمودیم حال باید شمال شرقی مسطحیم چه در آنجا حاد بود و جاست این راه بی ناز است حرکت
 در آن حال اردو در این راه از پای شرو و گنکت دیده شده بعد از آنکه به سمت زمین شماره قایقها با عهده را در عود کردیم میزان تیر می رسیدیم
 چون بر میان زور دستخوردند چند تیری زده فرار نمود مردمان یکتین یکتین پس از آنجا امانا اسیر کرد و ما از آنها اسلحه آن مکان را پس
 چون بعضی از کلمات را شنیدیم از این باب تیر استیم سوال جوابی نمانیم بعد از ما و ایشا و فیدیم که کاسم انجان تیر می
 و از راه شرقی بلا نیاید و بدست برسیم با لاترا از آنها حایطه انکر اسکی او از پس از آنکه گفتگوی از آنجا بود و پیش رویم گنشدند
 آنچه در خیلی دور و در طرف شرقی وقت گفتیم نزدیک آید و در باجه ندر است باید گفتند بی و ده خانان توری در نهایت کفتم خبر
 آن در باجه خیلی نزدیک از تیر است بلکه بقدر نام این جگه است آن در تیر چو عین آنکه شماره نمانید بحال خردان برای مکره تیر نصیبیم

تقدیر یافت گفتگو که با هیچ هیئت که صلاح سکوت کردیم

کلبه های انبوه مانند خانهای فریبناهی شرقی در مرکز است و پشت ارتفاعشان با همای مخرومی یک بخش بر اراست دوازده متر
با یکدیگر فاصله را با همای شکل آنان است برای عبور مکتب لیل و شبانه لایم است
در خانها بنا برای اوست و غیره موجود است

رومان مقداری موجود است و در زمان زمین زلزله ای ترتیب از موسوم با بر چند رهنس دوازده جوجه نشسته بودند
جاء به واسطه جهل و افسوس و صاف نبود به بطرف جنوب شرقی بر رفت و یک قطره در زیر سایه در خان وقت نمودم در آن یکی آبیاری بود
که می گفتند بسیار آبیاری است پس از یک ساعت هم حرکت که از روز غنیمت خلی در زنده بودیم بسکن ایلی با بر رسیدیم شکار نمودیم
زیاد بود از مزاج ارزین کجده سبب بر می سرین معلوم شد که ایلی مردمان باستانی اند

قل از دخول در مزاج مردمان در اعظم و مرتب کرده یک صفت ننگینی در جوفش رده و یک صفت دیگر که در دستش مان سحر بود
از عقب حرکت اویم با وجود آنکه خنکی گیندونه بودم که طایر سپاه صفت بر هم زده و متفرق نشو مندلک صحبت ما از او شش کرد
هر چند نظری در پی آن بود فرستند و بیانهم در کین شسته بودند که بر تر ز صفت پیدا کرده بر بار ایچدگان که کرده بطرف مردمان ما
گشاده اندکی از آن تیر با بیانوی یکی از هندو قافل رسیده با زویش بر پهلوش بودت تیر دیگر ضلع کین دیگر از هم شکفت
اینان سینه بر آید فرینا با می در اطراف بیان خالی نمود آنها را که در دلی صدمه بشیان رسیده دست شرقی افغان را در
زدم ارا تاجی دو خانه مخرومی بزرگ بود ایلی قافل پوشی بزرگ دست مرتب اند تا از باران شب نم صحت مانند
شماره آنرا در پسر آورده از آنها بعضی سولات کردم از دریا چنانچه آبروش نمودیم بی دست طرف شرقی ایشان اوده با بر هم
نمود که بطرف شمال شرقی می رود

در آنوقت شب صدای آشنیده و بعد از آن صدای غاری گوش رسیده و او از آن تیر برگ در خان مزاج چند لحظه آتش را خاموش کرد
حود ایشان بیدار گشته و او را با همای هفت شتول نشسته
معلوم شد که فزاد لاشع لاشع غم روشن بود میان فرصت پیدا کرده بشنود آورده اند تیری بر آن سلیم نورده و در سا بطرف روزه بودیم
آن تیر می رود کشیده تا بنوک رسیده من نک تیر را با همای بردن آورده اکا کب تبین بروی زخم لایم نیست عت بعد از بیان
از طرف دیگر پدانشده ای اند فرینا آنها را همای اوده مندر نمود و از در صدهای و تیر تفنگ نارسیده هم معلوم شد که بعضی

(از افراد)

از افراد قافل سستور شتول در می آید

آوده دارد ای که گفته علاوه بر این انحرافات این شخص خیره در دمی دروغ و تب و دم چه گوش نیست از خود بهتر چه بنا کند شود دل
سخت تر از سنگستان بی اثر است با بر دست تیر با آنها سخت گیری چون از آن تهمیدها و طراوت حجل که شسته آن کرسنگها را کشیده
بلاست با آنها رفتار میکنم ولی با بر دست تیر برود

در آن شب باران شروع کرده ساعت صبح از آن دو تیر رسیدیم بر آن تیر هم در هر گوش نمودم که اطلاع از وضع بیان و شنیده است
آدم کلن شد چه زبانها از فریبندم آن تیر را که در راه آید که در شکل بود خانه ای توری را بروی زمین نقش کرده این دو از طرفی در دریا
ابرت و انحرافی در زبانها میزند علاوه بر این آن از بالا ای تیر بر این آن اوده و یکجفت بطرف شرق می رود در زبانها یک تیر

بسمت جنوب شرقی بر رفت

خلاصه صبح از برای عبور کردم که در آن وقت از آن دو تیر رسیدیم یک تیر توری دیدیم که بطرف جنوب شرقی بر رفت نزدیک ساحل تیر
بزرگی بودیم که کسی در آن دست تیر که ای از افغان بود تیر بر هم گرفت که کا و از آن با آن از روزه و در راه ای تیر دست
فرانک بگیرد در انبوه غرض دو خانه صده چارده تیر نقش و سرت

آن تیر را که در تیری بر می تعلق بین دو خانه است در ساحل دست چپ که تیر با از بالا تیر بر از پند ارتفاع است بیان
از تیر وضع ارا خط می کشد و بزین حال می کشند چون ازین دو گذر کرد و بنسره آید با شما حواجی است که باید که در تیر نشی خود را
حرکت پیدا کند ایلی با بر در قافل مرقد ساحل طرف است جای شسته که با بجای ایلی با بر آمدم که با از تیر با حواجی تیر و چون از تیر
صفت کوتا بود و جایی بود که پنهان شد ازین ایلی از کیشان ملین بودم

از آنوقت تیری رسیدیم ایلی با بر روزه تیر که گوش تیر بود لوبای تیره و کسند تیر که ویس بنسینی تیرین با تیرانگی در تیر
و روز است تیران با بجای آید تیر با از است سیه و تیر تیر با شش تیر است تیرم در جایی تیرام
زده ای تیر از آن تیر تیری تیری رسیدیم در تیرام در تیرای تشکک اطراف تیر میشد و بعد از جنوب شرقی تیر با و کوهها که شسته
از روزه ای تیر و جن را پنهان بودیم و از آن سبب بنسینی و تیر رسیدیم ایلی با بر و صجان تیران از بالا تیر تیر با در تیر
و بعد بجای رسیدیم که جای دو کوه رسیده و غیره بود با یکدیگر کشیم چون ازین مواضع گذشتیم ایلی با بر تیر رسیدیم ایلی با
ملاقات تیر رسیدیم کرد

(بعدینه)

فرمان اوم تا در یک نعلت نموزند بعد فراخواب بوده از اینجای که بکلی بازندم
 روزنم و سایر برین بدنگشت دیک صبح بر خسته نکلما تغییر کرده و نکلما را نگاه کرده تا قیاب آمد در آنوقت که در میان غایت
 و شبیه جنگ از خسته قویت حمل بنوازش آمد صلی می داد همه از کوه بتره و از دره بکوه میرفت چاره تمام اطراف را حاط
 کرده بود بعد چند تن بر می زد که سر از زمین بجای که در فشان شنیدند یکی از مردمان با قیاح نام فرستادند و از این جهت
 فهمیدم که قیاح زبان آنها را میله با قیاح گتم اول اینها بود که دست از نزاع کشید و تحقیق حالات همه را نامانیم اگر کار با زبانها
 وقت نیکگذرد بر میان این سخن پسندیدند پرسش نمود که از کجا میاید و کجا میرود و که هستید قیاح گفت از زنگبار از راه دریا
 آمده ایم در میان شخص غنیدی است گفته رئیس تازا حاضر سازی در آنوقت آستراب حاضر شد بعد قیاح از آنها سوال نمود که گویا
 در میان شما کدام است اسم نگارن صحبت دنیا زانما اینک چند رسافت ارد

شخصی گفت نام نگارن نام دوسر است رئیس ما را بگوئی است ما طایفه او را از این بستم نیازا در طرف مشرق واقع بود و در راه کلبه
 شام خرد رسافت ارد

بعد از این گفتگو فهمیدم که آن دو مرد پیش از این از آنها طلب صلح است تا هم غلبه بر خصم نموده تا چند ساعت هم صلی سخت فریاد می
 که از طرف تپوری که آن قبایل را صلح بر این جنگ داشتند

بعد از نظر سول را از مبنی برد ما آمد و پیغام آورد که رئیس شمال قبا را میجو اینهم در درج پارچه قورویک و جین خرق بر این مستقام
 وی عده او گفته این آمد صلی برادر می اید خوا

آن شب برین خیال بودیم که در آن روز بی باران و درستان تازه آید صبح فردای از زمین سرد بود زیرا که ما هزار دویست نفر بودیم
 از سطح دریا اطلاع داریم و در قتل خیال بودیم که در شب نم بصورت قطرات از فرو میرفت بعد در طرف شرقه رنگ آبی آسمان
 ظاهر شد منی آستر در قشون تپه نشسته تا شامی در غای اطراف رسیدیم و گفتیم که این وقت این قطران شخص تربیت شده بود در آن
 با یکدیگر صحبت میکردیم در آنوقت بر میان دوستانه با سر از زمین و تقریباً هزار متر از مسافت دوستانه آوارگی گوش سبک کپری
 میگفت قیاح را بر این تحصیل خبر در آنموم قیاح غنیدی گفت که آنکس مایل صلح است می فراد و حسی بر میان بود و بعد معلوم شد که قیاح سخن
 آنها را شنیده بوده و نظایطها با سر جنگ اند

فریاد میزد که ما حسی با حسی شما را و با حسی شما را از این راه و بر میبینیم که قیاح فرموده بنده ما

ما نیز سپاه را سان می آستر نایب ایچا و فریاد مستجاب بر میان رفت قشون با بیست پنج فریاد بلند طرف چپ و اندویم آوردند
 با بیست نفر بیست نفر فرستادند رشید و فریاد می آستر نایب ایچا تپه زار که مرتبه قیاح تفرقت قیاح را میفرمود قشون او دلگه روانه شدند
 بدن آنکه بر میان آنها را بر سینه چو نام وقت آنها صرف حركات جنگات دست آستر نایب بود

تا چند دقیقه بر میان جنگ کرده بر باران نمی نمود در میان آستر بر میان نهر آب عیض بود و بر میان این سطر بود آستر این صحن
 در باقی با سپاه خویش از رود که شسته با مقابل بر آمد در اینجا کلبه نکلما را آتش اندود در چند ثانیه آن گروه حسی با مانده طهارت
 پیچیده در آنصرف کرده بر میان افروخته آستر نایب مان آتاما می را آتش تپه تا جبهت کلبه آن در دهان وقت اولدی با در شرف
 را بی بست آورده بود که بر آمد بر مردمان که تا می شای جنگ آستر اینموز شکست بسیاری از آنها قتل شد دیگران فرار نمودند
 قشون از طرف دیگر بر آنها بر خورد جنگ سختی نمود خلاصه بر میان بطوری چاره شد که تا می از نوده بجای مانده چنانچه

پس از آنکه چنین شکستی بر میان آمده بعد از نظر تمام شخص با جمع شده صلی از آنها کلمی جرح شده بود تا می خوب از غده با در بود حسی
 آن چنان فرود زدن هم ۱۰۰ نفر در آنجا که در از بعد از نظر بر میان جنگ که از فرموده و چون شب آمد از احدی صدمه ای نرسید

بر میان کوه پناه برده با طرف مشرق شمال فرار نمود در آن کجا با فانی با بود ولی چون با ما نیز برین یکدیگر و دیگر بر نماند اگر
 دیگر با حال خود که از این بار زمین حالت و چنانچه صلی مطهر شوم بر نماندی که کوشای غت مییم تا کجا خیال تنزه را از سر بردن

در آن ای که آستر نشن دهه بود ده گاه می اند و صاحبش فرصت نگردیده که کجاش به بدین سب آن حسیوان کلبه بود و ما که کوشش را
 تقسیم نمودیم

روز را با در هم حسی بران با ما ساعت ده دار و دویست نفر بر حسی از بر میان بنسوز فلما خصومت میکردند لهذا آستر در قشون و اولدی
 دستهای در با سینه با برده در آن با دست راست بر سر آستر نه ارد و با یک کتله بز با خود میاوردند و در او تقسیم نمودند گویا بر میان کلبه
 از خیالات تمام خورشید شستند در آن صبح کتب می روی تپه زده با و از بلند گفت که ما را از مبنی دستاوست رئیس سب
 تعارف تا من رسیدی آن من نیز و شما بواسطه این قیاح تا نیکد روی او تا خیر قیاح کلبه بسیاری از آن شخص قتل آمد
 در ادای بیج و خراج حاضر م و مایل و حسی شما میباشم

در پاسخ گفتیم که نعم دوستی ما را بطول می چون برای شما تعارف دستاوست ما در ازای نهایت دم جنگ جدال نیز در حال
 برای مصاحبه کوشند و بز با دیبه من کت و بیج ترس می میستوانید نیز ما آید

اسطوخودوس که نهای بلندی است بطول صد و شصت سانتی متری و نوزده نای طولانی و سبب بر ابعادی است که بزرگ است طول آن

بنفاد و چنانچه سبب اسبزه با ایشان تیرهای انالی کارا که است

فصل در انزال

اولین طاقات مابیه اسبوت نیا ترا

از روز هجم و سابعبر ۱۸۸۷ تا هجتم ژانویه ۱۸۸۷

زمانیکه از بیابان بیوم در باستان از آتش زدم فضا گویا بر بیا از منحل کردیم در زمانی طرف بیاید چه حدی
جدید بیابان کفکوبی با بیابان بیسج خرازمین باستان داریم ذخیره فشنک وضع ما صحبت است بر مردان
خیزه گامایا شادنا ما ز که ما ایردیم منازله با بیابان مگانات پیدا کردن آذوقه زیاد در فشنک
اندوتما پل آذوقه بر گشتن میسوری نهای عقد بود

دور روز و هم در سراسر سپیدم زار در بیرون آید چون نگذارد که تشنگی شود یا صندلی نشینم در آن گویا احدی در راه که
بطرف جنوب شرقی منطف میشد زنده ما بود یکدشت در آن موضع نرا در جویار با جریان در آن میان مرغ واقع بود ما از آنجا
جور کردیم بدن که بچوب راست بل تیرم عمل که انالی نه خیزد و در کار ما باینستیر مکنه از انادی نخراند و ولی قدری از روز گذشت
و صرت سرانگشت فریادای تبه انرا از حسی که در بالای تپه نای اندر سو ما و در بند شد ما هم با هم حرکت جنوم مثل آنکه
خیدیم ولی بیابان از طرف است و صفت کردان خستیمان عدد و رسته کی از طرف شرق و دیگری از طرف باست باروی آورد
و جیشان سسی آذوقه شد قبل از در آمدن شب ما در خیزد که اشب بماند ما را فرودیم گشت احدی نشا جان در پنج اید

چون قدری وقت نمودیم و از گشت بیرون آمدیم شروع حرکت کرده در صحرا عبور نمودیم هیچ خانه و مکانی پیدا نمود ولی بیابان مستقیم شد
ما را از فریادای تبه انرا از خسته مسکند در آنجین کلی انگلیکی تا توقف کرده در چهار صد متر فاصله در آن از بیابان خارج
نمودیم و در اصطلاح جدید بیابان پاکت شده و فکله بود که چگونه در اینقدر فاصله می توان تیزد ولی بعدی از بیابان ایستادیم
فوی شد و در این نارسه آخرین قلعه چند تیری آنها خالی نموده آنها را همنسار داد

بعد با تپه انرا رسیدیم و ایشان موسوم به گاو بر این است یک حلقه واقع در طرف یک تپه عین سر سببی اگر فضا
در آنجا رود و این تپه جاریست طلا سیاه در کنار شرقی وقت نموده بوسان سیس پیش آمد ما عبور از مانع شو در آنوقت حال

بارای خود را بر زمین گذارده تمام همنسار و فضا بعد تدریج از آب گذشته و در وقت بیرون آمدن از آب منقطع بکنج بیابان کرد
آنها را همنسار دادند چون را خیلی ازین کرده بود و زمان اوم تا خانها شانرا آتش زد بعد سپاه را مرتب کرده عمل از راه عبور کرد
خوابتیم بر بیابان بریم چون عقده آن تپه رسیدیم بیابان تا فخر و راه گذارده همنسار نمود و ما را با شانرا آتش زدیم

ده گاو بر که گشت آنجا منزل نمودیم چهار صد میت و یک متر از سطح دریا تفرست فرادای آن روز تپه ای از طرف جنوب شرقی بود
و برای حرکت خوب بود که در گام ما را بیصاف میکرد و در وقت غروب آفتاب به در حرارت یک مرتبه نازل شد و در نصف شب در هر طرف ۱۵
درجه بود حال باره که کیلوتری کرده ایم افراد فاش خسته مانده

در زینده هم از طرف شرقی حرکت نمودیم در آن سپیدم شب هم بر روی گل لاله نندروایه خوش فشان در بعضی مکانها فله پس
از آنکه وضع سو نماندیم تا بر ابر سیم نه با همی نشد تا آنکه بیابان بی بیگانه نبرد خلاصه ساعت حرکت نمودیم از بیسج طرف صلا و اوار
نشیدیم دور نمانی فشنک اطراف اناشا می کردیم وضع آن جلگه بزرگ و تپه نای مخروطی را می دیدیم در شرق خوب بصورت کج نشا پیش رفت
در جنوب زمین چرخه در در هر چوب یک برای ابلی است بعد این که از آنده سو مای شرقی تا بعد با ما میزد از آنجا طرف شرق
مشتد میگردد و در آنجا قویه بات جدید میدیم بعد تقدیر که گشت بیابان شروع حرکت نمود و دور نمانی طرف جنوبی را میزند و از آنجا
باقی مانده از آنوقت فریاد بیابان بلند شد از روی خشم غضب بی که بر میشد ملاحظه حرکات را می کرد و ما قویه بر عبور نمودیم
بجری است نیز در بیابان بعضی نکات از ان موضع ما را که بشد از اصل بر جری در سس مانو و خلاصه ایشان را بر جری نشو
نمود و پنجاه نفر از آنها در سینه تر فاصله شد حرکات را می نمود ولی اجماع آنها مشمول حرکت بودیم از موضع حرکت بیابان
یکبار عبور شد با ران خرد و از آنوقت اجماع آنده و همنسار ما را از بیابان در آنجا بدینا خط با سپاه همنسار نمود آنها نیز از آتش او یک
طرفه همین جهت میسار با ما از نیت آتش زده بر گرفتند

با محله در بیساعت حرکتی یک تپه در جویار تازه رسیدیم و در قدر که طرف شرقی پیش می آمدیم دانی را که از روی زمین می بینیم
شد ولی بیابان مانند مورخ در تپه اول اجماع مستقیم بود و نمی با میستود چون پیشتر آمدیم ویم که چینی از بیابان نزدیک کباب
طاقی نمایند و فرامان اوم تا افراد سپاه بفرود باست بر گشته و بار نای در بروی تپه نهاد و صف بستند

چون روی تپه رسیدیم سپاه دشمن با این تپه آمد و بهارت جنگ شروع شد دشمنان تا شب یورده و فرار فرستیم از روی و صد
فریاد آنها را از دای بروی انداخته می گشت نمود تا هزاره با ضد تر در مان آنها را تعاقب نمود ولی چون شب بهار گشت در وقت حال

افراد فاعل باشند این جملات نیز از جملات ناقصه است که در وقت بی اعتباری
گذشته از آن چه در زمان با قصد تنبیحی آغاز کرده بود و حال آنکه قاعده بر اینست که در وقت بی اعتباری
بسته و شروع حرکت نمودم بگویم بوی میانه آهسته بفرمان وقت ادم میان وقت با غنیمت شروع شد اگر چه حرکت
خبر شده از وقت باشد ولی چون جملات ناقصه در وقت بی اعتباری تمام در آنجا میمانند

پس از یک ساعت وقت از راه ساعتی شروع حرکت نمودم از ساعت حرکت کردن معلوم شد که راه خوبی است

ربع ساعت دیگر حرکت نمودم از جهت کسوف ترنفا صلیحه آبی استونی دریم که سر برابری است از مردان دی می شنیدم که از روی
و شنای می گفتند بنگان آتوره بسیارند و می شنیدم که با این دو رنگ دریاچه است و جهت آن خطی بلند آبی رنگ که در کوه
دیدم نموده اند می گفتند شاه هم بر قد پیش می رود می تازد دور تر می شود با آنها گفتند در ستان غریب می کی بر بنامید که همین نام بر بنامی از آنجا
رسیده ولی آنها باور نمیکنند

بر قدر که پیش می رفتیم معلوم شد که بده جین با خود می تازد و یک شوم در آتوره در موضع ترنفا و دست منقش حرکت پس از چند دقیقه
رسیدیم و دریا دشت و شالی از شخص خاص ما بلند شد و منتهای وقت ادم وضع کار را ملاحظه کنیم

افراد فاعل استونی دریم و در همینست می کنند ولی در خیال دیگر فرزند زیاد مضطرب بودم که اکنون در ننگان از کجا دوری است
آورده ازین آب بگذریم بر قدر با در بین اطراف که قسم علاوه بر آن درین قایقی دریم درختی سبب که از آن درین درخت
و او نظریات پس با خود گفتیم درین ازین راه دور در وقت بود و حرکت جدا الی غایب ایجاب هیچ قسم نیست و ان قایقی است که در درخت
اطمان از نامی کار با به در رفت

در این موضع کسی کیلو متر فاصله جزایرهای سرسبز و سنگلج جزیری می بینیم و در پایین با یکدیگر است بعضی شش تا ده کیلو متر
و طولش سی کیلو متر است و جینی شکست است در غایب قایق و سایر درختان خار دراز دارد و در کجا باغچه

از میزان الو معلوم شد که ۱۵۲۰ متر بالاتر از سطح دریا قسم در نقشه جغرافیای تمام این موضع می بینیم که کوه کوهی است که در آن کوه
خاصه می قدر که در قنای آتوره در نظر کردم سطح صافی نظیر آه کوه که در آن تپا رفته کوهی از طرف غربی

میاید و حسب سبب آنرا یک اسم سرشبی است که با جاده دریاچه بود و حال آنکه سنگلج قایق بود و باقی خار در آن می بینیم
مع الفقه بر اینست دقیقه وقت شروع حرکت کردیم قبل از آنکه ما دستپاچه و آسترانج حرکت نمایند بویان که جینی کرده

بر دست بودیم و خود آنها نیز آتش اندر دپایین بویان را می بینیم که در دو طرف ماه پراکنده اند و شرف در طرف با آکنده و سبکی
شد انگیز از یکسند (که اول رسید) یعنی شایب که یکی بنامید نامی ما که گرفتار شد و ما شایب را با هم می بینیم
مردمان در جواب می گفتند که کجا که ما بخوایم شایب را بکشیم که از آنجا که اگر میسر نیاید را بگیریم و کجای شایب چون وضع امکان
برای شایب مناسب بود از نزدیک آنها صدمه از نماند و ما قدری از شایب که بنا بر جرح شدید ساعت از آن دریا می بینیم فرستیم
پانزده دقیقه باقی وقت بودیم بویان را از پیش برانیم و چهل نفر از آنها تا رسیدن در جگه با همراه بود بعد بهر آبی رسیدیم که در
نزد بود و هر یکی داشت کن را بش سر شایب دو پانزده متر ارتفاع داشت و در آنجا اردو زدیم و در جلوه خود از خار و خاک سنگلج بران
نیز رسیدیم و معلوم بود که شایب در صد شش سون از دریا میزند و در اول دستخط برایشیم یک ساعت بعد از طلوع فجر بویان را یکسند
با نبرد آنها شایب کردیم

آن روز بویان هم گذشت و ما قدری احتیاج شدیم

از میزان الو معلوم شد که ۱۵۰۰ متر پایین تر از سابق هستیم

روز چهارم از جگه عبور نمودیم و این جگه تدریج بطرف دریا می تازد و با طراف جی نظری می کردیم که بکوه درختی که بویان از آن جایی
توقیف ابد است آوریم ولی جزیقی شمار قایقهای آن کوه داشت که بعضی بر تپه چری می بینیم قدری دورتر قسم زمین و اطراف
الاهی که در داشت میگردانند و درین جزیری بود ولی این خیالی بودم که بکوه بویان با قایقی بند و با آنکه این باشا چون وضع دریاچه
میداند با بویان قسمی را داده شد و گردن باید بطرف قایق برداریم

سه کیلو متر دریا چنانچه صدهای بیستم سنگلج بویان را می شنیدیم در آن وقت کردیم شخص تمام بویان را که در دست خود می آوردی از آنها
طلب کرد ولی سوری بخشید

بعد ما هر چه کردیم با چند نفر در آنی که در ساحل دریاچه واقع بود و از غلظت بویان با شایب در دست برداریم که نهایت مهارت با یکدیگر بلکه
از روی دوستی قایق از آنها نتوان گرفت

بعد ما شروع حرکت نمودیم باقی کار حرکت مطلق نه هستند چون در آن را دیدیم باقی سراسر را گذاریم ولی بعد از آنکه کسی آنها را
نمی کند لهذا ایشان چون در آن را دیدیم تربیت شد و دید پیش آمد با غلظت بویان که در آنجا که در تپه بویان نزدیک شد
و ما سنگلج یا خودیم که قصد ازین راه داریم که با این دوستی شان میساییم بویان گفتند که ترشان از این است که ابالی را

که مانند ما تفنگ اند چندین قطعه بخرند و در وقت شکار شترن اذیت بربیان برده است و ایشان نمیدانستند که از اراکانی
 و اراکانی با شیم با شیم چنانچه از آنها شکار از تفنگ شیم و ایشان به جدال با اراکانی و اراکانی در میان آنها فرستند
 ما از شیدن نام اراکانی را که در جنگ است و کابارک میان ما از آنها بخریدیم و ما را از آنها بخریدیم و ما را از آنها بخریدیم
 خونی آنهاست همین اسطین بربیان زنا و کشت کرده و در شترن از چند قطعه نجات باز کرده و همیشه در با ما شاند
 گفته اند ما میگوئیم که در تفنگ یک آدم سفیدی بسیار است چنانچه در نزد کابارک است چندین سال پیش یک آدم سفید بگشتی بخارا از طرف شمال آمد
 سعادت نمود و در آن سفر است با فضل بودیم از آن زمان که از کشتی خارج شد این آب دیده شده است شریفیم که مردمان سفید در کوه بود
 ولی آنجا نماند و با ما سفر کرد راه ما از آنجا از طرف شمال میبرد تمام مردمان از همین سیاهانند که تفنگ از طرف اتوری میمانند خوب
 چنانی و اراکانی از آن طرف میمانند

باجه بربیان همیشه در راه در با ما شاند و در یک سمت بسیار و با آن وضع مملکت آنها تغییر یافته و چاره شیم
 آنجا است مومایه که خود میگوید که یکبار قسم میگردم تا کون انیسرت ای اتفاق افتاده بود که یکی از سیم شیم که شترن ازین سیم خبری
 از این با ما شاند که میگوید که ما کوه است که مالک و کشتی میبرد و در وقت مایه است مومایه که شترن ازین سیم خبری
 در روز شترن بگشتی بخارا تمام طول این با ما شاند و در وقت مایه است مومایه که شترن ازین سیم خبری
 در او تو بواسطه شیماری سلسله قافله میگردیم که کشتی بولارین در کجا میگردیم که کشتی بولارین در کجا میگردیم که کشتی بولارین
 از رسیدن من قطع شد بربیان باب برای من مستلوی اوده باشد و دیگر که قافله میگردیم که کشتی بولارین در کجا میگردیم که کشتی بولارین
 بسیار حال که ما میگردیم این با ما شاند که شترن ازین سیم خبری در وقت مایه است مومایه که شترن ازین سیم خبری
 نزدیک بود و در وقت

از وقتیکه بدین بلاد سبزه زار اوده ایم تا کون پنج صندوق فشنگ خرج کرده ایم و صفت صندوق میگردیم از آنکه در او تو تو تو تو تو تو
 پارک که کرده ایم برای باقی مانده است از خیار تاداری القین خشکی در روز دوازده در چهار روز است اگر از راه خشکی دو و طویلت
 شالی اندازد از جوی که در این با ما شاند که کشتی بولارین در کجا میگردیم که کشتی بولارین در کجا میگردیم که کشتی بولارین
 برای مراجعت میمانند پس از تفنگها از کفایت این با ما شاند که کشتی بولارین در کجا میگردیم که کشتی بولارین در کجا میگردیم که کشتی بولارین
 و امیدوارم که در خبره کاسانیا کله قافله میگردیم تمام حوس من صرف پدید آمدن قافله

در کانت در باب تفنگ شترن با ما شاند که کشتی بولارین در کجا میگردیم که کشتی بولارین در کجا میگردیم که کشتی بولارین
 گفتیم تا با ما شاند که کشتی بولارین در کجا میگردیم که کشتی بولارین در کجا میگردیم که کشتی بولارین
 بسیار داریم اگر در روز خود و چنانچه در کشتی شیم چه در این حال کشت موزی نیست امید کلی با این با ما شاند که کشتی بولارین
 موی ای با ما شاند که کشتی بولارین در کجا میگردیم که کشتی بولارین در کجا میگردیم که کشتی بولارین
 در آن روز بسیار بود که کشتی بولارین در کجا میگردیم که کشتی بولارین در کجا میگردیم که کشتی بولارین
 خبر داد و آن روز و در آن روز شترن ازین سیم خبری در وقت مایه است مومایه که شترن ازین سیم خبری
 این است که در سال مایه است مومایه که شترن ازین سیم خبری در وقت مایه است مومایه که شترن ازین سیم خبری
 تحصیل اذوقه بدهد و میگوید که کشتی بولارین در کجا میگردیم که کشتی بولارین در کجا میگردیم که کشتی بولارین
 با ما شاند که کشتی بولارین در کجا میگردیم که کشتی بولارین در کجا میگردیم که کشتی بولارین

الیک کشتی موجود است تقریباً یک صاع صفت آن شترن اذوقه در روز شترن ازین سیم خبری در وقت مایه است مومایه که شترن ازین سیم خبری
 و جنوب شرقی در فصل اذوقه میگردیم و در آن روز در کجا میگردیم که کشتی بولارین در کجا میگردیم که کشتی بولارین
 ممکن است که این با ما شاند که کشتی بولارین در کجا میگردیم که کشتی بولارین در کجا میگردیم که کشتی بولارین
 نزدیک بود ای همین شترن ازین سیم خبری در وقت مایه است مومایه که شترن ازین سیم خبری
 بنود پس شترن ازین سیم خبری در وقت مایه است مومایه که شترن ازین سیم خبری
 کنیم چون از روز این با ما شاند که کشتی بولارین در کجا میگردیم که کشتی بولارین در کجا میگردیم که کشتی بولارین
 حرکت کردیم با ما شاند که کشتی بولارین در کجا میگردیم که کشتی بولارین در کجا میگردیم که کشتی بولارین
 روز با ما شاند که کشتی بولارین در کجا میگردیم که کشتی بولارین در کجا میگردیم که کشتی بولارین
 بهر که کشتی بولارین در کجا میگردیم که کشتی بولارین در کجا میگردیم که کشتی بولارین
 بعد از شترن ازین سیم خبری در وقت مایه است مومایه که شترن ازین سیم خبری
 نزدیک خبره رسانید در کجا میگردیم که کشتی بولارین در کجا میگردیم که کشتی بولارین
 مکان آینه و آن روز در کجا میگردیم که کشتی بولارین در کجا میگردیم که کشتی بولارین

در یک از دو طرف بزرگ پدید آید بزرگترین آنها در پاره‌های غیر مستقیم دارد و در تمام آنجا که در آنجا قرار می‌گیرد در عرض می‌ماند
گفتم مگر کونی شبایم با تیره خوابید رسانید بانه بوسان از حرکت خفته گشتند این کار نیست

گفتم کی از دور نمایان می‌آید و در تمام آنجا که در آنجا قرار می‌گیرد در عرض می‌ماند
نموده که چگونه با یکدیگر گفتم از راه تیره می‌آید که در آنجا قرار می‌گیرد در عرض می‌ماند
حال خود را در آن تیره در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد در عرض می‌ماند
و با یکدیگر می‌آید که در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد در عرض می‌ماند
یک شب بیشتر در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد در عرض می‌ماند

با یکدیگر می‌آید که در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد در عرض می‌ماند
بودی این دویم مقدار زیاد می‌آید از غیره و حساب تلف می‌شود که در آنجا قرار می‌گیرد در عرض می‌ماند
چون بر یکدیگر می‌آید که در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد در عرض می‌ماند

در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد در عرض می‌ماند
روانند تا می‌آید که در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد در عرض می‌ماند
در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد در عرض می‌ماند
بازداد که شانه‌ها هم در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد در عرض می‌ماند
باز از دست مضطرب می‌شود و در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد در عرض می‌ماند
و در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد در عرض می‌ماند
در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد در عرض می‌ماند
بنا صلی می‌چیند که در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد در عرض می‌ماند
که برگشته و از آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد در عرض می‌ماند

بگذار نظر گشت تکرار با فدا و فدا گفتم که در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد در عرض می‌ماند
ایضاست حیسان بی‌باید بهتر در جود چه در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد در عرض می‌ماند

برودین بود است چه در یک از آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد در عرض می‌ماند

در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد در عرض می‌ماند
بشد که در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد در عرض می‌ماند

سخت تو گاه می‌آید در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد در عرض می‌ماند
سالم در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد در عرض می‌ماند
چون با یکدیگر می‌آید که در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد در عرض می‌ماند
بهنرزی جای نیاید تا می‌آید که در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد در عرض می‌ماند

در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد در عرض می‌ماند
در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد در عرض می‌ماند
عقلی فایده بیشتر در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد در عرض می‌ماند

صمیم که از شب نم‌تر شده و خشک است و در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد در عرض می‌ماند
و چهار تیره داشت که در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد در عرض می‌ماند
بیزان الوان گریسته می‌آید که در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد در عرض می‌ماند

پس از آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد در عرض می‌ماند
و شمع قناب سنگها تا در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد در عرض می‌ماند
از بالای کانه با طبع آینه قصدت بر روی مقبضه کانه هستند ولی آنرا نایب نرای آنها را خواهد بود

چون بالای تیره دویم رسیدیم آب سردی در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد در عرض می‌ماند
مردمان در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد در عرض می‌ماند
فرضه حلا در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد در عرض می‌ماند

در تیره رسیدیم تندی که در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد در عرض می‌ماند
بعد دیدیم که نزدیک شد و تیره را می‌آید که در آنجا قرار می‌گیرد که در آنجا قرار می‌گیرد در عرض می‌ماند

مهر در پشت خورشید که در روز دین میزند ساعت تقریباً طول کشیده تا بجای سپاه رسیدیم چون فایده سپاه شروع میآید آن نمود
صدای شلیک تفنگ بلند شد و مردمان با تمام خرد از بویان کشیدند یکی از آنها فاده دیگر برخواست و دیگران هم مملکی بر سرش نهادند
بر برتر و سایرین سوار نمودند

در وقت که ما وقت کرده یعنی از زمان تا به رفته قدری گنیم با قلا آوریم بجای کلاف غذای خود را قلا میآید

یک ساعت بعد از ظهر در آن روز مرتب کردیم از آن عرض میآید چون تمام بویان که در صحنه تفت محبت بود پراکنده شد در طرفت حبیب
حرف میکرده و گویستند از آنجا در میان صفتها نشان شد بجای آنکه از آنجا عبور فرود آمدن ما را می بینیم ولی از طرف دیگر حرکت کرده
ایشان از کردار ما عجبند از زمان مصلحت ما خبر نماند و راه دیگر را برای کز حجتی محسبند

در وقت که از میان صفت بدوئی میخوردیم یکی از میانان قلا بودی صفت همه اینها برخواست بعد از آنکه او بی صفتی از بویان را
شدیم معلوم شد که آنرا بیچاره را پانزده آورده اند و اینستین یعنی است که آنوقت در آن صحنه یکی از تفنگچیان ما را از صفت جدا
شد که میگوید در وقتیکه بویان از شادی زمینند نشسته ضرب گوی که از آنها چنان زمین زد که مرتباً با آن تفنگ که در غم شست گوی

که ما است که دست از جان شسته و گوی که گویا زدی بی گناه در هم کشیده به پیش آمدند بویان را بر سرش را زدی بر سر
یک ساعت حرکت که تپه آوردیم و جلگه های بسیار در آن طرف بود و در این صحنه دیدیم وقتیکه میگویم که بویان که آنوقت از آنجا
چگونه نماز خود را به گویا در آن صحنه حیات خیر را برآید بند و از آنجا شفا یافتند که شسته میزند و ما کار بزرگی در پیش داریم و در وقت

از جلگه عبور کردیم چایه را بر آب خود سواد نمودیم شستی بود شسته نیاز یافت بعد از سواحل ریاید حرکت کرده بودای همین رفت
و اگر از این باشا خبری باشد به وقت رفت پس گوید که دیگر باید برگشته بار تو را در راه دریم زیرا که شایه را بارانش نمانده از قد
درمانده و بعد از دست سواحل اطراف سبباً خدا صال ایله این بات هم جو نایم تا بدانند که صعب است بر حرکت

بیمواسطه فردای آنروز قبل از سپید صبح شادان غمناک طلب شد که در برتر و من اینها گنیم در دستمان میآید خطه نیاید که بویان در وقت
تنگ قرار میمانند و هسته و اگر راه ما را از آنجا نماند کارهای بنیاید تمامی خسته و ضعیف شد تا ما در سواحل ریاید رفتن از آن مردمانی
دیروز آن بعضی چاره داشتند تمام خود را کشیده از کوه غنچه گاه و غیره بر چه توانید خود را از درخت آتش زدن خانه نشانرا کشیدند

از این تپه با دو غنچه و بعضی از آنها را اسیر کرده با خود میآید و تا برساند و خطه میبینیم

پس ما شوق کارهای شخصی میگردیم که اینها هم در امرت نمودیم

(چهارم)

چنانچه بعد از ظهر تمام در طلب ما راحت کردیم یک کلاه کوه گوسفند و غیره آورده بودیم در هاتوقت شش رأس کوه گوسفند کوشش با فدا
قا فخر تقسیم کردیم که از خوشحالی نزدیک بود دراز شویم

روز از روز زیاد با آورد که وضع قلا در آنجا بدین نوع است که در روز یک نیم ساعت مرز زمانه و ضیافت است فردا صبح در کوشش است
امروز کشت بقدری زیاد است که دیگر کسی رغبت فرودش را ندارد فردا اگر یک با قلا در جلگه پدیداناید از آنوقت غیر مترقبه میآید که
مانند من خوب خبر کرده است که زندگانی در آنجا تجارت از پنج دقیقه است در آن میان گای خوشحالی در دست است به بویای که در آن
و بواسطه هر طرف میگردیم که در وقت خوب تفنگ فرودگرفته که نیم صبح در شتت سرماند ما هم خوردیم امروز صبح در وقت غزوات ۱۵
مردمان که از غم و تنگی ایلی از آنجا میآید بر زمین مانده اند از آن زمان با شتت سرماند ما هم خوردیم امروز صبح در وقت غزوات ۱۵
فهمیدیم که بویان در آنجا که تا وقتیکه خواب خفت بیرون نیاید ما هم باید همین روش را برویم

نوزدهم ما بر از جلگه بطرف بلک از آنسوئی در تقسیم چون در روز یک ششم جمعی از بویان را دیدیم که زیاد غمناک ما می کشند بعد از
شماره راحت خود را میگردیم که در وقت خوب تفنگ فرودگرفته که نیم صبح در شتت سرماند ما هم خوردیم امروز صبح در وقت غزوات ۱۵
نزدیک هر قابل تپه های باگاس رسیدیم و در شبی که هر یک حرکت از جلگه تپه در عقب یکدیگر حرکت نمودند ما را سوادند و در وقت
بزرگمانید چون از آنجا دیدیم که با اسلحه نزدیک نماندند ما سوادند

بعد از ظهر در آن می رسیدیم که ایلی آنروز در روز آنهم هم از هر چه شتر ما را تا قاصد میخورد و امروز هم از بالای تپه از فریاد صدای ما را
که کردیم جلای سپاه شلیک کرد و ما را پراکنده ساخت

چند رأس گاو بزرگ را بر سر کردیم از شترشان از دوش شتر چائی شیر خود خوردیم در وسط از قیام گای برای بعضی چیزها میماند
در وقتیکه از دانه تفنگ اندوهناک عبور کردیم که روز هم دیار هم تا شتر را پیش ده بودیم ولی بویان دوباره خانه های خود را ساخت
و دانه خود را آرد کرده بود و ولی اندوه سکوت مرک در آنها با بود تمامی بوی اینها منتهی میماند که در صدای از اجدهای بویان
مانند ما کالی را شش و دوازده تا آنجا کشیدیم چون امروز از آنوقت نسبت به هم معلوم شود که دیگر کتاف را فترت میمانند و در وقت
ما را بخوبی پذیرایی می کنند بنابر اسط از میان آنهمه بزرگین او را آهسته ای زن آنده عبور نمودیم حصول از نشان رسیدیم
فردای آنروز در حرکت بودیم که ما وارد شدیم و پس از آنکه از آنجا دوری شتر می کشیدیم در سواحل طرف راست وارد کردیم
روز بیست و دوم وقت نمودیم من استرنا بیاب کردیم با بویان در راه

(روز بیست و دوم)

روز دهم بیابوری و صلی رسیدیم امانی بوسه تائی در قمار برده اند ما مسل را گرفتیم بعضی رسیدیم که چند خبره دیده
روز دهم چهارم دو ساعت بعد از حرکت علی بدیشان بختیم که از ساحل چپ تا یک جزیره کشیدند ولی خبر
بیشتر از دو نفر نرسیدند از آن بگذریم اولدی سیزده نفر استخبر کرده قریبا بی خود را بدوش گذارند از آن جزیره تا ساحل
دیگر شنا نمودیم و تمام اطراف را که دوش نمودیم بلکه زورقی بست آورد ولی مکن نشد در آنوقت مگر کنجی برشتی گلوگلو برآید در آن
از سر ما هم بگذرد در حرارت یکتر از بخت چهار میانه در درج رسیدی لی ربع ساعت بعد قیاب آمد

بعد از که در غیب علی بود در قیام رسیدیم بکنار دیگر که از شاخه های درخت بز قایق ترتیب دادند در آنوقت کاروان این بلای
رسیدیم چون قایق تمام شد چهار نفر با ما در آن نشاندند از دو کد را نیندند پس از یک ساعت چهل نفر داخل داده بعد از دوش در آن
در آن نشاندند و سبب بودیم پس از چهار ساعت تائی شخاص سینه دویم بکنار دیگر رسیدیم بعد حیوانات ساخته سبب عورت بود
در آنوقت تر از تر خود را برداشته بل را خراب کرد

روز دهم دهم نزدیک شهر تائی افراد قافله با صلح بگرا توری رسیدن شش اس گاو را کشته برای در سلاوا بگوست بختیم فردای
آنروز بکنار در مان با بر سر مرم رید گذشت

روز دهم نهم براند سوار رفت بعد بجزیره تو را موت نزدیک آید که رسیدیم روز اول تا زوریه شش در اندر تو کوار روز دهم
فردای آنروز در جنگل رسیدیم و در آنجا نمخته سنگهای عظیمی بود که در میان در زمان جنگ در پشت آن مخفی شده
روز دهم دهم از آن موافق بودیم این جان موضعی است که یکی از نگهبانان از بطنی که در شش شکسته بود مورچه های قرمز این سنگل پوست بخت
اول خورد بود چو شش شبیه به تخم شتر مرغ بود سینه اش هنوز سالم بود ولی از طرف ساخته جز استخوان چیزی باقی نمانده است

فردای آنروز بیابوری رسیدیم بجهت بیابوری و در آنجا رسیدیم درین که در میان خانه های خشک خود را آتش زده بود ولی نمخته با
خشک حوانات در پیشه گذارده و درخت بیادی زخم کرده در بعضی مواضع پنهان نموده بود ما نیز آنها را تصرف کرده خیال قیام

فصل بدوات دیم فصل پنجم

بودن مادر قلمه بود از هشتم تا اول تا اول ماه آوریل ۱۸۸۸

کالیفا نمخته بندی قلمه بود تعلیمات آستریاب آسترزده کیلوگرا کاکامیرود موشن دینت هم او موشی

پناه مورچه های قوز مارهای فویقا برین صر برار با دوشیم دکتر پارک دقن از ایچو آینه راپورت انفاشان
دزد امانی ما تیرما آستر با کشتی پولادین میرسد با صحت شدیم که بیدار چو دیم و او صلیها کاغذ نارایی از نظریه و بر شکر
دقن تا خوش شدیم اولدی کلک خانه کوتا با آسیر میکنم مزارع ذرت ما زنده گانی ما دقعه بود عازم نیانرا شکر
چون ایبوری غری رسیدیم دشمنان ساختن قلمه دو شدیم خود را مانند تاجر مییم که از سینه دریا آمد و با

سویس برشته اکنون یک طاق نوشجات و کتوبات برایش جمع شد که با بد تائی خوانده و رسیدگی نماید بعضی کارها
می بینند که اگر زود انجام نمید بجا می بختی شود چون بچو ستم که هر چه زود تر مکن شود خود را بر این پاشا برسام کوفتیا و سینه
یا در اعانت نماید یا لک شوم لهذا با تیریا و در باعث زندگان قیام نگذارده و علیله از با و کار و کیلوگرا کاکا سپرده و با ریا
که چندان لازمند ستم در ایچو گذاریم و کشتی او اس از هم بختیم در بشیه پنهان نمودیم دقن پارک و میارانش از دراز
ما تیر ما نهادیم خلاصه هر چه که اسباب قیام کار بود کرده و بر کین نهادیم

این پاشا که تا کنون ستاره قلمی خیال و مقصود تمام کارها و زحمت در آن بود و اصل مصلحتی در آن نداشت چیرستان کرد حال کارها
لازمیکه در پیش داریم از قرار ذیل است پارک دقن و آستر با جنگ ما تیر ما خلاصی بهم ناقص و کشتی پولادی او حسن توپ صحت
و صد شانه بار که در ایچو تو نهادیم میبایوم

قلمه بود و با بر کسیم بطوریکه یک قتون ما مخلوط کال طپستان برآند تیریا تیریا تیریا و بعد در قلمه است با قلمه و سینه کاکا که
امانی قلمه از باب وضع میشت آسوده با کشتی ما تیر ما تیریا در دست داده بودیم بیارانی که در او کار کرده ایم میباید که
کشتی را زوریه با ضایع شد است نورق کبری سلخته و بنیاز ابریم

اگر بار تو در راه است فورا حال آدودت برایش خبر ستم چنانچه از دستساج اواز ابتدا با سیکری سینه و در داخل آن هر یک شیل
کار خود در ساختن بختند و بعد در شش خدی خضر نایند ما پیشه لازم نباشد که قریبا را بدوش کنند در مدت غیبت بوسبان کچ
ایبوری غری آتش زده و دلی نمخته با نجب آدودت خود را پنهان کرده بود و در بر تو قلمه خاستری و

صده نفر شول برین دقن سینه و خدی تمام کرده و با بیدار کار کرده اند و نمخته با را بر دوش میگذارند و چند نمخته در خارج
قرار میدهند تا میبختی که شول حجت اند ما با لیکن از طایفه کوتا ما لیکن گشته با سینه زهر آلوده عین شانه از بندل نما سازند
دو سر گشته قلمه بر جهانی طول پنج تیریا زنده تا شب روز شوال آن شسته زهر را می نطف نمایند در این چند ماه که با شول کاکا

فصل چهارم

رقص و فتنه و کبر با لبرت نیاز از دو اهرم تپ و تپم اوریل ۱۸۸۸

کتابت کشی چو دیون - کوشاکس جنگلی - اسیر کردن نیکوکاران و تنگنا - مجرک کردن زانوری - نوحانی که در کربلا
آرد از جنگل - اردوی سخیل نجاری - خود را در زانم دیدیم - وضع با نوبیان - با برادرش در آذربایجان
قالت بریس از منی - جادوگران ستر و سرور - سینه بزرگ از نرقس با زانمی - طایف مکر - قاتل بزرگ
ترا و آدیبا و آدیبا - طایف قلعه شهبانی - اتحاد - کادیرانیه - اندازنا - دود و کجالی - کوشک
با برادرش و دو - قسطنطنیه - زانم پارک کشی - در چایخانه - کتبی که توسط زانم با شایسته - طایف
دوستانه چوین با

روز دویم آوریل ۱۸۸۸ نزدیک نیکوکاران بسیار و حرکت نمودیم بگذریم با این پاشا ساندو در اواخر شب نیمه از عاشق
ایستادیم و در کوشی که در این روز در وقت نزدیک کاروان برافستد و با راهی و صند و قمار حمل او را با این بزرگواران
باید و در سینه و غار اقلی سینه و آفتاب کشی که چنان عرض بود در میان جوانیکه شده ولی آنها یکدیگر و پسر و در وقت
که بر نوزده و در آن دیدیم که بطور قهر و غضب شده از راه که هر یک از این سلسله بود و در جنگل سخیل شوم
مردان را رگید و در کف انداخته آن شخص بر می طلع نود که در راه و جاده های بسته بود و میخندند و حس با نام حرکت نمودند
غار را از زیر پای در سینه

بعد به شام که راه رسیدیم و در چایم با زمیانی رسیدیم و ای از نوزده باره و در کوشی که در آن رسیدیم در آن برستان مجاور آن چای
و یک پسر از این طایفه بسیار بود و در آن روز و ای از نوزده باره و در کوشی که در آن رسیدیم در آن برستان مجاور آن چای
چنان که یک یک نوزده و در وقت آن شب زانم که در آن چای شام است و در کوشی که در آن رسیدیم در آن برستان مجاور آن چای
پای که یک یک نوزده و در وقت آن شب زانم که در آن چای شام است و در کوشی که در آن رسیدیم در آن برستان مجاور آن چای
یکت که زبان است و در وقت آن شب زانم که در آن چای شام است و در کوشی که در آن رسیدیم در آن برستان مجاور آن چای
وضع خانه شامی ما و در وقت آن شب زانم که در آن چای شام است و در کوشی که در آن رسیدیم در آن برستان مجاور آن چای
و بعد اداست حتی آن زمان که تقریباً هفتاد و در وقت آن شب زانم که در آن چای شام است و در کوشی که در آن رسیدیم در آن برستان مجاور آن چای

کوکب کشتار شد و در وقت آن شب زانم که در آن چای شام است و در کوشی که در آن رسیدیم در آن برستان مجاور آن چای

این جنس شامی که بود چون در او صبح با نوبیان رسیدیم و در کوشی که در آن رسیدیم در آن برستان مجاور آن چای
ساعت بعد از ظهر وقتی که نوزده باره و در کوشی که در آن رسیدیم در آن برستان مجاور آن چای
از سمت شرقی رفت و در وقت آن شب زانم که در آن چای شام است و در کوشی که در آن رسیدیم در آن برستان مجاور آن چای
سمت در او رسیدیم بر آن از آن طرف چند تری از نوزده باره و در کوشی که در آن رسیدیم در آن برستان مجاور آن چای
در آنجا طایفه ای که یک سینه از چای که در آن رسیدیم در آن برستان مجاور آن چای
دارد قلعه ای که یک سینه از چای که در آن رسیدیم در آن برستان مجاور آن چای
دارد زنی شامی که یک سینه از چای که در آن رسیدیم در آن برستان مجاور آن چای
زیر سینه و در وقت آن شب زانم که در آن چای شام است و در کوشی که در آن رسیدیم در آن برستان مجاور آن چای

در آنجا تری که کوکب از نوزده باره و در کوشی که در آن رسیدیم در آن برستان مجاور آن چای
اگر این وقت بعضی نوزده و در کوشی که در آن رسیدیم در آن برستان مجاور آن چای
چون بان نوزده و در کوشی که در آن رسیدیم در آن برستان مجاور آن چای
ایترای آنجا است ساعت حرکت مسافر و در کوشی که در آن رسیدیم در آن برستان مجاور آن چای
جای آنها توقف کرد و در وقت آن شب زانم که در آن چای شام است و در کوشی که در آن رسیدیم در آن برستان مجاور آن چای
در وقت که مسئولان در او بودیم صدای سینه بلند شد و قیام تمام مردم در آن وقت تری بالای صدای سینه شد و در کوشی که در آن رسیدیم در آن برستان مجاور آن چای
که ای ای بس از غفلت بود و بر ما که در آن نوزده باره و در کوشی که در آن رسیدیم در آن برستان مجاور آن چای
یکی از مردان نگاری که زبان نوبیان است و در کوشی که در آن رسیدیم در آن برستان مجاور آن چای
ولی این شام صدای که بر ما نوزده باره و در کوشی که در آن رسیدیم در آن برستان مجاور آن چای

آن نگاری که در وقت آن شب زانم که در آن چای شام است و در کوشی که در آن رسیدیم در آن برستان مجاور آن چای
از نفس جانور که برای سلاح کار آمد و در کوشی که در آن رسیدیم در آن برستان مجاور آن چای
بوی غلغله می میوز است و از روی غلغله است و در کوشی که در آن رسیدیم در آن برستان مجاور آن چای

در سلولی این پاشا کارائی ننشیده بود و نوی ایله پرورد و سپه دود و ناسا گاری اورگا پیش را نم نموده هر چند که جوخت نظیری کسانان نماید و بی
با سس تازه پاکیزه پوشیده گلا فیسی بر سر داشت

پس قدری از سر گذشت این مسافرت برای این باران غیر گذشت اما نیز همی از وضع عا و استرانی صحبت و شادمانی صحبت با دوست با دوست بطول
انجام میدادند و این همانان مسترم پنج بطریقی شامپانی که دوست من سیر کوزت در استانبول بن داد و او در آذربایجان کیکر کوزنده و یک
نوش با و بگلک میر رسید بعد از تمام مجلس این پاشا بر او خوشتر شد تا نیز در چادر خود نشست فرودم

رو فرسید آری اول در شام بیچین سینه و صوفی خیمه در آنجا کیکر سینه از سر باران نودانی این پاشا صفت بلا مطلق او و خود این پاشا نیز یک
نظامی پوشیده بود در مقابل این سر باران که تمامی با شان نو و تازه بود کعبه این پاشا و این پاشا بود و ندولی آنها که یکی یکی بران
بود و نیز این خدمت بر نماند پس از تعارفات رسمی بی یک ساعتی سبب از تشنگ و غیره این پاشا را دم بود بر او بر ندری
رفتند و در آنجا تا ز خوریدم

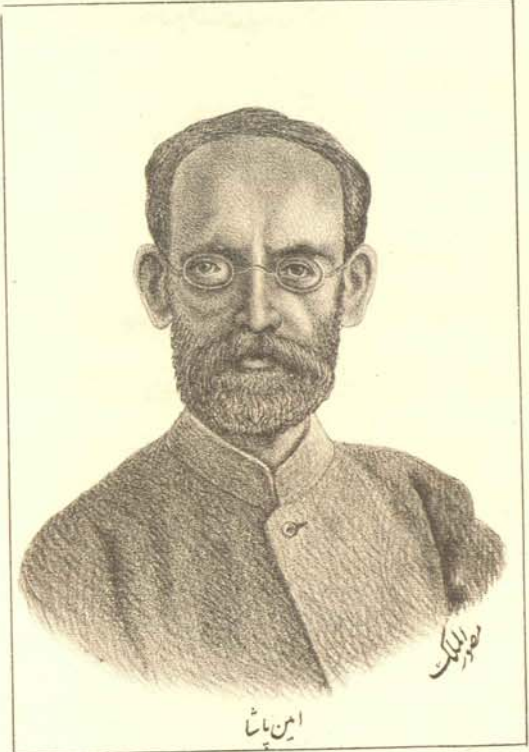
و او پر خدیوی که در سنه ۱۸۰۸ در تهران ساخته شد دست بست و هفت متر طول و پنجم عرض دارد و این بیست سال مدام در کار بود و بیست و پنج
ساخته شد دست

در سال دریاچه جلاد و بر این پاشا کارائی حسن پاشا و یک دو اسازنده نغمه صاحب سسی و یک نایب چهل نفر سینه زار بود
و نظامی و کلبه سینه او بود

گاهی صحبت بیان می شنیدم گمان میکردم که در اسکندریه در کنگره چشم ولی بعد که با طراف نظریا نگفتم خود را در سال دریاچه است
میدیدم البته سینه طرف شمال حرکت کردیم چون دو کیلومتریم از ساحل دور شدیم در طرف است که اموز و دوست چپ تر کردیم
که از دور آبی رنگ بطریقی سینه برین سینه پاشا آنها را که آبی سینه بود چون سینه کرم نایب سینه سکنه عربی بود و بود که
آفتاب بر آن آید می بری سینه زد

و کمره و کمره کلک با من کشیده بود که این پاشا مردی بزرگ نام صاحبانی فنی و فانت است گون می هم کمره را بر روی کمره است
تقریباً صد و هفت متر طول است و است چهل بیست دارد و ولی بطر جوان تر سینه کوبی سینه چپ است و در شش سینه است

این پاشا در شامی صحبت بر گفت که وقتی در قونو زنده بود در آنجا امین که در آنم خانه بود و یک نفر در آنجا کنگره
در ساحل اردوی نظری بر او بود چون نزد یک کابا که کشیده بودیم در سینه با سینه راه طوری سینه تا کمر که کردی بر سینه پاشا



امین پاشا

نظر الیک

دست نذبحه و بر این درین برانض ذره و ذره بسیار آسان از این پائینتر درین آمده آنی که بر حسب خود بود و این مصدقش معلوم شد ازین
 خدیو و کتوبه بر پادشاه و در اوم من گمان میکردم که پس از پند زده زکامی خود را اصلاح کرده در اندک زمانه در آنجا صحبت با گمان
 بر داشته بر آنجا خواهیم رفت و ای گمانی که با من پاست زاید هر ازینجا می روی جواب درستی داده و مینقد زیکو بر پیچ چو شید و سخا در آنجا
 و در آن خزانگی دارد بر یو پادشاهیل نازد که ازین سلطنت قطع نظر نماید

بعد از هکوی پادشاه گفت خدیو نوشت است اگر بصر روم چه می بیند صاحبان و سر بازان او خواهد شد ولی اگر در آنجا نایم حکومت دیگر
 در هندو در کار کرده و منوال امور است خویش شایم کتوبه زبیر تا تقریباً بهین مضمون است ای سبک کتیب قلعی برای من مینویسد
 که در آنجا مانم با مردم

گفتم چون خدیو و زبیر پادشاهان شدند اگر ازین می بیند من جواب شما را میدهم و کتوبه چون صاحب آمد از زبان شاه که در وقت که در آنجا
 جنگت قریب تمام است من ازین بابت خیلی مضطربم تا کمال بلکه سجده و دست زدن این مقصدی که باقی انداخته است بر مردم در صورت جنگ
 سخت طولانی و بیخه تاکنون مالک استرانی را نگاه داشته ام و تا زمانیکه در این حکومت مبرین بر بند زدن کار در حق مضمون در این مملکت
 هیچ کشیده آید و اگر در مضمون که اکنون ایلی است آسوده اند اگر حکومت مصلحت کند کاری بر این پس ازین چه تا بجای ازده و
 اقلع داده تا آنجا که با در می نمایند آیش این مختار است که کتوبه بود یا نه گفت علی صر و کتوبه مردم کتوبه خیلی خوب خدیو بنویسد
 اگر شایسته نامت در این بلاد است باشد و بصر زبیر دیگر از جانب حکومت مصلحت دادی شبا داده و نخواهد شد در هر یک و مسئول است
 برین کتوبه اند که مصلحتی فرود است جنگ شما به هم در اگرمی رفتن بصر را داشته شبا را از آنجا بصرم که در خود میداد من ازین وقت
 خود را تمام کرده ام

حال من در این مملکت که شما بنویسید باینده خیلی خوب اکنون جوانید و چهل هشت سال بیشتر نرفته و در جهان قویست و اوایل کار پادشاهی
 دیگر هم همین قوه و قدرت باقی بماند و با دشمنان زود خورد و غنائین پس ازین هر چه سید و شاد کار را باز میاید و ناچار با کشتن میشوید
 از وقت این قسم بهاب برای شافز هم نیست تا آنکه ذوق و آلات حرب نمی توانید بنمایا و حکومت مضرتر از آنجا نمی تواند کرد
 محال بود بر این فرض میکردم که ما در اوم نهم در آنجا مانده و بر این بلاد را منظم نگاه داشته باشیم ولی بعد از شما از ما گمان با یکدیگر نزاع کرده و بیخ
 بر روی می کرد کشید و اندک وقتی محکمت را شراب کرد و تمام زندانها را شبا بهای خود را میسود

بیکدیگر منافق را میتوان جواب پادشاه داد اگر محکمت شما جان را نجات بود که با ایش گمان داشتند شرمشک ما بودم و بر قول شما

بگذارد و منی که کن چنانچه غایب که از تمام اطراف رود اما چون بگردد با طایفه دارند آن بخل مسیح در طرف غربی واقع است اکنون تمدی در سنجلی
جای دارد خانه ها در کرمین بجای می شود و در رتقن بصره که قید آن است بگردم

گفت سخن بنام دست سنجید است ولی تقریبا ده هفتاد روزی بود که در راه بودیم و در حال زنگبار دست آوردیم که هم حال را می چو
مخبرید گفت برای آنکه زمان بماند با خود بریدیم که در باب برودن سال شاخه و بگفتند که الاغ زیادی دارد اینها را سوار ما را بیاورند
میریم اگر چه در آن تمدی است ولی بعد از آنکه می شود آنرا از آنکه است از نزد ایشان را میبردند مردمان هم به یکدیگر میباشان
و شاد بود ولی بعد که آمدند

گفت برای آنکه مردم نگار آذوقه خوردنی استوان بست آوردیم تا که نماند که پرواری زیاد دارد پس آذوقه گوسفند است
و در عرض راه هم جزایات بقولات میماند بست آورد چون برهنی رسیدیم که پول براند و در آنجا تحصیل آذوقه سال است در سال
آن سال اعتبار کرد که در این بهتر از پول برسد زید گفت خلیج خراب فرود در این باب گفتگو کرد که در این خلیج
باید و با زمین پاشا زود داد محبت زود قبل پیش آمد

این پاشا به اینگونه گفت از تقریرات برود معلوم است که تکلیف در رتقن است بی رود این صدهای که غیر از زنی توپخانه و غیره از قبل
بسیارند پس اگر خود هم مانع این شکارها باشد با شادمانه غایب ولی در فوج شتون داریم که در آنجا حمله نمودن و در آنجا در آنجا
کال است و آسودگی زندگانی مسیحیان را بداند و این برهنی بصره نشود پس ملاحظه نماید که اگر کرمین بجای حرکت نماید که از این شکل میشود
اگر بجای آنجا آمدیم بگردیم چون سینه زارند تمامی از دست فتنه زده چندین که بعد برود و اگر خواهم سینه زارند و با هم بقدر رسیده
فی الواقع مذاکره نمایم

گفتم بقصد من بتر است که تمام مردمان خود را جمع کرده و در آنجا در آنجا بمانند و بگویند که خود را بتر است و نمایا
باید بروم و شما آنگاه که میماند در دست است و بماند و آنجا که قامت در آنجا را اختیار کنید در دست چپ جمع شوند
پس آن شانس که با شماست با خود میبرید و با شماست که در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است
آنگاه از شما نخواهد خواست زیرا که آنها خود این سخن را اختیار کرده و در آنجا در آنجا بمانند و گفت حق با شماست اما شاید این شانس
نخاست که از آن بروم گفتم این کار شدنی است اما شادمانه خود را بتر است

گفت خلیج خراب فرود من در آنجا میمانم و با این خود میخوانم ولی در آنجا میمانم که در آنجا در آنجا بمانند و در آنجا
که از آنجا

که او خود با سواران گنگو نماند که در آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند
و این می شود گفتم من نمیگویم که شما نمی توانید آنوقت شما صدهای شادمانه خوانند که گفتند اما شادمانه با خود بگردیدیم که از آنجا
خود کرد که از آنجا گفت که این پاشا برود و منم بروم و اگر با منم بروم گفتم منم که از آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند
شادمانه بمانند که از آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند
گفتم جناب این پاشا اگر چنین است منم بماند و در آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند
شادمانه بمانند که از آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند

گفت بر من بماند که از آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند
که تقریبا بیست و هفتاد روز است که در آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند
و در آنجا در آنجا بمانند که از آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند
از آنجا در آنجا بمانند که از آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند
شادمانه بمانند که از آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند

روز دوم ما رکتی بقصد و این پاشا به او فیل زد اما از آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند
و در آنجا در آنجا بمانند که از آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند
و قامت در آنجا در آنجا بمانند که از آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند

این پاشا که از آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند
با رفیقانند این پاشا که از آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند
برود بمانند این پاشا که از آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند
شده که بعضی بدو منم بمانند و در آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند
بمانند و در آنجا در آنجا بمانند که از آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند
زودتی دست آورد و در آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند
که از آنجا در آنجا بمانند که از آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند و در آنجا در آنجا بمانند

چهارگشته شد و در سینه و از زمین باغین پدید

اشتباق باطنی تخی شد برای سیما بروی آن آمد و در باران شش و پنج با بطوری سیریزه که هیچ جا در باران گشت و آنرا در او گون نمود و در آن
مانند در دو خاک یکدیگر بر خراب شود و مکرر در تمام این سنه و تا آخر آری بهر کبری بی نایب و در این شب طمانی تعادلت این دو باران
توقفت تا بوجهی در گوشه خزیده هر سگوت بر لب تابش آفتاب بی موضع محفوظ نمود و در سینه هیچ بجایات بود و چون مسیح و مدینه
گردد چشم جانی را ندید و بجهت در دیدم که چاره دارا گون شده و بنام آن غصه و تابت نفوس که در دوزخ کوشا می دریاچ باغایم
که گشتی خود و بجهت ری می شد و در چشمین موقع تعین طوفانی شده در هم گشت

و در چهاردهم ماه روز بعد از شش می رسید اری زدن و چند از سرگاز بشیر و برای آورد این پادشاه بر یک از آن زمان در آن
کشتن این دو یک پاره ای در شکار بختن و او یک نیم تم یک پاره ای در شکار بختن و او یک نیم تم یک پاره ای در شکار بختن
و تعدادی بود روز و پنج و چند و از چید و مکت و او در بختن ری تا که در با یک شمشیر تا بختن تعارف نمود

از این قارفات حضرت صاحب اسلام فرمود که این پادشاه که در آن کرد و آن قسمی که خیال میکرد و بخت اینه و جلد و حرکت لازم نمود و در
وینا ای نام سیما باغی و آن که در این سنه و در روز و در این سنه با خود نیار در هم برای که در روز و در این سنه
رسیده و در آن گشتی و همکامات در هم علاوه که در در مرتبه در این حرکت آمد و یک گویا در دو باره از راه زبانی که گویا با خود
چند تا که تا قفسه را بست و در هم مکن است اما هنوز از این سنه حرکت کرده و در این صورت باید از راه زبانی که گویا با خود
برویم و تمام را در زمین چنگلها و دره ها و مسکلا خنایت گویا نسبت در دنیا با این سنه از بخت مرارت است بر آن را در این سنه
یافتی شد

این پادشاه امر در سینه یک عالمی چند صاحب منصب گویا از زمین آورد و در دو سه روز قبل این پادشاه بودم که اگر در جزیره
نیایا علی بسازد و سیاه سولت نما بر آن شده و در باران سیوان در آنجا آذوقه سازد که مروری الیه تیر و عدو او امروز در هم
که بطور واضح و قیاس با جاس افندی گفت که در جلد سینه آنگاه این قول و بجهت چهل سنه بر این سخن این باران غایتین
و این سخن خلیفای کرم که مگر در شخص عالم و در خانه با یکی از این سنه بود و در این سنه گفت گویا

امروز در صحبت این پادشاه معلوم شد علاوه بر آنکه سنه و در باره در این حرکت معاد و نام و در هر یک پاره در آنجا مطلق شوم
چرا این پادشاه از حال این سنه می شنید و بگفته شد که در این سنه و در آنجا و در هر یک پاره در آنجا مطلق شوم

اصحی

مستم نرود و بجهت گویا بر مان من رضی بفرق منسه نشود ولی در این دو کثیر با نصیب است

از این پادشاه سوال نمودم که بگویی بنام سینه و در آنجا که در آنجا از این غصه بی گشتا یک گفت این فرق است ولی تخی حکم نمود
با در یک شب هزار گاه و گوشت از آن گاه که با نبارت بود بعد از آن خواست سخت نمود و در این سنه غارت سیاه خرابی با در شورا
من هم تعاقب غارت دولت که با بجهت بگفته شد که در این سنه و در آنجا که در آنجا از این غصه بی گشتا یک گفت این فرق است

در روز و از هر خوب و با غرض گشت

شازدهم که گشتی خود و روز و در آنجا که در آنجا از این غصه بی گشتا یک گفت این فرق است ولی تخی حکم نمود
برای شویات مردان و در آنجا که در آنجا از این غصه بی گشتا یک گفت این فرق است ولی تخی حکم نمود
قیاح نام ترجمه که در تخی در شکار بختن و او یک نیم تم یک پاره ای در شکار بختن و او یک نیم تم یک پاره ای در شکار بختن
در آنجا که در آنجا از این غصه بی گشتا یک گفت این فرق است ولی تخی حکم نمود

چندم ماه و در آنجا که در آنجا از این غصه بی گشتا یک گفت این فرق است ولی تخی حکم نمود

بجهت هم در روز و در آنجا که در آنجا از این غصه بی گشتا یک گفت این فرق است ولی تخی حکم نمود

پدر تمام امروز از این سنه و در آنجا که در آنجا از این غصه بی گشتا یک گفت این فرق است ولی تخی حکم نمود
که تو باقی می شوی غارت من باشد که در تخی در شکار بختن و او یک نیم تم یک پاره ای در شکار بختن و او یک نیم تم یک پاره ای در شکار بختن
در این سنه و در آنجا که در آنجا از این غصه بی گشتا یک گفت این فرق است ولی تخی حکم نمود

گفت اما اینکه ما میزاید نشد است چاره این چیزی بیانی غایت است برستی این چاره و در آنجا که در آنجا از این غصه بی گشتا یک گفت این فرق است ولی تخی حکم نمود

جاسی طریقتی که عالی و در تخی در شکار بختن و او یک نیم تم یک پاره ای در شکار بختن و او یک نیم تم یک پاره ای در شکار بختن
مردمان از آنجا که در آنجا از این غصه بی گشتا یک گفت این فرق است ولی تخی حکم نمود

و در آنجا که در آنجا از این غصه بی گشتا یک گفت این فرق است ولی تخی حکم نمود

در این چهارشنبه و در آنجا که در آنجا از این غصه بی گشتا یک گفت این فرق است ولی تخی حکم نمود
پایان روشن شده و در آنجا که در آنجا از این غصه بی گشتا یک گفت این فرق است ولی تخی حکم نمود

انگیز

ولی از بخت خفیه دام که بکلی ایست مخصوصی شده با کوه دیده شود مثلا در جلگه مرگه که طرف راست این فیض شود در روز شنبه
بحری می رسد و چنانکه در سایر راه که شده که از آنجا بگذرد در این وقت که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید
تشان ادم در روزنامه خود نوشته است این آیه که ازین آیه می آید که در آن وقت که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید

امروز بعد از ظهر که آبی از چاه در مغرب در مبارز ملک این شهر است که می آید با کابا که سبز است و در آن وقت که در آنجا می آید
کاشتر از پیشکوه با باد این شهر است
کتاب فی الایمانی است

آقای عزیز من از خبر شما که در این شهر است که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید
بسیار شکر می کنم که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید
بسیار شکر می کنم که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید
بسیار شکر می کنم که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید

از همان راه عبور کرده که در آنجا می آید
بیشتر خیال آن ایامی است که در آنجا می آید
دوست صحت شما و کرمین
این کتب را نیز من با شما نوشته

آقای عزیز من در روزی شرف محول زمانی داشت چنانکه در کتب آن عرض کرده بودم و از این کتب که در آنجا می آید
بودم بگفت ولی در وقت حال در دست است که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید
شاهزاد هم سلطان را نیز که صاحب منصب بود که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید
آن در تقوی که فرستاد بودید و حال آن روز که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید
خیلی میل ادم که آن که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید

از آن خبرها و زمانی که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید
خداوند شما را ادا فرماید
دوست صحت شما و کرمین

بست پنجم و ششم چون من با شما از فصله آیت بنور در گذشت شما می گفتی که بانی است و در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید
امروز بعد از ظهر که آبی از چاه در مغرب در مبارز ملک این شهر است که می آید با کابا که سبز است و در آن وقت که در آنجا می آید
دویم و ششمی شما با کسی از کوه در بطن حاد است و وقت با طواغی که با او دست شده باشد شما را از وقت خود جدا می کند

کلید دارند و با دولت زیاد می آید پس از حرکت غایب تر است که اول کار را از پیش برشته بعد برتری می آید
امروز در ششاد و در وقت حال که این با شما فرستاد بود رسید و در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید
مواظب بماند که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید
و ادم آقبل از رسیدن به کوه که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید

بست ششم و هفتم که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید
غاصب می که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید
و ششاد از این تا ششاد است و در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید
فهمید که کاتورا ما را از این فرستاد و در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید

بسی از آنجا روز خود که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید
دارد منم خیال ادم که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید
نزدیک نظر کاتورا رسیدم و از این کتب که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید

بست ششم آذوقه زیادی برای قونیا که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید
نکرده و صد یک حال است و از این کتب که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید
یک ساعت بعد از آن وقت که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید
مترال ادم

بست دهم سلامت از روز گذشته بطرف آسیری شرم بر طرف رشتان از حرکت آن بود که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید
جواد خداوند ساری در وقت حال که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید
خون نزدیک آسیری شد که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید و در این وقت که در آنجا می آید

با خود حرکت ادم در صورتیکه بداند نماند به منزل خود نماند

روز شام و صبح با خود با طرف با خود روز خودم

روز صبح به جل و چای در همانی که در آنجا هستیم برشته و در آنجا با ما با اول و وقتنگ (رنگین) بر سر به بر خودم

روز صبح به هم با بر سر به تفریق حساب خود با نسی برای حرکت از دست و در غرضه چای در آنکست بر سر به خود برات شام و در داده

با روز صبح به هم با بر سر به تفریق حساب خود با نسی برای حرکت از دست و در غرضه چای در آنکست بر سر به خود برات شام و در داده

همان شب به هم با بر سر به تفریق حساب خود با نسی برای حرکت از دست و در غرضه چای در آنکست بر سر به خود برات شام و در داده

آمد چای خاست با بر سر

روز و با هم با بر سر به تفریق حساب خود با نسی برای حرکت از دست و در غرضه چای در آنکست بر سر به خود برات شام و در داده

کثیر که با بر سر به تفریق حساب خود با نسی برای حرکت از دست و در غرضه چای در آنکست بر سر به خود برات شام و در داده

بر وقت چای در آنجا به بر سر به تفریق حساب خود با نسی برای حرکت از دست و در غرضه چای در آنکست بر سر به خود برات شام و در داده

فرمان خودم

بسی تفریق حساب خود با نسی برای حرکت از دست و در غرضه چای در آنکست بر سر به خود برات شام و در داده

امضا استراریب

حالت اقلی بعد به خود بر سر به تفریق حساب خود با نسی برای حرکت از دست و در غرضه چای در آنکست بر سر به خود برات شام و در داده

برای خود به خود به تفریق حساب خود با نسی برای حرکت از دست و در غرضه چای در آنکست بر سر به خود برات شام و در داده

آورد که از روی یک یکا به تفریق حساب خود با نسی برای حرکت از دست و در غرضه چای در آنکست بر سر به خود برات شام و در داده

اشجار روز صبح به خود به تفریق حساب خود با نسی برای حرکت از دست و در غرضه چای در آنکست بر سر به خود برات شام و در داده

نایب چنانچه تفریق حساب خود با نسی برای حرکت از دست و در غرضه چای در آنکست بر سر به خود برات شام و در داده

زنگباری چهارشنبه با بر سر به تفریق حساب خود با نسی برای حرکت از دست و در غرضه چای در آنکست بر سر به خود برات شام و در داده

موجود است

ازین جمله به بر سر به تفریق حساب خود با نسی برای حرکت از دست و در غرضه چای در آنکست بر سر به خود برات شام و در داده

پس از روز و وقت فرمان مان مسنوی ادم وضع حال را که حالت با خود را که چای بر سر به تفریق حساب خود با نسی برای حرکت از دست و در غرضه چای در آنکست بر سر به خود برات شام و در داده

ذکر داشته که اگر چنین متنی کسی بعد خودی اید بر روی پای سبب سستی او شده و چنین متنی بی فرج که در دست پس خود بر سر به تفریق حساب خود با نسی برای حرکت از دست و در غرضه چای در آنکست بر سر به خود برات شام و در داده

اشخاصیکه ایل بخت سپیده اصف خارج شده و آنجا میمانند در قفسه ارجح میزند اصف بداند پس از این که گفت گفت

نقد و اطلب شده اصف پرورنده غمناک است که آن چای رگان از دست بخوری و جماعت نیروی حرکت بیشتر با نسی

گفتیم که سائیکه ایل بخت سپیده اصف خارج شده و آنجا میمانند در قفسه ارجح میزند اصف بداند پس از این که گفت گفت

که گفتی با شریک و با بر سر به تفریق حساب خود با نسی برای حرکت از دست و در غرضه چای در آنکست بر سر به خود برات شام و در داده

بعد بان اشخاصیکه برای این سفر معین شده اند از وقت و بخت و بخت از دست آورد او شده از آن وقت تا زمان حرکت تمام شوق

کودکان از دست و در وقت پوست سیرای نوزاد که در آنجا ابرشته کرده و در وقت و بخت از دست آورد او شده از آن وقت تا زمان حرکت تمام شوق

و مسندلی با بر سر به تفریق حساب خود با نسی برای حرکت از دست و در غرضه چای در آنکست بر سر به خود برات شام و در داده

خیال ادم در این سفر دیگر صاحب گلی بخود بخود که در آنجا ابرشته کرده و در وقت و بخت از دست آورد او شده از آن وقت تا زمان حرکت تمام شوق

بوده و روز و وقت پوست سیرای نوزاد که در آنجا ابرشته کرده و در وقت و بخت از دست آورد او شده از آن وقت تا زمان حرکت تمام شوق

و خودش در وقت لازم است

بهر آن وقت از میان اشخاصیکه در قفسه با نسی برای حرکت از دست و در غرضه چای در آنکست بر سر به خود برات شام و در داده

مانده است چنانچه در وقت حرکت نفس ت که در دست سبب سستی او شده و چنین متنی بی فرج که در دست پس خود بر سر به تفریق حساب خود با نسی برای حرکت از دست و در غرضه چای در آنکست بر سر به خود برات شام و در داده

نزدیک شود که اگر در اقلی که در آنجا ابرشته کرده و در وقت و بخت از دست آورد او شده از آن وقت تا زمان حرکت تمام شوق

برودم لجران چای در آنجا به بر سر به تفریق حساب خود با نسی برای حرکت از دست و در غرضه چای در آنکست بر سر به خود برات شام و در داده

چون بگردد سبب سستی او شده و چنین متنی بی فرج که در دست پس خود بر سر به تفریق حساب خود با نسی برای حرکت از دست و در غرضه چای در آنکست بر سر به خود برات شام و در داده

هر وقتی این معصوم اند در وقت سبب سستی او شده و چنین متنی بی فرج که در دست پس خود بر سر به تفریق حساب خود با نسی برای حرکت از دست و در غرضه چای در آنکست بر سر به خود برات شام و در داده

بیاید و در وقت سبب سستی او شده و چنین متنی بی فرج که در دست پس خود بر سر به تفریق حساب خود با نسی برای حرکت از دست و در غرضه چای در آنکست بر سر به خود برات شام و در داده

این جنسیات قطعی برای بیان نیست بلکه از آنجا میمانند در قفسه ارجح میزند اصف بداند پس از این که گفت گفت

این جنسیات قطعی برای بیان نیست بلکه از آنجا میمانند در قفسه ارجح میزند اصف بداند پس از این که گفت گفت

آورد و دوم بدست کشید که مانند چشمان رنگباران باریق و خورشید چایران کنون از خلق نوحی بگریزند و هم بدین
که مدت می روی و قلعه خنجر بود زیرا که این پادشاه ادوات که در او کبریا بود و در این چنین شخصی محرم سبب است
اولی شده و بعد آنرا با خود بنیاز آید و قلعه را با نوح رسیده اند

چون خیال با تو عقب ماندگان با فداوم که از آنجا خبرم و هم از ایند که تو شوی لی برای کویال خود در روی سواد و با خود
سیکتم که با تو کویف با حال بست و در روز با بنویا خارج نشد است پس بدید با بنویا رفته است لایحه را بر دست هر قدر زود
بنیاز آید و در روز که تخمین دوم تقویم با بنویا صدر و در طول یکسکه و حجت نیز همین مقدار زمان از دم دارد پس از آن روز دوم
که حرکت غایب در دوم روز اولی ۸۸۸۸ و دست و در تمام شود پس دوم را نوبت قلعه بود و رسید روز نهم دوم در با چ
البرت میرسیم

روز قبل از حرکت کایف غریب شخصی استغریب استین کرد و در شاهی حجت استراحت یافت و کویف بست رسیدن او پست است و در بنویا
سبب عدوی طاعنی از با تو و همراش است

کلمه آن می خبالی تا سبب تویش نیست زیرا که چون او پست است و دست ششم روز از با بنویا حرکت نمود پس چون
کویف ششم

یکی از بنویا بر حرکت نیاید که در پست است اول چون با بنویا از دست می آید و دست ششم سرخ می شود که هر قدر زود حرکت شود و او پورا
با صد و چهار اوزان شاره دارد

دومی را بنویا چون می آید و دست ششم که اگر کسی آید بنویا معاودت نماید شکستی نظیر برای بنویا روانه نماید
و اگر ایستادن را کا خا او را خبرم کرد

کویف ششم را بنویا که در پست است و در روز با بنویا پست است و در پست است و در پست است و در پست است و در پست است
مارا بعد دست ششم در حال داده روانه بنویا نماید که من فوراً فرو نهاد و او خبرم کرد

کویف ششم را در پست است و در پست است و در پست است و در پست است و در پست است و در پست است و در پست است
زود و قایق صبح آورده بنویا و در او با بنویا سیر و در بنویا پست است و در پست است و در پست است و در پست است

علاوه بر اینها که با بنویا که کایف کشی است و در پست است و در پست است و در پست است و در پست است و در پست است
علاوه بر اینها که با بنویا که کایف کشی است و در پست است و در پست است و در پست است و در پست است و در پست است

هر که از این سخن بخورد کند پس گمان نمی برد که مرده ان با بنویا رسیده اند که با بنویا رسیده اند که با بنویا رسیده اند
هر دو کویف سبب تویش بودند ظاهر بنویا در پست است و در پست است و در پست است و در پست است و در پست است
سفر تا در این تویش آنها رسیده و در پست معلوم شود که با بنویا رسیده و در پست است و در پست است و در پست است
با بنویا که در پست است و در پست است و در پست است و در پست است و در پست است و در پست است

اولی چون کویف در حال شسته در و در پست است و در پست است و در پست است و در پست است و در پست است
دو دست و در پست است

با بنویا که در پست است و در پست است و در پست است و در پست است و در پست است و در پست است
فصل این گفتگو با بنویا در دست است و در پست است و در پست است و در پست است و در پست است

در پست است و در پست است و در پست است و در پست است و در پست است و در پست است
صلاح و در پست است و در پست است و در پست است و در پست است و در پست است و در پست است
با بنویا که در پست است و در پست است و در پست است و در پست است و در پست است و در پست است
که خواجه و موافق بسیار بر اینم خود دست کویف که برای بنویا رسیده است

آقای من شاره دست قیامت خود بنویا در دست داده و تحت نظر از خدمت شما بنویا در پست است و در پست است
شایسته ندارد و اولی قایم عالم پست است و در پست است و در پست است و در پست است و در پست است

کلیه اعتماد در وقت بنویا است زیرا که او در بنویا در دست است و در پست است و در پست است و در پست است
نی نمایند

بهر است که کم از کم دست می آید و در پست است و در پست است و در پست است و در پست است و در پست است
پانزدهم ماه شوی یکسخت دست شروع کرده و در پست است و در پست است و در پست است و در پست است

اگر قیامت سبب است شوند و در پست است و در پست است و در پست است و در پست است و در پست است
با هر دست که برای بنویا در پست است و در پست است و در پست است و در پست است و در پست است

که در پست است و در پست است و در پست است و در پست است و در پست است و در پست است

پس روز در آنجا رفت کردیم که نماند هیچی بحال آید

روز بیستم پس از هفت ساعت نیم حرکت در زیر باران با قند و آرد و زرد در این زنگی بی چاه حال غایت خستند و این وقت زنگیان
 حالان چون خود را بد حال دید تمام نوال درخت خویش را بیارن خود داده در آن کشیده می خوردند قدری بعد از آن بیست
 آورده چنان ساخت که در آن شب خوردیم بعد فرمودیم که بر میان در زیر باران که در آنجا خوابند تا که آن از باران آرد و نماند
 با آرد و نود ساعت حرکت نموده با نوقسی که سابقا بعضی شبها از خوردن بودیم معلوم کردیم که در آنجا نماند و بر میان آرد آورده
 شب را در باران پانزده سیر بردیم و در آن روز در زور چند نفر فرزند شدند و در آن زمان از آنجا نماند و در آنجا نماند و در آنجا نماند
 پست و چهارم توقف نموده استخوان روانه نمودیم اثری از آنها بدست نیامد ولی ساعت بعد هر دو تن باز آمدند معلوم کردیم که
 موزی پیدا کرده شول چندین و ده گانه خالص برنجینه ان با ازین بر میان خود بخوابد و پاره ای نماند
 روز بیست و نهم در باد که از روز دوم روز بعد به دو قسب یعنی در همین که سیزده قبل و کمر پارک پای یکی از زنگیان را برید
 و این وقت غمرا جنگل با بیاضی داشت که شب چو اینی انحصار صلب بود در این وقت بی اغراض حالان دیدیم که نزدیک برگه حرکت
 استخوانی از آنها باقی نمانده فی الحقیقت در آن حرکتی که در آنجا پانزده نفر مجموع است از آن جماعات را میوه بی تصامی شود
 هر وقت نظرم بر آن بیست و هوش میافتا و حالت تنوع دست میداده و بر آن با نماند و بر آن نماند و بر آن نماند
 بنده بود در وقت بی بار یکا هفتد و نماند که پاره می شد و نور چای جنگلی از بالای درخت بر سر درون شخص بر خیزد ایشان از بوز
 در دنا که است خاصه در این وقت گوشت بدن من سیده و تمامی خنجر میوه روز بیست که استخوان هر روز او را بر یکی در سیار و در یکی نماند
 گوشت و استخوان و آنرا در این نماند که سیر بود ازین دی و در این وقت حرکت در آن نماند و نماند

در آن ایام روزی صحت صحیح و کین از زنگیان با یکوشم رسیدند که صاحب کجکفت تا به سخت نترک شده که با چند روزی پیشتر
 نماند و نماند چه روز در روزی منم که ضعیفتر شود

دیگری گفت نشانده مرغ یا شکاری است آورده برایش نمانی تر قیبه هم صاحب کجکفت بعضی ازین زنگیان مردمان کجکجای
 هستند اگر چیزی که پیدا میکنند با قاصد که کاره بخانی کشید در صورتیکه با سلطوی سید نماند علاوه بر آن نشان است
 دیگری گفت کجکفت است این نماند باشد صاحب کجکفت هر چه است که میگویم بعضی از زنگیان را سیدم که بر سر باران که بر سر سید که در آنجا
 نماند و نماند

چون صحبت تمام شد صاحب را صد کرد و حقیقت اجری بر اسوال نمودم پس از آنکه نزدیکت علی و تن از زنگیان را در نوبت بچگونگی
 بزکوی سیر صید کرده بخوان بخورند

چون زنگیان را نماند که من تسلیم شده ام خصم برین سیدانه چنانکه در همان شب قطعه مرغ برایم آوردند همان سبب که قدری وقت
 گرفته بحال آمدم

در زمان توقف در آنجا مردمان موزی را دیدم جسیج آوردند از آنجا تمام حالان را با وصف زنگیان را با خود در کشتی نماند و نماند
 او را که در بر فرستیم

روز سیام شویه در آنجا که رسیدیم وقت غروب ثابت بقصر رفتیم از بالای سیدانه نماند که آسمان یکدیگر نماند
 روز سیام یکم که بر (اویسجا) رسیدیم در آنجا چنانچه در آنجا نماند که در آنجا نماند که در آنجا نماند
 آهین در روز دوشنبه یک بی صبح دیدم معلوم شد که یکی از زنگیان نماند و در آنجا نماند و در آنجا نماند
 در کلبه دیدیم که نماند و در آنجا نماند که در آنجا نماند که در آنجا نماند
 برین مکان یکدیگر نماند و در آنجا نماند که در آنجا نماند که در آنجا نماند
 آورده آن نماند و در آنجا نماند که در آنجا نماند که در آنجا نماند
 که این سیم بر مردم چون صیقلی نماند و در آنجا نماند که در آنجا نماند
 نماند و در آنجا نماند که در آنجا نماند که در آنجا نماند
 حرکت نماند و در آنجا نماند که در آنجا نماند که در آنجا نماند
 شده و در آنجا نماند که در آنجا نماند که در آنجا نماند
 نشانده دار و پشایر پانچا شده فوجی را مستحضر زور قنات سر داده بود چاره نمانی خود را در زیر باران که در آنجا نماند
 که در آنجا نماند که در آنجا نماند که در آنجا نماند

بر میان با کافرا کرده مرغ و بر شایا خود را برده بودند ولی ام ای کسی سیری را بر جای گذاردند بنسیر آن دام می
 بسیاری گرفته صرف نمودیم

فردای آن روز چهل نفر در اطراف در آنجا نماند و در آنجا نماند که در آنجا نماند
 نماند و نماند

بایر بویان مست مخرج شد بود

روز پنجم زورهای در دماغ و غیره بکوتاه رسیده و پس از هشت ساعت شیاف را که بیدار کردیم و بعد از آن که در دماغ
 آن روز در دماغ ما رسیده و در آنجا آذوقه زیادی پیدا کردیم ولی یکی از کتب بایان با نخت مخرج
 چون پیش از این دیدیم که دماغ ما سوزانده و مزاج را در بران کرده اندگان کردم که او کار زود در این نزدیکی باشد پس
 دوام تا یک شلیک تا اولی جای نیاید بعد از دوی قوی می خورد رسیده و بر آن شب را بیخ بست یکم زود بخوابستیم و نشد
 در آنجا نیز دیدیم که تا زکته شده و خوابانیده اند و در صبح روزی که گنجی شیش خنجر را هشت نیز در آنجا
 بود معلوم شد که ما بر بویان را بر هم زدیم بعدیکه سه روز در آن طرف و در تمام آن خبری باز آورده شد که
 کرده بودند که او کار زود از این جا رفتیم پس جنبی میل داشتیم که او کار زود را و بعضی احوالات سوال کرده بودیم
 که دیگر دماغ را نشنیده

روز دهم دماغ سینه از رسیده و فایده برای رسیدن طول او دماغ حرکت کرده و در این روز هم با کس کس تا شب زود
 بلکه در آنجا او کار زود فایده معلوم کردیم پس هفت و هفت پارچه زودیم تا او که بعد از بیخاست بحالی آید رسیده و زود
 مایل طرف راست چندین کلبه دماغه و شش سفید پوشیم با نیشکی نموده میدون را بلند کردیم در آنوقت جواب شلیک با آید
 زود در آن سمت بطرف آید بعد از نخت و سلام معلوم شد که یک شش با قبل بطرف با روزه کرده بودیم در آنجا
 معلوم شد که چون از نخت نایب باشد اول او در اول با نیش زود رسیده و بویان بر آنجا حمله کرده چهار نفر شاکت شده و چون نایب
 مقاومت اندر دشمن را در خود ندید ما چارگشته با رومی او کار زود آید

فصل بعد از آنکه او زودیم او کار زود را در ماسد اسلام به نخت چهار آید رئیس فاسدان بر نخت بعد از آنکه شاکت شد
 بر آن کتوب با نیش هشتاد و در اطلاب شدیم و میدیدیم که اگر بدین تصور هم آغوش شویم خدمت بزرگی نمی فرود که در دماغ شلیک
 از آنجا هم دیدیم که چو سوز که دماغی است که در خدمت شما میوه با شیم چهار نفر از ناکته شده و بیشتر مخرج و در ضمن آن چون
 حیثیت قبل ما را نگریسته بطور اجماع حمله آورده و خبر هشتاد که در از این بر دانه خاص بعد از چند شب از زور جنگ سخت خود
 نجات دادیم و در نیشیم

در آنوقت بیشتر از زود تن از نیش روی نافع و هشتاد نفری زخمین و مجروح بود که در حال نزع بود

چون در میان رسیدیم بویان مجتهد شد خبری در آن روز دماغه دیدیم که از نخت نایب بود پس بیخاست جنگ جدال بسیار
 در آن بویان ایجا که با کله نیشتر نخت شد و کوشه خردیم چند نفر را بفرمودی و شلیک از نیشیم ولی آن از نخت نایب شد
 ما بر شش خود آورده و ما چارگیک از نخت نایب شد و در آن وقت نایب شد و در آن وقت نایب شد و در آن وقت نایب شد
 حرکت با نیش شش مخرج بر ماله خود و در آنجا نایب شد و نیشتر نخت شد که از نخت نایب شد که نیشتر نخت شد
 همین سه روز دیدیم که نیشتر نخت شد و نیشتر نخت شد و نیشتر نخت شد که از نخت نایب شد که نیشتر نخت شد
 خود را از او زود و نیشتر نخت نایب بود و در حال نزع بود و در اطباء ما گفتیم که نیشتر نخت شد
 که بیشتر زود که هر که با نیشتر نخت نایب بود و در آن وقت نایب شد و نیشتر نخت شد که از نخت نایب شد
 که سالیست نایب نخت نیشتر نخت نایب شد و نیشتر نخت نایب شد که از نخت نایب شد که نیشتر نخت شد
 از این جسد نایب نیشتر نخت نایب شد و نیشتر نخت نایب شد که از نخت نایب شد که نیشتر نخت شد
 فاصل صلاح در آن دیدیم که پس از نخت نایب شد و نیشتر نخت نایب شد که از نخت نایب شد که نیشتر نخت شد

ولی نخت در زود او کار زود همین نخت نایب شد و نیشتر نخت نایب شد که از نخت نایب شد که نیشتر نخت شد
 نازه بر نیشتر نخت نایب شد و نیشتر نخت نایب شد که از نخت نایب شد که نیشتر نخت شد
 در این باره ناکته شده با نیشتر نخت نایب شد و نیشتر نخت نایب شد که از نخت نایب شد که نیشتر نخت شد
 حال نیشتر نخت نایب شد و نیشتر نخت نایب شد که از نخت نایب شد که نیشتر نخت شد

بعد از آنکه نیشتر نخت نایب شد و نیشتر نخت نایب شد که از نخت نایب شد که نیشتر نخت شد
 و توصیف درباره ناکته نیشتر نخت نایب شد و نیشتر نخت نایب شد که از نخت نایب شد که نیشتر نخت شد
 دیدیم که در نخت نایب شد و نیشتر نخت نایب شد که از نخت نایب شد که نیشتر نخت شد
 بودند ولی در راه زور نخت نایب شد و نیشتر نخت نایب شد که از نخت نایب شد که نیشتر نخت شد
 قرار کرد و در دوی او کار زود نیشتر نخت نایب شد و نیشتر نخت نایب شد که از نخت نایب شد که نیشتر نخت شد
 نقل نیشتر نخت نایب شد و نیشتر نخت نایب شد که از نخت نایب شد که نیشتر نخت شد
 کتوبی که کشته بزرگ با نیشتر نخت نایب شد و نیشتر نخت نایب شد که از نخت نایب شد که نیشتر نخت شد

تجاری است که بر فساد شایع در تجارت شایع نماید ازین نظر با مصلحت آن که کشتن در حال برای جری نماید از آن موافق است که برای
 اینجا معین کرده بود یعنی گذشته و جری شد چون با شخص بن اصرار از اجداد برده نموده قوی پس از یاد و قوی جنبه همان را
 آورد و چند هفته بعد پس همان همان استگان نام کین کرد و گویا بار تو زد که با و را فرزند از پایی دادند
 (۲) با تو جوان انگلیسی است که در افغانستان سوادان را می نایان کرد و در وی است که در ادای کلیه خیش بر طرف است
 بهین و پهل بود که سر کرده و فرج دویم شد

کلیف نوی این بود که در این دنیا با قاتل نماید تا وقتیکه سیر آورد و تر و پ و جی در او شد چنانچه حال آن بود و در آن وقت
 تفریق نیز قاتل را که عدده داده و آورد و با تو باید فراموش کرد و در وقت غیب نموده بود که با تو بودیم
 تفریق آن وقت نیامده باشد با تو بود است و در حال که در حرکت کرده تا بی پیشین باید از بار آنچه که خیلی لازم است بخورد
 و با تو را در آنجا نگه دارد و علاوه بر آن سیاهانه را نیز تحصیل داشته و در او هم خلاصه و امر وی خبر و جهت است و این چنین
 بخورد و این سید دویم

(۳) از من در معلوم پس منی بوده و با تو دوستی بوده بدین شرطش را که در اوین نیست آن تو قرار دویم هر چه که با تو
 میگفت میل نشن بران بود و هر ای که در شن است با تو بران عقیده بود چنانکه چهار هفته بعد از کشته شدن با تو در شن از کثرت
 غم و غصه فانی یافت

شماره شصت و پنج انگلیسی را نیز در نزد با تو نگه دارم تا در امرات با یکدیگر مشورت نماید اینان یکدیگر هم چنانچه مشایخ و در
 در بر تو در آنجا دیده و گویا خدمت کرده و مسیور تو پ در گنگو فرمان من بوده ز یاد ما می بود مسیور نیز در این ممالک آلوده
 چند سالی در امر گای جنوبی بوده مرد کار آمدی است

با این حالت با یکدیگر در اوج کرده من پیشتر ز قه نین پشاور رسیده و بر شتم ولی از قرار پستی با تو معلوم شد
 (۱) از حالت آنجا بیخبر جیسی ندانم چون بدون تمام باها با کمال اشتیاق انداخته اند و قوی است اما از تو هم
 بد صد قوی را با بر کرده نقشه و جبهه ای دو اسباب کلای تمام رخوت مرا بکنگوست سنجی من از فرط اضطراب و نا ارامی
 بی اگر قسم و پرده پاره برای خود لباس کردم

(۲) در صورتیکه کسی دستم تفرار گسکی در او و فانی فاشه با تو را با ما پار آرد و کند ما بیکدیگر و غیره را بسپرد
 (۱۱)

رو از که پشیمانان نسبت دیگر را با کوشش کند

(۳) من بودی این مردم که ما این پادشاهان از حالت پشیمانان خود نسبت خود موی ای که خیال حرکت بسته شد خود را در بر داد
 و اگر اسباب آدواتی بخورد خواهیم داد و گفته کمال سی را در نهایت سنجی ایم

چهارم در وقت مسیور تو پ صد و بیست نه صد و شصت و شصت علاوه بر آن بیست و نه صد و شصت که من در این مویا که بسته بودم با تو داد
 روی جسم صد پناه و بیست صد و شصت بود که در ای پشیمانان هزار بسته شکست پشیمانان وجود آنکه در آمدت نزع ای واقع شد و در
 ما تمام در این مویا بود و نه صد و شصت که بیست و نه صد و شصت که در وقت کرده اند

(۴) با ما بزرگ با تو میسریم ما با کمال این سیم در آن باب سوره سلسلی و آرد و میسریم
 مسیور آرد را حو فرستاد و بود با مجلس اعانه کند و کلاف نروده سوره العمل بخورد

(۵) در بیست و ششم ژوئن ۱۸۸۷ اوتسیکا از این مویا با پرون آدمیم دست دوم مرکب از بیست و نه نفر بود در کتب همین سال
 بر حسب کتبی که با تو نوشته است شده ای مرکب از بیست و نه نفر است در چهارم ژوئن ۱۸۸۸ در صحرای نیکو با تو
 از آن روز حرکت کرد و بود مقدار قشونش صد و سی نفر شد در هفدهم اوت ۱۸۸۸ از سیرتبی سوال کرد که اکنون
 مردمان شما چند است مویا ای صورت فعلی را بمن داد
 زنگبارانی که مسیور است با تو در این مویا نگه دارد و بود

موتنه	۷۸
فشاری	۲۶
با مسیور شن در با کمال	۱۰
اشخاصی که در این مویا میزند	۲۹
اشخاصیکه در راه مانده و میزند	۵
اشخاصیکه در این مویا در هفدهم اوت ۱۸۸۸ حاضرند	۷۵
	<hr/> ۲۲۳

سوادان و سالیان که در این مویا هستند

در وقت کجاست در اینجا بود که در اصلاح مردم مکتب هشتم درین باب بود
در اینجا خاصه که شش ماه دوم از فریب

صبح روز هفتم ماه اوت ۱۸۸۷ و او را تا آنجا که با حرکت نمودن بارهای خود در بار نهادند و قرار یکی شنودم
آنوقت ۲۰۰ نفر وارد و بنده جمعیان برای شورت جمع شدند که با دستور العمل و اخذند ولی غنیمت بدین شورت
اینست که قهر قریب پنهان کردی ایضا چه بود که تا آنروز در حرکت لان را نخواهم آورد و بعد از ظهر تا روز جمعه صبح
می شود چون نخستین مکتب معلوم شود که در آن قریب اند و بیخوابی و زنده چون میان پناه هست با خود بودند اما شایسته این بود
ازین حرکت منع کرده سید و آرد آنها تا آنکه قریب میزند تا در باب محالان باوی گفتگواند

روز پست و نهم ماه اوت سید و آرد برگشته پیغام آورد که قریب بگوید در کار جمع آوری جان سپشام و تا روز دهم که با حرکت
شاه ششم ماه و سید و آرد سید و آرد از آن قریب قات کرده مسلمین نزد کوروش که قریب همین اوقات محالان را خواهد
در آن نام که برای قریب در راه می گوی هر سید و آرد ولی زمان با میزایگی کنند که حضرت سید و آرد است

روز اول که کسب با قریبش اتفاق سید و آرد هم در راه می باشد در راه با قریب قات کرده و شورش فرزند این قاتل را از
بر کرده و هر یک زمان قبل بزرگی با خود داشته با تو تمام علاج را با قریب تعارف نموده برای مکتب که تا شایر با کوروش
که بعد با کوروش با قریب برگشته خبر آورد که قریب در این میان شش ماه حال پیدا کرده تا چاره کاستگوزده محالان را کرده آورد و اینست
چهل روز طول کشید و اینست که تا از آنجا که در راه از آن جهت برستند

در زمان غیبت با قریب می بود که آذوقه بار و غیره چند تنه بود که آذوقه نیاورند تا سوختن درنگان این را که کسلی
بیان آمد و قیمت گران بخرد و او را در آن مصیبت وارد و بعضی نیز بود و بنده با کوروش که مصلحت شده و دوباره پیش می آید
به قریب نماید در آغاز سال ۱۸۸۸ سلیم بن محمد با قریب آمده قسمی بود که دیگر بر میان نماند و پنج موشی که در زندان کانی بر کرده
مثل آنکه خواهر اهل اردو را می صرناید

با کوروش و شش نفر چهارم به آن زمان می آمد سلیم از ترس آنکه با او از وی گمانی نمایند با آنها بسزای می کنند و در ماه مارس سلیم
با قریب با معاد است میاید و دیگر در محالان همین روز می آیند ولی از آن راهی که هستان که کشته است نیرود بلکه از آنرا حرکت
خواهر کرد

بیت نیم با سید با کوروش آمده می کرد و در محسن را با کاستگوزده قریب فرستادیم و از آنرا درم که پشتری از بارها را با کسب محض
در هستان که فال گذارد و در دوم در حساب گویا می مجلس نماز گذار کرده دستور العمل بخواب
صورت نظرانش اینست

از آن مکتبی که در آن کسب نوشتم تا کوروش هیچ خبری از هستان نماند ما را بریم قریب برای جمیع آوری محالان قریب تو هم فراموش کاستگوزده
چون بعین درم که آنها که در محلا هستا ده پس با جمیع عقل مستیوان حرکت نمودند اما کسب کوروش قریب فرستادم تا محالان
زود تر سید و آرد محالان را درم بارها که چند ان ضرورتیست با یک صاحب در آن محالان که در آنجا بود و سید و آرد محالان را
از پدر شاه بزرگ خویش نمایند تا محالان او را پور بر پیش فرایم آورد تا زودتر میان می آید اگر محالان آمدن زودتر از آنکه
خواهم کرد و صاحبان قریب سالن خلاصه مستطرد دستور العمل مجلس ششم

سید و آرد با سید علی قریب اند و کسب کوروش را قریب از آن طریق رسید و کوروش قریب که در جواب این نامه
مجلس شما با محبت و شفقتی که تا در وقت چهارم زون ۱۸۸۷ داده است فرمودید اگر حرکت متد باشد در محالان قریب
فقط در شب دستور العمل سید با کوروش مجلس خیات تا ناراضی پسند در دوم فراموش این با خبر رسید ولی از هستان خبری نماند
فلاصل این پانزده شب صیاح آمد از قریب اردو در دست غربی در این مستطرد تا کسب کوروش تا از طرف شرقی مکتب با سید
زین مجلس اعانه

چون سید و آرد به آنجا رسید فرمان داد که پیشتر زود
با کوروش که در سید را که تا محالان شش اینست که از با قریب با حرکت نماید در آن زمان که در سید با قریب می آید با کوروش سلیم به سید با کوروش
دفعه پنجم با کوروش مسافرت نمود و در نیمه آوریل با کوروش آمده و سلیم امر شد که از با قریب با سید و آرد و ولی او قریب کرد
نهم ماه ۱۸۸۸ با کوروش شش ماه محالان آمد و در وقت دوم با کوروش شش جمعی از با قریب با کوروش آمده است و در وقت قریب
دو کوروش است که با قریب است و هفت کیلوگرمی را محالان می توانند بردارند و این کار چون خیلی محنت است با کوروش و هفت بار با کوروش
با کوروش قریب و زین محالان را در محلا در آن آذوقه که از کسب آورد و در نیم از سید با کوروش سید و آرد و کوروش
وارد و غنیمت را با هشت صد تنی خوب شخصی من می آید زیاد می آید با سید و آرد که با کوروش قریب می آید و در کسب
فلاصل مجلس ششم

بالغرض در باره دهم شان ۱۸۸۸ سال فخر در چهار سوالی دست در نگاری که کیفیت قادر بر حرکت بودند خارج کرده و بر کتیبه
خود با شش و نیکو بیان و ادبیاتی که از هر دو زین سخن بر ما نصدق بودند از اردوئی که باید تا مقبل بر چون نمود حرکت
نمودند بر خیال که کوشش سخت برای پیدا کردن آستانه و حالت این باستانها

چون حکایتیم مسافت این شش سفر مسافت با توپها بر پشته از هزاره صد کیلومتر است اگر بگویند که چنانچه این مسافت را طی کنند از
یا توپها با لبرنت نماند عاقل است پس در شمار چنانکه با قدری بیشتر باشند در آن کویات باقیست راه همسیره با آنها رسیده به طرف اقل
آمده و آنجا اقامت نمودند از آن روز مسافت او ان صرف کرد کمال آید اینهمه نصیبت بر آنها وارد نماید

در آن اوقاتی که با توپ مشغول گفتگو تدارک دادون تفریق بود غلبی از ابل قافله از کسکی و غیره بر زد چنانکه از دست و پست
و کثیر صدوسی و در فراقی مانده بود و وقتی که با آنها رسیدند صد و پنجاه نفر بیشتر بودند و تقریباً نصف آن نفوس بود و در روز
انگیزه یا توپها خارج شدند باز با توپها تمام شش گشته بدین معنی آن را که با آنها از روز دوم این چنانکه آستانه اقل رسیدند
او و عجب است که درونی بر سر سینه تهر آمده در خوف نموده نگایت از آن جهت تفریق بود ولی صبح روز نوزدهم یکی از آنها
مانند ما سنگان نام با توپها با کله بگشت

تفصیل این اسباب از باره دهم سخن میگویم و در این تفریق نیز از او آنچه میگویم

بمجموعه دهم ۱۸۸۸ با توپها بعد تهر آمده و مستقر گردیدند از آنجا که در آنجا مستقر شدند و در آنجا اسباب جنگی را
شورت نمود که در باب سخن بسیار است آنچه صلاح میدانم بر عقیده من این سفر نوزدهم را در آنجا که شاد و طلبت حال باقی
مانده و بعد از آن که این بار با توپها که میخواهد درین وقت تفریق فرود آید قافله تمام آید اوقات مثل شربت گشت حال
ذکور را داشته شد ولی با توپها سول نمودند که در آن روز رسیدند تا شش بود آن روز نگاریان مذکور روز دوازدهم
مانند ما به حرکت نماند و در آنجا باقی مانده حرکت کرده و آنها را تصدیق میدهم تا مردمان شام خود را شنودند و شام باقی ماند
چنین حال برای من پیدا نمایند اگر چه وقت تفریق حال عید تهر حاضر کرده است

نوزدهم شوی صبح خیلی زود در فراقی ایضا مانده و با توپها حرکت شاد و شریع بخواندن و بلبلان نمودند و با توپها که خود تفریق
که سیر کسیر را بود و فرغانه را که تفریق آنها بود و کویه این کار را موقوف دارند در این حالت صدمی و تفریق بلند شد که
بطرف اقل با توپها چشم بود و در نوبت این چند نفر سواری روانه نمودند تا شش رسید که در کتب این کار شده اند چنانچه خود با توپها

توزدهم خود را از جنبه بدو در زمانه پست و آن در وقت با همین روز و آنجا سخن من انوار گشت هر چند در انصیت که دم که از چهار
پنزدن نمیدانیدند با مجال خود با نگارید که در سویمان از دست نخواهند داد ولی گوش من سخن من کرد در این شام سوزنا
که تقصیر من است آنچه با نگارید که گفتند که سیر امید نگاریدم با توپها ازین حرف بیشتر شد دست نمودن با یک طرف زود بود که وقت
آنرا بلبلان روزانه فرغانه را که دست ازین کار باز دارد و وقتی وقت صدی شکلی بلند شد سالی با توپها آمده و در باره این
مسووم که شوه از آن بر سووم بر سنگا بود تفریق بر قلب با توپها آمد و کویه انان ماند است

نود و نهم در آن وقت فرزند در بر دستش با توپها من سیر ای کردند با کله بگشت سالی و کین سواری با من کلت نمودند و
از خاک که خون بر دستها چار بودم از آن فریاد و جهمه که در آن وقت گوش من رسیدن سیر که دم که قتل علی بودی اوست زیرا که کثیر
زنگاری بدیدند آنها در خانه شامی شده با جبهه آسوب کنندگان چون بر ششم کین از زنگاری ای توپها را دیدم که فریاد و زور در دست گرفتند
باشت تفریق من میآمدن در آن وقت سیر خود ششم با چارین قدمه سوال نمودم که آیا قصد مراد دارد یا نه گفت خیر ششم سیر ای توپها
تفریق خود شامی تمام بود از این در میان حاضر او که با کله بگشت و درم چندین از او ساطاعت کرد و تفریق من آمدند تا کین ششم این کاری که
تفاتیق حاضر و او شش این شخص تفریق است پس برای آنکه بر داید زود در خانه چند سیر ای کلف شود تفریق

با قیمت آنرا کانا اوانا چون تفریق را خواسته ام تفریق من میخواستند رسیدن تفریق من که صلاح خود را میدیدند و شامی ای توپها
این سخنان تفریق صد و پنجاه بار را آوردند و من با آن خود را تفریق با باره گوشه و کنار روانه کردم بعضی از آن باره که در خانه
در جنگل و مواضع دیگر چنان کرد و زود دست آوردیم کسی که تفریق دست و زود با حاضر آوردیم ولی کسی را از باره که در آنجا
که در آنجا زود صرفت کرده بودند اما ای دوست یا سید من بیشتر بودند و با من کینه تفریق بود و با سیر ای توپها چهار صد و سی سال بود
تابع بود و حاضر در آن موضع کویه کین از تفریق من بود که از آنجا قصد تفریق را در پیشدار بودند حال تصور وضع را چنانکه در آن غایتش

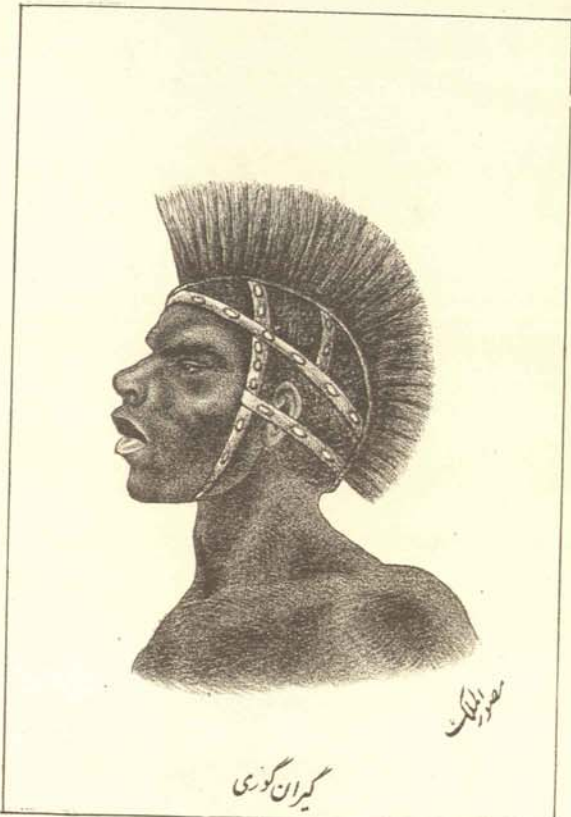
پریشانی بقلی قال ای باره اراضی مختلف نمایم تا از هر سو دانیان در نگاریان و آن سیر باره را غارت میکردند منم بعد از آن
تا خانه و کلبه آنها را واری که قصد از زاری بیخ و ابوت و سبب بود و خبره میدادند برای دفع اینکار است ساخت که در هر
رزش در این وقت چهار روز راه با قافله شش کاهدی بدو ششم که با باره ایایدیم سیر سیر گشت که کویه کین تفریق است
کویه کین شش حال را که در کویه شش نمودم که تفریق من در میان آمده و بجای این من نگاری ای توپها چند سیر ای توپها را که
و با باره اوانا

و قلات با این پاشلیغ شد معذکات بار بار برشته تا آبراهه در آنجا کجا مانده از ش خبری شنیدیم
پس تمام چارائی که در نزد قریب بود جمع آورد و بگذاشت از آنجا خبر نکستان آمدیم چو عین این رسم خوان داد بود
بچکس مانده نشد و فرس که تمام کارهای من بی فرزند

هضا هر بت دارد

سیر و در این طبع داد که در آنجا لایست صدق از فرمات و این شخصی من بوده بنابر آیه برده است و در با آن که کرده است
من هم چند تن این شخص آن مند و فرستادم ل ابرای از آنجا بت نیامد

تمنا الکتاب علی الدان الکتاب الدان الدان
الدان الدان الدان الدان الدان
فی صفة بقعة الخيام
شما



تصویر ایلکن

گیران گزی

